



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۳

دکتر محمد شریفانی
عضو هیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

فهرست

خطبة ۸۴	۳۵
۱. اتهام شوخ طبعی به امام	۳۶
۲. پاسخ امام به تهمت عمروعاص	۳۸
۱. ۲. کلام باطل	۳۸
۲. ۲. سخن گناه آلود	۳۸
۲. ۳. بدترین سخنان	۳۸
۳. اوصاف رذیله عمروعاص	۳۹
۱. ۳. دروغ گو	۳۹
۲. ۳. حُلف وعده	۳۹
۳. ۳. بخیل	۳۹
۴. ۳. مُصرّر در درخواست های خود	۳۹
۵. ۳. خائن	۳۹
۶. ۳. قاطع رحم	۴۰
۴. حيله گری شرم آور	۴۰
۵. یاد مرگ مانعی برای شوخی	۴۱
۶. عمروعاص و فراموشی آخرت!	۴۱
۷. دین فروشی عمروعاص!	۴۱
۸. رشوه گرفتن	۴۲
خطبة ۸۵	۴۳
۱. صفات خداوند	۴۴
۱. ۱. وحدانیت خدا	۴۴
۱. ۲. ازلیت خدا	۴۴
۱. ۳. ابدیت خدا	۴۵
۱. ۴. دور از دسترس اندیشه ها	۴۵
۱. ۵. نفی کیفیت از ذات خدا	۴۵
۱. ۶. نفی کمیت از ذات خداوند	۴۶

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۵۰۶ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۳ - ۰-۲۹-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۳

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اوّل: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۰ - ۲۹ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

۱. ۷. احاطه‌ناپذیر بودن	۴۶
۲. حوادث عبرت‌آمیز زندگی پیشینیان	۴۶
۳. لزوم عبرت‌گیری از آیات روشن	۴۷
۴. لزوم پندگیری از اندازها	۴۸
۵. لزوم پندگیری از مواظظ	۴۸
۶. توجه به لحظات دردآور و پندآموز مرگ	۴۹
۱. ۶. چنگ انداختن مرگ	۴۹
۲. ۶. قطع علایق	۴۹
۳. ۶. سختی‌های مرگ	۵۰
۴. ۶. آغاز حرکت رستاخیز	۵۰
۷. ورود به محشر به همراه شاهد	۵۱
۸. خصوصیات بهشت	۵۱
۱. ۸. درجات بهشتی	۵۱
۲. ۸. جاودانگی نعمت‌های بهشت!	۵۲
۳. ۸. ساکنانش کوچ نمی‌کنند!	۵۳
۴. ۸. پیر نمی‌شوند	۵۳
۵. ۸. بدون گرفتاری	۵۳
خطبة ۸۶	۵۵
۱. صفات خداوند	۵۶
۱. ۱. عالم به اسرار	۵۶
۱. ۲. آگاه از اندیشه‌ها	۵۷
۱. ۳. احاطه و سلطه الهی	۵۷
۱. ۴. غالب بودن خداوند	۵۸
۱. ۵. قادر بودن خداوند	۵۸
۲. لزوم کسب توشه و عمل	۵۸
۳. لزوم تلاش در زمان آسایش	۵۹
۴. لزوم آمادگی برای قیامت	۶۰
۵. لزوم اهتمام به کتاب خدا	۶۰

۶. هدف‌دار بودن آفرینش	۶۱
۷. وجود برنامه برای زندگی	۶۱
۸. علم خداوند به اعمال بشر	۶۲
۹. قرآن بیانگر همه چیز	۶۳
۱۰. کامل کردن دین توسط پیامبر	۶۳
۱۱. اتمام حجت خداوند بر بندگان	۶۴
۱. ۱۱. پیامبر، ابلاغ‌کننده وحی	۶۴
۲. ۱۱. پیامبر بیان‌کننده اوامر و نواهی	۶۴
۳. ۱۱. بسته بودن راه عذر	۶۴
۴. ۱۱. بیم و انذار	۶۵
۱۲. غنیمت شمردن فرصت	۶۵
۱۳. محدود بودن عمر	۶۵
۱۴. آزادی بیش از حد ممنوع!	۶۶
۱۵. لزوم پرهیز از تظاهر و فریب	۶۶
۱۶. لزوم اطاعت از پروردگار	۶۷
۱۷. ناخالص کیست؟	۶۷
۱۸. فریب‌خورده واقعی	۶۸
۱۹. مغبوط واقع شدن	۶۸
۲۰. سعادت‌مند کیست؟	۶۸
۲۱. شقی کیست؟	۶۹
۲۲. خصلت‌های خطرناک	۶۹
۱. ۲۲. ریا	۶۹
۲. ۲۲. هم‌نشینی با هواپرستان	۶۹
۳. ۲۲. دروغ	۷۰
۴. ۲۲. هلاکت دروغ‌گو	۷۱
۵. ۲۲. حسد	۷۱
۶. ۲۲. کینه	۷۲
۷. ۲۲. آرزوهای دور و دراز	۷۲

خطبة ۸۲..... ۷۵

۱. اقسام بندگان خدا	۷۶
۱.۱. محبوب‌ترین بندگان	۷۶
۲.۱. محزون حقیقی	۷۷
۳.۱. پوشش خوف	۷۸
۴.۱. نور هدایت در قلب	۷۸
۵.۱. توشه آخرت	۷۹
۶.۱. نزدیک دیدن قیامت	۷۹
۷.۱. سخت آسان	۸۰
۲. اوصاف بندگان مخلص	۸۰
۱.۲. نگاه حق‌بین	۸۰
۲.۲. ذاکر خدا	۸۱
۳.۲. انجام اعمال نیک	۸۱
۴.۲. حرکت در صراط مستقیم	۸۲
۳. برنامه‌های خودسازی بندگان مخلص	۸۲
۱.۳. وارسته از شهوات	۸۲
۲.۳. غم وصال	۸۲
۳.۳. وارسته از هوای نفسانی	۸۳
۴.۳. بصیرت یافته	۸۳
۵.۳. تمسک به بهترین ابزارهای هدایت	۸۴
۴. ویژگی‌های بندگان خالص خدا	۸۵
۱.۴. خود را وقف خدا کردن	۸۵
۲.۴. احاطه بر مبانی و قدرت بر استنباط	۸۵
۳.۴. راهنمای گم‌شدگان	۸۶
۴.۴. سکوت و سخن بجا	۸۷
۵.۴. خالص برای خدا	۸۷
۶.۴. این‌ها ارکان زمین‌اند	۸۸
۷.۴. ملازم با عدل	۸۹

۸.۴. حق‌گرا	۸۹
۹.۴. اهل خیر	۹۰
۱۰.۴. قرآن، محور زندگی	۹۰
۵. عالم‌نمایان	۹۱
۱.۵. شبه عالم	۹۱
۲.۵. نادانی را فراگرفته	۹۱
۳.۵. فریب‌دهنده	۹۲
۴.۵. مفسر به رأی	۹۳
۵.۵. سبک شمردن گناه	۹۴
۶.۵. غوطه‌ور در شبهات	۹۴
۷.۵. بدعت‌گذار	۹۴
۸.۵. ظاهر انسانی و واقعیت حیوانی	۹۵
۶. عترت پیامبر	۹۶
۱.۶. پرچم‌های حق	۹۶
۲.۶. گرفتار سرگردانی	۹۷
۳.۶. اهل بیت، اعلام هدایت	۹۷
۷. وظیفه ما در برابر اهل بیت	۹۸
۱.۷. هم‌تراز قرار دادن اهل بیت با قرآن	۹۸
۲.۷. بهره‌گیری از سرچشمه علوم اهل بیت	۹۸
۳.۷. دریافت حقیقت از پیامبر	۹۹
۸. لزوم سکوت در برابر نادانسته‌ها	۱۰۰
۹. اوصاف امام	۱۰۰
۱.۹. صاحب حجت و برهان	۱۰۰
۲.۹. اهل عمل به قرآن	۱۰۱
۳.۹. حراست از عترت	۱۰۱
۴.۹. نصب پرچم ایمان	۱۰۱
۵.۹. آشنایی به حلال و حرام	۱۰۲
۶.۹. قرار دادن لباس عافیت	۱۰۲

۷. ۹. گسترده بساط کار نیک	۱۰۲
۸. ۹. قرار دادن کرائم اخلاق	۱۰۳
۸. ۹. ۱. لزوم طهارت قوه خیال	۱۰۳
۹. ۹. کوتاهی عمر بنی امیه	۱۰۳
۹. ۱۰. گمان اشتباه درباره بنی امیه	۱۰۵
۹. ۱۱. ناکامی بنی امیه در حکومت	۱۰۵
خطبه ۸۸	۱۰۷
۱. مهلت بیداری به ستمگران	۱۰۸
۲. آزمایش های الهی	۱۰۹
۳. عبرت آموزی در سختی ها	۱۰۹
۴. چشم بینا و گوش شنوا کجاست؟	۱۱۰
۵. اعلام شگفتی از اختلاف امم	۱۱۰
۵. ۱. اقتدا نکردن به پیامبر و وصی او	۱۱۱
۵. ۲. نداشتن ایمان به غیب	۱۱۱
۵. ۳. دوری نکردن از عیوب	۱۱۱
۵. ۴. حرکت در مسیر شبهه و شهوت	۱۱۱
۵. ۵. نشناختن معروف و منکر	۱۱۲
۵. ۶. اتکا به خود و خودرأیی	۱۱۲
۵. ۷. خود را امام خود دانستن	۱۱۳
خطبه ۸۹	۱۱۵
۱. ترسیمی از جهان در آستانه ظهور پیامبر	۱۱۶
۱. ۱. عصر فترت	۱۱۶
۱. ۲. خواب عمیق مردم	۱۱۷
۱. ۳. مردم، درگیر فتنه ها	۱۱۷
۱. ۴. رواج اعمال خلاف بین مردم	۱۱۸
۱. ۵. رواج جنگ بین مردم	۱۱۸
۱. ۶. جهان بی فروغ	۱۱۹
۱. ۷. عصر تاریکی و ناامیدی	۱۱۹

۸. ۱. از بین رفتن مظاهر هدایت	۱۲۱
۹. ۱. دنیا با چهره زشت	۱۲۱
۲. فتنه ارمغان آن عصر	۱۲۲
۳. وجود خوف بین مردم	۱۲۲
۴. هشدارها و وظایف	۱۲۳
۴. ۱. عبرت آموزی و مسئولیت پذیری	۱۲۳
۴. ۲. فاصله اندک با عصر جاهلیت	۱۲۴
۵. توجه به پیام پیام آور	۱۲۵
۶. شرایط یکسان مردم زمان پیامبر و امام	۱۲۵
۷. توجه به روشنگری های امام	۱۲۵
۸. هشدار درباره بلاهای نازله	۱۲۶
۹. مغرور نشوید	۱۲۷
خطبه ۹۰	۱۲۹
۱. بیان اوصاف خداوند	۱۳۰
۱. ۱. معروف نادیدنی	۱۳۰
۱. ۲. بی نیاز از اندیشه	۱۳۰
۱. ۳. ابدی و ازلی	۱۳۱
۱. ۴. وارث و پدیدآورنده موجودات	۱۳۳
۱. ۵. معبود و روزی دهنده مخلوقات	۱۳۳
۱. ۶. خورشید و ماه در طریق اطاعت از خداوند	۱۳۴
۱. ۷. خداوند، تقسیم کننده روزی بندگان	۱۳۴
۱. ۸. گستره علم خداوند	۱۳۵
۱. ۹. مجازات و رحمت الهی در جای خود	۱۳۶
۱. ۱۰. حاکمیت مطلقه خداوند بر جهان هستی	۱۳۷
۱. ۱۱. کفایت کننده متوکلان	۱۳۸
۲. وظایف بندگی	۱۳۸
۲. ۱. حسابگر خویش	۱۳۸
۲. ۲. استفاده از فرصت ها	۱۳۹

۳.۲. تسلیم در برابر مرگ	۱۴۰
۴.۲. واعظ خویشتن باشد	۱۴۰
خطبة ۹۱	۱۴۳
۱. صفات خداوند	۱۴۴
۱.۱. حمد خداوند	۱۴۴
۲.۱. جود و بخشش بی انتهای خداوند	۱۴۴
۱.۲.۱. دلیل بخشش خداوند	۱۴۵
۳.۱. بخشش های خدا و تقدیر روزی ها	۱۴۶
۴.۱. خداوند روزی دهنده بندگان	۱۴۶
۵.۱. مقدر کردن روزی بندگان	۱۴۸
۶.۱. راهگشای راهجویان	۱۴۸
۷.۱. سخاوتمندی همیشگی	۱۴۹
۸.۱. ازلی و ابدی	۱۴۹
۹.۱. نادیدنی با چشم سر	۱۵۰
۱۰.۱. فرازمان بودن خداوند	۱۵۰
۱۱.۱. لامکان بودن خداوند	۱۵۱
۱۲.۱. بخشش نامحدود خداوند	۱۵۱
۱۳.۱. صاحب ذخایر تمام نشدنی	۱۵۳
۱.۱۳.۱. کیفیت بخشندگی خداوند	۱۵۳
۲. قرآن، بیان کننده صفات خداوند	۱۵۴
۳. نور هدایت قرآن	۱۵۵
۳. وصف خداوند	۱۵۵
۳.۱. واگذاری علم به خداوند	۱۵۵
۳.۲. درک عمیق راسخان از صفات الهی	۱۵۶
۳.۳. ستایش خداوند از راسخان در علم	۱۵۷
۳.۴. بطلان اندازه گیری خداوند به عقل	۱۵۸
۴. عوامل جست و جوگر در طریق شناخت صفات خداوند	۱۵۹
۴.۱. نیروی اوهام و اندیشه ها	۱۵۹

۴.۲. فکر پیراسته از وسوسه ها	۱۵۹
۴.۳. قلب پر از عشق	۱۶۰
۴.۵. عقل باریک بین	۱۶۰
۴.۶. عزت خداوند، فراتر از اندازه گیری	۱۶۲
۴.۷. خلقت بدون نقشه قبلی	۱۶۲
۴.۸. خلقت بدون الگو	۱۶۳
۴.۹. ملکوت قدرت خداوند	۱۶۳
۴.۱۰. شگفتی های آثار حکمت خداوند	۱۶۴
۴.۱۱. نیازمندی، دلیلی بر معرفت خداوند	۱۶۴
۴.۱۲. مخلوقات حجتی بر وجود خدا	۱۶۴
۴.۱۳. تدبیر موجودات دلیلی بر آفرینندگی خداوند	۱۶۵
۵. تشبیه خداوند	۱۶۷
۵.۱. تشبیه خداوند به مخلوقات	۱۶۷
۵.۲. تشبیه خداوند نوعی ضلالت	۱۶۸
۵.۳. تشبیه خداوند نوعی کذب	۱۶۹
۵.۴. تشبیه خداوند به زینت مخلوق	۱۶۹
۵.۵. تشبیه خداوند به اجسام	۱۷۰
۵.۶. مقایسه خداوند با مخلوقات	۱۷۰
۵.۷. نظیر قائل شدن برای خداوند	۱۷۱
۵.۷.۱. آن که نظیر قائل شود، کافر است	۱۷۲
۵.۸. فراتر از ادراک عقول	۱۷۳
۵.۹. در اندیشه ها نمی گنجد	۱۷۳
۶. مراحل خلقت و کیفیت آن	۱۷۴
۶.۱. تقدیر	۱۷۴
۶.۲. تدبیر	۱۷۵
۶.۳. جهت دادن	۱۷۵
۶.۴. هدفمند بودن	۱۷۵
۶.۵. دشوار نبودن مأموریت	۱۷۶

۱۸۹	۸. ۵. ۳. ستارگان.....
۱۹۰	۸. ۵. ۴. شهاب‌ها و نقش آن‌ها در آسمان.....
۱۹۰	۸. ۵. ۵. رام کردن ستارگان.....
۱۹۱	۸. ۶. حالات ستارگان.....
۱۹۱	۸. ۶. ۱. ثابت و متحرک.....
۱۹۱	۸. ۶. ۲. بالا و پایین بودن ستارگان.....
۱۹۲	۸. ۶. ۳. سعد و نحس ستارگان.....
۱۹۳	۹. آفرینش فرشتگان و ویژگی‌های آنان.....
۱۹۳	۹. ۱. فرشتگان آبادی آسمان‌ها.....
۱۹۴	۹. ۲. فرشتگان در فضای آسمان.....
۱۹۴	۹. ۳. طنین تسبیح فرشتگان.....
۱۹۵	۹. ۴. رتبه فرشتگان.....
۱۹۶	۹. ۵. صور مختلف فرشتگان.....
۱۹۷	۹. ۶. بی‌ادعا در اسرار آفرینش.....
۱۹۷	۹. ۷. بی‌ادعا در امر آفرینش.....
۱۹۷	۹. ۸. امنای وحی.....
۱۹۸	۹. ۹. امین امر و نهی خداوند.....
۱۹۸	۹. ۱۰. مصون از هر شبهه.....
۱۹۸	۹. ۱۱. بهره‌مند از معنویت.....
۱۹۹	۹. ۱۲. قلوب خاشعانه فرشتگان.....
۱۹۹	۹. ۱۳. گشودن درهای مدح به روی فرشتگان.....
۱۹۹	۹. ۱۴. موحدان حقیقی.....
۲۰۰	۹. ۱۵. اهل گناه نبودن فرشتگان.....
۲۰۰	۹. ۱۶. رها از گذر زمان.....
۲۰۰	۹. ۱۷. دور از شک و تردید.....
۲۰۱	۹. ۱۸. دور از ظن و گمان.....
۲۰۲	۹. ۱۹. دور از حسادت.....
۲۰۲	۹. ۲۰. دور بودن از تحیر و سرگردانی.....

۱۷۶	۶. ۶. مشیت خداوند.....
۱۷۷	۶. ۷. آفرینش بدون اندیشه.....
۱۷۷	۶. ۸. آفرینش بدون تصویری در باطن.....
۱۷۸	۶. ۹. آفرینش بدون استفاده از تجربه گذشتگان.....
۱۷۸	۶. ۱۰. آفرینش بدون کمک گرفتن از یاور.....
۱۷۸	۶. ۱۱. تمامیت آفرینش!.....
۱۷۹	۶. ۱۲. اطاعت آفرینش از خداوند.....
۱۷۹	۷. ویژگی‌های نظام آفرینش.....
۱۷۹	۷. ۱. آفرینش بدون اعوجاج.....
۱۷۹	۷. ۲. آفرینش و راهی معین.....
۱۸۰	۷. ۳. آفرینش همراه با التیام بین اضداد.....
۱۸۰	۷. ۴. آفرینش همراه با همگونی.....
۱۸۰	۷. ۵. آفرینش همراه با تنوع.....
۱۸۱	۷. ۶. آفرینش همراه با حکمت.....
۱۸۲	۸. آفرینش آسمان‌ها و ویژگی‌های آن.....
۱۸۲	۸. ۱. آسمان بدون ستون.....
۱۸۳	۸. ۲. ارتباط آسمان‌ها با دیگر کُرّات.....
۱۸۳	۸. ۳. راه صعود و نزول فرشتگان.....
۱۸۴	۸. ۴. مراحل آفرینش آسمان‌ها.....
۱۸۴	۸. ۴. ۱. مرحله دودی.....
۱۸۴	۸. ۴. ۲. مرحله پیوند.....
۱۸۵	۸. ۴. ۳. مرحله جدایی.....
۱۸۶	۸. ۴. ۴. مرحله نگهداری شهاب‌های آسمانی.....
۱۸۶	۸. ۴. ۵. مرحله حفظ.....
۱۸۷	۸. ۵. آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و شهاب‌ها.....
۱۸۷	۸. ۵. ۱. خورشید.....
۱۸۸	۸. ۵. ۲. ماه.....
۱۸۸	۸. ۵. ۲. ۱. ماه و خورشید و فلسفه وجودی آن‌ها.....

۲۱۶	۴۹.۹. دوری از تفرقه	۲۰۳	۲۱.۹. در امان از وسوسه‌ها
۲۱۶	۵۰.۹. دوری از حسد	۲۰۳	۲۲.۹. حضور و تدبیر فرشتگان در جهان
۲۱۷	۵۱.۹. دوری از شک و تردید	۲۰۴	۲۳.۹. عظمت داشتن فرشتگان
۲۱۷	۵۲.۹. متفرق نمی‌شوند	۲۰۶	۲۴.۹. اشتغال به عبادت
۲۱۷	۵۳.۹. پابندی به ایمان	۲۰۶	۲۵.۹. حقیقت ایمان فرشتگان
۲۱۸	۵۴.۹. آسمان‌ها مملو از فرشتگان	۲۰۷	۲۶.۹. یقین به پروردگار
۲۱۸	۵۵.۹. طاعت فرشتگان	۲۰۷	۲۷.۹. قُرب و توجه تام به پروردگار
۲۱۸	۵۶.۹. فزونی عزت خداوند در قلوبشان	۲۰۷	۲۸.۹. اهل معرفت و محبت الهی
۲۱۹	۱۰. اوصاف زمین و آفرینش آن	۲۰۸	۲۹.۹. سخت‌کوش در عبادت
۲۱۹	۱.۱۰. پیدایش زمین بر روی امواج	۲۰۹	۳۰.۹. در نهایت نشاط و تضرع
۲۲۰	۲.۱۰. تشبیه زمین به شتران نر	۲۰۹	۳۱.۹. پیراسته از هر نوع عجب و تکبر
۲۲۱	۳.۱۰. مراحل پیدایش زمین	۲۰۹	۳۲.۹. خضوع و اطاعت فرشتگان
۲۲۱	۱.۳.۱۰. خضوع آب در برابر زمین	۲۱۰	۳۳.۹. بدون فتور و سستی
۲۲۲	۲.۳.۱۰. فرونشست آب در تماس با زمین	۲۱۱	۳۴.۹. کثرت عبادت بی‌رغبتشان نکرده!
۲۲۲	۳.۳.۱۰. رام شدن آب	۲۱۱	۳۵.۹. خستگی‌ناپذیر در مناجات
۲۲۳	۴.۳.۱۰. مغلوب شدن آب	۲۱۱	۳۶.۹. تحت سلطه و توجه خداوند
۲۲۳	۵.۳.۱۰. اسیر شدن آب	۲۱۲	۳۷.۹. راست‌قامتان در اطاعت
۲۲۳	۶.۳.۱۰. ظهور و گسترش زمین	۲۱۲	۳۸.۹. به‌دور از راحت‌طلبی
۲۲۴	۷.۳.۱۰. دوری زمین از نخوت و کبر	۲۱۲	۳۹.۹. دوری از غفلت‌ها
۲۲۴	۸.۳.۱۰. سکوت زمین	۲۱۲	۴۰.۹. اهل عزم و دور از شهوت
۲۲۴	۹.۳.۱۰. از هیجان افتادن آب	۲۱۳	۴۱.۹. صاحب عرش، ذخیره روز نیاز
۲۲۵	۱۰.۳.۱۰. ظاهر شدن کوه‌ها	۲۱۳	۴۲.۹. توجه تام به خداوند
۲۲۶	۱۱.۳.۱۰. جاری ساختن آب چشمه‌ها	۲۱۴	۴۳.۹. عبادت پایان‌ناپذیر
۲۲۶	۱۲.۳.۱۰. روان کردن آب در بیابان‌ها	۲۱۴	۴۴.۹. بیم و امید
۲۲۷	۱۳.۳.۱۰. تعدیل حرکات زمین به وسیله کوه‌ها	۲۱۵	۴۵.۹. جدا نبودن از خوف خدا
۲۲۷	۱۴.۳.۱۰. ایستایی زمین	۲۱۵	۴۶.۹. اسیر طمع نبودن
۲۲۸	۱۵.۳.۱۰. آرامش زمین	۲۱۵	۴۷.۹. دوری از بزرگ‌بینی
۲۲۹	۱۶.۳.۱۰. فاصله میان زمین و آسمان	۲۱۶	۴۸.۹. دور از اختلاف درباره خداوند

۲۲۹	۱۰. ۳. ۱۷. آماده‌سازی زمین برای زندگی
۲۲۹	۱۰. ۳. ۱۸. فراهم‌سازی نیازمندی‌های زندگی
۲۲۹	۱۰. ۳. ۱۹. رها نکردن بلندی‌های زمین
۲۳۰	۱۰. ۳. ۲۰. ابرهای باران‌زا و حیات زمین
۲۳۰	۱۰. ۴. ویژگی ابرها
۲۳۰	۱۰. ۴. ۱. پیوند دادن ابرها به هم
۲۳۱	۱۰. ۴. ۲. جنبش آب درون ابر
۲۳۱	۱۰. ۴. ۳. درخشش برق در ابرها
۲۳۱	۱۰. ۴. ۴. فرو فرستادن باران
۲۳۳	۱۰. ۵. برکات باران
۲۳۳	۱۰. ۵. ۱. رسیدن ابرها به زمین
۲۳۳	۱۰. ۵. ۲. فرو فرستادن آب‌ها
۲۳۴	۱۰. ۵. ۳. رویدن گیاهان
۲۳۵	۱۰. ۶. شادی و نشاط زمین
۲۳۵	۱۰. ۷. زیور و زینت زمین
۲۳۶	۱۰. ۸. روزی چهارپایان
۲۳۶	۱۰. ۹. دره‌ها و راه‌ها
۲۳۷	۱۰. ۱۰. آماده شدن زمین برای زندگی
۲۳۸	۱۱. آفرینش آدم
۲۳۸	۱۱. ۱. بهشت آدم
۲۳۹	۱۱. ۲. برحذر داشتن از ممنوعات
۲۳۹	۱۱. ۳. آگاه کردن آدم برای دوری از درخت ممنوع
۲۴۰	۱۱. ۴. خوردن میوه ممنوع
۲۴۰	۱۱. ۵. هبوط آدم
۲۴۱	۱۱. ۶. حجت‌های الهی بعد از آدم
۲۴۲	۱۲. بعثت پیامبران
۲۴۲	۱۲. ۱. بعثت پیامبر اسلام
۲۴۳	۱۳. مقدر ساختن روزی انسان

۲۴۴	۱۳. ۱. روزی، وسیله بزرگ آزمایش انسان
۲۴۴	۱۴. مظاهر آزمایش
۲۴۴	۱۴. ۱. درهم‌تنیدگی فقیر و غنی
۲۴۵	۱۴. ۲. درهم‌آمیختگی سلامتی و حوادث دردناک
۲۴۵	۱۴. ۳. قرین ساختن شادی و اندوه
۲۴۵	۱۴. ۴. پایان عمر
۲۴۶	۱۴. ۵. مرگ
۲۴۶	۱۵. گستره علم الهی
۲۴۶	۱۵. ۱. علم الهی از اسرار پنهان
۲۴۷	۱۵. ۲. آگاهی از نجوای بندگان
۲۴۷	۱۵. ۳. آگاهی از گمان در ذهن‌ها
۲۴۸	۱۵. ۴. آگاهی از نگاه‌های پنهانی
۲۴۸	۱۵. ۵. آگاهی از درون دل‌ها
۲۴۹	۱۵. ۶. آگاهی از غیب
۲۴۹	۱۵. ۷. آگاهی از سخنان مخفیانه
۲۵۰	۱۵. ۸. تجلی علم الهی از عالم حیوانات
۲۵۰	۱۵. ۹. آگاهی از ناله‌ها
۲۵۱	۱۵. ۱۰. تجلی علم الهی در عالم میوه‌ها
۲۵۱	۱۵. ۱۱. آگاهی خداوند از حیوانات وحشی
۲۵۲	۱۵. ۱۲. آگاهی از نهان‌گاه حیوانات
۲۵۲	۱۵. ۱۳. آگاهی خداوند از پیوستگی برگ‌ها
۲۵۳	۱۵. ۱۴. آگاهی خداوند از ایجاد فرزند
۲۵۳	۱۵. ۱۵. تجلی علم الهی در ابرها
۲۵۳	۱۵. ۱۵. ۱. آگاهی خداوند از پیوستگی ابرها
۲۵۳	۱۵. ۱۵. ۲. آگاهی خداوند از ریزش باران
۲۵۴	۱۵. ۱۵. ۳. آگاهی خداوند از گردبادها
۲۵۴	۱۵. ۱۵. ۴. باران‌ها وسیله محو گردبادها
۲۵۴	۱۵. ۱۵. ۵. آگاهی از تپه‌های شنی

۲۵۴	۱۵. ۱۶. تجلی علم الهی در پرندگان
۲۵۴	۱۵. ۱۶. ۱. آگاهی از جایگاه پرندگان
۲۵۵	۱۵. ۱۶. ۲. آگاهی از مرغان نغمه‌سرا
۲۵۵	۱۵. ۱۷. تجلی علم الهی در دریا
۲۵۵	۱۵. ۱۸. تجلی علم الهی در نور و روشنایی
۲۵۵	۱۵. ۱۹. تجلی علم الهی در تاریکی
۲۵۶	۱۵. ۲۰. تجلی علم الهی در حرکات انسان
۲۵۶	۱۵. ۲۱. تجلی علم خدا در موجودات ریز
۲۵۷	۱۵. ۲۲. تجلی علم خدا در درختان
۲۵۷	۱۵. ۲۳. تجلی علم خدا در پرورش انسان
۲۵۷	۱۵. ۲۴. علم بدون مشقت
۲۵۸	۱۵. ۲۵. قادر به حفظ مخلوقات
۲۵۸	۱۵. ۲۶. تدبیر امور بدون ملالت
۲۵۸	۱۵. ۲۷. تقوا و علم خدا
۲۶۰	۱۶. دعا
۲۶۰	۱۶. ۱. توحید در قالب دعا
۲۶۰	۱۶. ۲. خداوند بهترین امید
۲۶۱	۱۶. ۳. توتنها سزاوار مدح و ثنایی
۲۶۱	۱۶. ۴. طلب مغفرت از خدا
۲۶۲	۱۶. ۵. توحید خاص خداوند
۲۶۲	۱۶. ۶. نیازمندی به خداوند
۲۶۲	۱۶. ۷. درخواست رضایت الهی
۲۶۵	خطبه ۹۲
۲۶۶	۱. بی‌رغبتی امام به خلافت
۲۶۶	۲. دلیل وخامت اوضاع
۲۶۷	۳. تاریکی فضا
۲۶۸	۴. ناشناخته بودن راه
۲۶۸	۵. حرکت بر اساس اصول عدالت

۲۶۹	۶. اتمام حجت با مردم
۲۷۰	۷. مشاورم نه امیر!
۲۷۱	خطبه ۹۳
۲۷۳	۱. جرئت بر از بین بردن فتنه
۲۷۵	۲. شدت گرفتن فتنه‌ها
۲۷۶	۳. علم امام
۲۷۶	۴. آگاهی امام از غیب
۲۷۸	۵. پیرسید! پیش از آنکه نباشم
۲۷۹	۶. اشاره به بحران‌های پیش روی مردم
۲۷۹	۶. ۱. طولانی شدن جنگ
۲۸۰	۶. ۲. طولانی شدن زمان بلا
۲۸۰	۶. ۳. پرچم پیروزی
۲۸۰	۷. فتنه‌ها هنگام اقبال و ادبار
۲۸۱	۸. شناختن فتنه‌ها هنگام پشت کردن
۲۸۱	۹. فراگیر بودن فتنه‌ها
۲۸۲	۱۰. فتنه بنی‌امیه
۲۸۲	۱۱. مصیبت فتنه
۲۸۲	۱۲. فتنه در دولت بنی‌امیه
۲۸۳	۱۳. فتنه شوم بنی‌امیه
۲۸۴	۱۴. رفتار سخت بنی‌امیه
۲۸۴	۱۵. ادامه‌دار بودن ظلم بنی‌امیه
۲۸۵	۱۶. فتنه‌ها با آداب جاهلی
۲۸۶	۱۷. اهل بیت و فتنه‌ها
۲۸۷	۱۸. ادامه‌دار نبودن فتنه‌ها
۲۸۷	۱۹. تلخ‌ترین زندگی برای فتنه‌گران
۲۸۸	۲۰. قریش رهبری مرا آرزو می‌کند!
۲۹۱	خطبه ۹۴
۲۹۲	۱. مدح و ثنای پروردگار

۲. فراتر از حدس زیرکان	۲۹۳
۳. نامحدود بودن ذات خدا	۲۹۳
۴. موقعیت ممتاز پیامبران	۲۹۴
۴. ۱. برترین جایگاه	۲۹۴
۴. ۲. اصلاّب شریف و ارحام پاک	۲۹۵
۴. ۳. پیوستگی سلسله انبیا	۲۹۶
۵. ویژگی های پیامبر اسلام	۲۹۶
۵. ۱. بهترین جایگاه برای پیامبر اسلام	۲۹۶
۵. ۲. برخاستن پیامبر از بهترین خاندان	۲۹۷
۵. ۳. بااصالت بودن پیامبر	۲۹۷
۵. ۴. خاندان پیامبر از بهترین خاندان ها	۲۹۸
۵. ۵. محل رویش پیامبر	۲۹۹
۵. ۶. برکات درخت نبوی	۲۹۹
۵. ۷. پیشوایی پیامبر	۳۰۰
۵. ۸. روشنگری پیامبر	۳۰۰
۵. ۹. راه و روش پیامبر	۳۰۱
۵. ۱۰. موقعیت رسالت پیامبر	۳۰۲
۶. چند موعظه	۳۰۳
۶. ۱. اهل عمل باشید	۳۰۳
۶. ۲. عمل، طبق کتاب و سنت	۳۰۳
۶. ۳. روشن بودن راه سعادت	۳۰۳
۶. ۴. استفاده از فرصت دنیا	۳۰۴
۶. ۵. مهلت کافی	۳۰۴
۶. ۶. غنیمت شمردن فرصت ها	۳۰۵
۶. ۷. آمادگی برای انجام کار خیر در دنیا	۳۰۵
۶. ۸. امکان توبه از گناهان در دنیا	۳۰۵
خطبة ۹۵	۳۰۷
۱. سرگردانی مردم در زمان بعثت پیامبر	۳۰۸

۲. عصر هوا و هواپرستی	۳۰۸
۳. عصر جاهلیت عمیق	۳۰۹
۴. دلسوزی های پیامبر	۳۱۰
۵. حرکت در مسیر درست	۳۱۰
خطبة ۹۶	۳۱۳
۱. وصف خداوند	۳۱۴
۱. ۱. اول و آخر	۳۱۴
۱. ۲. آشکار و پنهان	۳۱۴
۲. جایگاه پیامبر	۳۱۵
۲. ۱. بهترین مکان پرورش	۳۱۵
۲. ۲. بهترین خاندان	۳۱۵
۳. جاذبه های پیامبر	۳۱۶
۳. ۱. محبوب نیکوکاران	۳۱۶
۳. ۲. چشم ها به سوی او	۳۱۷
۴. برنامه های اجتماعی پیامبر	۳۱۷
۴. ۱. خاموش شدن آتش فتنه	۳۱۷
۴. ۲. تألیف قلوب	۳۱۷
۴. ۳. عزت در پرتو وجود پیامبر	۳۱۸
۴. ۴. کلام روشنگر	۳۱۹
خطبة ۹۷	۳۲۱
۱. مغرور نشدن به مهلت های الهی	۳۲۳
۲. مجازات ظالم	۳۲۴
۳. پیش بینی وضع آینده	۳۲۵
۴. امان از ظلم پیروانم	۳۲۶
۵. سرپیچی از امام	۳۲۶
۵. ۱. نپذیرفتن جهاد	۳۲۶
۵. ۲. نپذیرفتن سخن امام	۳۲۷
۵. ۳. نپذیرفتن دعوت امام	۳۲۷

۳۲۷	۴.۵. نپذیرفتن اندرز امام
۳۲۸	۶. ملامت‌های امام
۳۲۸	۱.۶. همچون غایبان
۳۲۹	۲.۶. فرار از حکمت‌های الهی
۳۲۹	۳.۶. تفرقه
۳۳۰	۴.۶. مانند ایادی سبا
۳۳۱	۵.۶. خنثی کردن آثار سخنان امام
۳۳۲	۶.۶. منافقان، خنثی‌کننده سخنان امام
۳۳۳	۷.۶. جسم‌هایتان حاضر
۳۳۳	۸.۶. عقل‌هایتان پنهان
۳۳۳	۹.۶. پراکندگی خواسته‌ها
۳۳۳	۷. سرکشی در برابر رهبر مطیع خدا
۳۳۴	۸. بی‌ارزشی کوفیان در مقابل شامیان
۳۳۵	۹. نقاط ضعف کوفیان
۳۳۶	۱۰. دو چیزی که ندارید!
۳۳۶	۱۱. نفرین امام
۳۳۷	۱۲. متفرق بودن کوفیان
۳۳۸	۱۳. به‌دنبال راه فرار در میدان جنگ
۳۴۰	۱۵. قدم در جای یاران واقعی پیامبر
۳۴۰	۱۶. با پیروی از اهل بیت، پیوسته در جاده هدایت
۳۴۱	۱۷. همراهی با اهل بیت
۳۴۱	۱۸. حرکت کردن در طریق اهل بیت
۳۴۳	۱۹. اوصاف اصحاب خاص پیامبر
۳۴۳	۱.۱۹. زهد
۳۴۳	۲.۱۹. اهل عبادت
۳۴۴	۳.۱۹. ترس از قیامت
۳۴۴	۴.۱۹. اهل سجده
۳۴۵	۵.۱۹. اهل گریه

۳۴۵	۱۹.۶. ایمان قوی
۳۴۷	خطبه ۹۸
۳۴۸	۱. بدعت‌های بنی‌امیه
۳۴۸	۱.۱. حلال شمردن حرام
۳۴۹	۱.۲. نقض پیمان
۳۴۹	۲. گستره ظلم بنی‌امیه
۳۴۹	۳. گسترده‌گی فساد بنی‌امیه
۳۵۰	۳.۱. گریان شدن مردم
۳۵۰	۳.۲. بردگی مردم
۳۵۱	۴. رنج بیشتر برای خداجویان
۳۵۲	۵. دل‌داری به اصحاب
۳۵۳	خطبه ۹۹
۳۵۴	۱. حمد و سپاس خدا
۳۵۵	۲. یاری طلبیدن از خداوند
۳۵۵	۳. تقاضای سلامت دین و بدن
۳۵۶	۴. پایان‌پذیری سریع دنیا
۳۵۶	۵. اوصاف دنیا
۳۵۶	۵.۱. فرسوده‌کننده بدن‌ها
۳۵۷	۵.۲. زودگذری دنیا
۳۵۸	۵.۳. نزدیکی رسیدن به مقصد
۳۵۸	۵.۴. فانی بودن
۳۵۹	۵.۵. سرعت در پیشروی به سوی مرگ
۳۶۰	۶. توصیه‌های امام برای رهایی از دنیا
۳۶۰	۶.۱. برای افتخارات دنیا رقابت نکنید
۳۶۰	۶.۲. فریفته زینت دنیا نشوید
۳۶۰	۶.۳. بی‌تابی نکنید
۳۶۱	۶.۴. افتخارات دنیا پایان‌پذیر است
۳۶۱	۶.۵. زینت‌های دنیا زایل‌شدنی است

۳۶۱	۶. ۶. رنج دنیا تمام می شود
۳۶۱	۶. ۷. همه فانی هستند
۳۶۱	۷. صحنه های عبرت انگیز دنیا
۳۶۲	۸. فراگیری مرگ
۳۶۳	۹. احوال اهل دنیا
۳۶۳	۹. ۱. مرگ و زندگی
۳۶۳	۹. ۲. بیماری و سلامت
۳۶۳	۹. ۳. در تعقیب مرگ
۳۶۴	۹. ۴. بی خبری
۳۶۴	۹. ۵. مرگ، درهم کوبنده لذت ها
۳۶۴	۹. ۶. مرگ، گلوگیرکننده شهوات
۳۶۵	۹. ۷. مرگ، قطع کننده آرزوها
۳۶۵	۱۰. لزوم توجه به نعمت های خدا
۳۶۷	خطبه ۱۰۰
۳۶۸	۱. توصیف پروردگار
۳۶۸	۱. ۱. ستایش خداوند
۳۶۸	۱. ۲. گستره حمد الهی
۳۶۹	۲. شهادت به توحید
۳۶۹	۳. رسالت پیامبر
۳۶۹	۳. ۱. بیان کننده فرمان حق
۳۷۰	۳. ۲. تبیین اوصاف خداوند
۳۷۰	۳. ۳. ادای امانت
۳۷۰	۳. ۴. برپایی پرچم حق
۳۷۱	۴. نحوه برخورد مردم با حق
۳۷۲	۵. اوصاف راهنمای پرچم
۳۷۲	۵. ۱. پراکندگی مردم بعد از شهادت امام
۳۷۳	۵. ۲. جمع کردن مردم متفرق
۳۷۴	۵. ۳. ثابت بودن در هر شرایطی

۳۷۵	۶. در پرتو آل محمد
۳۷۶	۶. ۱. تمامیت نعمت از برکت اهل بیت
۳۷۷	خطبه ۱۰۱
۳۷۸	۱. حمد الهی
۳۷۸	۲. دلیل ازلی و ابدی بودن خداوند
۳۷۹	۳. شهادت به وحدانیت
۳۷۹	۴. مخالفت با امام
۳۸۰	۵. نافرمانی از امام
۳۸۰	۶. انکار امام
۳۸۱	۷. ابلاغ کننده سخن پیامبر
۳۸۲	۸. پیشگویی امام درباره حاکم شام
۳۸۳	۹. شاخصه های معاویه
۳۸۳	۹. ۱. اوج طغیان
۳۸۴	۹. ۲. سرکشی روی زمین
۳۸۴	۹. ۳. برانگیختن فتنه
۳۸۵	۹. ۴. امواج جنگ
۳۸۵	۹. ۵. عبوس شدن چهره روزگار
۳۸۶	۹. ۶. نمایان شدن رنج و مشقت
۳۸۶	۱۰. ثمره حکومت معاویه
۳۸۶	۱۰. ۱. میوه ظلم
۳۸۷	۱۰. ۲. هیجان
۳۸۷	۱۰. ۳. کشیدن شمشیر
۳۸۷	۱۰. ۴. پرچم فتنه
۳۸۷	۱۰. ۵. روی آوردن دشمنان
۳۸۸	۱۱. طوفان های شکننده
۳۸۹	۱۱. ۱. بروز فتنه ها
۳۹۰	۱۱. ۲. بروز آسیب ها به مردم
۳۹۱	خطبه ۱۰۲

۳۹۲	۱. وضع مردم در روز قیامت
۳۹۴	۲. اوصاف روز قیامت
۳۹۵	۳. بهترین ها در محشر
۳۹۵	۴. هشدار درباره فتنه های آینده
۳۹۶	۵. فتنه های نزدیک
۳۹۷	۶. ضربه شدید فتنه ها
۳۹۷	۷. قیام کنندگان در برابر فتنه
۳۹۸	۸. پیشگویی امام درباره بصره
۴۰۱	خطبه ۱۰۳
۴۰۲	۱. بی اعتنایی به دنیا
۴۰۳	۲. دلایل بی اعتنایی امام به دنیا
۴۰۳	۲. ۱. ساکنان دنیا می روند!
۴۰۴	۲. ۲. به مصیبت کشیده شدن اهل دنیا
۴۰۴	۲. ۳. برگشت ناپذیری دنیا
۴۰۵	۲. ۴. شادی آمیخته با غم
۴۰۵	۲. ۵. گذرا بودن دنیا
۴۰۶	۳. دنیا، مایه عبرت و اندیشه
۴۰۶	۴. تفاوت دنیا و آخرت
۴۰۷	۵. سایه همیشگی مرگ
۴۰۸	۶. عالمان و عالم نمایان
۴۰۸	۶. ۱. عالمان حقیقی
۴۰۸	۶. ۲. علامت جاهل
۴۰۸	۶. ۳. عالم نمایان
۴۰۹	۶. ۴. تبلی عالم نمایان
۴۱۰	۶. ۵. احساس مسئولیت بی معنا
۴۱۰	۷. ویژگی نجات یافتگان از فتنه آخر الزمان
۴۱۰	۷. ۱. بی نام و نشان
۴۱۱	۷. ۲. چراغ هدایت دیگران

۴۱۱	۷. ۳. به دور از رذایل اخلاقی
۴۱۲	۷. ۴. درهای رحمت خدا به رویشان گشوده
۴۱۳	۸. واژگونی اسلام
۴۱۳	۹. مشارکت همه در آزمون بزرگ الهی
۴۱۵	خطبه ۱۰۴
۴۱۶	۱. بعثت پیامبر
۴۱۷	۲. اقسام مردم در عصر نبوی
۴۱۷	۲. ۱. عاصیان
۴۱۸	۲. ۲. واماندگان
۴۱۹	۲. ۳. هالکان
۴۱۹	۳. تحول بر اثر بعثت
۴۱۹	۴. نقش امام در پیشروی اسلام
۴۲۱	۵. مسئولیت پذیری حضرت
۴۲۱	۶. بیرون کشیدن حق از باطل
۴۲۳	خطبه ۱۰۵
۴۲۴	۱. اوصاف برجسته پیامبر
۴۲۴	۱. ۱. گواه اعمال بندگان
۴۲۵	۱. ۲. نجیب ترین انسان
۴۲۶	۱. ۳. پاک ترین انسان
۴۲۶	۱. ۴. سخاوتمند
۴۲۷	۲. مشخصات دنیای شما!
۴۲۷	۲. ۱. افسارگسیخته
۴۲۸	۲. ۲. حلال غیر موجود و حرام در دسترس
۴۲۸	۲. ۳. زودگذر
۴۲۹	۲. ۴. رهبران الهی دست بسته
۴۲۹	۲. ۵. خانه نشینی رهبران واقعی
۴۳۰	۳. هر خون، خون خواهی دارد
۴۳۰	۴. خداوند، منتقم حقیقی

۴۳۱	۵. هشدار به بنی امیه
۴۳۲	۶. بیناترین چشم‌ها، شنواترین گوش‌ها
۴۳۲	۷. امام، سرچشمه زلال وحی
۴۳۴	۸. تکیه نکردن بر جهل
۴۳۵	۹. بر لب پرتگاه دوزخ
۴۳۶	۱۰. بر دوش کشیدن بار هلاکت
۴۳۷	۱۱. پیوند دادن مطالب نامناسب
۴۳۸	۱۲. پرهیز از مشورت با ناهلان
۴۳۸	۱۳. وظایف امام بر مردم
۴۳۹	۱. ۱۳. ابلاغ فرمان الهی
۴۳۹	۲. ۱۳. خیرخواهی مردم
۴۳۹	۳. ۱۳. احیای سنت پیامبر
۴۴۰	۴. ۱۳. اجرای عدالت
۴۴۰	۵. ۱۳. پرداختن حقوق مردم
۴۴۱	۱۴. وظایف مردم
۴۴۱	۱. ۱۴. کوشش در فراگیری علم
۴۴۱	۲. ۱۴. استخراج علم و دانش از اهلش
۴۴۲	۳. ۱۴. توصیه امر به معروف و نهی از منکر
۴۴۳	خطبه ۱۰۶
۴۴۴	۱. حمد، خدای تشریع‌کننده اسلام
۴۴۶	۲. ویژگی‌های اسلام
۴۴۶	۱. ۲. استواری ارکان اسلام
۴۴۶	۲. ۲. حریم امن اسلام
۴۴۸	۳. ۲. اسلام دین نور، فهم و عقل
۴۴۹	۴. ۲. اسلام، دین انسان‌های تیزبین
۴۴۹	۵. ۲. اسلام، دین بصیرت و عزت
۴۵۰	۶. ۲. اسلام، دین انسان‌های پندپذیر
۴۵۰	۷. ۲. اسلام، دین نجات

۴۵۰	۲. ۸. اسلام، دین توکل
۴۵۱	۲. ۹. اسلام، دین تکیه‌گاه و راحتی
۴۵۱	۲. ۱۰. اسلام، سپری محکم
۴۵۲	۲. ۱۱. اسلام، کامل‌ترین نقشه هدایت
۴۵۳	۲. ۱۲. اسلام، دین مسابقه
۴۵۵	۲. ۱۳. اسلام، دین تصدیق
۴۵۵	۲. ۱۴. لزوم توجه به مسابقه در اسلام
۴۵۶	۳. صفات و مقامات پیامبر
۴۵۶	۱. ۳. پیامبر شعله فروزان تاریخ
۴۵۶	۲. ۳. امین بودن پیامبر
۴۵۷	۳. ۳. شاهد بودن پیامبر
۴۵۷	۴. ۳. نعمت بودن پیامبر
۴۵۷	۵. ۳. رحمت بودن پیامبر
۴۵۸	۴. دعا برای پیامبر
۴۵۸	۱. ۴. بهره فراوان از عدل
۴۵۸	۲. ۴. طلب پاداش مضاعف
۴۵۸	۳. ۴. درخواست رفعت درجه
۴۵۹	۴. ۴. درخواست کرامت
۴۵۹	۵. ۴. درخواست شرافت مقام
۴۵۹	۶. ۴. درخواست برای رسیدن به قرب پروردگار
۴۵۹	۷. ۴. درخواست برای رسیدن به مقام افضل
۴۶۰	۸. ۴. دعای حضرت برای خود و یاران
۴۶۱	۵. مقام و منزلت مسلمین در سایه اسلام
۴۶۱	۱. ۵. رسیدن به مقامی والا
۴۶۱	۲. ۵. رسیدن به عظمت و احترام
۴۶۱	۳. ۵. از شما حساب می‌برند
۴۶۲	۶. ناسپاسی مردم نسبت به اسلام
۴۶۲	۱. ۶. ارزش قائل نبودن برای پیمان‌های الهی

۴۶۲	۲.۶. دادن زمام امور مسلمین به ستمگران
۴۶۳	۳.۶. غوطه‌ور در شبهات و شهوات
۴۶۳	۴.۶. فرا رسیدن روز انتقام
۴۶۵	خطبه ۱۰۷
۴۶۶	۱. گلایه امام از عقب‌نشینی یاران
۴۶۷	۲. برجستگان عرب
۴۶۸	۳. مرهم بر زخم دل امام
۴۶۹	۴. شدت فرار لشکر شام از میدان نبرد
۴۷۱	خطبه ۱۰۸
۴۷۳	۱. تجلی خدا بر بندگان
۴۷۳	۲. ظهور خداوند
۴۷۴	۳. ابداع خداوند
۴۷۴	۴. علم خداوند
۴۷۵	۵. توصیف شایسته‌ای از پیامبر
۴۷۵	۵.۱. شجره پیامبران
۴۷۵	۵.۲. سرچشمه نور
۴۷۶	۵.۳. جایگاه رفیع
۴۷۶	۵.۴. برانگیختن از سرزمینی با شرافت
۴۷۷	۵.۵. برانگیخته از چراغ‌های برافروخته
۴۷۷	۵.۶. سرچشمه دانش
۴۷۸	۶. طیب دوره‌گرد
۴۷۸	۶.۱. در جست‌وجوی بیماران
۴۷۹	۶.۲. آماده بودن ابزار جراحی
۴۷۹	۶.۳. محل زخم‌ها
۴۸۰	۶.۴. در جست‌وجوی بیماران سرگردان
۴۸۰	۷. مواضع غفلت مردم
۴۸۲	۸. پیکرهای بی‌روح
۴۸۳	۹. ظهور نشانه‌های قیامت

۴۸۳	۱۰. وجود بی‌خاصیت، همچون عدم
۴۸۵	۱۱. پیش‌بینی آینده حکومت بنی‌امیه
۴۸۵	۱۱.۱. پراکندگی ضلالت در همه جا
۴۸۶	۱۱.۲. سنجش با معیارهای خود
۴۸۶	۱۱.۳. گمراهی اساس کار بنی‌امیه
۴۸۷	۱۱.۴. پایان دردناک این ماجرا
۴۸۸	۱۱.۵. تحت فشار قرار دادن
۴۸۸	۱۲. تشبیه افراد باایمان به زراعت درو شده
۴۸۹	۱۳. ستم مضاعف نسبت به مؤمنان
۴۹۰	۱۴. آینده شوم
۴۹۰	۱۴.۱. مذاهب گمراه‌کننده
۴۹۰	۱۴.۲. سرگردانی در تاریکی
۴۹۰	۱۴.۳. فریب دروغ‌پردازی‌ها
۴۹۰	۱۴.۴. نفوذ و انحراف
۴۹۱	۱۴.۵. پایان‌پذیری عمر
۴۹۲	۱۵. راه نجات
۴۹۲	۱۵.۱. گوش دادن به سخن پیشوا
۴۹۲	۱۵.۲. سخنان صادقانه پیشوا
۴۹۳	۱۵.۳. آشکار شدن واقعیت‌ها به وسیله پیشوا
۴۹۴	۱۶. آثار عمل نکردن به سخن پیشوا
۴۹۴	۱۶.۱. سلطه‌گری طاغوت
۴۹۵	۱۶.۲. به صحنه آمدن گروه‌های باطل
۴۹۶	۱۶.۳. عوض شدن جای ارزش‌ها و ضدارزش‌ها
۴۹۷	۱۶.۴. ایجاد شکاف فرهنگی در خانواده
۴۹۷	۱۶.۵. تأثیرگذاری اعمال ناروا در طبیعت
۴۹۸	۱۶.۶. صحنه اجتماع جولانگاه فرومایگان
۴۹۸	۱۷. وضعیت گروه‌های اجتماعی آن زمان
۴۹۹	۱۸. پدیده‌های شوم در چنین جوامعی



خطبه ۸۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از حکمیت در صفین، سال

۳۷ هجری

مخاطب: عمرو عاص

علت ایراد سخن: طرح شایعات بی اساس عمرو عاص

موضوع: سیاسی، اعتقادی، تاریخی

ویژگی: معرفی عمرو عاص^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۱.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، امام علی (ع) سخنی درباره «عمرو بن عاص»، از دستیاران معروف «معاویه»، بیان فرموده است. می توان چنین گفت که ادامه خلافت معاویه و پیروزی های ظاهری اش، در سایه شیطنت های عمرو بن عاص صورت گرفت. با اینکه عبارات خطبه، بسیار فشرده و کوتاه است، ولی امام چنان ترسیم گویایی از این مرد خطرناک ارائه فرموده است که تقریباً همه روحیات و تاریخ زندگی او را می توان در آن دید؛ همچنین می توان از راز و رمز همکاری تنگاتنگ او با «معاویه» آگاه شد. امام علی (ع) این سخن را به بهانه گفتاری ایراد فرموده است که «عمرو عاص» درباره آن حضرت بیان کرده و امام را مزاح و شوخ طبع نامیده است.

۱۸. ۱. فراوانی دروغ	۴۹۹
۱۸. ۲. رواج یافتن نفاق	۴۹۹
۱۸. ۳. افتخار به گناه	۵۰۰
۱۸. ۴. اسلام همچون پوستینی وارونه	۵۰۰
کتابنامه	۵۰۳

مردی شوخ طبعم و مردم را با شوخی و هزل، پیوسته سرگرم می‌کنم.

نکته‌ها

- تعبیر به «ابن النابغه» درباره «عمرو عاص» اشاره به وضع زشت و ننگین خانواده اوست؛ چراکه رسم عرب این بود اگر کسی مادرش مشهور به شرافت یا مشهور به پستی بود، او را به مادرش نسبت می‌دادند، به جای اینکه به پدرش نسبت دهند. تعبیر به «نابغه» از ماده «نبوغ» در اصل به معنای ظهور و بروز است ولی هنگامی که درباره زنی به کار برده می‌شد، اشاره به شهرت او به فساد بود و این واژه به خاطر فساد اخلاقی مادر «عمرو» تدریجاً لقب مادر او شد.^۱

- امام در عبارت «يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً» عمرو عاص به مردم شام گفته است که شوخی و مزاح در ذات من است و من همیشه شوخی و مزاح می‌کنم.
- گاهی شوخ طبعی به حدی است که از حد و اندازه می‌گذرد از این کار در عربی به «معافسه» تعبیر می‌شود و با «ممارسه» به یک معناست و بیشتر در شوخی و مزاح با زنان استعمال می‌شود.

مشابه

- ◇ «الْمُؤْمِنُ دَعِبٌ لَعِبٌ وَ الْمُتَأَفِّقُ قَطِبٌ غَضِبٌ»^۲ مؤمن شوخ و مزاح است و منافق ترش‌رو و خشمگین است.
- ◇ از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِيهِ دُعَابَةٌ قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمِرَاحُ»^۳ در هر مؤمنی دعابه است؛ راوی می‌گوید: پرسیدم: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح است.
- ◇ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «كَثْرَةُ الْمِرَاحِ تَذْهَبُ الْبَهَاءَ وَ تَوْجِبُ الشُّحَاءَ»^۴ کثرت مزاح وقار انسان را می‌برد و سبب عداوت و دشمنی می‌شود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۵.

۲. تحف العقول، ص ۴۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۳۰.

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَ أَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ أَعَافِسُ وَ أُمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ أَثِمًا أَمَّا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَ يَعِدُ فَيُخْلِفُ وَ يُسْأَلُ فَيُبْخَلُ وَ يُسْأَلُ فَيُلْحِفُ وَ يَخُونُ الْعَهْدَ وَ يَقْطَعُ الْإِلَّ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَزْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَ أَمِيرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَأْخِذَهَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ [أَكْبَرُ] مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَبَهُ أَمَّا وَ اللَّهُ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ إِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيَّةٌ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.

۱. اتهام شوخ طبعی به امام

«عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ، يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَ أَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ، أَعَافِسُ وَ أُمَارِسُ»^۱ از «ابن نابغه» در شگفتم! او برای مردم شام چنین وانمود می‌کند که من بسیار اهل مزاح و

۱. عَجَبًا: در شگفتم.

نَابِغَةٌ: معروفه و مشهوره؛ از ماده «نبوغ» به معنای ظهور و شهرت است و عرب، زنان مشهور به فساد را «نابغه» می‌گفته همان‌طور که ما، در فارسی «زن معروفه» می‌گوییم؛ ولی از سوی دیگر به افرادی که به خاطر استعداد فوق‌العاده، مشهور و معروف می‌شوند، نابغه اطلاق می‌شود؛ امّ عمرو بن العاص سمّیت بها لظهورها و شهرتها بالبغی، مأخوذة من نبغ الشيء نبوغاً أي ظهر.

يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ: در ذهن اهل شام گمان و توهم ایجاد می‌کند؛ يزعم: بمعنی يقول، قال الفیومی: و علیه قوله تعالی: أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ أَيْ كَمَا أَخْبَرْتَ قَالَ الْمَرْزُوقِيُّ: أَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمَلُ الزَّعْمُ فِيمَا كَانَ بَاطِلًا أَوْ فِيهِ ارْتِيَابٌ، قَالَ الْحِطَّانِيُّ: وَ لِهَذَا قِيلَ زَعَمَ مَطْيَةَ الْكَذِبِ وَ زَعَمَ غَيْرَ مَزْعَمٍ قَالَ غَيْرُ مَقُولٍ صَالِحٍ وَ ادَّعَى مَا لَا يُمْكِنُ، وَ قَالَ أَبُو الْبَقَاءِ: الزَّعْمُ بِالضَّمِّ اعْتِقَادُ الْبَاطِلِ بِلَا تَقْوَلٍ وَ بِالْفَتْحِ اعْتِقَادُ الْبَاطِلِ بِتَقْوَلٍ، وَ قِيلَ: بِالْفَتْحِ قَوْلٌ مَعَ الظَّنِّ وَ بِالضَّمِّ ظَنٌّ بِلَا قَوْلٍ، وَ مِنْ عَادَةِ الْعَرَبِ أَنْ مَنْ قَالَ كَلَامًا وَ كَانَ عَنْدهُمْ كَاذِبًا قَالُوا: زَعَمَ فَلَانٌ قَالَ شَرِيحٌ: لِكُلِّ شَيْءٍ كُنْيَةٌ وَ كُنْيَةُ الْكَذِبِ زَعْمٌ، وَ قَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ذَمًّا لِلْقَائِلِينَ.

دُعَابَةٌ: شوخ طبعی؛ بازیگری؛ بسیار مزاح کردن؛ بضمّ الدال المزاح من دعب يدعب مثل مزح يمزح و زنا و معنی و فی لغة من باب تعب.

تَلْعَابَةٌ: بسیار بازیگر؛ بسیار بازیگوش؛ از ماده «لعب» به معنای شخصی است که بسیار مردم را با سخنان یا حرکات خود، سرگرم می‌سازد؛ بكسر التاء كثير اللعب و المزاح و التاء للمبالغة، و التلعب بالفتح مصدر لعب.

أَعَافِسُ: شوخی می‌کنم؛ بازی می‌کنم؛ از ماده «معافسه» به معنای زیاد شوخی کردن است؛ المعالجة فی الصراع من العفس و هو الجذب إلى الأرض فی ضغط شدید و الضرب على الأرض بالرجل.

أُمَارِسُ: دست و پنجه نرم می‌کنم؛ تمرین می‌کنم؛ از ماده «ممارسه» به معنای سرگرم چیزی شدن؛ در اینجا به معنای سرگرمی به مزاح و شوخی است؛ المعالجة و المزاولة.

۲. پاسخ امام به تهمت عمروعاص

۱.۲. کلام باطل

«لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا»

او سخنی باطل گفته است.

۲.۲. سخن گناه آلود

«وَوَتَقَطَّقَ آثِمًا»^۱

و کلامی به گناه بیان داشته است.

۳.۲. بدترین سخنان

«أَمَّا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ»

بدانید و بدترین سخنان، گفتار دروغ است.

نکته

● امام علیه السلام ادعای عمروعاص را تکذیب کرده است. منظور حد افراط و زیاده روی در هزل و لهو و لعب بوده، نه اصل مزاح و شوخ طبعی؛ چون این مقدار از خوش رویی را حضرت منکر نبوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم گاهی مزاح می کرده اند.^۲

مشابه

◇ «كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا»^۳ کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند.

◇ قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ»^۴ امام عسکری علیه السلام فرمود: همه پلیدی ها و زشتی ها در یک اتاق جمع شده اند و کلید آن اتاق، دروغ است.

◇ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «إِنَّ الْكُذْبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ»^۵ همانا دروغ ویران کننده ایمان است.

۱. آثِمًا: گناهکار.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۵۴.

۳. انعام، ۱۴۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۳۲.

۵. کافی، ج ۴، ص ۴۰.

۳. اوصاف رذیله عمروعاص

۱.۳. دروغ گو

«إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ»

او پیوسته دروغ می گوید.

۲.۳. خلف وعده

«وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ»^۱

وعده می دهد و تخلف می کند.

۳.۳. بخیل

«وَيُسْأَلُ فَيَبْخُلُ»^۲

و چون از او درخواست شود، بخل می ورزد.

مشابه

◇ «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ»^۳ بخل، جامع تمام بدی هاست و افساری است که آدمی را به سوی هر بدی می کشاند.

◇ «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ»^۴ و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده، بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است.

۴.۳. مُصَرِّد در درخواست های خود

«وَيُسْأَلُ فَيُلْحِفُ»^۵

چون درخواست می کند، پافشاری می ورزد.

۵.۳. خائن

«وَيَخُونُ الْعَهْدَ»^۶

۱. يَعِدُ: وعده می دهد.

يُخْلِفُ: تخلف می کند.

۲. فَيَبْخُلُ: بخل می ورزد.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۷.

۴. حدید، ۲۴.

۵. يُسْأَلُ: خواسته می شود.

يُلْحِفُ: اصرار و پافشاری می کند؛ از ماده «الحاف» به معنای اصرار و پافشاری کردن است و اصل آن از «لحاف» است که به معنای همان پوشش مخصوص و معروف می باشد و از آنجا که اصرارکننده، سخت به کسی می پیچد، این واژه در مورد او به کار رفته است؛ السائل الحافاً ألح.

۶. يَخُونُ: خیانت می کند.

در پیمان‌ش خیانت می‌کند.

مشابه

- ❖ ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ آری، هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری نماید، بی‌تردید خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.
- ❖ ﴿مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾^۲ و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم.

۳.۶. قاطع رحم

﴿وَيَقْطَعُ الْإِلَّ﴾^۳

و [حتی] پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند.

نکته

- از خصوصیات عمروعاص این است که به عهد و پیمان‌های خود خیانت می‌کند و ارتباط را قطع می‌کند خواه ارتباط خویشاوندی باشد یا ارتباط عهد و پیمانی، او هیچ‌گونه عهد و پیمانی را محترم نمی‌شمارد و فقط منافع خود را در نظر می‌گیرد.

۴. حيله گری شرم‌آور

﴿فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاكِرٍ وَآمِرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السَّيُوفُ مَا خَذَهَا! فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقُرْمَ سُبَّتَهُ﴾^۴

هنگام نبرد، لشکریان را امر و نهی می‌کند ولی این تا زمانی است که دست‌ها به قبضه شمشیر نرفته است، هنگامی که چنین شود، او برای رهایی جان‌ش، بالاترین تدبیرش این است که

۱. آل عمران، ۷۶.

۲. اعراف، ۱۰۲.

۳. إل: پیمان؛ خویشاوندی؛ عهد و پیمان؛ العهد و القرابة.

۴. زاجر: نهی‌کننده، منع‌کننده.

ماخذها: مأخذهایش.

مکیدته: چاره‌جویی و کید.

يمنح: نشان می‌دهد.

القرم: حریف نبرد.

سُبَّتَهُ: مقعد؛ از ماده «سَبَّ» به معنای بدگویی کردن و دشنام دادن است و به معنای هر چیزی که ذکر آن ناپسند است؛ در اینجا اشاره به «عورت» است. / سب: السین و الباء حَذَّ بعض أهل اللغة و أَظَنَّهُ ابنَ درید. أَنَّ أصل هذا الباب الْقَطْع، ثُمَّ اشْتَقَّ مِنْهُ الشَّتْم. و هذا الذى قاله صحيح. و أكثر الباب موضوعٌ عليه. من ذلك السَّبُّ: الخِمار، لَأَنَّهُ مَقْطُوعٌ مِنْ مَنَسَجِهِ. فَأَمَّا الْأَصْلُ فَالسَّبُّ الْعَقْرُ؛ يُقَالُ سَبَّتِ النَّاظِقَةُ، إِذَا عَقَرَتْهَا.

جامه‌اش را کنار زند و عورت خود را نمایان سازد.

نکته

- عبارت «فَأَيُّ زَاكِرٍ وَآمِرٍ» اشاره به این دارد که عمروعاص پیش از شروع جنگ به شکلی مبالغه‌آمیز مردم را امر و نهی و آن‌ها را مہیای کارزار می‌کرد.^۱
- «أَنْ يَمْنَحَ الْقُرْمَ سُبَّتَهُ»: یعنی عورت خود را به مردم بخشیده است، مثل همان موقعی که در جنگ صفین با حضرت امیر علیه السلام روبه‌رو شد و وقتی که خود را در معرض خطر دید، عورت خود را عریان کرد و حضرت او را رها کرد؛ زیرا در عرب مرسوم بوده است که اگر کسی در هنگام تنگنا ماتحت خود را عریان کرد، دلیل بر نهایت بیچارگی و ذلت اوست و اگر طرف مقابل در عین حال که او ماتحت خود را عریان کرده، او را می‌کشت عرب او را ذلیل‌تر از مقتول می‌دانست.

۵. یاد مرگ مانعی برای شوخی

﴿أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ﴾^۲

آگاه باشید! به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از سرگرم شدن به بازی و شوخی باز می‌دارد.

نکته

- اندیشه صحیح درباره مرگ، مانع شوخی و بازیگری در این دنیا است.^۳

۶. عمروعاص و فراموشی آخرت!

﴿وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ﴾

ولی فراموشی [مرگ و] آخرت او را از سخن حق بازداشته است.

۷. دین فروشی عمروعاص!

﴿إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ لَهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ آتِيَةً﴾^۴

او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، تا اینکه عطیه و پاداشی از او بگیرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میشم، ج ۳، ص ۲۵۷.

۲. لَيَمْنَعُنِي: مرا باز می‌دارد.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۴. آتِيَةً: مال بخشیدنی؛ بر وزن فعیله؛ صفت مشبیه به معنای اسم مفعول است، در اصل از «ایطاء» به معنای اعطاء و بخشش است؛ کالعطية لفظا و معنى.



۸. رشوه گرفتن

«وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً»^۱

و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت دارد.

نکته‌ها

- امام علی (ع) در این سخن، به داستان معروفی اشاره فرمود که در میان مردم شهرت داشت. ماجرا به طور خلاصه چنین بود: «هنگامی که فتنه «جمل» با پیروزی امام علی (ع) و شکست مخالفان فرونشست، امام «جریر بن عبدالله» را برای گرفتن بیعت از «معاویه» به شام فرستاد. «معاویه» که مایل نبود با امام بیعت کند، در این باره به مشورت پرداخت و نامه‌ای برای «عمرو بن عاص» نوشت و از او کمک خواست. گفت‌وگوهای زیادی میان او و «معاویه» در گرفت و «عمرو» به او فهماند که فاقد افتخاراتی است که علی دارد. سرانجام گفت: اگر من با تو بیعت کنم و تمام خطرات آن را بپذیرم، چه پاداشی برای من قرار خواهی داد؟ معاویه گفت: هرچه خودت بگویی. عمرو گفت: حکومت مصر را بعد از پیروزی به من واگذار کن! معاویه تأملی کرد و گفت: من خوش ندارم که مردم درباره تو بگویند: «به خاطر اغراض دنیوی، با من بیعت کردی!» عمرو گفت: این حرف‌ها را کنار بگذار، تو خودت رئیس دنیا پرستانی! مطلب همین است که من می‌گویم، من حکومت مصر را می‌خواهم. سرانجام معاویه تسلیم شد و این قرارداد را با او بست.^۲
- اینکه حضرت در جمله خود تعبیر به «تَرْكِ الدِّينِ» فرموده‌اند بر حسب ظاهر است و گر نه عمرو عاص از اول اسلامش منافقانه و از ترس لشکر اسلام بوده و دینی نداشته تا بخواهد آن را برای معاویه ترک کند.

خطبه ۸۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: عبرت‌آموزی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۸.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (ع) به سه مسئله مهم اشاره فرموده است:

۱. بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار با تعبیراتی کوتاه و پرمعنا؛
۲. توجه دادن مردم به درس‌های عبرت برخاسته از حوادث مختلف زندگی، مخصوصاً مرگ و میرهایی که در انتظار همه انسان‌هاست؛
۳. درجات و مقامات بهشتی «اولیاء الله» و نعمت‌های بی‌پایان آن‌که همیشگی و جاودانی است.

۱. يَرْضَخُ: مال اندکی پرداخت کند؛ از ریشه «رَضَخَ» به معنای خُرد کردن و شکستن گوشه چیزی است.

رَضِيخَةٌ: تکه‌ای یا اندکی از مال که به عنوان رشوه یا شیرینی پرداخت می‌شود؛ از ماده «رَضَخَ» به معنای چیز کمی را بخشیدن و «رَضِيخَه» به معنای عطیه ناچیز است؛ در اینجا اشاره به این است که «عمرو عاص» دین خود را در برابر مقامات دنیا، که نسبت به آن، متاع ناچیز و کم‌ارزش است، فروخت، به خصوص آنکه مدت کوتاهی از این مقام بهره گرفت؛ الرِّشْوَةُ من رَضَخَ له رَضَخاً من باب نفع و رَضِيخَةُ أعطاه شيئاً ليس بالكثير.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۱.

۱.۳. ابدیت خدا

«وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ»

او آخری است که پایانی ندارد.

نکته

- خداوند غایتی ندارد، به این معناست که همه عالم متوجه «الی الله» است ولی خداوند متوجه چیزی نیست برای اینکه چیزی بالاتر از خدا نیست.

۱.۴. دور از دسترس اندیشه‌ها

«لَا تَتَّعِ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ»^۱

اندیشه‌ها، گنه صفاتش را درک نکنند.

۱.۵. نفی کیفیت از ذات خدا

«وَلَا تَعْقُدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ»^۲

عقل‌ها به چگونگی ذاتش پی نمی‌برند.

نکته

- «کیفیت» مربوط به اموری است که اوصافش زائد بر ذات آن است، اما کسی که خالی از هرگونه دوگانگی و چندگانگی است، «کیفیت» در او راه نمی‌یابد.^۳ مقصود این است که دل‌ها کیفیتی را برای خدا درک نمی‌کنند.

مشابه

- ◇ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾^۴ دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند.
- ◇ ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۵ در این سخن برای صاحب‌دلان اندرزی است.

۱. اَوْهَامٌ: اندیشه‌ها؛ جمع «وهم» در لغت به معنای خطورات قلبی آمده است و در استعمالات روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قراین نشان می‌دهد که در اینجا و مانند آن، به معنای اندیشه‌های دورپرواز است که آن هم به حقیقت ذات و صفات خدا نمی‌رسد.

۲. لَا تَعْقُدُ: تصدیق نمی‌شود؛ حکم نمی‌شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۸۵.

۴. اعراف، ۱۷۹.

۵. ق، ۳۷.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ، لَا تَتَّعِ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ، وَلَا تَعْقُدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ، وَلَا تَنَالُهُ التَّجَرُّنَةُ وَالتَّبَعِيضُ، وَلَا تَحِيْطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ. فَاتَّعَظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّوَاطِعِ، وَازْدَجِرُوا بِالنَّذْرِ الْبَوَالِغِ، وَانْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ، فَكَأَنَّ قَدْ عَلِقْتُمْ مَخَالِبَ الْمَنِيَّةِ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عِلَاقُ الْأُمْنِيَّةِ، وَدَهَمَتْكُمْ مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ، وَالسِّيَاقَةُ إِلَى الْوَرْدِ الْمُرُودِ، فَ«كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»: سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا؛ وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا. دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ، وَمَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا، وَلَا يَهْرُمُ خَالِدُهَا، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا.

۱. صفات خداوند

۱.۱. وحدانیت خدا

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»

گواهی می‌دهم که معبودی جز ذات پاک او نیست، یگانه است و همتایی ندارد.

نکته

- «لَا شَرِيكَ لَهُ» همان معنای «وحده» است و تأکید معنای آن را می‌کند؛ به این معنا که خدا نه در ذات و نه در صفات و نه در خلقت و نه در عبارت شریک ندارد و واحد است.

مشابه

- ◇ ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ خدا به یکتایی خود گواهی دهد که جز ذات اقدس او که نگهبان عدل و درستی است، خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهی دهند، نیست خدایی جز او که [بر همه چیز] توانا و داناست.

۱.۲. ازلیت خدا

«الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ»

همان مبدأ نخستینی که پیش از او، چیزی نبوده است.

۱. آل عمران، ۱۸.

نکته

- عوامل عبرت و آیات و علائم روشن در این دنیا به حدی و فور دارد که جای عذر برای کسی نمی ماند.^۱

۳. لزوم عبرت گیری از آیات روشن

«وَأَعْتَبِرُوا بِآيِ السَّوَاطِعِ»^۲

از آیات روشن الهی [در تکوین و تشریع] عبرت بیاموزید!

مشابه

- ◇ «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ»^۳ به زودی نشانه های خود را در افق ها [ی گوناگون] و در دل های شان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

- ◇ «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا»^۴ و آیات خدا را به ریشخند مگیرید.
- ◇ «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ»^۵ در آن، نشانه هایی روشن [از جمله] مقام ابراهیم است.

استعاره

مستعار: سطوع

مستعار لیه: درخشش سپیده دم

مستعار منه: آیات و نشانه های روشن حق تعالی

جامع: وجه شباهت، ظهور و درخشش انوار آیات حق بر آئینه دل بندگان است. چنان که درخشش سپیده دم، ظلمت و تاریکی شب را می زداید، آیات الهی نیز ظلمت ها را از بین می برد و هدایت را ایجاد می کند.

۱. ۶. نفی کمیت از ذات خداوند

«وَلَا تَنَالُهُ التَّجَزُّؤَةُ وَالتَّبَعِيضُ»^۱

و تجزیه و تبعیض در او راه ندارد.

۱. ۷. احاطه ناپذیر بودن

«وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ»

چشم ها و اندیشه ها به او احاطه نمی یابد.

نکته

- مقصود حضرت از بیان این صفت آن است که خرد انسان از احاطه یافتن بر حقیقت ذات خداوند ناتوان است.^۲

مشابه

- ◇ «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۳ دیده ها او را آشکار نمی بینند اما دل ها به حقیقت های ایمان، او را درک کنند.

- ◇ از امام جواد علیه السلام می خوانیم که فرمود: «أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بَوْهِمِكَ السَّنَدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَلَا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ وَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُ فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ»^۴ اندیشه های انسانی از دید چشم ها دقیق تر (و عمیق تر) است؛ چرا که انسان، گاه شهرهایی را که هرگز با چشم ندیده و در آن وارد نشده است مانند: «سند» و «هند» به قوت اندیشه می تواند در ذهن خود حاضر کند؛ با این حال، هنگامی که اندیشه ها قادر به درک کُنه ذات پروردگار نیست، چگونه چشم ها توان این کار را دارد؟

۲. حوادث عبرت آمیز زندگی پیشینیان

«فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ»^۵

ای بندگان خدا! از درس های سودمند عبرت آمیز، پند بگیرید.

۱. التَّجَزُّؤَةُ: جزء جزء بودن.

التَّبَعِيضُ: اعضا داشتن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۹۳، حدیث ۱۲۳۱۶.

۵. الْعِبَرِ النَّوَافِعِ: عبرت های سودمند؛ جمع عبره و هی ما يعتبر به، ای: يتعظ.

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

۲. الْأَيُّ: آیه ها؛ نشانه ها؛ جمع آیه است؛ جمع آیه و هی العلامة و آیه القرآن کل کلام متصل إلى انقطاعه، وقيل ما يحسن السكوت عليه.

السَّوَاطِعِ: درخشنده ها؛ جمع «ساطعه» به معنای نور گسترده است. این واژه در مورد امور معنوی مانند آیات درخشنده قرآن مجید، یا شخصیت های برجسته جهان اسلام نیز به کار می رود؛ الشیء یسطع من باب منع ارتفاع.

۳. فصلت، ۵۳.

۴. بقره، ۲۳۱.

۵. آل عمران، ۹۷.

۴. لزوم پندگیری از اندازها

«وَإِذْ جِئُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ»^۱

انذارهای رسا و گویای الهی را پذیرا شوید.

مشابه

♦ «وَإِذْ كُنَّا أَهْلًا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَنَّا قَوْمَهُ»^۲ و برادر عادیان را به یاد آور، آنگاه که قوم خویش را بیم داد.♦ «وَإِذْ أَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»^۳ و آن‌ها را از آن روز قریب [الوقوع]

بترسان، آنگاه که جان‌ها به گلوگاه می‌رسد.

۵. لزوم پندگیری از مواعظ

«وَإِنْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ»

از تذکرات و مواعظ بهره بگیرید!

نکته

● مقصود از «ذکر» قرآن کریم است و مواعظ هم مواعظ قرآن را شامل می‌شود و هم مواعظ پیامبر ﷺ را؛ یعنی به وسیله قرآن و مواعظ پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام و دیگران نفع ببرید و از مواعظ آن‌ها بهره‌برداری کنید.

مشابه

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»^۴ ای کسی که قرآن بر او نازل شده است،

به یقین تو دیوانه‌ای.

♦ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۵ ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً

نگهبان آن خواهیم بود.

۱. اِذْ جِئُوا: منتهی شوید؛ خودداری کنید؛ از ریشه تَجَرَّ که تاء قلب به دال شده است.

النُّذُرُ الْبَوَالِغُ: انذارهای رسا، اخطارها؛ جمع نذیر؛ بضمّ تین جمع نذیر و هو المنذر رأى المخوف، قال الشّارح المعتزلی: و الأحسن أن يكون النذر هي الانذارات نفسها، لأنّه قد وصف ذلك بالبوالغ و بوالغ لا تكون في الأكثر إلا صفة المؤنث.

۲. احقاف، ۲۱.

۳. غافر، ۱۸.

۴. حجر، ۶.

۵. حجر، ۹.

۶. توجه به لحظات دردآور و پندآموز مرگ

۱. ۶. چنگ انداختن مرگ

«فَكَانَ قَدْ عَلِقْتُكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيَّةِ»^۱

گویا می‌بینم چنگال مرگ در پیکر شما فرو رفته است.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه‌به: درنده‌ای که حمله می‌آورد

وجه شبیه: رو آوردن مرگ به سوی انسان و در کام خود فرو بردن انسان‌ها را به درنده‌ای تشبیه کرده است که حمله می‌آورد و شکار خود را پاره‌پاره می‌کند.

۲. ۶. قطع علایق

«وَإِنْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْأُمِّيَّةِ»^۲

و علاقه و آرزوها از شما رخت بر بسته است.

نکته

● اشاره به این است که آرزوهای دنیوی، از مال و ثروت و مقام و جاه و دیگر دلبستگی‌ها، با فرا رسیدن مرگ از میان می‌رود.^۳

۱. عَلِقْتُكُمْ: به شما درآویخته؛ شما را گیر انداخته؛ چنگ زده برای شما؛ از ماده «عَلَقَ» در اصل به معنای رابطه شدید و علاقه به چیزی است. این واژه در مورد درنده‌ای که گلوی صید خود را با دندان می‌فشارد و خون او را می‌مکد یا با چنگالش او را می‌درد به کار می‌رود. در اینجا مرگ به چنین حیوان درنده‌ای تشبیه شده است؛ الشوک بالثوب من باب تعب إذا نشب.

مَخَالِبُ: چنگال‌ها؛ جمع مَخَلَبٍ؛ اسم آلت از ماده خلب به معنای چنگال حیوانات که از ماده «خلب» به معنای دریدن پوست است؛ من الحيوان بمنزله الظفر للانسان.

الْمَنِيَّةُ: آرزو.

۲. عَلَائِقُ: دسته‌ها؛ دستگیره‌ها؛ جمع علاقه به معنای دسته.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳.۶. سختی‌های مرگ

«وَدَهَمْتَكُمْ مَفْطَعَاتِ الْأُمُورِ»^۱

شاید و سختی‌های مرگ و برزخ به شما روی آورده است.

۴.۶. آغاز حرکت رستاخیز

«وَالسَّيَاقَةُ إِلَى الْوُرْدِ الْمَوْرُودِ»^۲

و حرکت به‌سوی رستاخیز آغاز شده است.

نکته

● «وَرْد» به معنای راهی است که در کنار نهرهای بزرگی که ساحل آن با آب فاصله دارد، به‌صورت سراسیمه درست می‌کنند تا افراد به‌آسانی بتوانند دسترسی به آب پیدا کنند. چنین محلی را در فارسی «آبشخور» و در عربی «وَرْد» می‌گویند و «مورود» به معنای محلی است که تشنگان بر آن وارد می‌شوند و در حقیقت اشاره به این است که گنهکاران محروم از آب‌های زلال نهرهای بهشتی، به آبشخور دوزخ وارد می‌شوند، که جز آتش سوزان در آنجا چیزی نیست.^۳

مشابه

◇ «يَتَقَدَّمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوُرْدُ الْمَوْرُودُ»^۴ در روز قیامت پیشاپیش قوم خود بیاید و همه را به آتش درآورد چه بد جایگاهی است که به آن وارد می‌شوند.

۷. ورود به محشر به همراه شاهد

فَ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا»^۱

و «با هرکسی راننده و گواهی است» راننده به‌سوی محشرش می‌راند و گواهی‌دهنده بر اعمالش گواهی می‌دهد.

نکته‌ها

- «سائق» آن چیزی است که انسان‌ها را به‌سوی محشر می‌راند و آن عبارت است از حکم خداوندی و عوامل نزدیک به مرگ که بر نفس انسان حاکمیت یافته، آن را به معادش باز می‌گردانند.^۲
- منظور از اینکه شاهی برای انسان همراه او خواهد بود این است که خود انسان با نامه اعمال و شهادت اعضایش به آنچه انجام داده است، شهادت خواهد داد.^۳

مشابه

- ◇ «إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ»^۴ هرکجا باشید، شما را درمی‌یابد هر چند در برج‌های استوار باشید.
- ◇ «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»^۵ آن روز، روز راندنش به‌سوی پروردگار توست.
- ◇ «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»^۶ و هرکسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

۸. خصوصیات بهشت

۸.۱. درجات بهشتی

«دَرَجَاتٌ مُّتَفَاضِلَاتٌ، وَ مَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ»^۷

در آنجا درجاتی است که یکی از دیگری برتر و منزلگاه‌هایی است که با هم متفاوت است.

۱. شَهِيدٌ: گواهی‌دهنده.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۴. نساء، ۷۸.

۵. قیامت، ۳۰.

۶. ق، ۲۱.

۷. مُتَفَاضِلَاتٌ: بر یکدیگر فضل و برتری دارند.

۱. دَهَمْتَكُمْ: شما را فراگرفت؛ پوشانید به شما؛ از ماده «دهم» به معنای پوشاندن است. این واژه در جایی که چیزی غلبه بر دیگری کند و به آن احاطه پیدا نماید، به کار می‌رود و در اینجا منظور همین است. این واژه در مورد سیاهی و تاریکی شب که احاطه بر اشیا پیدا می‌کند، به کار می‌رود و به سبب پررنگ نیز اطلاق شده است. «مدهامتان» در سوره الرحمن آیه ۶۴، به معنای «دو باغ سرسبز» است که گیاهش از سبزی و سیراب شدن، به رنگ تیره در آمده است. مَفْطَعَاتٌ: ناراحتی‌ها؛ امور هولناک و مخوف؛ جمع «مَفْطَعَه» یعنی حادثه هولناک و دهشت‌ناک؛ از ماده «فطع» به معنای ترساندن و بزرگ شمردن است و «مَفْطَعَاتِ الْأُمُورِ» به حوادث بزرگ و وحشتناکی گفته می‌شود که انسان را در خوف فرو می‌برد؛ بالفاء و الظاء المعجمة شایدها الشنیعة.

۲. السَّيَاقَةُ: سوق دادن؛ راندن.

الْوَرْدُ: محل ورود؛ منظور صحرای محشر است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۹۸.

۴. هود، ۹۸.

نکته

● هرکس به اندازه عمل خود در بهشت درجه دارد و درجات بهشت گزاف نیست؛ یعنی این طور نیست که مانند مقام های دنیا بدون دلیل یا از روی قلدری و چاپلوسی باشد. درجات بهشت با اعمال صالح و خلوص انسان در موقع عمل سنجیده می شود؛ هر چند فضیلت انسان بیشتر باشد، درجات بهشتی او هم برتر و بالاتر است.

مشابه

◇ ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا﴾^۱ و برای هر یک از آنچه انجام داده اند، مراتبی خواهد بود.
 ◇ ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ تَشَاءُ﴾^۲ درجات هرکس را که بخواهیم فرا می بریم.
 ◇ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ چنین می خوانیم: «الْجَنَّةُ مِائَةٌ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ الْفِرْدَوْسُ أَغْلَاهَا دَرَجَةٌ مِنْهَا تُفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ الْأَرْبَعَةُ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ»^۳ بهشت، صد درجه دارد که مابین هر درجه ای با درجه دیگر، فاصله ای همچون فاصله میان زمین و آسمان است و بالاترین درجات آن، فردوس است. آنجا نهرهای چهارگانه بهشت سرچشمه می گیرد، پس هنگامی که از خداوند تقاضا می کنید، فردوس را تقاضا کنید!

۲.۸. جاودانگی نعمت های بهشت!

﴿لَا يَنْقُطُ نَعِيمُهَا﴾

نعمت های بهشتی هرگز قطع نمی شود.

مشابه

◇ ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا﴾^۴ وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده از زیر آن نهرها روان است. میوه و سایه اش پایدار است.
 ◇ ﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾^۵ به سلامت و شادکامی در آن درآید که این روز جاودانگی است.

۱. انعام، ۱۳۲.

۲. انعام، ۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۸۹.

۴. رعد، ۳۵.

۵. ق، ۳۴.

۳.۸. ساکنانش کوچ نمی کنند!

﴿وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا﴾^۱

ساکنانش از آن کوچ نمی کنند.

مشابه

◇ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾^۲ جاودانه در آن خواهند بود و از آنجا درخواست انتقال نمی کنند.

۴.۸. پیر نمی شوند

﴿وَلَا يَهْرُمُ خَالِدُهَا﴾^۳

و ساکنانش پیر نمی شوند.

۵.۸. بدون گرفتاری

﴿وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا﴾^۴

و آنان که در آن جای دارند، گرفتار شداید نمی شوند.

نکته

● مقصود این است که ساکنان بهشت گرفتاری و فقر و ناتوانی و ضعف ندارند.

۱. لَا يَظْعَنُ: کوچ نمی کند؛ از ماده «ظعن» به معنای کوچ کردن است؛ ظعنا من باب نفع ارتحل.

مُقِيمٌ: سکونت کننده.

۲. کهف، ۱۰۸.

۳. لَا يَهْرُمُ: پیر نمی شود؛ از ریشه «هَرَمَ، يَهْرُمُ» به معنای بسیار سال خورده و پیر شد، فرتوت شد؛ «هَرَمَ الدهر»: روزگار او را سال خورده و فرتوت کرد.

خَالِدٌ: جاوید؛ ماندگار.

۴. لَا يَبْأَسُ: تهی دست و فقیر نمی شود؛ بیچاره نمی شود؛ از ماده «بأس» به معنای فقر و شدت نیاز است؛ لَا يَبْأَسُ: تهی دست و فقیر نمی شود، بیچاره نمی شود؛ بالباء الموحدة مضارع بئس كسمع يقال بئس فلان إذا أصاب بؤسا وهو الضَّرُّ والشَّدَّةُ، وفي بعض النسخ لَا يَبْأَسُ بالياء المثناة التحتانية من اليأس بمعنى القنوط يقال يأس يأس من باب منع، و من باب ضرب شاذ وفي لغة كحسب.



خطبه ۸۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: غفلت‌زدایی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در واقع از پنج بخش تشکیل شده است: ۱. به بیان اوصاف پروردگار می‌پردازد. صفاتی که توجه به آن، تأثیر عمیق تربیتی در انسان دارد و او را از گناهان باز می‌دارد و به نیکی‌ها دعوت می‌کند؛ ۲. مردم را موعظه می‌کند؛ اینکه در این دنیای زودگذر به تهیه زاد و توشه برای آخرت بپردازند و هدف آفرینش خویش را فراموش نکنند؛ ۳. به اهمیت قرآن می‌پردازد؛ اینکه خداوند در آن اتمام حجت کرده و گفتنی‌ها را در هر زمینه گفته است؛ ۴. به مردم هشدار می‌دهد تا از خواب غفلت برخیزند و در باقی‌مانده عمر خویش به جبران گذشته بپردازند و مراقب وسوسه‌های شیاطین باشند؛ ۵. به چند صفت رذیله اشاره کرده، مردم را از آن برحذر می‌دارد و بهترین انسان‌ها را با ذکر اوصافی معرفی می‌نماید.

قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ مَهْلِهِ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ وَ فِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ وَ فِي مُتَنَفِّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ وَ لِيَمَهِّدَ لِنَفْسِهِ وَ قَدَمِهِ وَ لِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ طَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَتَى النَّاسَ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمَى قَدْ سَمَى أَثَارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَمَرَ فِيكُمْ نَبِيَّهٗ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَ أَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مُحَابَاهَةَ مِنَ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهَهُ وَ تَوَاهِيَهُ وَ أَوَامِرَهُ وَ أَلْقَى إِلَيْكُمْ الْمَعْذِرَةَ وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ وَ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ وَ أَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاسْتَدْرَكُوا بِقِيَّةِ أَيَّامِكُمْ وَ اصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْعَقْلَةُ وَ التَّشَاغُلُ عَنِ الْمُوعِظَةِ وَ لَا تَرْخَصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ وَ لَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجَمَ بِكُمْ الْإِذْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَ إِنَّ أَغْشَىهُمْ لِنَفْسِهِ أَغْصَاهُمْ لِرَبِّهِ وَ الْمَغْبُوءُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ وَ الْمَغْبُوطُ مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ وَ السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ اتَّخَذَ لَهْوًا وَ غُرُورَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شَرُّكَ وَ مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَ مُحَضَّرَةٌ لِلشَّيْطَانِ جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مُنْجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ وَ لَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ وَ لَا تَبَاغُضُوا فَإِنَّهَا الْخَالِفَةُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ فَكَذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ صَاحِبُهُ مُعْرُورٌ.

۱. صفات خداوند

۱.۱. عالم به اسرار

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ»^۱

۱. سَرَائِرُ: رازهای پنهان؛ امور قلبی و درونی؛ از ریشه «سَرَّ» به معنای راز پنهانی که آن را مخفی می‌کنند؛ ما یکتیم و جمعه اسرار و السرائیر.

خداوند به پنهان‌ها آگاه است.

نکته

- همه پنهانی‌های درونی برای خداوند آشکار است و او بر همه چیز احاطه دارد.^۱

۱.۲. آگاه از اندیشه‌ها

«وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ»^۲

خداوند از اندیشه‌ها باخبر است.

نکته

- به کسی «خبیر» می‌گویند که اخبار نهفته بر او پوشیده نباشد. هیچ اتفاق یا حادثه‌ای به وقوع نمی‌پیوندد جز اینکه او می‌داند و خبر آن واقعه نزد اوست.^۳

مشابه

- ◇ ﴿يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴ اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند.
- ◇ ﴿وَإِنْ تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^۵ و اگر سخن به آواز گویی، او نهان و نهان‌تر را می‌داند.
- ◇ ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۶ آیا ندانسته‌اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می‌داند و خدا دانای رازهای پنهانی است؟

۱.۳. احاطه و سلطه الهی

«لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ»

به هر چیز احاطه دارد.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

۲. خَبَرَ: خبردار شد؛ الشیء من باب قتل علمته و امتحنته، و فی القاموس خبر ککرم و فی بعض النسخ خبر الضمائر بکسر الباء، قال الشارح المعتزلی: خبر الضمایرا متحنها و ابتلاها و من رواه بکسر الباء أراد علم انتهى فافهم.

الضمائر: درون‌ها؛ ضمیر الانسان قلبه و باطنه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۷۳.

۴. فرقان، ۶.

۵. طه، ۷.

۶. توبه، ۷۸.



نکته

- احاطه داشتن خداوند بر هر چیزی به معنای آگاه بودن بر تمام کلیات و جزئیات اشیاست.^۱

مشابه

- ◇ ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۲ آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد.
- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾^۳ خداوند به آنچه آن‌ها انجام می‌دهند احاطه دارد.

۴.۱. غالب بودن خداوند

﴿وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ﴾

و بر همه چیز غالب و پیروز است.

۵.۱. قادر بودن خداوند

﴿وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ﴾

و به هر کاری تواناست.

نکته

- فرق بین قوه و غلبه آن است که قوه، وسیلهٔ آفرینش و غلبه، وسیلهٔ چیرگی بر پدیده‌هایی است که از قبل آفریده شده‌اند.^۴

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۵ همانا خداوند روزی‌دهندهٔ کامل و کافی و صاحب قوت و قدرت است.

۲. لزوم کسب توشه و عمل

﴿فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي آيَاتِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ﴾^۶

آن کس که اهل عمل است باید در مدتی که مهلت دارد عمل کند، پیش از آنکه اجلش فرارسد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۷۵.

۲. فصلت، ۵۴.

۳. آل عمران، ۱۲۰.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۰.

۵. ذاریات، ۵۸.

۶. مَهَل: مهلت؛ مدارا نمودن و مهلت دادن؛ محرکة المَهلة: السَّكينة و التَّوَدُّة و الرِّفْق و أَمَّهَلَهُ: أَنْظَرَهُ وَ رَفَّقَ بِهِ وَ لَمْ يَعَجَلْ عَلَيْهِ. وَ مَهَلَّه تَمْهِيلًا: أَجَّلَهُ. وَ الْاِسْتِمْهَال: الْاِسْتِنْظَار.

إِزْهَاق: فِرَاكَرْفَتْن، احاطه یافتن، تسلط یافتن؛ از مادهٔ «زَهَق» به معنای پوشانیدن چیزی است؛ الاعْجَال، رَهَق: الْعَجَلَةُ وَ التَّأخِير.



نکته

- یعنی وقتی که مرگ رسید دیگر عمل میسر نیست پس تا پیش از فرا رسیدن اجل عمل صالح انجام دهید که انجام عمل صالح میسر است.
- در عبارت «قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ» اشاره به اصل نعمت زندگی و عمر شده است.^۱

۳. لزوم تلاش در زمان آسایش

﴿وَ فِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانٍ شُغْلِهِ، وَ فِي مُتَنَفِّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ﴾^۲

و در ایام فراغتش پیش از آنکه گرفتار شود [تلاش کند] و در روزگار آسودگی، قبل از آنکه راه گلو بسته شود [کوشش نماید].

نکته‌ها

- «وَ فِي فَرَاغِهِ» اشاره به نعمت فراغت، در برابر گرفتاری کسب و کار و همسر و فرزندان است.^۳
- عبارت «وَ فِي مُتَنَفِّسِهِ» به نعمت سلامتی و نداشتن شدايد و تنگناها و دشواری‌های گلوگیر، اشاره دارد و مردم را متوجه می‌سازد که از پروردگارشان بترسند و مخالفت نکنند دربارهٔ آنچه در کتاب خدا مأمور به حفظ و نگهداری آن هستند.^۴

مشابه

- ◇ ﴿وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾^۵ و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد و این سرنوشتی است که مقرر کرده است.
- ◇ ﴿بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ﴾^۶ (خداشناسان و علمایی) که مأمور نگهداری (احکام) کتاب خدا هستند و بر (صدق) آن گواهی دادند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۱۱.

۲. أَوَان: وقت، هنگام.

مُتَنَفِّسِهِ: نفس کشیدن او؛ از مادهٔ «تنفس» در اصل به معنای نفس کشیدن است، ولی چون انسان به هنگام آسودگی، نفس‌های عمیق و آرام می‌کشد، واژه «متنفس» به معنای روزگار آسودگی به کار رفته است.

كَظْم: محل نفس او؛ گلوئی او؛ «کظم» معنای مصدری دارد یعنی: نفس را حبس کردن که گاه کنایه از خویشتن‌داری به هنگام خشم و مانند آن آمده است؛ محرکة مخرج النفس؛ کظم: وَ هُوَ الْاِمْسَاك وَ الْجَمْع لِلشَّيْءِ.

۳. همان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۷۹.

۵. آل عمران، ۱۴۵.

۶. مائده، ۴۴.

نکته

- منظور از این کتاب، قرآن مجید است که مردم موظف به حفظ آن و احکام آن اند و منظور از حقوقی که به ودیعت نزد بندگان گذاشته احکام و دستورات و حلال و حرام اوست که هرگونه کوتاهی در حفظ آن کتاب و این حقوق، مسئولیت عظیم الهی را در پی دارد.^۱
- «أَيُّهَا النَّاسُ»: مناداست و حرف ندای آن محذوف است و این عبارت به صورت قلب آمده است.

مشابه

- ◇ ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٌ﴾^۲ این است آیات کتاب خدا و قرآنی (که راه حق و باطل را روشن و آشکار) می گرداند.
- ◇ ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾^۳ و قرآنی را جزء جزء بر تو فرستادیم که تو نیز بر امت به تدریج قرائت کنی.

۶. هدف دار بودن آفرینش

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا»

این به دلیل آن است که خداوند شما را عبث و بیهوده نیافریده است.

نکته

- این خطاب به «الناس» است که در جمله قبل قرار دارد؛ یعنی ای مردم خدایی که منزله از هر عیب و نقص است، شما را بدون هدف و بیهوده خلق نفرموده است. در خلقت موجودات و جهان آفرینش هدفی در نظر بوده است. هدف از خلقت انسان این بوده که در اثر تکامل موجود مجرد کامل شود، هدف این بوده که از این قالب مادی، عقلی بیافریند که جبرئیل هم به گردش نرسد.

۷. وجود برنامه برای زندگی

«وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى وَلَمْ يَدْعُكُمْ فِي جِهَالَةٍ وَلَا عَمًى»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۱۱.

۲. حجر، ۱.

۳. اسراء، ۱۰۶.

۴. سُدًى: بیهوده رها شده؛ مهمل و بیهوده و بی هدف. این واژه در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و در هر جا می چرد نیز به کار می رود.

لَمْ يَدْعُكُمْ: شما را وانگذاشته است (رها نکرده است).

۴. لزوم آمادگی برای قیامت

«وَلِيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ وَلِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ طَعْنِهِ لِدارِ إقامته»^۱

و برای خویشتن و آینده اش، چیزی آماده کند و زاد و توشه ای از سرایی که باید از آن کوچ کند، برای سرای ابدی برگیرد.

نکته

- مقصود از «قَدَمِهِ» قیامت است؛ یعنی این انسان باید برای خود و آن روزی که در آن حاضر می شود، آماده شود و برای خود اعمال صالح و نیکو اندوخته کند.

مشابه

- ◇ ﴿هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ﴾^۲ در آن هنگام [و در آنجا] هرکس عملی را می آزماید (از میزان ارزش و مقدار جزای آن آگاه می شود) که قبلاً انجام داده است.
- ◇ ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾^۳ و آنچه از کارهای خیر انجام دهید خدا می داند و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است و ای خردمندان! از من پروا کنید.

۵. لزوم اهتمام به کتاب خدا

«قَالَ اللَّهُ أَلَيْهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحَفَّظْتُكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوَدَعْتُكُمْ مِنْ حُوقِهِ»^۴

ای مردم! خدا را، خدا را [در نظر آرید!] در آنچه از شما خواسته است درباره حفظ کتاب خود و حقوقی را که نزد شما به ودیعت گذارده است.

۱. وَلِيُمَهِّدْ: و باید آماده کند.

قَدَمِهِ: قدم و وارد شدن او؛ مصدر است.

وَلِيَتَزَوَّدَ: و باید توشه اخذ کنند.

دارِ طَعْنٍ: خانه کوچ؛ الارتحال.

دارِ إقامه: سرای جاوید.

۲. یونس، ۳۰.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. ضمیر «کتابه» و «حقوقه» هر دو به «الله» باز می گردد و اینکه بعضی احتمال داده اند، ضمیر «حقوقه» به «کتابه» برگردد، مناسب سیاق کلام نیست.
اسْتَحَفَّظْتُكُمْ: شما را به حفظ آن وا داشته است.
اسْتَوَدَعْتُكُمْ: نزد شما به ودیعه گذاشته است.

۹. قرآن بیانگر همه چیز

«وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۱

خداوند کتاب (قرآن) را بر شما نازل کرده است، که بیانگر همه چیز است.

نکته

- مقصود از کتاب، قرآن است. خداوند قرآن را برای هدایت شما فرستاده در حالی که این کتاب بیانگر همه چیز است؛ البته این جمله با کلام حضرت رسول ﷺ که در حدیث ثقلین فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي...» منافات ندارد. اینجا فقط قرآن را بیان می کند و بیان کنندگان قرآن هم اهل بیت علیهم السلام هستند.

۱۰. کامل کردن دین توسط پیامبر

«وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهٖ أَرْمَانًا، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ»^۲

پیامبر خود را چندان در میان شما عُمَر داد تا دین خود را برای او و برای شما به کمال رسانید؛ بدان گونه که در کتاب خود نازل کرده و خود می پسندید.

نکته

- خداوند با عُمَر دادن به پیغمبر و نازل کردن آیات قرآن، دینی را که خود می پسندید برای هدایت افراد بشر تکمیل فرمود. از ۶۳ سال عمر پیغمبر، ۲۳ سال آن مربوط به دوران نبوت آن حضرت بود که در میان مردم بود و با آن ها زندگی می کرد و در این مدت راه و روش دینداری را به مردم یاد داد.

مشابه

- ◇ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»^۳ و این کتاب را بر تو نازل کردیم که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است.
- ◇ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۴ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم.

۱. تَبْيَانًا: بیان کننده؛ مصدر «بَيَّنَّ» در باب تفعیل؛ و مفعول لاجله است.

۲. عَمَّرَ: عمر داد.

۳. نحل، ۸۹.

۴. مائده، ۳.

و مهمل نگذاشته و در جهل و نابینایی رها ننموده است.

مشابه

- ◇ «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ»^۱ پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست.
- ◇ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۲ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟

۸. علم خداوند به اعمال بشر

«قَدْ سَمِيَ آثَارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ»^۳

بلکه وظایف شما را دقیقاً تعیین فرموده است و اعمال شما را می داند و سرآمد عمرتان را مقرر داشته است.

نکته

- نام بردن آثار به تعیین کردن کارهایی مانند نماز و روزه... است و تعلیم اعمال هم همین است؛ پس این دو عبارت نزدیک به هم هستند یعنی کارهای شما را نام برده و اعمال شما را تعلیم کرده است.

مشابه

- ◇ «وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»^۴ و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسیم.
- ◇ «وَيَعْلَمُ مَا تُسْرَوْنَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۵ و از آنچه پنهان یا آشکار می کنید با خبر است و خداوند از آنچه در سینه هاست آگاه است.
- ◇ «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۶ برای هر قوم و ملتی پایانی است. هنگامی که اجل آن ها فرا رسد نه ساعتی تأخیر می کنند و نه ساعتی پیشی می گیرند.

۱. انعام، ۱۰۴.

۲. مؤمنون، ۱۱۵.

۳. سَمِيَ: معلوم و مشخص کرد.

كَتَبَ آجَالَكُمْ: مدت عمر شما را معین کرد.

۴. یس، ۱۲.

۵. تغابن، ۴.

۶. یونس، ۴۹.

۱۱. اتمام حجت خداوند بر بندگان

۱. پیامبر، ابلاغ کننده وحی

«وَأَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّةً مِنَ الْأَعْمَالِ»^۱

خداوند با زبان پیامبر ﷺ، اعمالی را که محبوب داشته به شما رسانیده است.

۲. پیامبر بیان کننده اوامر و نواهی

«وَمَكَارَهُ وَنَوَاهِيَهُ وَأَوَامِرَهُ»

و اعمالی را که ناخوش می دارد و نواهی و اوامر را بیان کرده است.

نکته

● حضرت می فرماید: آنچه خداوند دوست داشته یا از آن ها کراهت داشته است، به وسیله جاری کردن بر زبان رسول خود حجت را بر بندگان تمام کرده است. با اوامری که فرموده همه چیزهایی را که محبوب خود بوده بیان کرد و چیزی را فروگذار نکرد و با نواهی که فرمود همه چیزهایی را که مغضوب او بوده بیان کرد و چیزی را فروگذار نکرد.

۳. بسته بودن راه عذر

«فَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ»^۲

و به این ترتیب، راه عذر را بر شما بسته و حجت را تمام نموده است.

نکته

● خداوند با بیان احکام و نشان دادن مسیر، راه عذرآوری بندگان را در روز قیامت بسته است. اگر حلال ها و حرام ها را نمی گفت یا بعضی را می گفت و بعضی را نمی گفت و با این حال روز قیامت بندگان را مواخذه می کرد، جای عذر آوردن برای بنده وجود داشت ولی وقتی که همه حلال ها و حرام ها را بیان کرده دیگر جای عذرتراشی نیست.

مشابه

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۳ بگو: برهان رسا و بیرون خداست.

۱. آنهی: رساند، ابلاغ کرد؛ از ماده «انها» به معنای اعلام و ابلاغ چیزی است و در اینجا نیز همین مفهوم را می رساند و می گوید: «خداوند بر زبان پیامبر آنچه را لازم بوده به شما اعلام و ابلاغ نموده است؛ الاعلام و الابلاغ.

مَحَابَّةٌ: دوست داشتن؛ جمع «مَحَب» اسم مکان، یا مصدر میمی است و در اینجا به معنای موارد محبت الهی یا محبوب های خداوند است و نقطه مقابل «مکاره» می باشد.

۲. الْمَعْذِرَةُ: دلیل و حجتی که به استناد آن عذر آورده می شود.

۳. انعام، ۱۴۹.

۱۱. ۴. بیم و انداز

«وَقَدْ أَمَّا إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ وَ أُنذِرْكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^۱

و اعلام خطر کرده است و پیش از فرا رسیدن عذاب شدید، شما را انداز نموده و بیم داده است.

مشابه

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ﴾^۲ و این گونه آن را قرآنی عربی

(صحیح و گویا) نازل کردیم و انواع وعیدها [و انداز] را در آن بیان نمودیم.

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾^۳ و مردم را بترسان از روزی که عذاب الهی به

سراغشان می آید.

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾^۴ از روز قیامت بترسانشان، آنگاه که

دل های لبریز از اندوه، نزدیک حنجره ها رسد.

۱۲. غنیمت شمردن فرصت

«فَاسْتَذِرْكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ وَ اصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسُكُمْ»^۵

حال که چنین است، باقی مانده عمر خویش را دریابید و به خاطر آن، صبر و استقامت پیشه کنید!

نکته

● صابر به کسی گفته می شود که نفس اماره خود را در معصیت حبس می کند و نمی گذارد مرتکب گناهان و اعمال زشت شود.

۱۳. محدود بودن عمر

«فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ»

زیرا باقی مانده عمر بسیار کم است در برابر ایام زیادی که شما به غفلت گذرانده اید و به پند و موعظه توجه نکرده اید.

۱. الْوَعِيدُ: تهدید و وعده انتقام و عذاب.

۲. طه، ۱۱۳.

۳. ابراهیم، ۴۴.

۴. غافر، ۱۸.

۵. اسْتَذِرْكُوا: دریابید؛ جبران کنید.

اصْبِرُوا: صبر کنید؛ خود را نگه دارید.

نکته

- عبارت «تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْعُقْلَةُ» اشاره به این است که نه تنها در گذشته چنین غفلت‌هایی از شما صادر شده، در آینده نیز زمینه آن وجود دارد.^۱

۱۴. آزادی بیش از حد ممنوع!

«وَلَا تُرْخَصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ»^۲

به خود بیش از حد آزادی ندهید! که استفاده افراطی از مباح و آزادی، شما را در طریق ظالمان قرار خواهد داد.

نکته‌ها

- منظور از رخصت آن سهل‌انگاری‌هایی است که اشخاص در رابطه با انواع خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و ازدواج داشته‌اند.^۳
- مقصود از «مذاهب الظلمة» راه‌های انحرافی و عدول از طریق حق می‌باشد.^۴ اگر به نفس اماره اجازه و فرصت داده شود این فرصت‌ها موجب می‌شود که انسان را در راه ظالمین قرار دهد؛ یعنی اگر فرصت دادی و توبه نکردی گناه می‌کنی.

۱۵. لزوم پرهیز از تظاهر و فریب

«وَلَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمْ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ»^۵

ظاهرسازی و فریب‌کاری نکنید که شما را به معصیت می‌کشاند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲۲.

۲. لَا تُرْخَصُوا: راه خلاف را باز نکنید؛ اجازه خلاف ندهید.

الرُّخَصُ: فرصت‌ها؛ مواردی که راه خلاف در آن باز شده؛ جمع رخصت؛ التَّسْهِيلُ فِي الْأَمْرِ وَالْجَمْعُ رَخَصَ كَخَفَرَةٍ وَغَرَفٍ مَذَاهِبُ: راه‌ها.

الظُّلْمَةُ: ستمکاران.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۸۰.

۴. همان، ص ۲۸۲.

۵. لَا تُدَاهِنُوا: سازش کاری نکنید؛ از ماده «مداهنه» گرفته شده و در اصل از ماده «دُهِن» به معنای روغن است و به معنای نرمش و انعطاف مذموم و منافقانه به کار می‌رود و نیز نرمش و انعطاف، به معنای صرف‌نظر کردن از بخشی از فرمان‌های الهی را نیز شامل می‌شود و از آنجا که از روغن برای نرم کردن پوست استفاده می‌شود، کلمه «ادهان» به معنای مدارا کردن و برخورد جدی نکردن آمده است، خواه با دیگران باشد و خواه با هوای نفس؛ المداهنه اظهار خلاف ما تضمیر و الغش.

يَهْجُمُ بِكُمْ: شما را به هجوم و می‌دارد؛ یهجم فعل لازم است که با حرف جر متعدی شده؛ هجوم کند.

نکته

- منظور از «مداهنه» این است که انسان در رابطه با اهل گناه نرمش و انعطاف نشان دهد و ظاهرسازی نفاق‌آلود کند که این‌گونه نرمش و ظاهرسازی، سرانجام انسان را به انواع گناهان آلوده می‌سازد.^۱

۱۶. لزوم اطاعت از پروردگار

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ»^۲

ای بندگان خدا! آن‌ها که خالصانه‌تر و خیرخواهانه‌تر با خود برخورد می‌کنند، از همه در برابر پروردگار مطیع‌ترند.

نکته

- هدف از نصیحت کردن ناصح این است که به شخصی که شنونده نصیحت است، خیر و منفعت برساند و می‌دانیم که برترین خیر و منفعت، سعادت پایدار ابدی و مشاهده رحمت حضرت ربوبی است.^۳

۱۷. ناخالص کیست؟

«وَأَنَّ أَغْشَاهُمْ لِنَفْسِهِ أَغْصَاهُمْ لِرَبِّهِ»^۴

کسی که از همه بیشتر خود را می‌فریبد، از همه بیشتر مرتکب معصیت پروردگار می‌شود.

نکته

- هرکس معصیت خدا را بکند نسبت به جان خود خیانت‌کارتر است برای اینکه عواقب معصیت خداوند به عذاب شدن او در قیامت منجر می‌شود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲۴.

۲. أَنْصَحَ: خیرخواه‌ترین. توجه داشته باشید که «انصح» از ماده «نَصَحَ» در اصل به معنای اخلاص است و از این رو به خیرخواهی‌های خالصانه اطلاق شده است و «نصیحت» نیز همین مفهوم را دارد.

أَطْوَعُهُمْ: اطاعت‌کننده‌ترین آن‌ها.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۸۳.

۴. أَغْشَاهُمْ: فاسدترین آن‌ها؛ بی‌نفع‌ترین آن‌ها؛ از ماده «غش» در اصل به معنای ضعف و ناتوانی و کمبود است و به همین مناسبت به اشیای غیرخالص، «مغشوش» می‌گویند. سپس به همین مناسبت، واژه «غش» به خیانت و هرگونه ناخالصی اطلاق شده است.

أَغْصَا: معصیت‌کارترین.

۱۸. فریب خورده واقعی

﴿وَالْمَغْبُوتُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ﴾^۱

مغبون واقعی کسی است که خویش را مغبون سازد.

نکته

- اشاره به اینکه، گاه شخص دیگری بر سر انسان کلاه می‌گذارد و او را مغبون می‌کند و سرمایه‌اش را از دستش می‌گیرد و گاه انسان درباره خویش دست به چنین کاری می‌زند و با خودفریبی، سرمایه‌های وجودی خویش را از کف می‌دهد.^۲

۱۹. مغبوط واقع شدن

﴿وَالْمَغْبُوطُ مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ﴾^۳

و آنکه بر او غبطه خورند، کسی است که دینش سالم بماند.

نکته

- آرزوی وصول به مقام آن کسی شایسته است که دین او برای او سالم باشد. در این دنیا به علت اختلافی که مردم در داشتن و نداشتن امتیازات مادی و معنوی دارند، گروهی به گروه دیگر غبطه می‌خورند. معنای غبطه خوردن آرزوی شدید به داشتن امتیازی است که نصیب دیگری شده است؛ بنابراین، «مغبوط» صاحب نعمتی است که مردم به حال او غبطه می‌خورند و این معنی غیر از حسد و شرک است که آرزوی سلب شدن امتیاز از دیگران در آن است.^۴

۲۰. سعادتمند کیست؟

﴿وَالسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ﴾^۵

سعادتمند آن کسی است که از سرنوشت دیگران پند و اندرز گیرد.

نکته

- خوشبخت کسی است که از مواعظ و خیرخواهی‌های دیگران پند می‌گیرد و به وسیله راهنمایی دیگران سعادتمند می‌شود.

مشابه

- ◇ ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱ اما نیکبختان تا آسمان‌ها و زمین باقی است در بهشت جاویدان بمانند.
- ◇ ﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾^۲ روزی که چون بیاید هیچ کس جز به فرمان او سخن نگوید و مردمان بعضی بدبخت باشند و بعضی نیکبخت.

۲۱. شقی کیست؟

﴿وَالشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ﴾^۳

شقوتمند و محروم کسی است که فریب هواوهوس و غرور خویش را بخورد.

۲۲. خصلت‌های خطرناک

۱.۲۲. ریا

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ﴾^۴

آگاه باشید! ریاکاری هر چند کم باشد، شرک است.

نکته

- آنچه در عبادت شرط است، قصد قربت و خلوص نیت است. اگر قصد ریا و خودنمایی در عبادت باشد، خداوند آن عمل را قبول نمی‌کند و این شرک به خداست.

۲.۲۲. هم‌نشینی با هواپرستان

﴿وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَىٰ مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَمَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ﴾^۵

بدانید که هم‌نشینی با هواپرستان، ایمان را از انسان دور می‌کند و شیطان را به حضور می‌کشاند.

۱. هود، ۱۰۸.

۲. هود، ۱۰۵.

۳. انْخَدَعَ: فریب خورد؛ باب انفعال از خدعه.

۴. الرِّيَاءُ: عملی را برای تظاهر و خودنمایی انجام دادن.

۵. مُنَسَاةٌ: محل فراموشی؛ از ماده «نسا» به معنای ترک کردن و به تأخیر انداختن است؛ محلّ النسيان.

مَحْضَرَةٌ: محل حضور؛ اسم مکان از ماده «حضور» است و به معنای جایگاهی است که کسی یا چیزی در آن حضور می‌یابد؛ الحضور، و التاء فيهما للتكثير كما يقال أرض مسبعة أي كثير فيها السباع.

۱. الْمَغْبُوتُ: فریب‌خورده. اسم مفعول از غَبَنَ به معنای گول زدن و ضرر زدن است البته «غبن» به معنای نادان هم آمده است منتها نادان را «غبین» ولی اگر گول‌خورده باشد «مغبون» است. «من غبن نفسه» کسی است که مسائل را برای خود توجیه می‌کند و خود را فریب می‌دهد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲۸.

۳. الْمَغْبُوطُ: مورد غبطه؛ غبطه‌خورده شده؛ کسی که بهره‌مند است و دیگران آرزوی موقعیت او را دارند.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۹۲.

۵. وُعِظَ: پند پذیرفت.

نکته

- مقصود امام علیه السلام از «اهل الهوی» در عبارت فوق، بدکارانی است که تسلیم خواسته‌های شیطانی و شهواتی بیرون از حدود شرعی، شده‌اند.^۱
- مجالست با اهل دنیا انسان را از آخرت دور می‌کند و انسان در چنین حالی دستورات الهی را فراموش می‌کند. مجلس حضور با دنیا پرستان، حضور در مجلس شیطان است.

مشابه

◇ قال رسول الله ﷺ: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»^۲ انسان بر دین دوست و هم‌نشین خویش است.

۲۲.۳. دروغ

«جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ»^۳

از دروغ برکنار باشید؛ چراکه دروغ از ایمان برکنار است.

نکته‌ها

- تعبیر به «مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ» نشان می‌دهد که دروغ نه تنها با ایمان سازگار نیست، بلکه بسیار با آن فاصله دارد؛ چراکه دروغ‌گو معمولاً برای جلب منافع یا دفع ضررها یا هوای نفس، دروغ می‌گوید، در حالی که انسان مؤمن می‌داند همه چیز به دست خداست و نیز می‌داند هواپرستی نوعی بت‌پرستی است.^۴

۲۲.۴. هلاکت دروغ‌گو

«الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنَاجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ»^۱

راست‌گو بر ساحل نجات و کرامت است اما دروغ‌گو بر لبه پرتگاه هلاکت و پستی قرار دارد.

۲۲.۵. حسد

«وَلَا تَحَسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۲

حسد نورزید که حسد ایمان را نابود می‌کند، آن‌گونه که آتش، هیزم را خورده و خاکستر می‌کند.

نکته

- علتی که امام علیه السلام برای ترک حسد آورده آن است که حسد، نیکی‌ها را می‌خورد، همان‌طور که آتش، هیزم را از میان می‌برد.^۳

مشابه

- ◇ «فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا»^۴ سپس خواهند گفت: بلکه بر ما حسد می‌برید.
- ◇ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۵ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند.

- ◇ «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»^۶ و از شرّ [هر] حسود، آنگاه که حسد ورزد.
- ◇ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَلَا يَحْسُدُ وَ الْمُتَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغْبِطُ»^۷ امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن غبطه برد و حسد نبرد، ولی منافق حسد برد و غبطه نبرد.

۱. شَفَا: لبه، کناره؛ در اصل به کناره چاه یا خندق و مانند آن گفته می‌شود و اطلاق «شفه» بر «لب» نیز ممکن است به همین مناسبت باشد؛ طرف کل شیء.

مُنَاجَاةٌ: سبب نجات یا راه نجات.

شُرْفٌ: بلندی، تپه؛ محرکة المكان العالی.

مَهْوَاةٌ: عامل سقوط؛ محل هلاکت؛ از ماده «هوی» به معنای میل به چیزی است و واژه «مهواه» اسم مکان است و به معنای پرتگاه و فاصله میان دو کوه آمده که گاه انسان را متمایل به سقوط می‌کند؛ محلّ السقوط.

مَهَانَةٌ: خاری؛ الذلة و الحقارة، اسم الهوان و المهانة و ان الرجل: استخف به.

۲. الْحَطَبُ: هیزم.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۸۸.

۴. فتح، ۱۵.

۵. نساء، ۵۴.

۶. فلق، ۵.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. جَانِبُوا: کناره گیرید؛ دوری کنید.

مُجَانِبٌ: کناربرنده؛ دورکننده؛ اسم فاعل است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۳۶.

۶.۲۲. کینه

«وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ»^۱

کینه یکدیگر را در دل نگیرید که خیر و برکت را از میان می برد.

نکته ها

- تعبیر به «تَبَاغَضُوا» اشاره به این است که خصومت ها و عدوات ها معمولاً دوجانبه هستند و پاسخ خصومت، خصومت است.^۲
- تعبیر به «حَالِقَه» که از ماده «حَلَقَ» به معنای تراشیدن است، نشان می دهد خصومت ها هرگونه خیر و سعادت را برمی کند؛ چراکه ریشه هر خیر و سعادت، تعاون و همدلی و همکاری افراد جامعه با یکدیگر است و این کار بدون محبت و دوستی، میسر نیست.^۳

تشبیه

مَشَبَّه: کینه ورزیدن با یکدیگر

مَشَبَّه به: تیغ سلمانی

وجه شبیه: همان طور که تیغ سلمانی موها را زائل می کند، کینه ورزیدن با یکدیگر هم موجب زوال خیر و برکت در انسان ها می شود.

۷.۲۲. آرزوهای دور و دراز

«وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَيُنْسِي الذِّكْرَ فَاكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ»^۴

بدانید آرزوهای دور و دراز، خرد را به غفلت [از واقعیت ها] وامی دارد و یاد خدا را به فراموشی می سپارد؛ بنابراین، به آرزوها اعتنا نکنید که فریبنده است و صاحبش فریب خورده!

۱. حَالِقَة: تراشنده؛ زوال کننده؛ از ماده «حَلَقَ» در اصل به معنای تراشیدن موی سر یا بدن است و «حَالِقَه» به سال قحطی و پرمشقت که خیر و برکت را از میان می برد، اطلاق شده و به مرگ و مانند آن، که همه چیز را از میان می برد نیز گفته شده است؛ الخصلة التي فيها حلق ای شوم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۳۷.

۳. همان.

۴. أَمَلٌ: معمولاً به آرزوهای دور و دراز گفته می شود و درجه قبل از آن را «رجاء» می گویند. به هر حال آرزوها تمام شدنی نیستند و انسان را به خود مشغول می کنند.

يُسْهِى: به سهو و اشتباه می اندازد.

مَغْرُورٌ: فریب خورده.

نکته

- وقتی که هدف انسان پیدا کردن خواسته هایش باشد دیگر فکر نمی کند که من باید این خواسته ها را از راه درست و شرعی به دست بیاورم یا از راه باطل و حرام، فکر نمی کند که باید در این راه دین و ایمانم را هم بدهم یا باید تملق بگویم. چنین کسی عقلش غافل و خودش گمراه است.

مشابه

- ◇ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱ و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانان اند.

- ◇ وَقَالَ اميرالمؤمنين (عليه السلام): «مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلُ»^۲ آنکه آرزو را طولانی کند، کارش را زشت سازد.

- ◇ «أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ»^۳ آگاه باشید به درستی که شما در روزهای آرزو و امیدی به سر می برید که در پی آن مرگی است.

- ◇ «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعَمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ»^۴ ای مردم! زهد، عبارت است از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت و کناره گیری از محرمات.

۱. حشر، ۱۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۱.



خطبه ۸۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آخر عمر شریف
امیرالمؤمنین علیه السلام، سال ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: یادی از حبیب و برادر خویش
موضوع: سیاسی، اخلاقی، اعتقادی
ویژگی: خاندان رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۱.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه، درباره صفات پرهیزکاران و فاسقان سخن می گوید؛ به آگاه سازی درباره موقعیت اهل بیت علیهم السلام در میان مردم می پردازد؛ و نیز گمان های نادرستی را که برای بعضی پیدا شده است بیان می کند.

نکته‌ها

- منظور از نفس، شهوات و خواسته‌های هلاکت‌بار نفسانی است.^۱
- خداوند به بعضی از بندگان خود توفیق می‌دهد که به خودشان برسند و خودشان را در راه حق و راه صحیح قرار بدهند. اینکه انسان بر نفس اماره خود مسلط باشد و بتواند خود را کنترل کند از الطاف خداوند است. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد و هرکه به او توجه کند او هم به چنین بنده‌ای توجه می‌کند و او را کمک می‌نماید.

مشابه

- ◇ «فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۲ در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند؛ زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.

۲.۱. محزون حقیقی

«فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ»^۳

[آن کس] که حزن و اندوه را شعار خود قرار داده است.

نکته‌ها

- «اسْتَشْعَرَ» از ماده «شعار» به معنای «لباس زیرین» است و قرار دادن حزن و اندوه به منزله لباس زیرین، به این معناست که این‌گونه افراد باایمان در درون خویش، از ایام گذشته عمر که تلاش و کوشش کافی در اطاعت معبود نکرده‌اند، اندوهگین هستند.
- این جمله کنایه از این است که حزن سر زبان او نیست و تظاهر به آن نمی‌کند بلکه واقعاً و از عمق دل محزون است.

مشابه

- ◇ «وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ»^۴ [برگشتند و در اثر اندوه] از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت که [چرا] چیزی نمی‌یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. توبه، ۱۰۸.

۳. اسْتَشْعَرَ: لباس زیرین قرار داد؛ از ماده «شعار» به معنای «لباس زیرین» است. کنایه از ملازمت و همیشگی؛ من الثوب مایلی شعر الجسد.

۴. توبه، ۹۲.

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مَصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدَدًا قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاجِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْغُرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا فَهُوَ مِنَ الْبَاقِينَ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرَجٍ إِلَى أَصْلِهِ مَصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَافٌ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحٌ مُبْهِمَاتٍ دَفَاعٌ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلٌ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فَيُنْفِئُهُمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَظْنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يُحْلُ حَيْثُ حَلَّ ثَقْلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزَلُهُ. وَ آخِرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَ أَصَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقُّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ يَقُولُ أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزِلْ الْبِدْعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ.

۱. اقسام بندگان خدا

۱.۱. محبوب‌ترین بندگان

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ»^۱

ای بندگان خدا! محبوب‌ترین بندگان خدا در نزد او بنده‌ای است که خدایش در مبارزه با نفس یاری دهد.

۱. أعان: کمک کرد.

تشبیه

مشبه: هدایت

مشبه‌به: چراغ

وجه شبیه: همان‌طور که چراغ در مسائل مادی راه را نشان می‌دهد و انسان جلوی خودش را می‌تواند ببیند، هدایت هم راه معنوی را به انسان نشان می‌دهد تا راه درست را از نادرست تشخیص دهد.

۵.۱. توشه آخرت

«وَأَعَدَّ الْقُرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ»^۱

و وسیله پذیرایی برای روزی را که در پیش دارد (روز مرگ و رستاخیز) برای خود فراهم ساخته است.

نکته‌ها

- لفظ «قَرَى» کنایه از کارهای شایسته و اعمال صالح است که باید برای بعد از مرگ آماده گردد و «یوم نازل» کنایه از روز قیامت است.^۲
- «لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ»: به معنای روز قیامتی است که خواه ناخواه بر انسان نازل می‌شود و انسان را در خود قرار می‌دهد. وقتی که انسان خدا ترس شود، خداوند چراغ دل او را روشن می‌کند و به او توفیق می‌دهد که لوازم پذیرایی را برای روز قیامت خود تهیه نماید.

۶.۱. نزدیک دیدن قیامت

«فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ»

او دور را برای خود نزدیک می‌پندارد.

۱. قری: مهمانی؛ آنچه برای مهمان جهت پذیرایی می‌آورند؛ لذا «مقرا» به ظرف بزرگی گفته می‌شود که طعام مهمان را در آن می‌گذرانند؛ من قری الضیف من باب رمی قری بالكسر و القصر و الفتح و المدّ أضافه، و فی المصباح قری بالكسر و القصر و الاسم القراء بالفتح و المد.
۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۹۶.

۳.۱. پوشش خوف

«وَتَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ»^۱

ترس از خدا را جلباب [لباس رویین] خود قرار داده است.

نکته

- «تَجَلَّبَبَ» از ماده «جلباب» به معنای «چادر» یا «لباس رویین» است و قرار دادن خوف و ترس به منزله لباس رویین، اشاره به این است که این افراد مخلص و مؤمن، پیوسته مراقب خویش‌اند و از این بیم دارند که لغزش‌هایی از آن‌ها سرزنند.^۲

استعاره

مستعار: تَجَلَّبَبَ

مستعار‌له: خوف

مستعار‌به: لباس بلند

جامع: لفظ «جلباب» که به معنی لباس بلند است، برای ترس و خوف از کيفر خداوند استعاره به کار رفته است. وجه شباهت این است که هر دو بدن را در بر می‌گیرند؛ هم لباس بلند بدن را کاملاً می‌پوشاند و هم خوف الهی سرتاپای مؤمن را در بر می‌گیرد.

۴.۱. نور هدایت در قلب

«فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ»^۳

در نتیجه، چراغ هدایت در قلبش روشن شده است.

۱. تَجَلَّبَبَ: لباس رویین قرار داد؛ از ماده «جلباب» به معنای «چادر» یا «لباس رویین» است؛ القمیص أو غیره ممّا مضى فی شرح الکلام الخامس و الستین.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۴۴.

۳. زَهَرَ: روشن و درخشان شد؛ درخشید؛ الشیء یزهر من باب منع صفا لونه و أضاء.

مِصْبَاحُ الْهُدَى: چراغ هدایت.

نکته

- اشاره به اینکه بنده محبوب خداوند، پایان عمر و قیامت را که بسیاری دور می‌پندارند، نزدیک می‌بیند و به همین دلیل، تحمل شداید و سختی‌های اطاعت و ترک گناه در این راه برای او آسان می‌شود.^۱

مشابه

- ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ۖ وَ تَرَاهُ قَرِيبًا﴾^۲ ایشان آن روز را دور می‌بینند و ما نزدیکش می‌بینیم.

۲.۱. سخت آسان

﴿وَهُوَ الشَّدِيدُ﴾^۳

و سختی را آسان نموده است.

نکته

- مقصود از سختی، امر آخرت و عذاب دردناک جهنم است و آسان شدن آن به انجام کارهای شایسته و دریافت جلوه حق تعالی، ممکن می‌شود.^۴

۲. اوصاف بندگان مخلص

۱.۲. نگاه حق بین

﴿نَظَرَ فَأَبْصَرَ﴾^۵

او [با دیده حق بین] نگاه کرده، پس [حقایق هستی و عظمت پروردگار را] دیده است.

نکته

- آن نظری که انسان را به بصیرت می‌رساند نظر و نگاهی است که از روی دقت و عبرت و گرفتن پند و اندرز باشد و هر نگاهی این خصوصیت را ندارد.

۲.۲. ذاکر خدا

﴿وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ﴾^۱

به یاد خدا بوده و به همین دلیل، اعمال نیک فراوان به جا آورده است.

۲.۳. انجام اعمال نیک

﴿وَازْتَوَى مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُ﴾^۲

از آب گوارایی که به آسانی [با امدادهای الهی] در اختیارش قرار گرفته، سیراب گشته است.

نکته

- مقصود این است که رسیدن به راه سعادت برای انسانی که عالم باشد، آسان است و درست مانند کسی است که راه برداشتن آب را برای خود هموار کرده باشد؛ چنین فردی به وسیله علم خود به راحتی راه حق را پیدا کرده است.

استعاره

مستعار: عذوبه

مستعار له: دانش

مستعار منه: آب گوارا

جامع: امام علی (ع) دانشی را که به شخص عارف افزوده می‌شود، به آب گوارا تشبیه کرده، چون همان طور که آب گوارا عطش جسم انسان را از بین می‌برد دانش هم عطش روح را از بین برده و روح را سیراب می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۴۵.

۲. معارج، ج ۶ و ۷.

۳. هَوْن: آسان کرد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۹۶.

۵. أَبْصَرَ: بینا شد.

۱. اسْتَكْثَرَ: بیشتر کرد.

۲. اِزْتَوَى: سیراب شد؛ از ماده «زَی» به معنای سیراب شدن است.

عَذَابِ فُرَات: آب شیرین؛ آب گوارا؛ الْفُرَات: أَشَدُّ الْمَاءِ عَذْوَبَةً.

مَوَارِد: راه ورود به آب رودخانه یا برکه و امثال آن؛ جمع «مورد»؛ اسم مکان است.

۴.۲. حرکت در صراط مستقیم

«فَشْرَبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا»^۱

پس یکباره آن را سرکشیده و راه هموار و مستقیمی را [که خدا به او نشان داده] پیموده است.

۳. برنامه‌های خودسازیِ بندگان مخلص

۳.۱. وارسته از شهوات

«قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ»^۲

[این بنده مخلص خدا] جامه شهوات را از تن برون کرده است.

نکته

● کنایه از این است که شخص پرهیزکار، شهوات را به دور انداخته است و توجهی که او را از حد اعتدال خارج کند، به آن‌ها ندارد.^۳ انسانی که متابعت از شهوات خود می‌کند، مانند این است که تمایلات نفسانی مثل یک پیراهن او را احاطه کرده باشد. مقصود این است که چنین فردی تمایلات نفسانی را از خود دور کرده است.

۳.۲. غم وصال

«وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ»^۴

و از تمام هم و غم‌ها جز یک اندوه، خود را تهی ساخته و تنها به آن می‌اندیشد.

۱. نَهْلًا: نخستین نوشیدن؛ مقداری از آشامیدن که انسان را سیراب کند. معمول عرب این بوده که شتر را یک بار به آبگاه می‌آورد و هنگامی که سیراب می‌شد به محل خود باز می‌گرداند؛ بار دیگر آن را به آبگاه می‌آورد و نوشیدن دوم را «علل» می‌نامید، سپس آن را به چراگاه می‌برد. این واژه (نهل) به‌هنگامی که نوشیدنی را یکباره سر بکشند نیز به‌کار می‌رود؛ چون تمام آن، به اصطلاح «شرب اول» است؛ البعیر نهلا من باب تعب شرب الشرب الأول حتی روی. سَلَكَ: رفت.

جَدًّا: هموار؛ زمین سخت و صافی که حرکت در آن آسان است؛ از ماده «جَد» به‌معنای قطع کردن و نیز پیمودن زمین‌های صاف و محکم است و «جُدَد» و «جاده» به راه صاف و محکمی گفته می‌شود که پای انسان در آن فرو نمی‌رود. «لباس جدید» به لباس نوی گفته می‌شود که تازه آن را بریده‌اند و دوخته‌اند و از آنجا که موجودات باعظمت، از دیگر موجودات ممتاز و جدا هستند، این واژه به‌معنای عظمت نیز آمده است و پدربزرگ را به همین جهت «جد» می‌گویند؛ بالتحریک المستوی من الأرض.

۲. خَلَعَ: از تن بیرون آورد؛ برخلاف «خلع علیه» که به‌معنای پوشاندن خلعت است. سَرَابِيلَ: لباس‌ها، جمع «سربال» که همان شلوار فارسی است ولی در عربی به‌معنای مطلق لباس است؛ القميص و الدرع؛ وقيل: كل ما لبس فهو سربال؛ سربل سربالا.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۹۹.

۴. تَخَلَّى: خود را خالی کرده، کناره گرفته.

۳.۳. وارسته از هوای نفسانی

«فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»^۱

پس، از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد و کلید بازکننده درهای هدایت و قفل درهای گمراهی و خواری گردید.

نکته

● مقصود از ناینایی، کوری جهل است که چون شخص پرهیزکار، دارای فضیلت دانش و حکمت است، در راه معتدل که فضیلت عفت باشد، گام برمی‌دارد؛ بنابراین در مسیر حق، بینا و از کوری جهل به‌دور است.^۲

۳.۴. بصیرت یافته

«قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ»^۳

این بنده خالص، راه هدایت را با بصیرت دریافته و در آن گام نهاده و نشانه‌های این راه را به‌خوبی شناخته و از امواج متلاطم شهوات گذشته است.

نکته

● «وَقَطَعَ غِمَارَهُ»: غمار به‌معنای گرداب است. فرق گرداب دریا با گرداب‌های کوچک رودخانه‌ها این است که گرداب دریا شدت زیادی دارد، لذا گاهی به شدت‌های دیگری

۱. مَغَالِيقَ: قفل‌ها؛ از ریشه غَلَقَ؛ جمع مِغْلَاق به‌معنای قفل‌ها، اسم آلت است؛ کلمه مُغْلَق اسم مفعول از همین ماده است.

رَدَى: هلاکت؛ پستی و سقوط در ضلالت و فساد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۹۹.

۳. طَرِيق: راه.

سَبِيلَ: راه راست.

مَنَارَهُ: نشانه‌اش؛ اسم مکان از ماده «نار» به‌معنای محل روشن کردن آتش است. در زمان‌های قدیم در بیابان‌های وسیع که ماسه و خاک راه را می‌پوشانده، سکوهای بلندی برای راهنمایی به شکل مناره می‌ساخته‌اند و گاهی روی آن‌ها آتش روشن می‌کرده‌اند.

قَطَعَ: قطع کرده.

غِمَارَهُ: دریاهايش را؛ آب‌های زیادش را؛ از ماده «غَمَر» به‌معنای پوشاندن است و از آنجایی که آب فراوان، زمین‌های زیادی را می‌پوشاند به آن «غمر» می‌گویند که جمع آن «غمار» است؛ بالكسر إما جمع الغمر كالغمرور و هو الماء الكثير و معظم البحر أو جمع الغمرة كالغمرات و هي الشدة و الرحمة.

تشبیه

مشبه: شخص متقی

مشبه‌به: چراغ

وجه شبیه: شخص متقی، جان خود را برای ارشاد و هدایت مردم وقف کرده است تا به آن‌ها کیفیت سلوک الی الله را بیاموزد. بدین سبب همچون چراغی است که دیگران از او کسب نور دانش می‌کنند؛ زیرا شخص پرهیزکار، منبع دانش و حکمت است و از هر چیزی که سؤال شود، بر پاسخ دادن به آن تواناست و مشکلات فکری را برطرف می‌کند.

۴. ویژگی‌های بندگان خالص خدا

۱.۴. خود را وقف خدا کردن

«قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ»

او خود را برای خداوند سبحان در بالاترین امور [برای انجام رسالت‌ها و وظایف] قرار داده است.

۲.۴. احاطه بر مبانی و قدرت بر استنباط

«مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ»^۱

به هر مشکلی پاسخ می‌گوید و فروع را به اصول باز می‌گرداند.

نکته

- بنده آگاه و مخلص، از نظر احاطه به مبانی معرفت دینی و احکام آن، چنان تواناست که آمادگی برای پاسخ به هر سؤالی و حل هر مشکلی را دارد.^۲

۱. إِصْدَارٍ: صادر کردن، حل مشکلاتی که بر او وارد می‌شود؛ مصدر امور بودن.

تَصْيِيرٍ: برگرداندن؛ از ریشه صار، مصدر باب تفعیل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۵۳.

غیر از گرداب نیز غمرات گفته‌اند؛ پس معنای کلام حضرت این است که چنین شخصی غمرات و گرداب‌ها را پیموده و از آن‌ها گذشته است، خود را به ساحل رسانده و از خطرات غرق شدن نجات یافته است.

● امام علی (علیه السلام) با کلمه «غمار» اشاره به مشکلاتی کرده‌اند که انسان‌ها در آن گرفتار می‌شوند؛ مانند سختی‌ها، غم‌ها و ناراحتی‌هایی که طالبان دنیا به دلیل از دست دادن دنیا به آن دچار می‌شوند یا برای تحصیل آن در تلاش و تکاپو غرق می‌گردند اما شخص عارف، به دنیا دل بسته نیست و از آن بابت غمی ندارد.

● منظور از کلمه «منار» علائمی است که در کنار راه برای هدایت و راهنمایی عابران قرار می‌دهند.^۱

۳.۵. تمسک به بهترین ابزارهای هدایت

«وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْغُرَى بِأَوْثِقَتِهَا، وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»^۲

و از میان دستگیره‌های هدایت، به مطمئن‌ترین آن‌ها چنگ زده و از رشته‌ها [ی نجات] به محکم‌ترین آن‌ها متمسک شده است؛ به همین دلیل، در مقام یقین به آنجا رسیده که [حقایق را] همانند نور آفتاب می‌بیند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲. غُرَى: دستگیره‌ها؛ جمع «غُرْه» به معنای دستگیره است؛ بالقصر مثل العروة من الدلو و الكوز و نحوهما مقبضها.

أَوْثَقٌ: محکم‌ترین.

حِبَالٌ: طناب‌ها.

أَمْتَنٌ: استوارترین.

۳.۴. راهنمای گم‌شدگان

«مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَافُ عَشَوَاتٍ، مُفْتَاخُ مُبْهَمَاتٍ، دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَوَاتٍ»^۱
 او چراغ روشن تاریکی‌ها، برطرف‌کننده نابینایی‌ها، کلید حل مبهمات، دورکننده مشکلات
 و راهنمای [گم‌شدگان] بیابان‌های زندگی است.

نکته

● «دَلِيلُ فَلَوَاتٍ»: دلیل به معنای راهنماست؛ یعنی آن‌ها راهنمای عقل‌های سرگردان
 جامعه هستند و مردم را به‌هنگام تحجیر، راهنمایی و ارشاد می‌کنند.

مشابه

◇ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ﴾^۲ بگو: آیا نابینا و بینا
 برابرند؟ یا تاریکی و روشنی یکسان است؟

استعاره

مستعار: فلوات

مستعارلّه: مراحل سلوک

مُستَعامنه: بیابان‌ها

جامع: امام علی‌علیه السلام لفظ «فلوات» را که به معنی بیابان‌های وسیع است برای مراحل
 سلوک استعاره آورده است. وجه شباهت این است که در صحراهای پهناور و
 وسیع، مسافر بدون یک راهنما که آشنایی کامل به تمام مراحل و منازل داشته
 باشد، راه را گم می‌کند و به هلاکت می‌رسد. این سرگشتگی و هلاکت در امور
 معنوی و مراحل سلوک نیز متصور است؛ زیرا تنها کسی به راه حق و طریق
 نجات هدایت می‌شود که عنایت الهی دستش را گرفته، زمام اختیار و عقلش را
 به راهنمایی آگاه بسپارد تا او را به راه حق هدایت کند. اگر کسی چنین نباشد، از
 راه حق دور و منحرف می‌شود.

۴.۴. سکوت و سخن بجا

«يَقُولُ فَيُقْهِمُهُمْ، وَ يَسْكُتُ فَيَسْلُمُ»

[آنجا که لازم است] سخن می‌گوید و [حق را به مخاطبان، به خوبی] تفهیم می‌کند و [آنجا
 که لازم نیست] سکوت می‌کند و سالم می‌ماند.

نکته

● یعنی در عین حالی که مطالب را برای دیگران بیان می‌کند، گاهی اوقات هم سکوت
 می‌کند و سکوت او برای این است که در گرفتاری‌ها سالم بماند.

۵.۴. خالص برای خدا

«قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ»^۱

خویش را برای خدا خالص کرده و خدا خلوص او را پذیرفته است.

۱. اسْتَخْلَصَهُ: او را خالص نمود.

۱. كَشَافُ: برطرف‌کننده.

عَشَوَات: تاریکی‌ها؛ امور مشتبه؛ جمع «عشوه» به معنای کاری است که انسان از روی نادانی به آن اقدام می‌کند؛
 بدیهی است نتیجه چنین کاری، معمولاً پشیمانی است و «کشاف عشوات» کسی است که پرده‌های جهل را کنار
 زند و گمراهان را نجات دهد؛ بالتحریک جمع العشوة بالتثلیث و هی الأمر الملتبس.

مُعْضَلَات: مشکلات؛ از ریشه عَضَلَ به معنای به فشار گذاشتن و منع کردن؛ امور پیچیده و گره‌خورده؛ اطلاق
 عَضْلُهُ بر ماهیچه به همین مناسبت است؛ زیرا در ماهیچه رگ‌های باریک فراوانی در هم تنیده و گره خورده است؛
 الشدائد و الأمور التي لا تهدي لوجهها من أعضل الأمر إذا اشتد.

فَلَوَات: بیابان‌ها؛ صحراهای وسیع؛ جمع «فلات» به معنای صحرای وسیع و گسترده است که اگر انسان گرفتار آن
 شود، راه را گم می‌کند و گاه بر اثر گرسنگی یا تشنگی هلاک می‌شود. «دلیل فلوات» کسی است که به این بیابان‌ها
 آگاهی دارد و سبب نجات گم‌گشتگان می‌شود.

۲. رعد، ۱۶.

تشبیه

مشبه: بندگان مخلص

مشبه به: کوهها

وجه شبیه: بندگان مخلص مانند کوههایی هستند که میخهای زمین اند و برکات وجود آنها در جامعه اسلامی بسیار زیاد است. آنها هستند که جامعه بشری را از تنشها و لرزشها و طوفانهای انحراف، نگه می دارند.

۴.۷. ملازم با عدل

«قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ، فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ»

او خود را ملزم به عدالت نموده و نخستین گام عدالتش، بیرون راندن هواوهوس از دل خویش است.

نکته‌ها

- تعبیر «أَوَّلَ عَدْلِهِ» به این حقیقت اشاره می کند که او عدالت را از درون جان خود شروع می کند و تا چنین نباشد، یقیناً سخنش در دیگران اثر نمی گذارد.^۱
- عادل کسی است که در همه صفات و اخلاق و اعمال معتدل و میانه رو باشد نه اهل افراط و نه اهل تفريط و مسامحه است. آنچه می خواهد انجام دهد، طبق مصلحت و مقررات اسلام انجام می دهد. چنین فردی اولین علامتی که از عدالت او ظاهر می شود این است که هوای نفس را از خود دور می کند.

۴.۸. حق گرا

«يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ»

او کسی است که حق می گوید و به حق عمل می کند.

نکته

- یعنی اهل عمل است نه اهل علم به تنهایی. اهل علم کسی است که حق را می داند ولی اهل عمل کسی است که هم حق را می شناسد و برای دیگران بیان می کند و هم خودش به آن عمل می نماید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۵۷.

نکته

- مقصود از «استخلاص حق» این است که خداوند از میان همه بندگان، چنین بنده‌ای را به رضایت و خشنودی خود اختصاص می دهد و انواع و اقسام کمالات را به وی افزوده و او را به خود نزدیک می کند.^۱

مشابه

﴿وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ﴾^۲ اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست و ما او را به پاک دلی می پرستیم.

۴.۶. اینها ارکان زمین اند

«فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ»^۳

[از این رو،] او از معادن و گنجینه‌های دین خداست و از ارکان زمین او!

نکته

- مقصود این است که چنین فردی به منزله میخ زمین است؛ یعنی همان گونه که کوهها میخهای زمین هستند و کره زمین را از متلاشی شدن حفظ می کنند، چنین بنده‌ای هم در بین اجتماع به منزله وسیله ارتباطی است که افراد جامعه را به هم پیوند می دهد و بین آنها اتحاد برقرار می کند که اگر او نبود جامعه از هم متلاشی می شد.

مشابه

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾^۴ آیا زمین را گهواره و استراحت گاه و کوهها را میخهای زمین قرار ندادیم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۰۵.

۲. بقره، ۱۳۹.

۳. معادن: معادن و گنجینه‌ها؛ المواضع التي يستخرج منها جواهر الأرض.

أوتاد: میخها؛ جمع «وتد»؛ در اینجا یعنی پایه‌ها و رکن‌ها.

۴. نبا، ۶ و ۷.

تشبیه

مشبه: زمام

مشبه به: عقل و خرد

وجه شبه: وجه شباهت این است که زمام و عقل، هر دو ابزار رام کننده اند و در این جهت مشارکت دارند.

۵. عالم نمایان

۵.۱. شبه عالم

«وَ آخِرُ قَدْ تَسْمَى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ»^۱

و دیگری خویش را عالم خوانده، در صورتی که عالم نیست.

نکته

- تعبیر به «تَسْمَى» نشان می دهد که مردم آگاه، او را عالم نمی دانند و در پیشگاه خدا نیز عالم نیست. بلکه او خودش را به زعم خویش، عالم می شمرد و گروهی از جاهلان را با ادعاهای دروغین به دنبال خویش می کشاند.^۲

۵.۲. نادانی را فرا گرفته

«فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ»^۳

او سلسله ای از نادانی ها را از جمعی نادران فرا گرفته و مطالبی گمراه کننده از گمراهانی آموخته است.

۱. آخِر: دیگری؛ بر وزن أَفْعَلَ و غیر منصرف است و لذا تَوْنِین ندارد، صفت است برای فعل محذوف یعنی «و یوجدُ شخص آخر»

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۶۲.

۳. اقْتَبَسَ: اخذ کرد؛ اکتسب.

جُهَائِلَ: نادانی ها؛ جمع الجهالة کالعلائق و العلاقة الجهل: خلاف العلم و قد جهل فلان جهلا و جهالة.

اضاليل: گمراهی ها؛ مطالبی که برای اغوا کردن استفاده می شود؛ من الضلال جمع لا واحد له من لفظه.

۴.۹. اهل خیر

«لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا آمَهَا، وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا»^۱

هیچ کار خیری نیست جز آنکه آهنگ آن می کند و در هیچ جا گمان خیری نمی رود جز اینکه به سوی آن گام برمی دارد.

۴.۱۰. قرآن، محور زندگی

«قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقْلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ»^۲

زمام اختیار خود را به دست قرآن سپرده و قرآن رهبر و پیشوای اوست. هر جا قرآن فرود آید، او بار خویش را همان جا افکند و هر جا قرآن منزل کند، آن را منزلگاه خویش سازد.

نکته ها

- تمکین کتاب بودن، کنایه از فرمان برداری در برابر اوامر و نواهی حق تعالی است.^۳
- اینکه هر جا کتاب فرود آید، پرهیزکار فرود می آید، کنایه از پیروی و عمل کردن به کتاب است. شخص متقی و عارف در سفری که به سوی خدا انجام می دهد، پیرو کتاب خداست و در هیچ حالت از آن جدا نمی شود.^۴
- «وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ»: یعنی این شخص به هرجایی که متاع نفیس قرآن نازل می شود، او هم همان جا نازل می شود. مقصود این است که هر دستوری را که قرآن صادر کند، این فرد همان را عمل می کند و به توجیه گری به نفع خود نمی پردازد.

۱. آمَهَا: قصد کرد آن را؛ «ام» فعل ماضی است؛ اما من باب قتل قصده.

مَظِنَّةٌ: جایی که گمان وجود چیزی در آن برود؛ بندگان حقیقی خدا هر موردی را که حتی احتمال خیر و نیکی در آن باشد، ترک نمی کنند و به سوی آن می روند؛ اسم مکان از ریشه «ظَنَ» به معنای محل گمان، جایی که وجود چیزی در آن گمان می رود؛ الشیء المكان الذی یظن فیهِ وجوده.

۲. قَائِدٌ: جلودار.

ثَقْلٌ: معانی مختلفی دارد، گاه به معنای اثاث مسافر و گاه به معنای شیء گرانمایه آمده است؛ و «حل» به معنای منزل گرفتن و بار انداختن است. جمله بالا کنایه از این است که مؤمن مخلص در پرتو قرآن حرکت می کند؛ همچون کسی که در سفر، دنبال قافله سالاری حرکت می کند؛ هر کجا او بار بیندازد او هم تبعیت می کند و هر کجا منزل گزیند، او نیز منزل می گزیند؛ متاع المسافر و حشمة و الجمع أثقال کسب و أسباب؛ الثقل الاکبر: یراد به الکتاب؛ و الثقل الاصغر: العترة الطاهرة.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۰۷.

۴. همان، ص ۳۰۷.

نکته‌ها

● «إِقْتَبَسَ» به معنای فراگیری و آموختن است. اشاره به اینکه این عالم‌نما، رموز را و به اصطلاح، فوت‌وفن گمراه‌سازی را از کسانی که در این کار سابقه دارند، فرا می‌گیرد و به جای آنکه این زحمت و تلاش را در طریق علم و دانش صرف کند، در مسیر انحرافی به کار می‌گیرد.^۱

● مقصود حضرت این است که این‌ها با کسانی که با منبع وحی ارتباط دارند ارتباط ندارند، بلکه سراغ کسانی رفته‌اند که با قیاس و استحسانات سروکار دارند و از پیش خود چیزهایی را به اسم علم درست کرده‌اند.

۵.۳. فریب‌دهنده

«وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أُشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ غُزُورٍ وَقَوْلٍ زُورٍ»^۲

او دام‌هایی از طناب‌های فریب و گفته‌های باطل بر سر راه مردم نصب کرده است.

مشابه

◇ «فَلَا يَغُزُوكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ»^۳ پس جولان‌شان در شهرها تو را نفریبند.

◇ «وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»^۴ و قطعاً آن‌ها سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند.

استعاره

مستعار: لفظ اشراک

مستعار‌زله: گفتار باطل

مستعار‌منه: دام

جامع: امام علیه السلام لفظ «دام و ریسمان» را برای گفتار باطل دانشمندان غیر متعهد استعاره آورده است که با سخنان باطل و کارهای زشت و بیهوده‌شان مردم را مغرور ساخته، فریب می‌دهند. وجه شباهت این است که دام و گفتار باطل هر دو وسیله صیدند؛ یعنی چنان‌که دام، صید را شکار می‌کند، حرف‌های دروغ و وعده‌های باطل نیز مردم را می‌فریبند. قصد صیاد و عالم فریب‌کار یک چیز است، یکی با دام صید می‌کند و دیگری با گفتار و کردار نادرست.

۵.۴. مفسر به‌رأی

«قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ»^۱

[این عالم‌نمای گمراه] قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق داده و حق را مطابق هوس‌های خویش تفسیر کرده است.

مشابه

◇ در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ فَسَّرَ فِي الْقُرْآنِ بَغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۲ کسی که قرآن را مطابق میل خود تفسیر کند، برای خود جایگاهی از آتش برگزیند.

◇ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»^۳ کسی که یک آیه از قرآن را به میل خود تفسیر کند، کافر شده است.

۱. عَطَفَ الْحَقَّ: حق را طبق میل خود تفسیر کرد.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷، حدیث ۱.

۳. التوحید (صدوق)، ص ۶۸.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۶۳.

۲. اشراک: دام‌ها؛ دام صیادی؛ جمع «شُرک»؛ جمع الشُرک محرکه و هو ما یصطاد به.

زُور: باطل؛ دروغ؛ الکذب و مزخرف الکلام قال تعالی: وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

حَبَائِل: دام‌ها؛ جمع حبیله.

۳. غافر، ۴.

۴. مجادله، ۲.

۵.۵. سبک شمردن گناه

«يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيَهْوُونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ»^۱

او مردم را در برابر گناهان بزرگ، ایمنی می‌بخشد و جرائم سنگین را در نظرها سبک جلوه می‌دهد.

نکته

- گناهان بزرگ را پایین می‌آورند و کوچک می‌کنند تا مردم به آن اهمیت ندهند و مردم را نسبت به گناهان بزرگ پرجرئت می‌کنند و گناهان بزرگ را سست جلوه می‌دهند.

۵.۶. غوطه‌ور در شبهات

«يَقُولُ أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ»^۲

[این عالم‌نمای گمراه] ادعا می‌کند که من از شبهات اجتناب می‌ورزم، در حالی که در آن غوطه‌ور است.

نکته

- وقتی که علم ندارد نمی‌تواند تشخیص بدهد که فلان کار شبهه‌ناک است یا نه.

مشابه

- ◇ در روایت نبوی آمده است: «حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنَ وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ»^۳ بعضی از امور آشکارا حلال و بعضی از امور آشکارا حرام است و شبهات، در میان این دو قرار دارد.

۵.۷. بدعت گذار

«وَيَقُولُ اعْتَزِلْ الْبِدْعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ»^۴

او ادعا می‌کند من از بدعت‌ها دوری می‌کنم، در حالی که در میان آن‌ها آرمیده است.

۱. يُؤْمِنُ النَّاسُ: مردم را ایمن می‌نماید، به مردم اطمینان می‌دهد.

عَظَائِمُ: خطاهای بزرگ.

يَهْوُونَ: ناچیز جلوه می‌دهد.

۲. أَقْفُ: توقف می‌کنم.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۸.

۴. اعْتَزَلُ: دوری می‌کنم.

اضْطَجَعَ: خوابیده است؛ از ماده «ضجع» به معنای به پهلو خوابیدن است؛ ضجوعاً من باب نفع وضعت جنبی بالأرض و اضطجعت مثله.

نکته

- بدعت به معنای افزودن چیزی در دین یا کاستن چیزی از آن است. جاهل منافق ادعا می‌کند که از بدعت‌ها و شبهات دوری می‌کند، در حالی که خود در آن غرق است.^۱

۵.۸. ظاهر انسانی و واقعیت حیوانی

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»

بنابراین، چهره او چهره انسان است، ولی قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی‌شناسد تا از آن پیروی کند و طریق گمراهی را درک نمی‌کند تا از آن پرهیزد. پس او [در حقیقت] مرده‌ای است در میان زندگان.

نکته

- کسی که از علم پیغمبر و ائمه دور است، نه راه درست را می‌شناسد تا پیروی کند و نه راه ضلالت را می‌شناسد تا از آن اعراض نماید.

مشابه

- ◇ «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲
- برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چهارپایان‌اند حتی گمراه‌تر از آن‌ها. اینان خود غافلان‌اند.

- ◇ از امام صادق (ع) می‌خوانیم که خداوند به داوود وحی فرستاد: «لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا، فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي، فَإِنَّ أَوْلَئِكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ، إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أُزَيِّعَ حِلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ»^۳ میان من و خود، عالم فریفته دنیا را واسطه مکن که تو را از راه محبت من باز می‌دارد. اینان راهزنان بندگان جویای من هستند. کمترین کاری که با این‌ها بکنم این است که حلاوت مناجات خود را از دل‌هایشان بَرکنم.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. علل الشرایع، ص ۳۹۴.

مشابه

- ♦ ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾^۱ این است خدای یکتا، پروردگار شما، آفریدگار هر چیزی، خدایی جز او نیست. پس چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟
- ♦ ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾^۲ و او راست کشتی‌هایی همانند کوه که در دریا می‌روند.

۲.۶. گرفتار سرگردانی

«فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيِّكُمْ»^۳

شما را به کدام وادی گمراهی می‌برند و چگونه سرگردان می‌شوید؛ در حالی که عترت پیامبرتان در میان شماست؟

نکته

- «یتاه» در اصل به معنای متحیر شدن است ولی چون تحیر و سرگردانی در بیابان به مرگ منجر می‌شود، «یتاه» به بیابان مرگی معنا کرده‌اند.

۳.۶. اهل بیت، اعلام هدایت

«وَهُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ السِّنَّةُ الصِّدْقِ»^۴

آنان زمامداران حق، پرچم‌های دین و زبان‌های گویای صدق و راستی هستند.

نکته

- تعبیر به «السِّنَّةُ الصِّدْقِ» اشاره به این معناست که وجود آن بزرگواران، زبانی است که بیانگر فرمان‌های الهی است؛ همان‌گونه که زبان چیزی از خودش نمی‌گوید، بلکه ترجمان دل و روح انسان است.^۵

۱. غافر، ۶۲.

۲. الرحمان، ۲۴.

۳. یتاه بِكُمْ: حیران و گمراه می‌شوید؛ از ماده «تیه» به معنای گم کردن راه و حیرت و سرگردانی است؛ تیها و تیهانا ضلّ و تحیر و تاه فی الأرض ذهب متحیر.

تَعْمَهُونَ: حیران می‌شوید؛ از ماده «عمه» به معنای تحیر و سرگردانی است. «عمی» در لغت عرب به معنای نابینایی چشم ظاهر است و «عمه» نابینایی چشم باطن؛ فی طغیانه عمها من باب تعب إذا تردّد متحیرا.

۴. أَرْمَةٌ: پیشوایان؛ جمع زمام به معنای افسار، معمولاً به رهبران زمامدار گفته می‌شود نه زمام.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۷۷.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ السِّنَّةُ الصِّدْقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صلى الله عليه وآله) إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَا أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ أَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَذْلِي وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعَلِي وَ أَرَيْتُكُمْ كِرَامَتَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرِّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَ لَا تَتَغَلَّغِلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ. حَتَّى يَطْنَ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَمُونَهَا بُرْهَةً ثُمَّ يُلْفِظُونَهَا جُمْلَةً.

۶. عترت پیامبر

۱.۶. پرچم‌های حق

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ»^۱ کجا می‌روید و رو به کدام طرف می‌کنید؟ در حالی که پرچم‌های حق برپاست، نشانه‌های آن آشکار است و چراغ‌های هدایت نصب شده.

نکته

- مقصود از «أعلام» پیشوایان دین است و علم بودن آن‌ها به دلیل وضوح و ظهوری است که در میان مردم دارند.^۲

۱. تُؤْفَكُونَ: روگردان می‌شوید؛ از ماده «افک» به معنای انحراف و دگرگون شدن است و به همین جهت به دروغ و تهمت «افک» گفته می‌شود؛ افکا کذب و افکه عنه صرفه و قلبه أو قلب رأیه.

الأعلام: پرچم‌ها، نشانه‌ها؛ جمع علم.

المنار: علامت راهنمایی؛ جمع مناره؛ افکا کذب و افکه عنه صرفه و قلبه أو قلب رأیه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۱۴.

مشابه

♦ «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»^۱ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: علی، با حق است و حق با علی که به هر طرف او بگردد، حق با او می‌گردد.

۷. وظیفه ما در برابر اهل بیت

۱.۷. هم‌تراز قرار دادن اهل بیت با قرآن

«فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ»

حال که چنین است، آن‌ها را در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می‌کنید، قرار دهید.

تشبیه

مشبه: زبان‌های راستی و صدق

مشبه‌به: عترت رسول خدا

وجه شبه: امام علی (ع) لفظ «السنه» را برای عترت رسول خدا ﷺ به عنوان تشبیه آورده است و وجه مشابهت آن است که آن‌ها بیان‌کننده راستین خواسته‌های الهی هستند، چنان‌که زبان، بیان‌کننده خواسته‌های نفسانی است.

تشبیه

مشبه: پیشوایان حق

مشبه‌به: مهار حیوان

وجه شبه: امام علی (ع) لفظ «أزمة» را برای پیشوایان حق و راستی آورده به عنوان تشبیه آورده است. وجه شباهت آن است که خاندان پیامبر ﷺ مردم را به راه حق می‌برند، چنان‌که مهار، حیوان را در مسیر درست به حرکت در می‌آورد.

۲.۷. بهره‌گیری از سرچشمه علوم اهل بیت

«وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ»^۲

و همچون تشنگان، برای سیراب شدن به سرچشمه‌های [زالال علوم] آنان روی آورید.

۱. امالی (طوسی)، ص ۴۷۹.

۲. ردو: وارد شوید؛ فعل امر جمع مخاطب از «وَرَدَ»؛ البعير و غيره الماء وردا و ورودا بلغه و وافاه من غير دخول و قد يحصل دخول فيه.

الهيمن: شتر تشنه؛ جمع «اهيم»؛ به شن‌های خشکی که آب را به درون خود می‌بلعد و گویی تشنه است نیز این واژه اطلاق می‌شود؛ بالكسر الابل العطاش قوم هيم، اي: عطاش، ناقة هيمي مثل عطشان و عطشى

۳.۷. دریافت حقیقت از پیامبر

«أَيُّهَا النَّاسُ، خُذُوهَا عَنْ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ ﷺ: إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ»^۱

ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران ﷺ بگیرید که فرمود: «کسانی که از ما می‌میرند، در حقیقت نمرده‌اند، آن کسی که از ما [جسدش] کهنه شده، در واقع کهنه نشده است.»

نکته‌ها

● جمله «ی‌موت» به معنای مرگ ظاهری است و جمله «لیس بمیت» به معنای عدم مرگ واقعی است.

● در مورد «و لیس بمیت» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه امام حیات و موتش یکی است و دیگر اینکه امام اظهر مصادیق عالم است و علما این چنین هستند.

● «و یبلی من یلی منّا و لیس ببال»: چند احتمال در مورد این عبارت وجود دارد: یکی اینکه ممکن است که بدن ظاهری پیوسد ولی بدن واقعی که همان بدن مثالی است نمی‌پوسد و با مردن، روح به بدن مثالی منتقل می‌شود. احتمال دیگر اینکه کلام حضرت رسول ﷺ یعنی چون مردم معتقد بودند که بدن می‌پوسد حضرت هم مطابق با فهم عرفی مردم سخن گفته‌اند که این احتمال نسبت به بدن امام و پیغمبر صحیح‌تر به نظر می‌آید در هر حال کلام حضرت این است که هر بدنی از ما که پیوسد یا گمان کنید که پوسیده است در واقع نپوسیده است.

مشابه

♦ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۲ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

♦ «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۳ و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.

۱. یبلی: پوسیده می‌شود؛ بلی الثوب یبلی من باب رضی بلی بالكسر و القصر و بلاء بالضم و المد.

یبال: کهنه؛ باء اول حرف جر و زاید است؛ بالی اسم فاعل از بلی، یبلی است که باء آخر آن حذف شده است؛ الثوب یبلی من باب رضی بلی بالكسر و القصر و بلاء بالضم و المد.

۲. آل عمران، ۱۶۹.

۳. بقره، ۱۵۳.

۸. لزوم سکوت در برابر نادانسته‌ها

«فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ»

آنچه درباره آن آگاهی ندارید، نگوئید؛ چراکه بسیاری از حقایق، در امور است که انکار می‌کنید.

مشابه

◇ «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱ یا اینکه بر خدا نسبت می‌دهید چیزی که به آن علم ندارید.

◇ «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»^۲ و شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده و به خدا نسبت دهید تا بر خدا دروغ بندید.

◇ «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْتِخْصَارِ وَتَقُولُونَ بَأْوَهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ»^۳ به خاطر بیاورید زمانی را که فراگرفتید آن سخن را و این شایعه را از زبان یکدیگر با هم می‌گفتید که به آن یقین نداشتید.

۹. اوصاف امام

۹.۱. صاحب حجت و برهان

«وَاعْزِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَآنَا هُوَ»

کسی را که دلیلی بر ضد او ندارید، معذور دارید و آن کس منم!

نکته

● مقصود از این جمله، حضرت امیر علیه السلام است که به مردم زمان خود می‌فرماید: عذر کسی را که شما دلیلی بر او ندارید بپذیرید. کسی که شما حجت بر او ندارید و او حجت بر شما دارد، آن شخص من هستم.

۹.۲. اهل عمل به قرآن

«أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ»^۱

آیا به ثقل اکبر (قرآن مجید) در میان شما عمل نکردم؟

۹.۳. حراست از عترت

«وَآتَرْتُكُمْ فِيكُمْ الثَّقَلِ الْأَصْغَرَ»^۲

آیا من در میان شما ثقل اصغر (عترت پیامبر) را باقی نگذاشتم (و پاسداری ننمودم)؟

نکته

● تعبیر امام علیه السلام از قرآن به ثقل اکبر اشاره به این است که قرآن آن حقیقت و اساسی است که باید از آن پیروی شود و مقصود از ثقل اصغر، امامان معصومی هستند که از فرزندان آن حضرت هستند.^۳

۹.۴. نصب پرچم ایمان

«قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ»^۴

من پرچم ایمان را در میان شما نصب کردم و پایه‌های آن را محکم نمودم.

نکته‌ها

- پرچم ایمان کنایه از سنت و راه روشنی است که در عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فرا روی ما قرار دارد.^۵
- کلمه «رکز» کنایه از این است که امام علیه السلام حقایق را برای مردم توضیح داده و حدود حلال و حرام را برای آن‌ها بیان کرده است.^۶

۱. الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ: بار گران‌بهای بزرگ؛ منظور قرآن است؛ الثَّقَلُ: كَعَبٍ: ضِدُّ الْخِفَةِ، ثَقُلَ، كَكَرُمَ، ثَقَلًا وَ ثِقَالَةً، فَهُوَ ثَقِيلٌ وَ ثِقَالٌ، كَسَحَابٍ وَ غَرَابٍ، ج: ثِقَالٌ وَ ثَقُلَ، بِالضَّمِّ. الثَّقَلُ، مُحَرَّكَةٌ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٍ مَصُونٍ، الثَّقَلَانِ: الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ. وَ الْأَثْقَالُ: كُنُوزُ الْأَرْضِ، وَ مَوْتَاهَا، وَ الذُّنُوبُ، وَ الْأَحْمَالُ الثَّقِيلَةُ، وَاحِدَةُ الْكُلِّ: ثَقُلَ، بِالْكَسْرِ.

۲. الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ: بار گران‌بهای کوچک؛ منظور عترت است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۱۹.

۴. رَكَزْتُ: نصب کردم؛ از ماده رَكَزَ به معنای نصب کردن، تثبیت کردن. کلمه مرکز اسم مکان و مشتق از همین ماده است. گنج و معدن را هم رکاز می‌گویند برای این است که در زیر زمین پوشیده و جا داده شده است؛ نحوه رکزا من باب قتل أثبتة بالأرض فارتکز.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۱۹.

۶. همان.

۱. بقره، ۸۰.

۲. نحل، ۱۱۶.

۳. نور، ۱۵.



۵.۹. آشنایی به حلال و حرام

«وَقَفَّيْتُمْ عَلَىٰ حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ»^۱
من شما را به حدود حلال و حرام آگاه ساختم.

۶.۹. قرار دادن لباس عافیت

«وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنَ عَذْلِي»
جامه عافیت را با عدل خود بر شما پوشاندم.

استعاره

مستعار: لفظ أَلْبَسْتُ

مستعارُله: سلامتی

مستعارُبه: پوشش

جامع: لفظ «لباس» را برای سلامتی، استعاره آورده‌اند؛ چنان‌که پوشش، بدن انسان را از گرما و سرما محفوظ نگاه می‌دارد، سلامتی که از طریق عدالت فراهم شود، انسان را از خطر ظلم نگهداری می‌کند.

نوع استعاره: تبعیه مکنیه

۷.۹. گستردن بساط کار نیک

«وَفَرَّشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي»^۲
و بساط کارهای نیک را با سخن و عمل خود در میان شما گستردم.

استعاره

مستعار: لفظ فرش

مستعارُله: کار نیک

مستعارُبه: فرش

جامع: همان‌طور که انسان از گستردن فرش به استراحت و آسایش می‌رسد، از کارهای نیک و رواج آن‌ها، جامعه به آرامش و آسایش دست می‌یابد.

نوع استعاره: تبعیه مکنیه

۱. وَقَفْتُ: واقف کردم؛ آگاه نمودم.

۲. فَرَّشْتُ: گستردم؛ از ماده فَرَشَ به معنای گستردن؛ البساط و غیره فرش را من باب قتل و ضرب بسطته.



۸.۹. قرار دادن کرائم اخلاق

«وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي»^۱
و فضایل اخلاقی را از سوی خود به شما نشان دادم.

نکته

● «كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ»: از باب اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی اخلاق‌های نیک را از نفس خویش به شما ارائه کردم و شما را با اخلاق‌های نیکو آشنا ساختم.

مشابه

◇ «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲ و تو (ای پیامبر) اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

۱.۸.۹. لزوم طهارت قوه خیال

«فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرِّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ»^۳

حال که چنین است، وهم و گمان خود را در آنجا که چشم، ژرفای آن را نمی‌بیند و فکر، توانایی جولان در آن را ندارد، به کار نبرید!

نکته

● حضرت می‌خواهند بفرمایند: اینکه شما فقه را با قیاس درست می‌کنید کار درستی نیست. فقه چیزی نیست که چشم به عمق آن برسد و فکر به درون آن فرو برود پس وقتی که چنین است رأی و نظر خود را یعنی قیاس و استحسانات را در آن به کار نبرید و فقه صحیح را از عترت پیغمبر که حاملان علم آن حضرت هستند بگیرید.

۹.۹. کوتاهی عمر بنی‌امیه

«حَتَّىٰ يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَىٰ بَنِي أُمَيَّةَ، تَمْنَحُهُمْ دَرَاهِمَ وَتُورِدُهُمْ صَفْوَاهَا وَ

۱. أَرَيْتُ: نشان دادم.

كَرَائِمَ: پسندیده‌ها.

۲. قَلَمٌ، ۴.

۳. قَعْرَهُ: ذات آن.

لَا تَتَغَلَّغُلْ: زیر و رو نمی‌کند؛ تغلغلا أسرع.



۹. ۱۰. گمان اشتباه درباره بنی امیه

«وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِدَلِكِ»

کسانی که چنین گمان می کنند دروغ می گویند [و در اشتباه اند].

۹. ۱۱. ناکامی بنی امیه در حکومت

«يَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً ثُمَّ يَلْفُظُونَهَا جُمْلَةً»^۱

بلکه حکومت بنی امیه و لذت عیش آنان مانند آبی است که اندکی می چشند، سپس تمام آن را از دهان بیرون می ریزند.

نکته

- تعبیر به «هِيَ مَجَّةٌ» اشاره به این است که بنی امیه مدت زمان کوتاهی از زندگانی لذت بخش مادی بهره مند می شوند، ولی مانند کسی که غذای لذیذی را در دهان می گذارد و طعم آن را می چشد، اما موفق به فرو بردن آن نمی شود، این حکومت لذت بخش را به سرعت از دست خواهند داد.^۲

تشبیه

مشبه: کوتاهی دوران فرمانروایی بنی امیه

مشبه به: لقمه ای از غذا

وجه شبه: کوتاهی دوران فرمانروایی بنی امیه را به لقمه ای از غذا تشبیه کرده است که هنوز طعم آن را نچشیده اند، از دستشان خارج می شود.

۱. مَجَّةٌ: آب در دهان مکیدن؛ از ماده «مج» در اصل به معنای بیرون ریختن آب از دهان است و به عصاره انگور و مانند آن «مجاج» می گویند و به عسل نیز «مجاج النحل» گفته می شود و در اینجا اشاره به پیروزی های موقتی است که انسان آن را به دست می آورد و به زودی از دست می دهد؛ الشَّرَاب من فيه مَجَّةً قَذْفَه و رماه و انمَجَّت نقطة من القلم ترششت، و المَجَّة فی النسخ بفتح المیم و الأنسب أن يكون بالصَّم وهو علی ما فی القاموس نقط العسل علی الحجارة.

يَتَطَعَّمُونَهَا: طعم آن را می چشند.

بُرْهَةً: زمان قلیل؛ مدّة من الزّمان لها طول.

يَلْفُظُونَ: می اندازد؛ از دهان بیرون می کنند یعنی از دست می دهند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۹۴.

لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا»^۱

بعضی گمان کردند دنیا به کام بنی امیه می گردد و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و آن ها را از سرچشمه زلال خود، سیراب می سازد و [نیز گمان کردند که] تازیانه و شمشیر آن ها از سر این امت برداشته نخواهد شد.

نکته ها

- «دنیا تازیانه و شمشیرش را از مردم بر نمی دارد» کنایه از شکنجه و قتل است که بنی امیه در دوران حکومت خود بر مردم روا می داشتند.^۲
- «و تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا»: این جمله کنایه از همه خیر و خوبی های دنیاست. مملکت اسلام در دست بنی امیه بوده و طبیعی است که همه اموال و ثروت ها و همه اختیارات در دست بنی امیه باشد و هرکسی هم که می دیده خیال می کرده که این حکومت برای همیشه در دست آن هاست.

مشابه

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۳ تنها از ظنّ و گمان خود پیروی می کنند و ظنّ و گمان برای شناخت حقیقت کافی نیست.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: ناقه شیرده

وجه شبه: دنیا به ناقه شیرده تشبیه شده است؛ همچنان که منافع شتر را صاحب شتر و شیر آن را شیردوش استفاده می کند، بنی امیه ناقه دنیا را به خود اختصاص داده، از منافع آن سود می بردند.

۱. مَعْقُولَةٌ: بسته شده؛ تعلق گرفته؛ از ماده «عقال» به معنای طنابی است که پای شتر را بعد از خم کردن، با آن می بندند، تا نتواند برخیزد و همچنان در محل خود بماند و «شتر معقوله» به چنین حیوانی گفته می شود و سپس به عنوان کنایه در اموری که پایدار است، به کار می رود؛ البعیر عقلا من باب ضرب حبسته بعقال. تَمَنَحَهُمْ دَرَكًا: فایده اش را به آن ها می بخشد.

دَرَكٌ: ریزش شیر از پستان؛ سپس به ریزش مایعاتی مانند باران و امثال آن اطلاق شده و به عنوان کنایه، در مواهب مختلف مادی به کار می رود؛ فی الأصل اللبن ثم استعمل فی کلّ خیر و نفع و منه قولهم: لله درّه. تُورِدُ: وارد می کند.

صَفْوٌ: خالص؛ صفو، صافی و مصطفی از یک ماده است. به معنای برگزیده و ممتاز.

سَوْطٌ: تازیانه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۲۳.

۳. نجم، ۲۸.



خطبه ۸۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از قتل عثمان در مدینه،
سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: قتل عثمان
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: عبرت‌آموزی از وقایع تاریخی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۰.

پیشگفتار خطبه

بخش‌های سه‌گانه این خطبه:

۱. امام علیه السلام به سراغ این حقیقت می‌رود که عذاب‌های الهی ناگهانی نیست، بلکه خداوند به جباران و ستمکاران و امت‌های فاسد و مفسد، مدت‌ها مهلت می‌دهد و در مجازات آن‌ها عجله نمی‌کند، شاید به خود آیند و توبه کنند و به‌سوی حق بازگردند؛
۲. مجازات الهی هرگز جنبه انتقام‌جویی ندارد، بلکه هدف از آن، تعلیم و تربیت و عبرت است؛
۳. اشاره به اقوام منحرفی می‌فرماید که برای حل اختلافات دینی خود، به‌جای اینکه از منبع وحی و کتب آسمانی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله الهام بگیرند، به افکار ناقص خود و آرای باطل و گمان‌ها و پندارها بسنده کرده‌اند.

۲. آزمایش‌های الهی

«وَلَمْ يَجْبُرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلِ وَبَلَاءٍ»^۱

و (همچنین) هرگز استخوان شکسته هیچ امتی را ترمیم نکرده، مگر بعد از تحمل مشکلات و آزمون‌ها.

نکته

● در این عبارت می‌فرماید که خداوند شکستگی استخوان قوم و ملتی را جبران نمی‌کند مگر بعد از آنکه آن قوم و ملت را آزمایش کند و این جنگ و ستیزها و خوشی‌ها در این دنیا همه برای امتحان بشر است.

۳. عبرت‌آموزی در سختی‌ها

«وَفِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَذَابٍ وَ مَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبَرٍ»^۲

در سختی‌هایی که شما با آن روبه‌رو شدید و مشکلاتی که پشت‌سر گذاشتید، درس عبرت‌های فراوانی است.

۱. لَمْ يَجْبُرْ: جبران نکرده؛ اصلاح نکرده؛ از ماده «جبر» در اصل به معنای اصلاح کردن چیزی است، اصلاحی آمیخته با فشار و قهر؛ لذا بستن استخوان شکسته را «جبر» و آنچه بر آن نهاده‌اند «جبره» می‌نامند. گاه در موارد استعمال، به هر نوع قهر و غلبه یا هر نوع جبران، اطلاق شده است و از آنجا که قهر و غلبه در بسیاری از موارد با ظلم همراه است، واژه «جبار» گاه به معنای ظالم به کار می‌رود و هنگامی که در مورد خداوند استعمال شود، به معنای جبران‌کننده و اصلاح‌کننده یا قاهر و غالب است. یکی از نام‌های خداوند «جبار العظم الکسیر» است به معنای «اصلاح‌کننده استخوان شکسته»؛ العظم جبرا من باب قتل أصلحته.

أَزْل: تنگی؛ شدت و سختی؛ ماده اصلی آن، «أزل» به معنای حبس است و از آنجا که مشکلات، انسان را در دایره خود محبوس می‌کند، به آن «أزل» گفته می‌شود؛ الضيق و الشدة الأزل: شدة الزمان، [يقال]: هم في أزل من العيش و السَّنة، و أزل من شدائد البلوى. و أزلت الفرس أزلًا: قصرت حبله، ثم أرسلته في المرعى.

۲. اسْتَقْبَلْتُمْ: روبه‌رو شدید، مواجه شدید؛ از ریشه «قبل» گاهی به معنای روبه‌رو است. اقبال: رو کردن.

عَذَاب: سختی، سرزنش؛ در اصل به معنای ناراحتی درونی است و از آنجا که سرزنش کردن، از ناراحتی درونی انسانی سرچشمه می‌گیرد، واژه «عذاب» به معنای سرزنش به کار رفته و در اینجا به همان معنای ناراحتی درونی یا مطلق ناراحتی است؛ بالسكون الموحدة و يروى بفتح التاء و هو الشدة و الأمر الكريه.

اسْتَدْبَر: پشت سر گذاشت؛ از ماده دبر.

خَطْب: امر عظیم؛ حوادث بزرگ؛ لأمر المعظم كما في قوله: فما خطبك يا سامري، و يروى من خصب بالصاد المهملة و هو السعة و رخاء العيش.

مُعْتَبَر: عبرت؛ از ریشه «عبر» به معنای عبرت گرفتن؛ «معتبر» اسم مکان در باب افتعال به معنای جای عبرت گرفتن است.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمِ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَخَاءٍ وَ لَمْ يَجْبُرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلِ وَ بَلَاءٍ وَ فِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَذَابٍ وَ مَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبَرٍ وَ مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيبٍ وَ لَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَ لَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ فَيَا عَجَبًا وَ مَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَفْتَضُونَ أَثَرِ نَبِيٍّ وَ لَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَ لَا يَعْقُونَ عَنْ غَيْبٍ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرِ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْرَعُهُمْ فِي الْمَعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُزَى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ.

۱. مهلت‌بیداری به ستمگران

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمِ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَخَاءٍ»^۱

بعد از حمد و ثنای الهی، خداوند هرگز ستمگران دنیا را در هم نشکسته، مگر بعد از آنکه به آنان مهلت داده و نعمت فراوان بخشیده است.

نکته

● از آنجایی که این دنیا عالم امتحان و آزمایش است، خداوند به همه افراد مهلت می‌دهد تا آزمایش خود را بدهند، ثروتمند مهلتی دارد تا آزمایش خود را بدهد. فقیر هم مهلتی دارد تا امتحان خود را در صبر با فقر بدهد پس خداوند به ظالم مهلتی می‌دهد تا امتحان خود را بدهد.

۱. لَمْ يَقْصِمْ: هلاک نکرد؛ شکسته نمود؛ ناپود نکرد؛ از ماده «قصم» در اصل به معنای شکستن توأم با شدت است؛ حتی گاهی به معنای خرد کردن آمده است و به صورت کنایه در هلاک کردن و ناپود کرن به کار می‌رود؛ بقصمه من باب ضرب کسره و ابانه أو کسره و ان لم یین.

جَبَّارِي دَهْر: ستمگران دوران؛ کل عات.

قَطُّ: هرگز.

تَمْهِيل: مهلت دادن؛ از ریشه «مهل»؛ تمهیلًا أجله؛ السَّكِينَةُ وَ التَّوَدُّ وَ الرَّفْقُ. وَ أَمْهَلَهُ: أَنْظَرَهُ وَ رَفَّقَ بِهِ وَ لَمْ يَعَجَلْ عَلَيْهِ. وَ مَهَلًا تَمْهِيلًا: أَجَلُهُ. وَ الاسْتِمْهَال: الاستئظار.

رَخَاء: آسایش؛ فراوانی ارزاق و ارزانی آن؛ العیش و رخو بالیاء و الوارخاوة من باب تعب و قرب إذا اتَّسع فهو رخی علی وزن فعیل و الرِّخا اسم منه، و فی بعض النسخ الارحاء بالجیم من باب الافعال و هو التأخیر فیکون عطفه علی التمهیل من باب التوضیح و التفسیر.

نکته

● شاید مقصود حضرت امیر علیه السلام از مصیبت‌هایی که به آن پشت کرده‌اید، مصیبت‌هایی باشد که در زمان شیخین و عثمان به مردم رسیده و مردم آن فتنه‌ها را پشت سر گذاشته‌اند و مقصود از شداید و سختی‌هایی که بعد به آن رو می‌کنند، همان فتنه‌های معاویه و طایفه بنی‌امیه باشد؛ چون این‌ها سختی‌هایی بود که بعد از شهادت حضرت امیر علیه السلام گریبان‌گیر مردم شد.

۴. چشم بینا و گوش شنوا کجاست؟

«وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ [ذِي] نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ»^۱
نه هرکس که مغز دارد اندیشمند است و نه هر صاحب‌گوشی، شنواست و نه هر صاحب‌چشمی بیناست.

مشابه

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^۲ ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند.

نکته‌ها

● مقصود امام علیه السلام از «ذی قلب» انسان می‌باشد که گاهی عقل خود را از دست می‌دهد.
● منظور از «لب» عقل و ذکاوت و تیزهوشی است. به کار بردن «لب» در مفهوم عقل و خرد، در حقیقت آن نتیجه‌ای است که از عقل و خرد گرفته می‌شود؛ بنابراین «لبیب» آن کسی است که از عقلش در موردی که نیاز به فکر دارد، استفاده کند. به عبارت روشن‌تر، به نتیجه عقل و خرد «لب» گفته می‌شود نه خود عقل.^۳

۵. اعلام شگفتی از اختلاف امام

«فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجِبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا»
راستی عجیب است! چرا تعجب نکنم از خطا و اشتباه این گروه‌ها [ی پراکنده] با دلائل مختلفی که بر مذهب خود دارند.

۵. ۱. اقتدا نکردن به پیامبر و وصی او

«لَا يَقْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ»^۱

نه گام در جای گام پیامبری می‌نهند و نه از عمل وصی پیامبر علیه السلام پیروی می‌کنند.

نکته

● مقصود از وصی پیامبر، وجود مقدس امام علیه السلام است. نرفتن به راه امام و اقتدا نکردن به آن حضرت هرگونه بهانه‌ای را از دست آن‌ها می‌گیرد؛ زیرا گاهی به دلیل اینکه همه مردم نمی‌توانند حقیقت را درک کنند و پیامبر هم در میانشان نیست تا اسرار شریعت را بپرسند، ناگزیر اختلاف پیش می‌آید.^۲

۵. ۲. نداشتن ایمان به غیب

«وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ»

نه به غیب ایمان می‌آورند.

نکته

● این‌ها بر حسب ظاهر مؤمن هستند و گرنه در حقیقت به روز قیامت و معاد ایمان نیاورده‌اند. اگر قیامت را باور کرده بودند این‌قدر منحرف نمی‌شدند.

۵. ۳. دوری نکردن از عیوب

«وَلَا يَعْمَلُونَ عَنْ عَيْبٍ»^۳

و نه خود را از عیب برکنار می‌دارند.

۵. ۴. حرکت در مسیر شبهه و شهوت

«يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ»

آن‌ها پیوسته در درون شبهات عمل می‌کنند و در مسیر شهوات گام برمی‌دارند!

۱. لَا يَقْتَضُونَ: پیروی نمی‌کنند؛ باب افتعال از «قَصَّ» به معنای دنبال کردن است؛ و ما بعده من الأفعال فی بعض النسخ بصيغة المذكر باعتبار المعنى و فی بعضها بصيغة التانيث باعتبار ملاحظة لفظ الفرقة و عود الضمير فیها إليها. لَا يَقْتَدُونَ: اقتدا نمی‌کنند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳۱.

۳. لَا يَعْمَلُونَ: خودداری نمی‌نمایند؛ از ماده «عَفَا» در اصل به معنای خودداری کردن از کارهای نارواست و «عَفِيفٌ» به کسی می‌گویند که از چنین کارهایی خودداری کند؛ هرچند در عرف فارسی امروز ما به کسانی گفته می‌شود که از نظر مسائل جنسی پاکدامن باشند؛ یعف من باب ضرب عفا و عفافا و عفاة بفتحهن و عفة بالكسر فهو عف و عفیف كف عما لا یحل و امتنع عنه.

۱. لبیب: فکرکننده؛ خردمند.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۲۸.

نکته

- عبارت «يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ» اشاره به این نکته است که زندگی آن‌ها از درون شهوات می‌گذرد، نه اینکه آلودگی به شهوات برای آن‌ها مقطعی بوده باشد.^۱

مشابه

﴿رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ﴾^۲ در چشم مردم، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و کیسه‌های زر و سیم و اسبان داغ برنهاد، زینت داده شده است.

۵.۵. نشناختن معروف و منکر

«الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا»

نیکی از نظرشان همان است که خود نیک می‌پندارند و منکر و زشتی همان است که خود منکر و زشت بدانند!

مشابه

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا﴾^۳ شما بهترین امتی هستید که از میان مردم پدید آمده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

۵.۶. اتکا به خود و خودرایی

«مَفْرَعُهُمْ فِي الْمَعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِيلُهُمْ فِي الْمِهْمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ»^۴

پناهگاه آن‌ها در حل مشکلات خودشان‌اند و در حوادث مهم [و مبهم] تنها به آرای خویش تکیه می‌کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۱۲.

۲. آل عمران، ۱۴.

۳. آل عمران، ۱۱۰.

۴. مَفْرَعُهُمْ: پناهگاه آن‌ها؛ از ماده فَرَعَ، اگر با «منه» بیاید به معنای خوف و اگر با «الی» بیاید به معنای استغاثه است؛ مَفْرَع: پناهگاه، محل فریادری آن‌ها.

مَعْضَلَات: مشکلات؛ جمع «معضله» از ماده «اعضال» به معنای پیچیده و سخت شدن کاری است. این لغت گاه به صورت اسم فاعل و گاه به صورت اسم مفعول خوانده می‌شود؛ فی النسخ بفتح الضاد و كذلك فی الخطبة السابقة و المصنوط فی القاموس و الأوقیانوس بصيغة الفاعل و هی الشدائد من أعضل الأمر إذا اشتد.

تَعْوِيل: اعتماد.

آرَائِهِمْ: رأی‌های آن‌ها.

نکته

- این بیان حضرت کنایه از این است که در تمام امور دشوار و دستورات و احکام شرعی، پیرو هوای نفس هستند و به قوانین شرعی اعتنایی ندارند؛ در نتیجه به خواسته‌های نفس اماره که جز به بدی حکم نمی‌کند، عمل می‌کنند، با وجود آنکه هوای نفس، سرچشمه مخالفت با شریعت و پیشوایان برحق است که در فراگرفتن احکام و دستورات دین باید به آن‌ها مراجعه کرد.^۱

۵.۷. خود را امام خود دانستن

«كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ»^۲
گویی هرکدام از آن‌ها امام خویش‌اند که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی به پندار خود چنگ زده‌اند.

نکته

- ضمیر «مِنْهَا» به مهمات یا مبهمات بر می‌گردد. مقصود این است که هر مشکلی که برای او پیش بیاید با دلایلی که برای خودش محکم است دلیل می‌آورد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲. عُرَى: دستگیره‌ها؛ بندها؛ جمع «عروه» به معنای دستگیره است. این واژه در امور معنوی که سبب نجات است نیز به کار می‌رود؛ جمع العروة کمدیه و مدی و هو ما يستمسک به الشیء و منه عروة الكوز لمقبضه و اذنه و استعاره ثِقَاتٍ: محکم‌ها.



خطبه ۸۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه، بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی، اخلاقی، سیاسی

ویژگی: گذشته، حال و آینده آدمیان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۹.

پیشگفتار خطبه

هدف امام علیه السلام از بیان این خطبه:

۱. بیدار کردن مردم از خواب غفلت و غرور؛ تاریخ گذشته را در نظر آن‌ها مجسم می‌کند که چگونه بودند و چگونه با قیام پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز دگرگون شد.
۲. هشدار می‌دهد که همان شرایط عصر «جاهلیت» در حال بازگشت است و تأکید می‌کند که من نیز همچون پیامبر صلی الله علیه و آله برای از میان بردن افکار و رفتار جاهلی قیام کرده‌ام؛
۳. هشدار برای از دست دادن فرصت‌ها؛ اینکه بیدار شوید و به صراط مستقیم پروردگار و طریقه نورانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگردید.

بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱ ای اهل کتاب فرستاده ما در دورانی که پیامبرانی نبودند، مبعوث شد تا حق را بر شما آشکار کند و نگویید که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای بر ما مبعوث نشده است. اینک آن مژده‌دهنده و بیم‌دهنده آمده است و خدا بر هر چیز تواناست.

۱. ۲. خواب عمیق مردم

«وَأُطُولُ هَجْعَةً مِنَ الْأُمَمِ»^۲

وامت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند!

نکته

- کلمه «هَجْعَة» در عبارت امام علیه السلام کنایه از غفلت و بی‌خبری از موضوع معاد و کارهای شایسته‌ای است که لزوماً باید مردم بدان‌ها توجه داشته باشند.^۳

۱. ۳. مردم، درگیر فتنه‌ها

«وَأَعْتَزِمُ مِنَ الْفِتَنِ»^۴

زمانی بود که فتنه‌ها مردم را هدف گرفته بود.

نکته

- کلمه «اعتزام» کنایه از وقوع فتنه و آشوب است؛ یعنی قصد و اراده مردم این است که مدام فتنه و آشوب به راه اندازند.^۵

۱. مانده، ۱۹.

۲. هَجْعَة: خواب؛ خواب شبانه که امتداد بیشتری دارد؛ از ماده «هَجْع» به معنای خواب شبانه است و از آنجا که خواب شب عمیق‌تر است، وضع اقوام جاهلی در برابر هدایت انبیا به آن تشبیه شده است؛ بفتح الهاء و سکون الجیم النومة لیلاً من الهجوع بالضم كالجلسة من الجلوس

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳۶.

۴. اعْتَزَم: سرکشی، طغیان؛ از ماده «عزم» به معنای تصمیم گرفتن است و در اینجا که در واقع فاعل آن فتنه است، به معنای هدف‌گیری فتنه‌ها و توجه شدید آن‌هاست؛ العزم من اعتزمه و علیه و تعزم أراد فعله و قطع علیه و یروی و اعترام بالراء المهملة من عرام الجيش بالضم كغراب حدثهم و شدتهم و کثرتهم و العرام من الرجل الشراصة و الاذی

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳۶.

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَأُطُولُ هَجْعَةً مِنَ الْأُمَمِ وَأَعْتَزِمُ مِنَ الْفِتَنِ وَأَنْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَتَلَطُّ مِنَ الْحُزُوبِ وَالدُّنْيَا كَأَسْفَةِ الثُّورِ ظَاهِرَةٌ الْغُرُورِ عَلَى حِينِ اصْفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَإِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَأَغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهَدْيِ وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْحِيْفَةُ وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدِثَارُهَا السَّيْفُ. فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ وَادْكُرُوا تَيْكَ الَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهِنُونَ وَعَلَيْهَا مُحَاسِبُونَ وَاعْمُرُوا مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا يَهُمُ الْعُهُودُ وَلَا خَلَتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ وَمَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ. وَاللَّهُ مَا أَسْمَعَكُمْ الرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهَا أَنَا ذَا مُسْمِعِكُمُوهُ وَمَا أَسْمَاعَكُمْ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِكُمْ بِالْأَمْسِ وَلَا شَقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ وَلَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفِيدَةُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ وَاللَّهُ مَا بُصَّرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهْلُوهُ وَلَا أَصْفَيْتُمْ بِهِ وَحُرْمُوهُ وَلَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ جَانِلًا خِطَامُهَا رَحُومًا بَطَانُهَا فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ.

۱. ترسیمی از جهان در آستانه ظهور پیامبر

۱. ۱. عصر فترت

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»^۱

خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هنگامی فرستاد که مدت‌ها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود.

مشابه

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ

۱. فِتْرَة: فروکش کردن؛ سستی و توقف موقت یک جریان؛ در اصل به معنای سکون و آرامش و گاه به معنای ضعف و سستی آمده است و به فاصله میان دو حرکت، دو حادثه یا دو انقلاب نیز گفته می‌شود؛ به همین مناسبت به فاصله میان ظهور انبیای بزرگ که در واقع دو حرکت مهم الهی بود، فترت گفته می‌شود؛ ما بین الرسولین من رسل الله.

۱.۶. جهان بی فروغ

«وَالدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ»^۱

[این در زمانی بود که] دنیا بی نور و پر از مکر و فریب و غرور شده بود.

نکته

- نور جهان بشریت، همان نور وحی و وجود انبیاست. هنگامی که فترتی واقع می‌شود، همه چیز در تاریکی فرو می‌رود و مذاهب ساختگی و دنیاپرستان به فریب مردم می‌پردازند.^۲

تشبیه

مشبه: نور دنیا

مشبه‌به: کسوف خورشید (وقتی که نور خورشید گرفته باشد)

وجه شبه: مقصود این است که دنیا بر اثر تفرقه‌ای که داشت بی‌رونق شده بود و احتمال دیگری هم هست و اینکه بر اثر جهالت و ظلم‌ها و تهدیدهای زیاد، نور حق گرفته شده و از حق خبری نبود.

۱.۷. عصر تاریکی و ناامیدی

«عَلَى حِينِ اصْفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا»^۳

در زمانی که تمام برگ‌هایش به زردی گراییده و باغبان از میوه‌هایش مأیوس گشته و آب‌ها در زمین فرو بود.

۱. کاسِفَة: پوشیده؛ پنهان‌شونده؛ از ماده «كَسَفَ» به معنای خورشیدگرفتگی است (و گاه به ماه‌گرفتگی نیز به‌جای خسوف، کسوف گفته می‌شود)؛ در خطبه بالا کنایه‌ای است از خاموش شدن انوار هدایت در عصر جاهلیت؛ الشمس والقمر کسو فاذهب نورهما و احتجبا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۲۰.

۳. اصْفَرَار: زرد شدن.

إِيَّاس: مأیوس شدن؛ قطع امید کردن از چیزی.

اغْوَار: فرو رفتن؛ خنک شدن؛ ته‌نشین شدن و فرو رفتن؛ از ماده «غور» به معنای فرو رفتن در زمین است، که غالباً در مورد آبی که در زمین فرو می‌رود گفته می‌شود و در اینجا کنایه از انقطاع اصول هدایت است؛ الماء اغوارا کاحمر و تغور ذهب فی الأرض و اغورت الشمس.

تشبیه

مشبه: فتنه‌ها

مشبه‌به: انسان شرور یا حیوان خطرناک

وجه شبه: امام علی(ع) فتنه‌ها را به انسان شرور یا حیوان خطرناکی تشبیه کرده است که از روی قصد به انسان‌های بی‌دفاع حمله می‌کند.

۱.۴. رواج اعمال خلاف بین مردم

«وَ اَنْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ»^۱

در زمانی که اعمال خلاف در میان مردم منتشر بود.

نکته

- منظور از انتشار امور، از هم گسستن کارها و برنامه‌های جامعه بشری و در واقع ظهور هرج و مرج و آشفتگی است که از آثار مستقیم فتنه‌ها و آشوب‌هاست.^۲

۱.۵. رواج جنگ بین مردم

«وَ تَلَطَّطٌ مِنَ الْحُرُوبِ»^۳

در زمانی که آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید!

تشبیه

مشبه: جنگ

مشبه‌به: آتش سوزان

وجه شبه: جنگ به آتش سوزان تشبیه شده است، آتشی که همه چیز را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند و گسترش دامنه جنگ‌ها را به زبانه کشیدن آتش تشبیه فرموده است؛ یعنی جنگ نیز مانند آتش، باعث از بین رفتن همه چیز می‌شود.

۱. اَنْتِشَار: پخش و از کنترل خارج شدن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۱۹.

۳. تَلَطَّطٌ: شعله و زبانه کشیدن؛ از ماده «لَطَى» به معنای شعله آتش است و «تَلَطَّى» به معنای شعله‌ور شدن؛ التلهب؛ لطفی اسم من اسماع جهنم.

نکته‌ها

- لفظ «اصفرار» کنایه از دگرگونی زیبایی و خوشی‌های مردم عرب در آن روزگار است؛ زیرا زندگی اعراب به هنگام بعثت، بی‌رونق و خوردنی‌هایشان زبر و خشن بود، چنان‌که درخت، زیبایی‌هایش را با زرد شدن برگ‌هایش از دست می‌دهد.^۱
- منظور امام علیه السلام از ناامیدی در چیدن میوه، قطع شدن آرزوی عرب از رسیدن به حکومت و دولت و دستیابی به زیبایی‌های آن است.^۲

مشابه

﴿وَقَالَ ﷺ «إِيَّاكُمْ وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِباً وَ إِنَّهَا لَتَجْمَعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَ»﴾^۳ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهره‌زید از گناهان کوچک زیرا که برای همان گناهان کوچک از طرف خدا پرسش‌کننده‌ای است و همانا گناهان کوچک بر مرد جمع می‌شود تا اینکه او را هلاک و تباه کند.

۸.۱. از بین رفتن مظاهر هدایت

«قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى»^۱

[این در حالی بود که] مناره‌های هدایت کهنه و فرسوده و پرچم‌های ضلالت و هلاکت آشکار گشته بود.

نکته

- منار به معنای محل نور است. کنایه از کتب آسمانی و دستورالعمل‌های پیامبران که همچون نور برای هدایت جامعه قرار داده شده است ولی در عصر جاهلیت این‌ها به فراموشی سپرده شده بود و پرچم‌های ضلالت و هلاکت جای آن‌ها را گرفته بود.^۲

مشابه

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ اوست که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند.

تشبیه

مشبه: عاملان هدایت

مشبه‌به: محل نور

وجه شبیه: در این جمله عاملان هدایت به محل نور تشبیه شده‌اند؛ یعنی در آن زمان همه عوامل هدایت پوسیده و نابود شده بودند و عوامل گمراهی و ضلالت ظاهر گشته بود.

۹.۱. دنیا با چهره زشت

«فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا»^۴

۱. دَرَسَتْ: کهنه و پوسیده شد؛ از ماده «درس» به معنای کهنگی و فرسودگی و از بین رفتن آثار است.

الرَّدى: ضلالت؛ سقوط در ضلالت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۲۱.

۳. فتح، ۲۸.

۴. مُتَجَهِّمَةٌ: ترش‌رویی و اخم کردن؛ از ماده «جهم» به معنای خشونت و غلظت است و به اشخاصی که با چهره عبوسی به دیگران نگاه می‌کنند «متجهّم» گفته می‌شود؛ هَجَمَ عَلَى الْقَوْمِ يَهْجُمُهُمْ هُجُوماً: انتهی إِلَيْهِمْ بَغْتَةً، وَ هَجَمَ عَلَيْهِ الْخَيْلُ وَ هَجَمَ بِهَا. اللیث: یقال: هَجَمْنَا الْخَيْلَ، قال: و لم أسمعهم یقولون أَهْجَمْنَا.

عَابِسَةٌ: خشمگین؛ چهره در هم کشیده؛ از ماده «عبوس» به معنای در هم کشیدن صورت، به خاطر ناراحتی درون است و در اینجا کنایه از ناراحتی‌های شدید مردم در عصر جاهلیت است.

تشبیه

مشبه: جهان انسانیت

مشبه‌به: باغ

وجه شبیه: باغ پر بار جامعه انسانی، با گل‌ها و برگ‌های پرطراوت اخلاق و فضیلت زینت می‌یابد و میوه‌های آن عدالت و مروت و محبت است و آبی که این درخت‌ها را سرسبز و پر بار می‌سازد، ایمان و تقواست. در عصر جاهلیت، خبری از هیچ یک از این امور نبود. حتی از جهات مادی، کسب و تجارت و دامداری و زراعت، بر اثر ناامنی و جنگ‌ها، ضعیف گشته بود و فقر شدیدی بر تمام مردم جاهلی حاکم بود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲. همان.

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۳۱.

نکته

- «شعار» و «دثار» کنایه است از شرایط آن زمان که همه از یکدیگر می ترسیدند. هر قبیله ای احتمال می داد که قبیله دیگر، شبانه بر او بتازد و شبیخون زند و اموال او را به غارت برد و ترس و ناامنی و اضطراب و وحشت بر همه جا حاکم شود.^۱

تشبیه

مشبه: شمشیر

مشبه به: لباس رویین

وجه شبیه: همچنان که لباس رویین بعد از لباس زیرین پوشیده می شود، در اینجا هم اول خوف می آید که مثل لباس زیرین است و بعد شمشیر می آید که مثل لباس رویین است.

تشبیه

مشبه: ترس

مشبه به: لباس زیرین

وجه شبیه: همچنان که انسان لباس زیرین را به طور کامل با پوست خود حس می کند، ترس را هم با روح و قلب خود به طور کامل حس و درک می کند.

۴. هشدارها و وظایف

۱.۴. عبرت آموزی و مسئولیت پذیری

- «فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ وَأَذْكُرُوا تَيْكَ الَّتِي أَبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ وَعَلَيْهَا مُحَاسَبُونَ»^۲
- پس ای بندگان خدا! عبرت بگیرید و به یاد آورید آن وضعی را که پدران و برادرانتان [که از جهان رخت بر بسته اند] در گرو آن هستند و در برابر آن محاسبه می شوند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۲۳.

۲. تیک: آن؛ اسم اشاره و مؤنث است.

مُرْتَهَنُونَ: گروشدگان؛ کسانی که در گرو هستند.

مُحَاسَب: مورد حساب واقع شده.

دنیای آن زمان، در برابر اهلش قیافه ای خشن و در مقابل طالبانش چهره ای عبوس داشت.

نکته

- این تعبیر کنایه از شدت خشونت و درگیری و سختی زندگی است؛ چراکه آسایش و راحتی در گرو عدالت اجتماعی و برادری و دوستی است و در عصر جاهلیت خبری از آن نبود.^۱

مشابه

﴿يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۲ در روزی که آن روز عبوس و سخت و هولناک است.

۲. فتنه ارمان آن عصر

«تَمَرُّهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ»^۳

در آن زمان که میوه اش فتنه بود و طعامش مردار.

نکته ها

- تعبیر «جیفه» اشاره به وضع زندگی مادی عصر جاهلیت دارد؛ چراکه مردار، گندیده و بدبو و نفرت انگیز است و زندگی در محیطی که درآمدهای آن از طریق غارتگری و دزدی است، نفرت انگیز می شود. در جاهلیت گوشت مردار می خوردند که قرآن از آن نهی می کند.^۴
- عبارت ثمره و طعام، کنایه آمیز است و اشاره به این دارد که غذای انسان معمولاً یا از میوه ها یا از گوشت هاست و در عصر جاهلیت چیزی جز فتنه و افکار متعفن نصیب مردم نمی شد.^۵

۳. وجود خوف بین مردم

«وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدِثَارُهَا السَّيْفُ»^۶

در درون وحشت و اضطراب و در برون شمشیر حکومت می کرد!

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۱.

۲. انسان، ۱۰.

۳. جیفه: لاشه مردار گندیده؛ در اصل از ماده «جوف» گرفته شده و از آنجا که مردار معمولاً باد می کند و جوف آن فاسد می شود، به آن جیفه می گویند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۲۲.

۵. همان، ص ۶۲۳.

۶. شِعَار: لباس متصل به بدن به لحاظ اینکه به «شعر» یعنی موی بدن اتصال دارد. دِثَار: لباس رو مانند عبا و امثال آن.

نکته‌ها

- کلام امام علیه السلام اشاره به اعمال زشتی است که جامعه در دوران فترت بدان‌ها مبتلا بود؛ یعنی رفتارهای ناروایی که پدران و برادرانشان در دوره فترت و زمان دعوت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بدان گرفتار بودند و آن را انجام می‌دادند.^۱
- «فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ»: یعنی از اینکه مردمی در زمانی طولانی در فترت قرار گرفتند و آن همه نگرانی داشتند، باید عبرت بگیرید و قدر این نعمت بزرگ الهی را که رسالت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله است، بدانید.

۴.۲. فاصله اندک با عصر جاهلیت

«وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمُ الْعُهُودُ وَلَا خَلْتُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ وَمَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ»^۲

به جانم سوگند! پیمان خاصی با شما و آن‌ها بسته نشده است و هنوز روزگار زیادی میان شما و آن‌ها فاصله نیفتاده است و امروز شما با آن روز که در صُلب آن‌ها بودید، زیاد دور نیست.

نکته

- یعنی این طور نیست که شما پدران و برادران خود را بر اثر گذشت زمان فراموش کرده باشید. آن‌ها با هر وضعیتی که در این دنیا زندگی می‌کرده‌اند گرفتار مرگ شده و در گرو اعمال خود هستند. پیغمبران آمده‌اند برای اینکه بشر را به سعادت ابدی برسانند و آن‌ها به تذکرات پیامبران توجه نکرده و گرفتار آن همه فتنه شدند و طبیعی است که باید پس از مرگ هم به مکافات اعمال زشت خود گرفتار شوند.

مشابه

﴿وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾^۳ ای قوم من، مخالفت با من کاری و ندارد تا آنچه بر قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح یا در همین نزدیکی به قوم لوط رسید، به شما نیز برسد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲. مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ: شما را قدیمی و کهنه نکرده است؛ تقادمت فعل لازم است که به واسطه باء حرف جر متعدی شده است.

الْأَحْقَابُ: دوران‌ها؛ سال‌ها؛ جمع «حَقْب» در اصل به معنای مدت طولانی است و گاه مقدار آن را هشتاد سال تعیین کرده‌اند؛ جمع حَقْب بضم الحاء و القاف أيضا ثمانون سنة أو أكثر و قيل الدَّهْر و قيل السَّنة و قيل السنون.

الْقُرُونُ: قرن‌ها؛ جمع القرن.

۳. هود، ۸۹.

تشبیه

مشبه: مردم زمان امام
مشبه به: مردم زمان فترت
وجه تشبیه: امام علیه السلام مردم زمان خود را به مردم زمان فترت تشبیه کرده و اینان را همچون پدران گناهکارشان دانسته و احوال و زمان اینان را در اموری شبیه احوال و زمان گذشتگان ترسیم کرده است.

۵. توجه به پیام پیام‌آور

«وَاللَّهِ مَا أَسْمَعُكُمُ الرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهَا أَنَا ذَا الْيَوْمِ مُسْمِعُكُمْ»

به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی به آن‌ها گوشزد نکرد مگر آنکه من همان را به شما گوشزد می‌کنم.

۶. شرایط یکسان مردم زمان پیامبر و امام

«وَمَا أَسْمَاعُكُمُ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِالْأَمْسِ، وَلَا شَقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ، وَلَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَقِيدَةُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ»^۱

و شنوایی امروز شما از شنوایی دیروز آن‌ها کمتر نیست. چشم‌ها و قلب‌هایی در آن زمان به آن‌ها داده نشده، مگر اینکه مثل آن هم، امروز به شما بخشیده شده است.

نکته

- مقصود این است که این طور نیست که برای آن‌ها معجزه شده باشد و تمام شرایط هدایت فراهم شده باشد بلکه همان اتمام حجتی که با شما شده با آن‌ها هم شده است و از این جهت تفاوتی در کار نیست.

۷. توجه به روشنگری‌های امام

«وَاللَّهِ مَا بُصِّرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهْلُوهُ وَلَا أَصْفَيْتُمْ بِهِ وَحَرُمُوهُ»^۲

به خدا سوگند! بعد از آن‌ها چیزی به شما نشان داده نشده که بر آنان مجهول باشد و شما به

۱. لَا شَقَّتْ: شکافته نشد؛ از ریشه شَقَّ به معنای شکافت؛ اشاره به اینکه چشم با شکافته شدن استخوان صورت آفریده شده است.

۲. بُصِّرْتُمْ: به شما نشان داده شد.

لَا أَصْفَيْتُمْ: برگزیده نشده‌اید، به شما اختصاص داده نشده؛ از ریشه صَفَوُ: اصطفاء: خالص کردن، صفوه: خالص و برگزیده. حُرُمُوه: محروم شدند از آن.

نکته

● زمان رسول خدا ﷺ و زمان حضرت امیر علی علیه السلام از جهت وسایل و مسائل تبلیغاتی یکی است و حضرت امیر علی علیه السلام این موضوع را با ادای سوگند بیان کرده است. مقصود حضرت این است که در موضوع بیان احکام و تبلیغات بین اصحاب رسول خدا ﷺ و اصحاب علی علیه السلام تفاوتی نبوده و همه از این مواهب الهی برخوردار بوده‌اند.

۸. هشدار دربارهٔ بلاهای نازله

«وَلَقَدْ نَزَّلْتُ بِكُمْ الْبَلِيَّةَ جَائِلًا خِطَامُهَا رِخْوًا بِطَانُهَا»^۱
به یقین بلا بر شما نازل شد، بلایی که مهارش رها گردیده و تنگ آن سست است.

نکته‌ها

- این کلام حضرت اشاره به حکومت معاویه و یزید و بنی امیه است. انحرافات را که توسط معاویه و دیگران در شرف وقوع است و اسلام را از مسیر خود منحرف می‌کند، حضرت امیر علی علیه السلام به فتنه تعبیر فرموده است؛ چون واقعاً در این گونه موارد است که انسان آزمایش می‌شود.
- «رِخْوًا بِطَانُهَا»: وقتی که تنگ زین اسب شُل باشد، سوار شدن بر آن خطرناک است و انسان را به زمین می‌زند. مقصود حضرت این است که این بلاها به هیچ وجه نه از جهت افسار و نه از جهت تنگ زین کنترل‌شدنی نیستند.

تشبیه

مشبه: بلای حکومت بنی امیه

مشبه‌به: شتر چموش

وجه شبه: منظور از بلیه، حکومت بنی امیه است. امام علی علیه السلام این بلای ویرانگر و سرکش را به شتر چموشی تشبیه می‌کند که مهارش سست است؛ همچنین بندی که زیر شکم این شتر برای نگهداری جهاز بسته می‌شود، چنان سست شده که قادر به نگهداری آن نیست؛ بنابراین، آن کس که بر آن سوار است، نمی‌تواند خود را نگه دارد تا چه رسد به اینکه شتر سرکش را مهار کند. به یقین چنین شتری به هر جا برود مرگ و ویرانی می‌آفریند. بلای بنی امیه نیز چنین بود.

۹. مغرور نشوید

«فَلَا يَغُرَّتْكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى أَجَلٍ مَّعْدُودٍ»

نعمت‌ها و پیروزی‌های موقت دنیا که مغروران فریب‌خورده در آن هستند، شما را نفریبد که این سایه‌ای است گسترده تا سرآمدی معین.

تشبیه

مشبه: مال و مقام

مشبه‌به: سایه

وجه شبه: حضرت مال و مقام را به سایه تشبیه فرموده است. به این دلیل است که سایه در عربستان، کوفه و هر سرزمینی با آفتاب سوزان، مطلوب است.

۱. جَائِلًا: به این طرف و آن طرف در حرکت است، یعنی رها و بدون مهار است؛ از ماده «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش است؛ لذا هنگامی که مهار حیوان را رها کنند که به هر سو گردش کند، این تعبیر دربارهٔ آن به کار می‌رود؛ آی مضطربا غیر مستقر من الجولان.

خِطَامٌ: مهار و افسار که گاه از چرم یا از پشم و لیف خرما بافته شده است؛ الخِطَامُ مِنَ الدَّابَّةِ بِالْخَاءِ الْمُعْجَمَةِ وَالطَّاءِ الْمَهْمَلَةِ مُقَدِّمُ أَنْفِهَا وَفَمِهَا، وَيُطْلَقُ عَلَى الزَّمام، وَهُوَ الْمَرَادُ هُنَا بِاعتبار أَنَّهُ يَقَعُ عَلَى الْفَمِ أَوِ الْأَنْفِ وَما يليه، وَمنه الْحَدِيثُ كَانَ خِطَامُ جَمَلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْفًا.

رِخْوًا: سست و شُل که بار یا پالان روی آن محکم نیست و ممکن است بیفتد.

بِطَانُ: باربند؛ بند زیر شکم حیوان که با آن پالان را محکم می‌کنند؛ از ماده «بطن» به معنای شکم است. این واژه را در مورد شتر به کار می‌برند و به معنای آن انوار محکمی است که از زیر شکم حیوان عبور کرده و به دو طرف جهاز (پالان) بسته شده تا واژگون نگردد؛ حزام القتب يقال أبطن البعير أي سد بطانه.



خطبه ۹۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: بیم و امید^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

۱. سخن از ازلی بودن خداوند با تعبیرات بسیار گویا؛
۲. سخن از احاطه علمی خداوند نسبت به بندگان؛
۳. دشمنان خدا را به مجازات‌های سخت تهدید و دوستان و مطیعان و شاکران را به پاداش‌های عالی تشویق می‌کند.

نکته

- «رویه» به معنای فکر است. می فرماید که خداوند این گونه نیست که قبل از اختراع چیزی، اول فکر و اندیشه کند تا بعد آن چیز را اختراع کند بلکه خداوند بدون فکر قبلی هر چه را اراده کند، خلق می کند.

مشابه

❖ ﴿كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ خداوند این گونه می آفریند هر چه را بخواهد.

۱.۳. ابدی و ازلی

«الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَلَا حُجُبٌ ذَاتُ إِرْتَاجٍ وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ وَلَا فَجٌّ ذُو اغْوِجَاجٍ وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ»^۱

همان خداوندی که همیشه بوده و تا ابد خواهد بود. ذات مقدسش آن روز بود که نه آسمانی صاحب برج ها بود و نه حجاب های فرو بسته، نه شبی تاریک، نه دریایی آرام، نه کوهی در کنار دره های وسیع، نه راهی پر پیچ و خم، نه زمینی آرام و نه مخلوقی صاحب قدرت.

۱. آل عمران، ۴۷.

۲. لَمْ يَزَلْ: ثابت شده؛ پیوسته.

ذاتُ أبراج: ذات به معنای صاحب و مؤنث ذو است و ابراج به معنای رکن؛ برج ها؛ جمع برج؛ ممکن است منظور برج های دوازده گانه معروف باشد. جمع البرج کالآرکان و الزکن لفظاً.

إرتاج: دره های بزرگ؛ مصدر باب إفعال از ماده «رَجَج» به معنای بستن است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای محکم بستن می آید. إما مصدر باب الأفعال من ارتج الباب أغلقه أو جمع الرّجج محرّكة كالأسباب والسبب وهو الباب العظيم.

لَيْلٌ دَاج: شب تاریک. «داج» اسم فاعل از ماده «دجو» به معنای تاریک است؛ اللَّيْل دَجّوا و دجوا أظلم فهو داج و ليلة داجية.

ساج: ساکن و بدون جریان؛ اسم فاعل از ماده «سجو» به معنای ساکن و آرام است؛ البحر سجوا سکن. ذُو فِجَاج: دارای راه ها و دره ها؛ راه های گشاد بین دو کوه؛ جمع «فج» به معنای فاصله میان دو کوه؛ و به تعبیر دیگر به معنای دره است؛ سپس به جاده های وسیع اطلاق شده است. معنای اصلی «فج» فاصله ای است که انسان در میان پاهای خود به هنگامی که به صورت باز می ایستد، ایجاد می کند؛ جمع الفج فهو الطريق الواسع بین جبلین و یجمع فجاجا.

مِهَاد: گسترده گی؛ الفراش؛ المهد: مهد الصبی و قد مهدت الفراش: بسطته و وطّأته.

فَجٌّ: دره.

ذُو اعْتِمَاد: دارای اراده و حرکات ارادی.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَلَا حُجُبٌ ذَاتُ إِرْتَاجٍ وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ وَلَا فَجٌّ ذُو اغْوِجَاجٍ وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ وَإِلَهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرَصَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ وَأَخَصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ وَعَدَدَ أَنْفُسَهُمْ وَخَائِنَةَ أَعْيُنَهُمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نَقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نَقْمَتِهِ قَاهِرٌ مَنْ عَاذَهُ وَمُدَمِّرٌ مَنْ شَاقَّهُ وَمُذِلٌّ مَنْ نَاوَاهُ وَغَالِبٌ مَنْ عَادَاهُ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُورَثُوا وَحَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَتَنْفُسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السَّيَاقِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَلَا وَعِظٌ.

۱. بیان اوصاف خداوند

۱.۱. معروف نادیدنی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ»

حمد و سپاس ویژه خداوندی است که بی آنکه دیده شود، شناخته شده است.

۱.۲. بی نیاز از اندیشه

«وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ»^۱

همان کسی که در آفرینش موجودات، به اندیشه و فکر نیاز ندارد.

۱. رُؤْيَةٍ: دقت و تفکر؛ به کارگیری نیروی فکر؛ از ماده «ری» به معنای سیراب شدن است و هنگامی که به باب «تفعیل» می رود، به معنای تفکر و اندیشیدن می آید که نوعی سیراب شدن فکر از درک معانی است. از آنجا که انسان به هنگام اندیشیدن، سوابق هر کار و هر چیزی را در نظر می گیرد، ممکن است به صورت کنایه در امور بی سابقه نیز به کار رود؛ من روات فی الأمر أى تفکرت فيه و أصلها رؤيته و استعمالها فی لسان العرب بغیر همز و مثلها برية.

نکته‌ها

- «قائم و قیوم» هر دو صفت خدا هستند و به معنای قائم به ذات است؛ یعنی به کسی وابسته نیست. موجودات جهان هستی همه وابسته به او هستند ولی او وابسته به هیچ کس نیست.
- عبارت «وَلَا لَيْلٌ دَاجٌ وَلَا يَحْزُ سَاجٌ...»: الف. ناظر به ازلیت خداوند و وجود مقدس او قبل از آفرینش عالم است و اشارات پرمعنایی به نعمت‌های بزرگ او در پهنه آفرینش دارد؛^۱ ب. مقصود این است که در آن وقتی که هنوز شب تاریک و دریای آرام وجود نداشته، خدای جهان بوده است.
- «جَبَلٌ دُوفَجَاجٌ»: الف. اشاره به این است که اگر کوه‌ها مانند دیوارهای بلند به هم پیوسته‌ای بودند، مناطق روی زمین را از یکدیگر جدا کرده و رفت‌وآمد در سطح زمین مشکل می‌شد اما خداوند به حکمتش آن‌ها را از هم بریده و جاده‌های وسیعی برای عبور و مرور در میان آن‌ها قرار داده است؛^۲ ب. این سخن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخن گفت است که وقتی به سخن می‌آمد جملات و کلمات زیبا و مسجعی را استعمال می‌فرمود و این طور سخن گفتن میسر نیست مگر برای کسانی که به همه کلمات و لغات و معانی آن‌ها احاطه داشته باشد.
- «فَجَّ دُوعُوجَاجٌ» اشاره دارد که اگر پیچ‌وخم دره‌ها نبود و سیلاب‌ها به صورت مستقیم و سریع حرکت می‌کردند، همه چیز را در مسیر خود ویران می‌ساختند. ولی پیچ‌وخم دره‌ها، سیلاب‌ها را مهار می‌کند و تحت کنترل قرار می‌دهد.^۳
- «أَرْضُ ذَاتُ مِهَادٍ» اشاره به زمین‌های گسترده و آرام است. اگر لرزش‌ها و زلزله‌ها که عوامل گوناگونی از درون و برون زمین دارند، سطح زمین را ناآرام می‌ساختند، نه خانه و کاشانه‌ای در آن بنا می‌شد و نه مهد استراحت انسان‌ها بود.^۴
- «وَلَا خَلْقٌ دُوعِيتَادٍ» اشاره به توانایی روحی و جسمی است که خدا به انسان‌ها داده و آن‌ها را برای وصول به مقاصدی که دارند، آماده می‌سازد.^۵

- «خلق» به معنای مخلوق است ولی در اینجا مقصود از «خلق» انسان است؛ چون انسان مخلوقی است که صاحب تصمیم و اراده است.

مشابه

- ◇ «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ»^۱ و ما در آسمان بُرج‌هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان تزیین کردیم.
- ◇ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا»^۲ آن‌که زمین را بستر شما ساخت و برایتان راه‌ها در آن پدید آورد.

۴.۱. وارث و پدیدآورنده موجودات

«ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَ وَارِثُهُ»^۳

چنین خداوندی با این صفات، پدیدآورنده موجودات و وارث آن‌هاست.

نکته

- وارث به این معناست که روزی همه چیزها به خدا برمی‌گردد و همه انسان‌ها می‌میرند. اختراع‌کننده این مخلوقات خداست و وارث همه مخلوقات هم خداست احدی غیر از او مؤثر نیست.

۵.۱. معبود و روزی‌دهنده مخلوقات

«وَالَهُ الْخَلْقِ وَ رَازِقُهُ»

معبود خلاق است و روزی‌دهنده آن‌ها.

مشابه

- ◇ «وَأَرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۴ و ما را روزی ده که تو بهترین روزی‌دهندگان هستی.
- ◇ «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ»^۵ اوست که زمین را رام شما گردانید. پس بر روی آن سیر کنید و از رزق خدا بخورید.

۱. حجر، ۱۶.

۲. زخرف، ۱۰.

۳. الْخَلْقِ: مخلوق.

وَارِثُهُ: ماندگار بعد از آن؛ وارث آن.

۴. مانده، ۱۱۴.

۵. ملک، ۱۵.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۳۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۱.۶. خورشید و ماه در طریق اطاعت از خداوند

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ، يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ»^۱
 خورشید و ماه در طریق اطاعت، پیوسته در حرکت اند: هر تازه‌ای را کهنه می‌سازند و هر دوری را نزدیک می‌کنند.

نکته

● «بیلان» هشداری است به انسان‌ها که بدانند عالم ماده سرانجام فرسوده و کهنه می‌شود و همه چیز رو به زوال است؛ به همین دلیل هرگز نباید به چیزی دل بست.^۲

مشابه

◇ «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۳ و آفتاب و ماه را که همواره در حرکت اند رام شما کرد و شب و روز را مسخر شما گردانید.

۱.۷. خداوند، تقسیم‌کننده روزی بندگان

«قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ»^۴

[خداوند] روزی مخلوقات را در میان آن‌ها تقسیم کرد.

نکته

● ارزاق را نباید به آب و غذا تفسیر کرد، بلکه تمام مواهب زندگی را، اعم از مادی و معنوی، شامل می‌شود.^۵

مشابه

◇ «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۶ هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او بر عهده خداست.
 ◇ «إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ»^۷ روزی دو گونه است: قسمی از آن، تو باید به دنبال آن بروی و قسمی از آن، به دنبال تو می‌آید.

۱. دَائِبَانِ: حرکت‌کنندگان؛ در تلاش و کوشش اند؛ تشبیه «دائب» از ماده «دأب» و «دؤوب» به معنای ادامه کار، مطابق یک عادت و سنت ثابت است؛ بنابراین واژه «دائب» به معنای شخص یا چیزی است که در انجام یک برنامه، به طور مستمر و به صورت یک حالت و سنت پیش می‌رود.

یُبْلِيَانِ: پوسیده می‌نمایند؛ کهنه‌کننده‌ها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۴۰.

۳. ابراهیم، ۳۳.

۴. قَسَمَ: تقسیم کرد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۴۲.

۶. هود، ۶.

۷. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱.۸. گستره علم خداوند

«وَأَخْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ وَعَدَدَ أَنْفُسِهِمْ وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ»^۱
 خداوند آثار و اعمال انسان‌ها، تعداد نفوس، خیانت چشم‌ها و آنچه در سینه‌ها پنهان می‌دارند، همه را احصا کرده، حساب آن‌ها را دارد و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلااب تا به نهایت حرکت خود برسند، بصیر است.

نکته‌ها

● هرکس هرچه را در سینه و در ضمیر خود مخفی کرده باشد خداوند بر آن احاطه دارد و می‌داند. برای خدا همه چیز واضح و روشن است ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲
 ● «مستقر» اشاره به رحم مادران است که نطفه برای مدتی طولانی در آن استقرار می‌یابد و «مستودع» اشاره به صلب پدران است که نطفه قبل از انتقال به رحم برای مدت کوتاهی در آنجاست.^۳

● عبارت «الی ان تتناهی بهم الغایات» یعنی تمام اوضاع و احوال موجودات را از بدو وجود تا نهایت زمانی که در لوح محفوظ بقای آن‌ها مقرر شده است، می‌داند.

مشابه

◇ «وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»^۴ و خدا به آنچه در نزد آن‌هاست احاطه دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است.

۱. أَخْصَى: شمارش کرد.

خَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ: نگاه‌های گناه‌آلود؛ خیانت چشم‌ها.

الضَّمِير: مخفی و پنهان در دل.

تُخْفِي: مخفی می‌کند.

مُسْتَقَرَّ: قرارگاه.

مُسْتَوْدَع: گذرگاه.

الظُّهُور: صلب‌های مردان.

تَتَنَاهَى: به پایان می‌رسد.

۲. هود، ۶.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۴۳.

۴. جن، ۲۸.

مشابه

- ◇ ﴿فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^۱ پس، از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.
- ◇ ﴿فَإِذَا نَذَّهَبِينَ يَكُ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾^۲ و اگر تو را ببریم، از آن‌ها انتقام می‌گیریم.

۱۰.۱. حاکمیت مطلقه خداوند بر جهان هستی

﴿قَاهِرٌ مِّنْ عَازِهِ وَ مُدَمِّرٌ مِّنْ شَاقِّهِ، وَ مُذِلٌّ مِّنْ نَّوَاهٍ وَ غَالِبٌ مِّنْ عَادَاهُ﴾^۳

هرکس به منازعه با او برخیزد هلاکش می‌کند و آن‌کس که از در مخالفت درآید خوارش می‌کند و هرکس به دشمنی او قیام کند، مغلوبش می‌سازد.

نکته‌ها

- منظور از «شقاق» پیروی از غیر طریق حق است. پس از آنکه راه هدایت برای شخص منحرف نمایانده شده به بیراهه رفته است.^۴
- مقصود از «مناوّه» سرپیچی از دستورات الهی و پیروی از شهوات نفسانی است.^۵

۱. اعراف، ۱۳۶.

۲. زخرف، ۴۱.

۳. قاهر: شکنده.

عَازَه: غلبه کرد بر او؛ در عزت و قدرت با او ستیزه نماید؛ از ماده «معاذه» و از ریشه «عزت» به معنای غلبه گرفته شده است و «عزیز» به کسی می‌گویند که بر دشمنان چیره شود؛ معازة غالبه.

مُدَمِّر: هلاک‌کننده؛ نابودکننده؛ از ماده «تدمیر» به معنای هلاک کردن است و ریشه اصلی آن «دمار» به معنای هلاک است؛ تدمیرا اهلکه.

شَاقٌّ: شکاف؛ از ماده «مشاقه» به معنای مخالفت و دشمنی است و از ریشه «شقاق» به معنای شکاف گرفته شده است.

(ادامه از صفحه قبل): از آنجا که دشمن همیشه در طرف مقابل قرار می‌گیرد و خود را جدا می‌سازد به عمل او «شقاق» گفته می‌شود؛ مشاقه و شقاقا خالفه و عاداه و السجع.

مُذِلُّ: ذلیل‌کننده.

ناوا: معارضه کرد؛ مفاخره کرد؛ با او مخالفت کرد؛ از ریشه «نوء» به معنای قیام کردن و برخاستن با زحمت است و در اینجا اشاره به کسانی است که با زحمت به مقابله با اراده پروردگار بر می‌خیزند و خداوند آن‌ها را ذلیل می‌کند؛ آی عاداه و اللفظة مهموزة و إنما لينها لملاحظة السجع وأصلها من النواء وهو التهوؤ لأن كل المتعادين ينهض إلى قتال الآخر.

غَالِبٌ: غلبه‌کننده.

عاداه: با او دشمنی کرد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۵۱.

۵. همان.

◇ ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱ نظرهای دزدیده را و هرچه دل‌ها نهان داشته‌اند، می‌داند.

◇ ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾^۲ برخی استقرار یافته [در زمین] و برخی به ودیعت نهاده (در اصلااب و رحم‌هایند)؛ ما آیات خود را برای قومی که می‌فهمند، بیان کردیم.

◇ ﴿وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابِ مُبِينٍ﴾^۳ و قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می‌داند؛ همه در کتابی روشن ثبت است.

◇ ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ﴾^۴ اوست که شما را در رحم مادران به هر سان که خواسته باشد، می‌نگارد.

◇ ﴿فَالْبَجَنُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ﴾^۵ بهشت نهایت کار پیشی‌گیرندگان در خیر و آتش عاقبت کار کوتاهی‌کنندگان در بندگی است.

۹.۱. مجازات و رحمت الهی در جای خود

﴿هُوَ الَّذِي إِشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ﴾^۶

او کسی است که کيفرش بر دشمنانش، در عین گستردگی رحمتش، شدید است و در عین شدت کيفرش [نسبت به دشمنان]، رحمتش دوستانش را فرا گرفته است.

نکته

- خداوند در عین حالی که بندگان خوبی که مستحق رحمت او هستند، مشمول رحمت خود می‌گرداند، دشمنان خود را که مستحق عذاب‌اند، عذاب می‌کند و آن‌ها را به آتش قهر خود می‌سوزاند.

۱. غافر، ۱۹.

۲. انعام، ۹۸.

۳. هود، ۶.

۴. آل عمران، ۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۶. اِشْتَدَّتْ: شدت گرفت.

نِقْمَتُهُ: عذابش؛ غضب.

اتَّسَعَتْ: وسعت یافت.

ای بندگان خدا! خویشتن را وزن کنید [و ارزش خود را بسنجید] پیش از آنکه شما را وزن کنند و به حساب خود برسید پیش از آنکه شما را به پای حساب آورند.

نکته

- مقصود از وزن کردن نفوس در دنیا، رسیدگی به اعمال و تطبیق دادن آن‌ها بر ترازوی عدالت است؛ یعنی دقیقاً حد وسط امور را که از افراط و تفریط به دور است مراعات کنند؛ زیرا دو طرف افراط و تفریط به منزله دو کفه ترازو هستند که اگر یکی از دو طرف فزونی یابد، در طرف دیگر نقصان پدید می‌آید و زیان حتمی است.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۲ روز قیامت ترازوهای عدل را برپا می‌کنیم.
- ◇ ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^۳ موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.»

۲.۲. استفاده از فرصت‌ها

﴿وَتَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ﴾^۴
تا راه نفس گرفته نشده است، تنفس کنید.

نکته‌ها

- مقصود این است که فرصت را غنیمت دانید و قبل از اینکه نفس به گلو برسد عمل صالح انجام بدهید و به دستور خدا عمل نمایید.
- امام تنفس را به عنوان کنایه از مبادرت به اعمال صالح، علم و عمل و خودسازی و تقوا ذکر فرموده و ضیق خناق اشاره به مرگ است.^۵

۱۱.۱. کفایت کننده متوکلان

﴿مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ﴾^۱
آن کس که بر او توکل کند، خداوند مشکلاتش را کفایت می‌کند و هرکس از او چیزی بخواهد به او عطا می‌نماید. آن کس که به او قرض دهد [در راهش انفاق کند]، به او باز می‌گرداند و آن کس را که شکر نعمتش را به جا آورد، پاداش می‌دهد.

نکته‌ها

- توکل به این معناست که کارهای خود را با این باور انجام دهی که نیرویی پنهان تو را می‌بیند و همه چیز را در جهان هستی تدبیر می‌کند.^۲
- تعبیر به قرض در مورد انفاق به مستمندان یا به خاطر آن است که خداوند کفیل آن‌هاست و هرکس چیزی به آن‌ها بدهد گویی به خدا داده یا به خاطر آن است که نهایت لطف خود را نشان دهد تا مایه تشویق همگان گردد.^۳

مشابه

- ◇ ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾^۴ من بر خدای یکتا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم.
- ◇ ﴿إِنْ تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾^۵ اگر به خدا قرض الحسنه دهید برایتان دو برابرش خواهد کرد.
- ◇ ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۶ و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم.

۲. وظایف بندگی

۱.۲. حسابگر خویش

﴿عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَحَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا﴾^۷

۱. مَنْ أَقْرَضَهُ: کسی که او را قرض داد.

قَضَاهُ: آن را جبران کرد.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۴۸.

۴. هود، ۵۶.

۵. تغابن، ۱۷.

۶. ابراهیم، ۷.

۷. زُنُوا: وزن کنید؛ بسنجید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۵۲.

۲. انبیا، ۴۷.

۳. غافر، ۲۷.

۴. تَنَفَّسُوا: نفس بزنید.

خنَاق: گلوگیر؛ خفه شدن؛ به طناب و مانند آنکه گلو را بفشارد نیز اطلاق می‌شود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۵۱.

غَيْرَهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاِعِظْ^۱

بدانید کسی که بر ضد هوای نفسش کمک نشود تا واعظ و رادعی از درون جاننش برای او فراهم گردد، مانع و واعظی از غیر خودش نخواهد یافت.

نکته

- اشاره به اینکه سرچشمه هدایت‌ها باید از درون جان انسان باشد. نخست باید انسان تصمیم بر احیای وجدانش بگیرد و امدادهای الهی به سراغش بیاید و در اینجا است که انسان آماده پذیرش سخنان انبیا و اولیا و پیام حق از هر واعظی می‌شود.^۲

استعاره

مستعار: لفظ تنفس

مستعارله: انجام کار شایسته

مستعاربه: نفس کشیدن

جوامع: همچنان که نفس کشیدن باعث نشاط و شادی جسم می‌شود، انجام کار شایسته باعث نشاط و شادی روح می‌شود.

نوع استعاره: تبعیه تصریحیه

استعاره

مستعار: لفظ خناق

مستعارله: مرگ

مستعاربه: ریسمان گلوگیر

جامع: لفظ «خناق» را که ریسمان است برای مرگ استعاره به کار برده است. وجه شباهت ریسمان گلوگیر با مرگ این است که در هر دو صورت از ریسمان گلوگیر و مرگ برای انسان امکان انجام عمل باقی نمی‌ماند.

۳.۲. تسلیم در برابر مرگ

﴿وَأَنقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السَّيَاقِ﴾^۱

پیش از آنکه شما را وادار به تسلیم کنند، [در برابر حق] تسلیم شوید.

نکته

- منظور از «سوق العنیف» آن است که فرشته قبض روح با جاذبه‌ای ناپسند و غیر مطلوب به سراغ انسان گناهکار می‌آید.^۲

۴.۲. واعظ خویشتن باشد

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ

۱. انقَادُوا: اطاعت کنید.

عُنْفِ السَّيَاقِ: شدت سوق دادن؛ از ماده «سوق» به معنای راندن است و در اینجا اشاره به حالت مرگ است که گویی انسان را از این جهان به سرای دیگر می‌راند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۶۰.

۱. لَمْ يُعْنِ: کمک نشد.

زَاجِرٌ: زجرکننده؛ نهی‌کننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۵۲.



خطبه ۹۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در مسجد کوفه بین سال‌های ۳۷

تا ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی علمی

ویژگی: حکمت الهی در دست امام علیه السلام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۰.

پیشگفتار خطبه

این خطبه به اشباح معروف است و یکی از خطبه‌های با عظمت امام علیه السلام محسوب می‌شود. مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را روی منبر کوفه ایراد فرمود. به این صورت که مردی آمد و گفت یا امیرالمؤمنین خدا را برای ما آن‌چنان توصیف فرما که گویی او را با چشم می‌بینیم تا بر محبت و معرفت خود به خدا بیفزاییم. امام علیه السلام برافروخت و ندا داد که مردم برای نماز جمع شوند پس بالای منبر رفت در حالی که غضبناک بود و رنگش تغییر کرده بود، این خطبه را ایراد فرمود.^۱

۱. ممکن است علت پرخاش امام در برابر آن مرد این باشد که آن مرد گمان می‌کرد با توصیف خداوند می‌توان او را دید یا آن مرد که چنین درخواست بزرگی می‌کرد، شایستگی شنیدن این توصیفات عالیّه درباره خدا و دیگر مسائل الهی را که در خطبه آمده، نداشته است. (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، علامه جعفری، ج ۱۵، ص ۱۴۲)

نکته

- دارایی، غنا و ثروتمندی خداوند با خودداری از بذل و بخشش، زیاد نمی شود؛ برخلاف ثروت و دارایی انسان ها که با بخشیدن فزونی می یابد؛ بنابراین درباره خداوند دلیلی بر منع از بخشش وجود ندارد.^۱

مشابه

- ◇ «وَالْمَالُ تُنْقَضُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزُكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ»^۲ ثروت با خرج کردن، کم می شود و دانش با در اختیار دیگران گذاشتن زیاد می شود.

۱.۲.۱. دلیل بخشش خداوند

«إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَا»^۳

- زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود و هرکس جز او از بخشش دست باز دارد، شایسته نکوهش است.

نکته

- هر فردی که صاحب ثروت بوده و حاضر به عطا و بخشش نباشد در نظر مردم مذموم است. منع خداوند از روی بخل نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت به افرادی نمی بخشد.

مشابه

- ◇ در حدیث قدسی می خوانیم: «يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ أُنْسَكُمْ وَ جَنَّتُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَسَأَلُونِي فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي شَيْئاً إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمَخِيطُ إِذَا دَخَلَ الْبَحْرُ»^۴ ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما، انسان ها و پریان، همه در میدان وسیعی بایستند و از من تقاضای (زیادی) کنند و به هرکس آنچه بخواهد، بدهم، همه این ها چیزی از خزاین من کم نمی کند، مگر به آن مقدار که سوزن را وارد دریا کنند و بیرون آورند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۶۴.

۲. خصال، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. مُنْتَقَصٌ: کم می شود؛ نقصان می یابد؛ از ریشه نَقَصَ به معنای کم کردن؛ انْتَقَصَهُ: او را کم کرد.

۴. مَا خَلَا: کلمه ای است برای استثنا مانند الا و غیر.

۵. منهاج البراءه، ج ۶، ص ۲۸۸.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمُنْعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَا وَ هُوَ الْمَنَّانُ بِقَوَائِدِ النَّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَرِيدِ وَ الْقَسَمِ عِيَالَهُ الْخَلَائِقُ ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ وَ الطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجُودَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلِ الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونَ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونَ شَيْءٌ بَعْدَهُ وَ الرَّادِعُ أَنَا سَيِّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيُخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ وَ لَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَ صَحَكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلِزِّ اللَّجَيْنِ وَ الْعُقَيَانِ وَ ثَنَارَةِ الدَّرِّ وَ حَصِيدِ الْمَرْجَانِ مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ وَ لَا أَنْقَدَ سَعَةً مَا عِنْدَهُ وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ دَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِذُهُ مَطَالِبُ الْأَنْامِ لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ وَ لَا يُبْخِلُهُ الْإِحَاحُ الْمُلْحِنِينَ.

۱. صفات خداوند

۱.۱. حمد خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمُنْعُ وَالْجُمُودُ»^۱

- سپاس خدای را که بخشیدن و بخل ورزیدن بر ثروتش نمی افزاید.

نکته

- ابتدای خطبه با حمد و سپاس الهی شروع شده است. خداوند این طور نیست که اگر نعمت های خود را به بندگان بدهد از او کم شود و اگر ندهد زیادتر شود.

۱.۲. جود و بخشش بی انتهای خداوند

«وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ»^۲

- و عطا و بخشش [خداوند] تهی دستش نمی نماید.

۱. لَا يَفِرُّهُ: بر مال او نمی افزاید؛ از ماده «وفور» به معنی فزونی و فراوانی و کامل کردن است. مثال واوی است. مال وافر به معنای مال زیاد است؛ الشيء يفر من باب وعد وفوراً تم و كمل، و وفرة وفرا من باب وعد أيضاً أتممته و أكملته يتعدى و لا يتعدى و المصدر فارق.

جُمُود: خشکیدن؛ امساک کردن؛ از ماده جَمَدَ به معنای جامد و بی حرکت.

۲. لَا يُكْدِيهِ: او را تنگ دست و بی مال نمی کند؛ فقیرش نمی کند؛ از ماده «كدى» به معنی بخل ورزیدن؛ محبوس ساختن و تقاضا کردن از دیگری است؛ الرجل إذا بخل أو قل خيرهُ أو قلل عطائه.

نکته‌ها

- تعبیر به «عیال» از یک سو، اشاره به محبت و عنایت پروردگار به بندگان است و از سوی دیگر مقدمه‌ای است برای بیان تضمین روزی آن‌ها.^۱
- واژه «عیال» در رابطه با بشر یعنی آن‌هایی که مخارجشان بر عهده اوست و در رابطه با خداوند یعنی همه موجودات جاندار که روزی می‌خورند و خلق یعنی همه مخلوقات نان‌خور و روزی‌خوار او و محتاج به او هستند و خداوند روزی آن‌ها را ضامن شده و رزق آنان را مقدر فرموده است.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲ و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد.
- ◇ ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۳ و خدا به هرکس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.
- ◇ ﴿فَاتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۴ در زمین پراکنده شوید و رزق خدا را طلب کنید.

استعاره

مشبه: خلایق

مشبه‌به: عیال خدا

وجه شبه: جهت مشابَهت این است که عیال شخص، کسانی هستند که آن‌ها را در محلی جمع کرده، نیازمندی آن‌ها را و آنچه به حال آن‌ها مناسب باشد، تأمین می‌کند. احوال خلق هم در رابطه با خداوند چنین است. آن‌ها را آفریده و تحت توجهات خود قرار داده تا سعادتشان را در زندگی این دنیا و آن دنیا تأمین کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۵.

۲. طلاق، ۲ و ۳.

۳. بقره، ۲۱۲.

۴. جمعه، ۱۰.

◇ در حدیث قدسی دیگر می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى فَلَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ»^۱ بعضی از بندگان من هستند که صلاح آن‌ها در آن است که نیازمند باشند و اگر آنان را غنی سازم، فاسد می‌شوند.

۳.۱. بخشش‌های خدا و تقدیر روزی‌ها

﴿وَهُوَ الْمَنَّانُ بِقَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسْمِ﴾^۲
اوست بخشنده انواع نعمت‌ها و افزون‌کننده درآمدها و بهره‌ها.

نکته‌ها

- خداوند نعمت‌های فراوانی به بندگان بخشیده و به کسانی که از او حاجت می‌خواهند و کسانی که چنین نمی‌کنند، به هر دو نعمت می‌دهد.^۳
- عبارت «بِقَوَائِدِ النِّعَمِ» مفهوم وسیعی دارد و هرگونه نعمت مادی و معنوی را شامل می‌شود. این نوع اضافه از قبیل اضافه صفت به موصوف است.
- مقصود از «عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسْمِ» اموری است که مردم بدان‌ها نیازمندند و برای زندگی آن‌ها ضرورت دارد.^۴

مشابه

◇ ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۵ ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید.

۴.۱. خداوند روزی‌دهنده بندگان

﴿عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، صَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ﴾

همه بندگان، جیره‌خوار اویند و روزی همه آن‌ها را تضمین کرده است.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۴۰.

۲. مَنَّان: بسیار بخشنده؛ از ریشه «مَنَّ، مَنَّا وَ مَنَّنِي عَلَيْهِ بكذا»: بدون رنج به او انعام و بخشش نمود. صیغه مبالغه به معنای کثیرالانعام است.

عَوَائِد: عایدات و منافع؛ جمع عانده یعنی سودی که به انسان باز می‌گردد.

قِسْم: جمع قسمت به معنای تقسیم شده.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۸.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۴.

۵. بقره، ۴۰.

۵.۱. مقدر کردن روزی بندگان

«وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ»^۱

و قوت آن‌ها را معین ساخته است.

نکته

● مقصود از «قوت مقدر خداوند برای خلق»، بخشش تمام چیزهایی است که از کم و زیاد در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است و تحقق آن‌ها تخلف ناپذیر است.^۲

مشابه

◇ «وَمَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»^۳ خدا هیچ کسی را مگر به آن اندازه که به او رزق داده است، مکلف نمی‌سازد.

◇ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ سُورًا»^۴ مخلوق، عیال خدا هستند و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و به خانواده شادی رساند.

۶.۱. راهگشای راهجویان

«وَنَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ»^۵

راه مشتاقان و جویندگان پاداشش را هموار کرده است.

نکته

● مؤمنین، وعده‌ها و بشارت‌های خدا را به بهشت و نعمت‌های آن پذیرفته‌اند و طالب سعادت ابدی هستند. خداوند نیز راه را برای رسیدن آن‌ها به سعادت ابدی روشن و واضح کرده است.

۷.۱. سخاوتمندی همیشگی

«وَلَيْسَ بِمَا سئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ»

چنان نیست که سخاوتمندی خداوند در آنجا که از وی چیزی بخواهند بیشتر از موقعی باشد که از او نخواهند.

نکته‌ها

● اشاره به این است که جود و بخشش خداوند بر اساس لیاقت‌ها و شایستگی‌هاست، نه بر حسب اصرارها و تقاضاها و اگر دعا یکی از اسباب نعمت‌های الهی است، به خاطر آن است که دعاکننده اگر شرایط دعا را فراهم سازد، شایستگی و لیاقتش افزایش می‌یابد.^۱

● این جمله حضرت به این معنا نیست که ترک دعا و نیایش کنیم، بلکه باید دعا کرد ولی این طور هم نیست که خدا خواسته سؤال‌کنندگان را بدهد و دیگران را محروم کند. او نسبت به همه بندگان و مخلوق خود جود و کرم دارد.

۸.۱. ازلی و ابدی

«الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ»^۲

او آغازی است که قبل ندارد تا پیش از او چیزی باشد و پایانی است که بعد ندارد تا پس از او وجودی باشد.

نکته

● مقصود این است که خداوند فوق زمان است و چنین نیست که بگوییم از فلان زمان بوده و تا فلان زمان هم خواهد بود؛ یعنی چنان اولی است که برای او قبلی وجود ندارد و چنان آخری است که برای او بعدی نیست.

مشابه

◇ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳ اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.

◇ «وُجُودُهُ قَبْلَ الْقَبْلِ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ وَبَقَاؤُهُ بَعْدَ الْبَعْدِ مِنْ غَيْرِ انْتِقَالٍ وَلَا زَوَالٍ»^۴ وجود خداوندی پیش از پیش در ازل ازل‌ها بوده و بقایش بعد از بعد بدون انتقال از حالی به حالی دیگر و بدون زوال خواهد بود.

۱. صَمِيْعٌ: پذیرفت؛ تَصَمَّنَ: در اندرون خود قرار داد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۶۸.

۳. طلاق، ۷.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. رَاغِبِينَ: علاقه‌مندان؛ «رَغَبٌ - رَغْبَةٌ فِيهِ»: او را خواست و دوست داشت؛ «رَغَبَ عَنْهُ»: از او روی گردان شد و وی را رها کرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۶.

۲. حدید، ۳.

۳. زادالمعاد، ص ۴۲۳.

۹.۱. نادیدنی با چشم سر

«وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ»^۱
مردمک چشم‌ها را از مشاهده خود باز داشته است.

نکته‌ها

- تعبیر به «رادیع» کنایه از این است که ذات خداوند برتر از آن است که با چشم ظاهر یا باطن دیده شود.^۲
- خداوند ساختمان وجودی انسان را به گونه‌ای آفریده است که برای او محال است خداوند را با چشم سر ببیند یا ذات خداوند را درک کند.

مشابه

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۳ چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و او لطیف آگاه است.

۱۰.۱. فرازمان بودن خداوند

«مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ»

زمانی بر او نگذشته تا از گذر زمان حالش دگرگون گردد.

نکته

- منظور از دهر در این عبارت «زمان» است؛ یعنی زمان در خدا راه ندارد و در او ایجاد اختلاف نمی‌کند، برای اینکه زمان مقدار حرکت و حرکت مربوط به اجسام است و خداوند فوق جسم است؛ از این رو خداوند فوق زمان است و اگر زمان در خدا راه داشت پس حالات خداوند هم به وسیله زمان اختلاف پیدا می‌کرد و در هر زمان به حالت خاصی بود.

۱. رادیع: منع‌کننده؛ از ماده «ردع» به معنای مانع.

آناسی: مردمک چشم؛ جمع «انسان» که معمولاً به افراد بشر گفته می‌شود ولی گاه این واژه به معنای مردمک چشم به کار می‌رود؛ جمع انسان و هو المثل الذی یری فی سواد العین.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۹.

۳. انعام، ۱۰۳.

۱۱.۱. لامکان بودن خداوند

«وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ»

و در مکانی نبوده که جابه‌جایی برای او تصور شود.

نکته

- لازمه مکان داشتن هر چیزی، جواز انتقال آن چیز به جای دیگر است. خداوند در مکان خاصی نیست؛ در غیر این صورت انتقال و جابه‌جایی بر او ممکن بود و چون مجرد است، لازمه آن لامکان بودن است.

۱۲.۱. بخشش نامحدود خداوند

«وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَصَحِيحَتْ عَنْهُ أَصْدَاغُ الْبَحَارِ، مِنْ فِلَزِّ اللَّجَيْنِ وَالْعَقِيَانِ وَثَنَارَةِ الدَّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ وَلَا أَنْفَدَ سَعَةً مَا عِنْدَهُ»^۱
اگر آنچه معادن کوه‌ها نفس‌زنان بیرون می‌ریزند و صدف‌های دریا خنده‌کنندگان از نقره خالص و طلای ناب ظاهر می‌سازند و در منشور و خوشه مرجان، همه و همه را ببخشند، در جود و سخایش اثر نگذارد و وسعت نعمتش را پایان ندهد.

۱. تَنَفَّسَ: دهان باز کرده؛ از درون خود بیرون آورده؛ اصل آن به معنای نفس کشیدن است؛ از ماده «نفس» بر وزن عقل؛ نفس کشیدن به همان مناسبت است که ریه انسان بزرگ و کوچک می‌شود.

صَحِيحٌ: خندید؛ دهان باز کرده که مروارید از داخل آن خارج شود.

أَصْدَاغٌ: صدف‌ها که مروارید درون آن به وجود می‌آید؛ جمع الصدف بالتحريك و هو غشاء الدر.

فِلَزٌّ: گوهر گران‌بها؛ به چیزهای معدنی که قابل استخراج است گفته می‌شود؛ بکسر الفاء و اللام و تشدید الزاء و كعتلّ قال فی القاموس: نحاس أبيض تجعل منه القدور المفرغة أو خبث الحديد أو الحجارة أو جواهر الأرض كلها أو ما ينفیه الکیر من کلّ ما یذاب منها.

لَا يُبْخَلُّهُ: او را به بخل و انانیت نمی‌دارد.

اللَّجَيْنِ: نقره خالص.

العَقِيَانِ: طلای خالص و ناب؛ به طلایی گفته می‌شود که پس از ذوب شدن سنگ طلا قطره قطره به طور خالص جمع شده باشد؛ الذهب الخالص و يقال هو ما ينبت نباتاً و ليس ممّا يحصل من الحجارة.

ثَنَارَةُ: پراکنده شده؛ از ماده «نثر» به معنای پراکندن است و از آنجا که دهانه صدف‌ها در دریاها شکافته می‌گردد و دانه‌ها به هر سو پراکنده می‌شود، این تعبیر به کار رفته است؛ الدر ما تاتر منه.

حَصِيدٌ: درو شده؛ حَصِيدُ الْمَرْجَانِ: چیده‌شده‌های مرجان یا مرجان‌های چیده‌شده؛ یعنی مرجان گیاهی است که چیده و بریده می‌شود.

لَا أَنْفَدَ: به پایان نمی‌برد؛ تمام نمی‌کند؛ از ماده نَفَدَ به معنای پایان دادن.

نکته‌ها

- تعبیر به «تَنْفَسَ» درباره معادن کوه‌ها اشاره دارد به بیرون افکندن معادن از درون آن‌ها به سبب ریزش‌ها، زلزله‌ها و شکاف‌هایی که بر اثر گذشت زمان پیدا می‌شود.^۱
- تعبیر به «ضَحک» اشاره به شکاف‌هایی است که در دهانه کوه‌ها پیدا می‌شود و مرواریدهای غلتان از آن بیرون می‌ریزد؛ همان‌گونه که انسان‌های زیبا به هنگام خندیدن دندان‌های همچون مرواریدشان نمایان می‌گردد.^۲
- «لو» در این عبارت شرطیه و جواب آن جمله «مَا أَثَرُ ذَلِكَ فِي جُودِهِ» است. حضرت می‌فرماید خدا هرچه از خزانه غیبی خود به شما بدهد از نعمت‌های او کم نمی‌شود.
- «مِنْ» برای بیان است و بیان ابهام از «مَا تَتَّقَسْتُ عَنْهُ...» می‌کند.

استعاره

مستعار: لفظ ضحک

مستعارُله: صدف

مستعارُبه: دهان

جامع: صدف مانند دهان باز می‌شود. دُرهای داخل صدف مثل دندان‌ها هستند که وقتی نمایان می‌شوند مانند وقتی است که دهانی می‌خندد و دندان‌ها نمایان می‌شوند.
نوع استعاره: تبعیه مکنیه

استعاره

مستعار: حصاد

مستعارُله: صدف

مستعارُمنه: خوشه گیاه

جامع: صدف هر چند حیوان دارای حس و حرکت است ولی او از نظر اتصال به زمین برای تغذیه و ریشه‌دار بودنش، شبیه گیاهان است و همچنان که گیاهان مثل گندم درو می‌شوند و دانه‌های گندم درخندگی دارد، مرواریدهای کوچک هم که از صدف چیده می‌شوند مثل چیده شدن گندم هستند و از طرفی این مرواریدها درخندگی و تلاؤ دارند مثل دانه‌های گندم.

۱.۱۳.۱ صاحب ذخایر تمام‌نشدنی

«وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْإِنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْآنَامِ»^۱

و از ذخایر نعمت‌ها آن‌قدر نزد او هست که با خواسته‌های بندگان تمام نشود.

نکته

- این جمله معنای جمله قبل را بیان می‌کند. اینکه خداوند نعمت‌های خود را به دیگران می‌بخشد و سرمایه‌های او پایان نمی‌پذیرد برای این است که ذخایر بخشیدنی نزد خداوند به قدری است که خواسته‌های مردم آن‌ها را ناپود نمی‌کند.

مشابه

♦ «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲ آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند، پاداش خواهیم داد.

۱.۱۳.۱ کیفیت بخشندگی خداوند

«لَأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سَوَالُ السَّائِلِينَ وَلَا يُبْخِلُهُ الْإِحْاحُ الْمُلْحِن»^۳

زیرا او بخشنده‌ای است که تقاضای درخواست‌کنندگان از او نمی‌کاهد و اصرار و دعای اصرارکنندگان او را بخیل ننماید.

نکته‌ها

- «لَا يَغِيضُهُ»: این فعل هم به صورت لازم استعمال می‌شود، یعنی آب فرو رفت و هم متعدی یعنی درخواست کنندگان، جود او را کم نمی‌کند.
- اصرار و دفعات زیاد درخواست کردن از خداوند باعث نمی‌شود که خداوند سخاوتش را کم کند و بخیل شود.

۱. مَطَالِبُ الْآنَامِ: خواست‌های مردمان. مطالب جمع مطلب به معنای خواسته است؛ انام به معنای مردم.

۲. نحل، ۹۶.

۳. لَا يَغِيضُهُ: مالش را ته‌نشین نمی‌کند و نمی‌کاهد؛ از ماده «غیض» به معنای نقصان یافتن و فرو رفتن آب در زمین است و در جمله بالا اشاره به این است که چشمه جوشان فیض پروردگار با بخشش‌ها هرگز نقصان نمی‌یابد؛ الماء نقص و غاضه الله كأغاضه أنقصه يتعدى بنفسه و بالهمز.
مُلْحِن: اصرارکنندگان.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۰.

۲. همان.

خداوند برای بنده از محالات است و حتی انبیا و اولیای الهی نیز که از مقربان درگاه خداوند هستند، نمی‌توانند به ذات و صفات خداوند احاطه پیدا کنند.

● در این عبارت فرموده است «فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ» و نفرمود «مِنْ ذَاتِهِ» برای اینکه در اصل ذات خداوند شک و تردیدی نیست ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ این آیه در مورد اصل وجود ذات است که در آن شک و تردید نیست اما اینکه ذات خداوند به چه کیفیتی است، هیچ آیه‌ای بر آن دلالت ندارد ولی در مورد صفات خداوند در قرآن و احادیث بحث شده است.

۳. نور هدایت قرآن

«وَاسْتَضِيْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ»

و از نور هدایتش (قرآن) روشنایی بگیر.

نکته

● این عبارت بیان می‌کند که نور هدایت قرآن را برای خود سرمایه قرار بده و هر جا که خداوند تو را به صفاتی هدایت کرده است، همان نور هدایت را بپذیر.

مشابه

♦ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۲ ای مردم، از جانب پروردگارتان بر شما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کرده‌ایم.

۳. وصف خداوند

۳.۱. واگذاری علم به خداوند

«وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ»^۳

و آنچه شیطان تو را به یاد گرفتن آن واداشته از آنچه در قرآن بر تو لازم نگشته و در سنت پیامبر ﷺ اثری نیامده، علمش را به خدای سبحان واگذار که نهایت حق خداوند بر تو همین است.

۱. ابراهیم، ۱۰.

۲. نساء، ۱۷۴.

۳. کَلَّفَ: تکلیف کرد، بر وی نهاد؛ «كَلَّفَ الْأَمْرَ»: کار سختی بر خویش نهاد.

فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّعَمَّ بِهِ وَ اسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ الْأَوْهَامُ لِتَذْرَكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأَ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبٍ مَكْشُوتَةٍ وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْعِرِي فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاوُلِ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدْعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدِّ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ إِذْ جِبْهَتُهَا مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يَنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهَ مَعْرِفَتِهِ وَ لَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولَى الرُّوَيَاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَ لَا مِقْدَارٍ اخْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتٍ قُدْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارٍ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ فَظَهَرَتْ الْبِدَائِعُ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صُنْعَتِهِ وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ.

۲. قرآن، بیان‌کننده صفات خداوند

«فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ، فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّعَمَّ بِهِ»^۱

ای پرسش‌کننده، به دقت بنگر! آنچه قرآن از صفات خدا تو را به آن راهنمایی می‌کند، پیروی کن.

نکته

● قصد سؤال‌کننده این‌گونه بود که حضرت طوری خدا را تعریف کند که به ذات خدا احاطه پیدا کند و مقصود حضرت هم این است که احاطه پیدا کردن به ذات و صفات

۱. دَلَّكَ: دلالت، بیان کردن؛ از ریشه دَلَل به‌معنای نشان دادن.

اَتَّعَمَّ بِهِ: از آن پیروی کرد؛ به آن اقتدا کرد؛ از ماده «اَمَّ، يَوْمُ»؛ فعل امر از باب افتعال است به‌معنای اقتدا و پیروی کن.

نکته‌ها

- منظور از عبارت «فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ» نهی از به کار بردن صفاتی برای خداست که سزاوار بزرگی و مقام وی نیست.^۱
- این عبارت به انسان می‌گوید که اگر کسی به تو گفت که باید ذات خداوند را به دست بیاوری این شیطان است که وسوسه می‌کند و می‌خواهد از راه خداشناسی غیر مشروع تو را فریب دهد و اغوا کند. حضرت برای علم خداشناسی معیار و ملاک می‌دهد «مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ» آن چیزی که شیطان یاد گرفتیش را تکلیف کرده «مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ» از چیزهایی که قرآن بر تو واجب ندانسته «وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ» پس تو یاد گرفتن آن را موکول به خدای متعال کن «فَإِنْ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ» برای اینکه حق خدا این است که حریم او را حفظ کنیم و بیش از آن اندازه که به ما یاد داده تعمق نکنیم.

مشابه

- ◇ «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲ هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی داناست.

۲.۳. درک عمیق راسخان از صفات الهی

- «وَ أَغْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنْ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ»^۳
- و بدان که استواران در دانش کسانی هستند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آن‌ها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سرآورده‌های اسرار پنهانی بی‌نیاز فرموده است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. انعام، ۱۰۱.

۳. اقْتِحَام: داخل شدن در چیزی بدون دقت و عاقبت‌اندیشی؛ از ماده قَحَم به معنای وارد شدن و وارد کردن است ولی نه به‌طور معمولی بلکه با رنج و سختی و گاهی بدون فکر و تدبیر؛ الدَّخُولُ فِي الشَّيْءِ مغالیه و بشده من غیر رویت. سُدَّة: درهای بزرگ؛ درهای خانه؛ جمع سُدَّة یعنی در بزرگ و محکم مانند در قلعه و مانند آن؛ جمع السُدَّة کعُرف و عُرفة و هی کالسقیفة فوق باب الدار لبقیها من المطر. مَحْجُوب: پنهان کردن و منع از دخول است؛ از ماده حُجِب، «حجب و حجاب» هر دو مصدر و به معنی حجاب و پرده است.

نکته‌ها

- راسخان در علم کسانی هستند که خداوند آن‌ها را بی‌نیاز کرده از دست‌اندازی به اموری که غیب است و اجازه تحقیق در آن‌ها نیست و آن‌ها اقرار دارند به تمام آنچه غیب و نهفته است.^۱
- راسخان در علم بدون دلیل ادعای علم نمی‌کنند، تفسیر هر چیزی را که نمی‌فهمند به خدا واگذار کرده و در مورد صفات خداوند به قرآن و سنت مراجعه می‌کنند.
- اقرار در این جمله مرفوع است و رفع آن هم بنابر فاعلیت برای «اغناهم» است.

مشابه

- ◇ «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۲ تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.
- ◇ «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَغْلَمُ الْغَيْبِ»^۳ بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نیز.»
- ◇ «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»^۴ لیکن راسخان در دانش و مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده ایمان دارند.

۳.۳. ستایش خداوند از راسخان در علم

- «فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا»^۵

و خدا این اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن بدان‌چه نمی‌دانند ستوده است و ژرف ننگریستن

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۸۱.

۲. آل عمران، ۷.

۳. انعام، ۵۰.

۴. نساء، ۱۶۲.

۵. مَدَح: ثنا گفت.

تَعَمُّق: وارد شدن به عمق؛ «أَعْمَقُ - إِعْمَاقًا»: گود کرد؛ «تَعَمَّقَ فِي الْأَمْرِ»: در آن کار بسیار دوراندیشی و پیگیری کرد. از ماده عَمَق از باب تفعل برای فرو رفتن در تحقیق و بررسی است؛ یعنی دقیق‌اندیشه کردن و بسیار‌اندیشه کردن؛ فی الأمر المبالغة لطلب أقصى غايته. كَلَّفَ: مشقت و سختی؛ تَكَلَّفَ: اسمی است برای کاری که با مشقت و حرص و ظاهرسازی انجام می‌شود. كُنْهِهِ: حقیقت آن چیز؛ «أَكْنَهُ - إِكْنَاهَا الشَّيْءُ»: حقیقت آن چیز را دریافت. رُسُوخ: ریشه‌داری و ثبات؛ راسخون در علم کسانی‌اند که در دانش ریشه دارند و علم در وجودشان رسوخ کرده و استقرار یافته است؛ فی العلم یرسخ من باب منع رسوخا إذا ثبت فيه.

۴. عوامل جست و جوگر در طریق شناخت صفات خداوند

۱.۴. نیروی اوهام و اندیشه‌ها

«هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ الْأَوْهَامُ لِنُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ»^۱

اوست توانایی که اگر نیروی اوهام و اندیشه‌ها برای درک گستره قدرتش به کار افتد.

نکته‌ها

- عبارت «هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ» اشاره دارد که انسان‌ها در نهایت بررسی در مورد کمال خداوند سرانجام، در تحقیق سرافکننده شده و با اندوه و حسرت از پیشروی فکری باز می‌ایستند و اعتراف به عجز و درماندگی خود می‌کنند.^۲
- مقصود از «ارتماء وهم» آزاد شدن اندیشه است تا در مطالعه و بررسی، نهایت قدرت و توان خود را به کار گیرد ولی در شناخت ذات خداوند به جایی نرسد.^۳

۲.۴. فکر پیراسته از وسوسه‌ها

«وَحَاوَلَ الْفِكْرَ الْمُبَرَّأً مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبٍ مَلَكُوتِهِ»^۴
و اندیشه‌های به دور از وسوسه‌های شیطانی بخواهند اعماق غیوب ملکوتش را دریابند.

نکته

- تعبیر «حَاوَلَ الْفِكْرَ الْمُبَرَّأً...» اشاره به اندیشه‌هایی دارد که روح خود را از وسوسه‌های شیطانی پاک کرده و قلب آن‌ها، آن قدر درخشان شده که حقایق را به‌خوبی منعکس می‌کند.^۵

آنان را در فهم آنچه بدان تکلیف ندارند، راسخ بودن در علم فرموده است.

نکته‌ها

- اینکه راسخان در علم سخن بدون دلیل نمی‌گویند و به جهل خود در مواردی که علم ندارند اعتراف می‌کنند مورد رضایت خداست و به همین دلیل هم خداوند آنان را مدح و ستایش کرده است ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾^۱
- خداوند ترک تعمق راسخان را ستوده چون خارج از تکلیف آن‌ها بوده است و نام آن را رسوخ و استواری نهاده است.

۳.۴. بطلان اندازه‌گیری خداوند به عقل

«فَأَقْصِرْ عَلَى ذَلِكِ، وَلَا تَقْدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۲

به همین مقدار اکتفا کن و عظمت خداوند سبحان را با مقیاس عقل خود اندازه مگیر که از هالکان خواهی بود.

نکته

- باید در شناخت عظمت خدا به کتاب و سنت مراجعه کرد و بر همان مقداری که از کتاب و سنت درک می‌شود، اکتفا نمود؛ چون خدا از هر عیب و نقص منزّه است و اینکه بخواهد با عقل ناقص بشر درک شود خود نقصی است که خداوند از همین عیب هم پاک است پس انسان نیز نباید با عقل قاصر خود عظمت خداوند را اندازه‌گیری کند.

۱. ارْتَمَتْ: خود را بیندازد؛ از ماده «رَمَى» به معنای تیر انداختن است و از آن جایی که تیرها با سرعت حرکت می‌کنند جمله «ارتمت» در اینجا اشاره به سرعت حرکت اندیشه است؛ القوم بالتَّيْلِ ای تراموا.

اوهام: افکار و اندیشه‌ها؛ از ماده وَهَمَ: در وهم و گمان افتاد؛ او را به وهم و پندار انداخت؛ «وَهُمَّ - وَهَمًا فِي الشَّيْءِ»: گمان او به چیزی رفت که غیر از خواسته او بود.

مُنْقَطِعٌ: نهایت؛ منتها؛ آخر؛ جایی است که چیزی قطع می‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. همان.

۴. حَاوَلَ: قصد کرد.

مُبَرَّأٌ: پاک؛ منزّه؛ از ماده بُرء: خلاص شدن؛ کنار شدن؛ در مفردات آمده: برء و براء و تبرّی کنار شدن از چیزی است که مجاورت آن ناپسند است، لذا گویند: از مرض بری شدم. در قرآن کریم به هر دو معنی کنار شدن و آفریدن آمده است. مَلَكُوتِهِ: مالکیت و سلطنت مخصوص به خداوند؛ کربوت العزّ و السلطان.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۹۱.

۱. آل عمران، ۷۰.

۲. اقْتَصِرْ: اکتفا کن؛ از ریشه قصر به معنای او را کوتاه شمرد، او را گناهکار دانست. «اقْتَصَرَ - اقْتِصَارًا»: به آن چیز بسنده کرد.

هَالِكِينَ: هالکان؛ هلاک در اصل به معنی ضایع شدن و تباه گشتن است؛ مَهْلِكٌ: مصدر میمی است به معنی هلاکت.

و عقل‌ها در نهایت دقت در آنجا که به درک صفاتش نمی‌رسند به شناخت ذاتش برخیزند و همه و همه را پس زده در حالی که آن‌ها همه راه‌ها و تاریکی‌های عوالم غیب را سیر کرده، برای خلاصی خود روی به درگاه او آورده‌اند. عاقبت از این راه برگشته درحالی که اعتراف دارند به اینکه با بیراهه رفتن نمی‌توان به عمق معرفتش رسید.

نکته‌ها

- تعبیر «و غَمَضَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ...» اشاره به عقل‌های توانایی است که دقیق‌ترین و باریک‌ترین طرق استدلال‌های نظری را دریافته‌اند.^۱
- مقصود از «ردعها» سرافکنده و اندوهناک بازگشتن است. علت سرافکندگی در شناختن ذات خداوند، این است که خلقت انسان از درک این مطالب ناتوان است.^۲
- «رَدَعَهَا» جواب «اذا» است که برای شرط بود و در حقیقت جواب آن اگرهایی است که در جمله‌های گذشته بود؛ یعنی اگر او هام برای رسیدن به نهایت قدرت خداوند تلاش می‌کنند و اگر فکرهای پاک از وسوسه‌های شیطان بخواهد به اعماق ملکوت خداوند دست بیابد و اگر دل‌ها شیفته و حیران شوند، خداوند آن‌چنان قدرتمند است که همه این‌ها را از رسیدن به مقصودشان باز می‌دارد و ناکام می‌مانند.
- جمله «فَرَجَعَتْ اِذْ جُبِهَتْ» کنایه است؛ زیرا خداوند به پیشانی کسی نمی‌زند پس مقصود این است که عملاً به نتیجه‌ای نمی‌رسند.
- مقصود از «جاء الاعتساف» شدت تاخت‌وتاز در راه‌های جست‌وجو و تحقیق است.^۳
- مقصود از «جور»، انحراف از راه درست است.^۴

(ادامه از صفحه قبل): جُبِهَتْ: پیشانی به زمین زده شد؛ از ماده «جبهه» که به معنای پیشانی است، گرفته شده و هنگامی که به صورت فعل در می‌آید به معنای بر پیشانی زدن و باز گرداندن است و در جایی گفته می‌شود که برای بازگرداندن از کاری به پیشانی طرف می‌زنند و او را بر می‌گردانند؛ کمنعه ضرب جبهته و رَدَعَهَا: از راه منحرف شدن.

الْإِعْتِسَافُ: کج‌روی؛ تکلف؛ در اصل به معنای پیمودن مسافت از بیراهه است؛ سپس به معنای هرگونه انحراف آمده است؛ کمنعه ضرب جبهته و رَدَعَهَا.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۲.

۳. همان، ص ۳۹۳.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳.۴. قلب پر از عشق

«و تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ»^۱

و قلب‌های مملو از عشق به او برای پی‌بردن به کیفیات صفاتش به کوشش پردازد.

نکته‌ها

- تعبیر به «تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ...» اشاره به تلاش و کوشش‌هایی است که در طریق معرفت الله و شناخت ذات و صفات پروردگار، از سوی مشتاقان، از طریق دل انجام می‌شود.^۲
- ممکن است کسی بگوید خدا را نمی‌شود از راه عقل و وهم درک کرد و قوه خیال و وهم در راه شناخت خداوند کاربردی ندارد ولی می‌توان از راه عشق و مکاشفه به حقیقت ذات خدا پی برد که حضرت امیر(علیه السلام) با این جمله به جنگ آن‌ها آمده و می‌گوید از این راه هم شناخت حقیقت ذات و صفات خداوند میسر نیست.

۵.۴. عقل باریک‌بین

«و غَمَضَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاقُلَ عِلْمَ ذَاتِهِ، رَدَعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدَفِ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ اِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يَنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ»^۳

۱. تَوَلَّهَتْ: از روی عشق شیدا و سرگشته شود؛ از ماده «وَلَّه» به معنای شدت علاقه و عشق به چیزی است که انسان را حیران و از خود بی‌خود می‌کند؛ القلوب إليه أصابها الوله، و هو بالتحريك التحير أو ذهاب العقل.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. غَمَضَتْ: فرو رود، دقیق و باریک شود؛ چشم‌پوشی؛ تساهل؛ «غَمَضَ عَيْنُهُ وَ اغْمَضَهَا» چشم روی هم گذاشتن است و به طور استعاره به تساهل و تغافل گفته شود. از ماده غَمَض است، راه غامض به معنای راه مخفی و باریک است؛ الحق غموضاً من باب قعد خفی مأخذه و غمض بالضم لغة.

مَدَاخِلُ الْعُقُولِ: راه‌های اندیشه‌ها؛ راه‌های داخل شدن عقل‌ها؛ جمع مدخل به معنای محل داخل شدن است.

رَدَعَهَا: برگرداند آن را؛ آن را رد کرد.

تَجُوبُ: می‌پیماید؛ از ماده «جوب» به معنای بریدن، قطع کردن و سوراخ نمودن است. قرآن درباره قوم «ثمود» می‌گوید: ﴿و تَمُودُ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾ (فجر: ۹) اشاره به خانه‌هایی است که در دل کوه‌ها، با بریدن سنگ‌ها و صخره‌ها برای خود درست می‌کردند؛ الأرض يجوبها جوباً قطعها.

مَهَاوِي: مهالک، جمع «مهاوه» و «مهای» در اصل به معنای دره‌ای است که در میان دو کوه یا گودالی است که در میان دو دیوار قرار می‌گیرد و از آنجا که چنین مکانی پرتگاه می‌باشد، این واژه به معنای هلاکت نیز آمده است؛ جمع المهواة و هي ما بين الجبلين.

سُدَفٍ: تاریکی‌ها، جمع «سُدَفه» به معنای تاریکی است. شب را به دلیل تاریکی و ظلمتی که دارد «سدفه» می‌گویند؛ جمع السدفة و هي الظلمة.

مُتَخَلِّصَةً: که راه یابند و برسند؛ حال یا مفعول لاجله است یعنی لیکن متخلّصه.

نکته

- مقصود این است که خداوند مخلوق خود را بدون الگوبرداری خلق فرموده است و جهان خلقت را بدون الگوی قبلی ابداع کرده است.

۴. ۸. خلقت بدون الگو

«وَلَا مِقْدَارَ اخْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ»^۱

[او خدایی است که] در به وجود آوردن بندگان از به وجود آورنده‌ای پیش از خود الگو نمی‌گیرد.

نکته‌ها

- خداوند آفریده‌ها را بدون الگو و از هیچ و بدون نقشه آفریده و فقط به آن‌ها گفته است باشید و آن‌ها هم پدید آمده‌اند.^۲
- مخلوقات با مشیت خداوندی ابداع شده و خداوند همه آن‌ها را برای خداشناسی و خدایابی راهنمایی فرموده است.^۳

۴. ۹. ملکوت قدرت خداوند

«وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ»^۴

و به ما از ملکوت قدرتش نشان داده است.

نکته‌ها

- مقصود از ملکوت قدرت خداوند، مُلک و پادشاهی اوست. امام علیه السلام ملکوت را به قدرت نسبت داده، به این لحاظ که قدرت وی مبدأ تمام هستی است و به این دلیل منشأ مالکیت نیز هست.^۵
- «آرنا»: دو مفعولی است که یک مفعول آن «نا» و مفعول دوم آن «ما» در «ما دلنا...» است.

۱. اخْتَذَى: اقتباس کند؛ پیروی کرده باشد، از مادة «خَذَى، يَخْذُو» است که به باب افتعال رفته؛ النعل بالنعل أى قطعها و قدرها عليها و حذا خذو زید إذا فعل فعله.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۶، ص ۸.

۴. مَلَكُوتٍ: مبالغه مَلَك به معنای سلطنت مطلقه خداوند و قدرت او.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۹۵.

استعاره

مستعار: لفظ سُدَف

مستعارُله: جهالت‌ها

مستعارُبه: تاریکی‌ها

جامع: لفظ «سُدف» را امام علیه السلام برای تاریکی‌های جهل استعاره آورده است؛ یعنی خداوند متعال اوهام و عقول جست‌وجوگر را باز می‌گرداند، در حالی که راه‌های هلاکت و تاریکی‌های عالم غیب را طی کرده و راه به جایی نبرده باشند. جهت استعاره، مشارکت جهالت و تاریکی در نیافتن راه هدایت است. در تاریکی راه پیدا نمی‌شود، چنان‌که با جهل و نادانی هم هدایت میسر نمی‌گردد.

۴. ۶. عزت خداوند، فراتر از اندازه‌گیری

«وَلَا تَخْطُرُ بِبَالٍ أُولَى الرُّوِيَّاتِ خَاطِرَةً مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ»^۱

و حتی تصویری از اندازه‌گیری جلال عزت خداوند بر دل اندیشمندان نمی‌گذرد.

نکته

- عبارت «و لا تخطر...» به این معناست که هرچه خردها از بزرگی خداوند درک کنند کمتر از عزت و جایگاه حقیقی اوست.^۲

مشابه

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۳ خدا را آن چنان که درخور اوست نشناخته‌اند.

۴. ۷. خلقت بدون نقشه قبلی

«الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ»^۴

او خدایی است که آفریده‌ها را به وجود آورد بدون اینکه از نمونه دیگری اقتباس نماید.

۱. أُولَى الرُّوِيَّاتِ: صاحبان فکر و اندیشه، روایات: جمع رویه به معنای فکر و اندیشه است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳. انعام، ۹۱.

۴. امْتَثَلَهُ: آن را الگو و نمونه قرار داده باشد؛ و تمثّل به أى اقتداء و اتّبعه يقال: امثّل طریقهته إذا تبعها فلم يعدّها.



مشابه

﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۱ بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد.

۱۰.۴. شگفتی های آثار حکمت خداوند

«وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ»

و از شگفتی هایی که آثار حکمتش گویای آن است. [نشان داده است]

نکته

● خداوند از عجایب آنچه آثار حکمت خداوندی به آن گویاست به ما نشان داده است البته لازم نیست که آن عجایب زبان داشته باشند و مانند انسان سخن بگویند بلکه مقصود ظاهر حال است و همه موجودات جهان هستی با ما سخن می گویند.

۱۱.۴. نیازمندی، دلیلی بر معرفت خداوند

«وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ»^۲

و از طرفی اعتراف نیازمندی مخلوقات به اینکه خداوند با قدرتش آن ها را بر پای داشته است در مقابل چشمان ما نهاده است که بی اختیار ما را به شناخت خدای تعالی می خوانند.

نکته

● جمله «ما دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ» به این معناست که آن قدر دلیل وجود او آشکار و هویداست که جایی برای انکار باقی نمی ماند و ما بخواهیم یا نخواهیم برای ما حجت و دلیل بر معرفت خداوند شده است و به هر چه نگاه کنیم دلیل بر شناسایی خداوند است.^۳

۱۲.۴. مخلوقات حجتی بر وجود خدا

«فَظْهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صَنْعَتِهِ وَ أَغْلَامُ حِكْمَتِهِ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً

۱. انعام، ۷۵.

۲. مَسَاكِ: وسیله مسک یعنی گرفتن؛ به دسته چاقو و امثال آن نیز گفته می شود؛ ما میسک. ما دَلَّنَا: آنکه ما را راهنما شده.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲.

لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ»^۱

در ساخته های بدیعش آثار صُنع و نشانه های حکمتش آشکار است؛ از این رو آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود اوست.

نکته

● منظور از آثار حکمت خداوند، افعال و احکامی است که از جانب خداوند صدور یافته و هر ناقصی در برابر کمال او مُنقاد و تسلیم است.^۲

۱۳.۴. تدبیر موجودات دلیلی بر آفرینندگی خداوند

«وَ إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً، وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةً»^۳

و اگر موجودی بی زبان باشد، تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاک اوست.

نکته

● عبارت بالا اشاره به این دارد که تدبیر جهان، دلیلی بر علم و قدرت بی پایان خداست و تنوع موجودات این جهان که پر از ابداعات شگفت انگیز است، گواهی است بر آن علم و قدرت بی پایان.^۴

مشابه

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ﴾^۵ پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد.

۱. الْبَدَائِعِ: آفریده ها؛ از ریشه بَدَأَ به معنای آغاز کردن؛ إِبْدَاء: مقدم داشتن چیزی بر غیر آنکه خود نوعی پیش داشتن و تقدیم است.

أَحَدَتْ: آشکار است؛ از ماده حَدَّثَ به معنای به وجود آمدن که قهراً توأم با تازه بودن است؛ حدیث هر چیز تازه ای است خواه فعل باشد یا قول.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲.

۳. ضمیر «حجته» و «دلالت» به خلق خدا بر می گردد، نه به خالق.

صَامِت: ساکت و بدون نطق.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۲.

۵. انعام، ۱۰۱.

استعاره

مستعار: لفظ نُطَق

مستعارُله: وجود مخلوقات الهی

مستعارُمنه: صحبت کردن

جامع: وجه شباهت میان صحبت کردن و وجود مخلوقات الهی، روشنگری و توضیح و بیان است؛ یعنی چنان که صحبت کردن مطلبی را روشن می سازد، وجود مخلوقات الهی با زبان حال، روشن کننده و معرفی کننده سازنده خود هستند.

نوع استعاره: تبعیه تصریحیه

فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ وَتَلَاخِمِ حَقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَا يَدَّ لَكَ وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّؤَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمَثْبُوعِينَ إِذْ يَقُولُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِذْ نُسَوِّيْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِكَ إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَامِهِمْ وَنَحْلُوكَ حِلْيَةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ وَجَزْءُوكَ تَجْزِئَةَ الْمُجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ وَقَدَّرُوكَ عَلَى الْخَلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقُوَى بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَنَسَّاهُ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصَرِّفًا.

۵. تشبیه خداوند

۱.۵. تشبیه خداوند به مخلوقات

«فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ وَتَلَاخِمِ حَقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ»^۱

شهادت می دهیم که هر که تو را به آفریدگانت تشبیه کند و چنان پندارد که تو را اعضایی است جدا از یکدیگر و مفصل هایی است به هم پیوسته، پوشیده به پوست و گوشت که بیانگر تدبیر تو در آفرینش پیکرهاست، ضمیرش به حقیقت، تو را نشناخته است.

۱. شَبَّهَ: مثل و نظیر؛ همچنین است شبیه؛ شبهه آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند.

تَبَائِنِ: جدا جدا و قطعه قطعه بودن.

تَلَاخِمِ: به هم پیوسته شدن؛ از ماده «لحم» به معنای پیوستگی؛ کالاتحام التلائم و الالتئام لفظاً و معنی یقال: تلاخِم الجرح والتحم للبرء إذا التأم.

حَقَاقِ: سر استخوان که با سر استخوان دیگر وصل می شود؛ جمع «حقه» به معنای استخوانی است (گوی مانند) که در سر و بازو یا بالای ران قرار دارد؛ جمع حقه یقال: إنه لنزع الحقائق أى منازع فى صغار الأشياء مأخوذ من حقائق العرفط وهى صغاره.

الْمُحْتَجِبَةِ: پوشانده شده؛ یعنی با گوشت و پوست روی آن پوشیده شده است.

تَدْبِيرِ: طراحی موجودات و اداره آن ها؛ از باب تفعیل است.

لَمْ يَعْقِدْ: معاهده نکرده؛ گره نزده، اعتقاد پیدا نکرده؛ بصیغه المفعول المستتره أى المستورة وفى أكثر النسخ بصیغه الفاعل أى المتخذة لأنفسها حجاً بفائدة الافتعال الاتحاد.

نکته‌ها

- جمله «مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ» اشاره به این دارد آن کس که جسم دارد، جسم او ترکیبی از اعضای مختلف است که هرکدام ابزار کاری محسوب می‌شود.
- «وَتَلَاخُمُ حِقَاقِ مَفَاصِلِهِمْ» اشاره به پیوندهایی است که میان اعضا وجود دارد؛ بنابراین اعضای یک پیکر هم از یکدیگر جدا هستند و هم به هم پیوسته‌اند.^۱
- مقصود از عبارت «لَمْ يَغْقِدْ غَيْبَ صَمِيرَةٍ عَلَى مَعْرِفَتِكَ» این است که چنین افرادی معرفت خداوند را به دل بسته و آن گونه که باید خدا را شناخته‌اند.

۵.۲. تشبیه خداوند نوعی ضلالت

«وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينُ بِأَنَّهُ لَا يَدَّ لَكَ وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّاً التَّابِعِينَ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ إِذْ يَقُولُونَ: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِذْ تُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

و قلبش به این معنا که برای تو هرگز شبیهی نیست یقین پیدا نکرده و گویا متن بیزاری جستن پیروان را از رهبران باطل خود در قیامت نشنیده که می‌گویند: «به خدا قسم ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم».

نکته‌ها

- مقصود از تابعین، مشرکان هستند که از بت‌ها پیروی می‌کردند و متبوعین بت‌هایی هستند که مشرکان از آن پیروی می‌کنند.^۳
- افراد نادان، در واقع گرفتار سه انحراف‌اند: ۱. خدا را به درستی شناختند؛ ۲. به توحید او قائل نیستند؛ ۳. به آیات صریح قرآن گوش فرا نداده و از تعلیمات این کتاب آسمانی بیگانه‌اند و به همین دلیل در «ضلالت مبین» گرفتارند.^۴

- حضرت می‌گوید افرادی که راه ضلالت را پیش گرفته‌اند در عین حال که شنیده‌اند در روز قیامت هر تابعی اعلام بیزاری از متبوع خود می‌کند ولی مثل اینکه نشنیده‌اند، حالا از بت‌ها پیروی می‌کنند و در روز قیامت اظهار ندامت می‌کنند.

مشابه

﴿وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۱ و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد تا مردم را از طریق او گمراه کنند.

۵.۳. تشبیه خداوند نوعی کذب

«كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِكَ إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَامِهِمْ»^۲

دروغ گفتند! آنان که برای تو همتایی قائل شدند و تو را به بت‌های خود تشبیه نمودند.

۵.۴. تشبیه خداوند به زینت مخلوق

«وَنَحْلُوكَ حَلِيَّةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ»^۳

و لباس و زینت مخلوقین را با اوهام و خیالات خود بر تو پوشانیدند.

نکته

- این جمله عطف بر جمله «شَبَّهُوكَ» است؛ یعنی این‌ها در قوای خیال خود آنچه برای خلاق زیبا بود، برای خدا هم همان زیبایی را متصور شدند؛ مثلاً زیورآلات زیبا بر قامت خدای خیالی آویختند.

۱. زمر، ۸.

۲. الْعَادِلُونَ بِكَ: کسانی که عدل و همتا برای تو قرار می‌دهند؛ از ماده «عدل» به معنای معادل و شبیه و نظیر است؛ بنابراین «عادل»، مطابق این مفهوم به معنای کسی است که برای خداوند شبیه و شریک و مانندی قائل می‌شود. أَصْنَامُ: بت‌ها؛ از ماده صَنَمَ به معنای بت؛ راغب گوید: صنم جثه‌ای است که از نقره یا مس یا چوب ساخته شود، آن را برای تقرب به خدا پرستش می‌کردند.

۳. نَحْلُوكَ: موصوف نمودند؛ نسبت دادند؛ از ماده «نحله» در اصل به معنای بخشش و عطیه است و در کتاب «مفردات»، این واژه از ریشه «نحل» به معنای زنبور عسل گرفته شده است؛ چراکه بخشش و عطیه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد؛ در عبارت بالا منظور این است که بت پرستان با اوهام خود زیور مخلوقین را بر ذات پاک خالق پوشانده‌اند و او را از مقام خالقیت به مقام مخلوق بودن تنزل داده‌اند. حَلِيَّةٌ: زیور؛ زینت؛ از ریشه «حلی» به معنای زیور؛ جمع آن «حُلّی» است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۷.

۲. اشاره به آیه ۹۷ و ۹۸ سوره شعراست.

نِدَّ: نظیر، شبیه.

مُتَّبِعِينَ: پیروان؛ از ماده تبع به معنی تابع، تبع و اتباع به معنی پیروی است. خواه به طور معنوی و اطاعت باشد؛ تبع را ناصر و کمک گفته‌اند و این از آن جهت است که کمک در پی یاری و کار آدمی است. تُسَوِّكُم: برابر می‌شمردیم؛ از ماده سَوَى؛ مساوات به معنی برابری است؛ تسویه: برابر کردن؛ مراد از سَوَاک سلامت اعضا و گذاشتن هر عضو در موضع خود است.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴. همان.

۵.۵. تشبیه خداوند به اجسام

«وَجَزْءُكَ تَجْزِئَةُ الْمُجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ»^۱

و تو را همچون اجسام با پندارهای خود تجزیه کردند.

نکته

- منحرفان برای خدا قائل به اجزا شدند؛ یعنی خدا را تجزیه کردند و برایش دست و پا و اعضا و جوارح قرار دادند.

۵.۶. مقایسه خداوند با مخلوقات

«وَقَدَّرُوكَ عَلَى الْخَلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقَوَى بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ»^۲

و با سلیقه‌های منحط خود، تو را با مخلوقی که قوای گوناگون دارد، مقایسه کردند.

نکته

- مجسمه چه کسانی هستند؟

این اعتقاد از دیر ایام در میان افراد بشر بوده و انسان‌هایی که بر اثر کوتاهی فکر، نمی‌توانستند چیزی از ماورای طبیعت مادی تصور کنند و تمام اُنسشان با مادیات و اجسام بوده است، خدا را همچون اجسام مادی یا همچون خودشان می‌پنداشتند.

تاریخ یهود نشان می‌دهد که آن‌ها سخت به مسئله جسمیت خدا معتقد بودند تا آنجا که حضرت موسی (علیه السلام) را سخت در فشار قرار دادند که خدا را به آن‌ها نشان دهد! و داستان کوه «طور» و صاعقه و از میان رفتن جمعی از «بنی اسرائیل» در این زمینه معروف است.

هنگامی که قرآن مجید بر قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شد، خط بطلان بر عقاید باطل از جمله اعتقاد به تجسم و تشبیه کشید و آیاتی همچون «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۳ هیچ چیز مانند خدا نیست و آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»^۴ چشم‌ها او را نمی‌بیند، و آیه «لَنْ تَرَانِي»^۵

۱. جَزْأُو: پاره؛ تَکَّه: از ماده جزء.

خَوَاطِر: پندارها؛ «خَاطَرَ، مُخَاطَرَةً بِنَفْسِهِ»: خود را به خطر افکند؛ الْخَوَاطِرُ: ج خَوَاطِر: آنچه در دل گذرد، اندیشه، گاهی بر قلب و نفس نیز اطلاق می‌شود.

۲. قَدَّرُوكَ: تو را سنجیدند و مقایسه کردند.

قَرَائِح: طبیعت و ذوق و خلاقیت؛ جمع «قریحه» در اصل به معنای نخستین آبی است که از چاه کشیده می‌شود؛ سپس به آثار فکری و ذوقی انسان اطلاق شده است؛ «بِقَرَائِحِ»: جار و مجرور و متعلق به «قَدَّرُوكَ» است.

۳. شوری، ۱۱.

۴. انعام، ۱۰۳.

۵. اعراف، ۱۴۳.

- تعبیرات کنایه‌ای که در بعضی از آیات قرآن آمده مانند: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ دست خدا بالای دست‌های آن‌هاست، و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ خداوند بر عرش، ایستاده است (سلطه دارد)، بهانه‌ای به افراد منحرف و کوتاه‌فکر داد که به‌سوی این مذهب شرک‌آلود گام بردارند. دلایل عقلی و منطقی نیز به روشنی هرگونه جسمیت را از خداوند نفی می‌کند.^۳

- حضرت امیر (علیه السلام) به دلیل اینکه آن‌ها خدا را به بت‌ها تشبیه کرده‌اند و با او هام خود برای او زینت‌های مخلوقین را قرار داده و با فکر خود او را تجزیه کرده و برای او جزء قرار داده‌اند و او را مانند خلایق، صاحب قوای ظاهری تصور کرده‌اند، دروغ‌گو و عدول‌کنندگان از حق دانسته‌اند.

مشابه

- ◇ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأَ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً»^۴ و ابراهیم پدرش آزر را گفت: آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟

۵.۷. نظیر قائل شدن برای خداوند

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ»^۵

و شهادت می‌دهم که کسی که تو را با چیزی از آفریده‌هایت مساوی دانست، برایت نظیر قائل شده است.

نکته

- عدول کردن در حقیقت برگشتن از حق است و کسی که خدا را به چیزی تشبیه کند به این دلیل که برای خدا مثل و ماندی قرار داده است، از راه حق منحرف شده و قبول نموده است آنچه را در عالم واقع وجود ندارد.

۱. فتح، ۱۰.

۲. طه، ۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، صص ۶۱ و ۶۰.

۴. انعام، ۷۴.

۵. ساوا: مساوی قرار داد.

عَدَلَ بِكَ: از تو عدول کرد.

۵. ۷. ۱. آن که نظیر قائل شود، کافر است

«وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنْزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَنَطَقْتُ عَنْهُ شَوَاهِدٌ حُجَجَ بَيِّنَاتِكَ»^۱
و آن که برای نظیر قائل شود کافر است به آنچه آیات محکم به بیان آن‌ها نازل شده و دلایل آشکارت بدان گویاست.

نکته‌ها

- این جمله امام علیه السلام شهادت است بر کافر بودن کسی که خدا را به چیزی تشبیه کند و یا برای او مثل و مانندی تصور کند.^۲
- مقصود از «بیّنات» در کلام امام علیه السلام انبیا و «شواهد حجج انبیا» آیات نازله از جانب خداوند است.^۳
- کسی که کافر شده در حقیقت به آیات محکمات کافر شده است و آن را قبول ندارد. آیات متشابهات را می‌گیرد و از آن صفات متضادی را برای خدا ثابت می‌کند ولی آیات محکمات را که حاکی از منزّه بودن خداوند از نقائص است ردّ می‌کند و قبول ندارد.

مشابه

- ◇ ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴ و خود می‌دانید که نباید برای خدا همتیانی قرار دهید.
- ◇ ﴿قُلْ أَإِنْكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا﴾^۵ بگو: «آیا این شما هستید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو هنگام آفرید، کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید؟»
- ◇ ﴿إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا﴾^۶ آنگاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم.

۵. ۸. فراتر از ادراک عقول

«وَأَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَنَاهَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا»^۱
تو همان خدایی هستی که عقل‌ها به تو احاطه نمی‌یابد، تا در مسیر وزش افکار، در کیفیت خاصی قرار گیری!

نکته‌ها

- اشاره به عدم درک عقل‌ها نسبت به حقیقت ذات و صفات خدا می‌کند.^۲
- وقتی عقل‌های انسان‌ها محدود است اگر بخواهند به چیزی احاطه پیدا کنند ناگزیر باید آن چیز هم دارای ابعاد معینی باشد. بنابراین اگر بخواهند بر فرض محال به ذات بی‌نهایت خداوند احاطه پیدا کنند، ناچار ذات خداوند دارای حالت و کیفیت خاصی خواهد شد و از این جهت که ذات خداوند غیر متناهی است عقول به ذات خداوند نمی‌رسند.

۵. ۹. در اندیشه‌ها نمی‌گنجد

«وَلَا فِي رَوِيَّاتٍ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصَرِّفًا»^۳
و در خاطره‌ها و اندیشه‌ها، جای نمی‌گیری، تا محدود و تغییرپذیر باشی!

نکته

- اشاره به احاطه نداشتن اندیشه‌ها به ذات پاک خداوند است؛ چراکه اگر اندیشه به او احاطه یابد، حتماً باید محدود باشد و هرچیز که محدود باشد، در معرض تغییرات زمانی و مکانی و جهات دیگر قرار می‌گیرد.^۴

۱. لَمْ تَتَنَاهَ: متناهی نشده‌ای؛ از ماده «نَهَى» به باب تفاعل رفته و با لم مجزوم شده به معنای متناهی نشده‌ای.
مَهَبِّ: محل وزش؛ اسم مکان از ماده «هَبَّ» به معنای محل وزش باد است و در عبارت بالا فکر، به نسیمی تشبیه شده که از گذرگاهی می‌گذرد؛ ولی حقیقت ذات و صفات خدا از این گذرگاه بیرون است.
مُكَيِّفًا: دارای کیفیت مخصوص.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۵.

۳. رَوِيَّاتٍ: اندیشه‌ها.

خَوَاطِرُ: جمع خاطره است و ضمیر «ها» به «العقول» بر می‌گردد.
مُصَرِّفًا: تصرف شده؛ تغییرپذیر؛ تحت تصرف؛ از ماده صرف به معنای برگرداندن؛ خواه برگرداندن مطلق باشد یا برگرداندن از حالی به حالی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۲.

۱. شَوَاهِدُ: جمع شاهد به معنای دلیل.

حُجَجُ: جمع حجت به معنای چیزهایی که به وسیله آن‌ها دلیل می‌آورند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۲.

۳. همان.

۴. بقره، ۲۲.

۵. فصلت، ۹.

۶. سبأ، ۳۳.

۲.۶. تدبیر

«وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ»^۱

و [آنچه آفریده] به خوبی تدبیر کرده است.

نکته‌ها

- خداوند هر شیء را برابر ارزش و مصلحت وجودی‌اش آفرید و با ظرافت و باریک‌بینی خاصی در آن تصرف کرد و بدون آنکه کسی جز خداوند بر آن آگاهی و اطلاعی داشته باشد، تمام تغییرات لازم کلی و جزئی را درباره آن موجود به انجام رساند.^۲
- منظور از «تدبیر» به راه انداختن مخلوقات در مسیر تعیین شده است؛ یعنی خداوند چیزی را که خلق کرده، حساب بعد از آن را هم کرده و در مسیر خودش قرار داده است.^۳

۳.۶. جهت دادن

«وَوَجَّهَهُ لِرِجَّتِهِ»^۴

و [آنچه آفریده] در مسیر خودش قرار داده است.

نکته

- «توجیه» فراهم ساختن اسباب حرکت برای رسیدن به مقصد نهایی است.^۵
- در این فراز حضرت فرموده است خداوند هر موجودی را در راه خودش قرار داده است. جمادات و نباتات و حیوانات هر یک در راه خودش قرار گرفته‌اند. هر چیزی و هرکسی برای هدف خاصی خلق شده و در راه همان هدف هم قرار گرفته است.

۴.۶. هدفمند بودن

«فَلَمْ يَتَّعِدْ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ»^۶

و آن مخلوق هم از حدودی که برایش مقرر نمود، تجاوز نکرد و به کمتر از رسیدن به هدف معینش، اکتفا ننمود.

۱. دَبَّرَ: تدبیر امر، افتادن به دنبال آن است؛ یعنی در پی کار خود و آن را دنبال می‌کند؛ مدبّرات: تدبیرکنندگان.
تَدْبِيرُهُ: تدبیر کرده است؛ فی الامور التّظر إلى ما یؤلّ إليه عاقبتها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۸.

۴. وَجَّهَهُ: الشیء بالكسر جهة الشیء یتوجه الیها.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۸.

۶. يَقْصُرُ: کوتاهی می‌کند؛ السهم عن الهدف إذا لم یبلغه و قصرت عن الشیء أى عجزت عنه.

قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ وَوَجَّهَهُ لِرِجَّتِهِ فَلَمْ يَتَّعِدْ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذَا أَمَرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ الْمُنْشِئِ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِإِلَهِهِ فِكْرَ آلِ إِلَهِهَا وَلَا قَرِيحَةَ غَرِيظَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَلَا تَجَرِبَةَ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ وَلَا شَرِيكَ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ وَأَدْعَانِ لَطَاعَتِهِ وَأَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِطِ وَلَا أَنَاةُ الْمَمْلُوكِ فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا وَنَهَجَ حُدُودَهَا وَلَا مَ بَقْدَرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادَّهَا وَوَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا وَفَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدَارِ وَالْفَرَائِزِ وَالْهَيْئَاتِ بِدَايَا خَلْقٍ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَفَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَابْتَدَعَهَا.

۶. مراحل خلقت و کیفیت آن

۱.۶. تقدیر

«قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ»^۱

آنچه آفریده به درستی اندازه‌گیری نموده است.

نکته‌ها

- این جمله امام علیه السلام اشاره به این است که هر مخلوقی با توجه به حکمت الهی اندازه‌گیری دقیق شده است که اگر از مقدار معین فزونی گیرد یا نقصان پیدا کند در مصلحت آن شیء خللی پدید می‌آید.^۲
- منظور از «تقدیر» مقام اندازه‌گیری خلقت موجودات است. می‌خواهد بفرماید که کارهای خداوند از روی حساب است پس آنچه خلق کرده با تقدیر و اندازه‌گیری بوده و مانند اشیا در این دنیا حدّ معینی دارد با این فرق که اندازه‌گیری خدا غیر از اندازه‌گیری من و شماست.^۳

مشابه

﴿وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾^۴ و آن را پر برکت ساخت و رزق همه را معین کرد، در چهار روز یکسان برای همه سالان.

۱. قَدَّرَ: اندازه‌گیری کرد؛ قَدَرٌ: توانایی؛ اندازه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۸.

۴. فصلت، ۱۰.

نکته‌ها

- این عبارت می‌رساند که موجودات جهان هستی از مسیر اصلی خود تجاوز نمی‌کنند و حرکت آن‌ها در آن هدف و مسیری است که برای آن خلق شده‌اند. هیچ چیزی برخلاف نظم جهان هستی حرکت ندارد و خلقت هر چیزی هم برای یک مسیر معین است که در همان مسیر سیر می‌کند.
- «وَلَمْ يَقْضُ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ...»: مقصود این است که آن چیزی را که خدا خلق کرده و در مسیر مخصوص به خود قرار داده، پیش از آنکه به پایان خود منتهی شود، کوتاه نمی‌آید. این طور نیست که پیش از رسیدن به هدف از حرکت منصرف شود و در ادامه دادن راه کوتاه بیاید.

۵.۶. دشوار نبودن مأموریت

«وَلَمْ يَسْتَعْصَبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ»^۱
و مأموریتش را برای انجام اراده خداوند، سخت و دشوار نیافت.

نکته‌ها

- مقصود حضرت این است که موجودات جهان در مقابل اراده خداوند چموش نیستند. موجودات جهان در برابر اراده او رام بوده و طبق خواست خدا حرکت می‌کنند بدون اینکه از خود سرسختی نشان دهند، حتی این انسان هم که فاعل مختار خلق شده تا ابد طبق اراده خداوند، فاعل مختار است و در مسیر خود حرکت می‌کند.
- در این عبارت مقصود حضرت فقط انسان نیست بلکه همه موجودات منظور است و می‌خواهد بفرماید که همه موجودات در خط خودشان هستند و یکی از این موجودات انسان است که در محدوده خود حرکت می‌کند و این طور نیست که خدا می‌خواسته انسان غیر مختار باشد ولی او از روی سرکشی فاعل مختار شده است و فاعل مختار بودن انسان، اراده خداست.

۶.۶. مشیت خداوند

«فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ»^۲
و چگونه چنین باشد حال آنکه امور از مصدر مشیت او می‌آید.

۱. لَمْ يَسْتَعْصَبْ: سرپیچی نکرد؛ دشوار نشمرد؛ از ماده صَعَب به معنای سختی؛ «اسْتَعْصَبَ، اسْتَعْصَبًا»: آن چیز سخت و مشکل شد؛ «أَصْعَبَ، إصْعَابًا الْأَمْرُ»: آن کار سخت شد. شتر صعب در مقابل شتر ذلول است. شتر صعب یعنی شتری که چموش است و از خود سرسختی نشان می‌دهد و در مقابل شتر رام و ذلول است که به هر طرفی که آن را می‌کشند حرکت می‌کند.
۲. صَدَرَتْ: صادر شد.

نکته

- امر کردن خداوند به پدیده، اشاره به این است که اسباب کمال یافتن آن را مطابق قضای الهی تا رسیدن به مطلوب آماده می‌سازد.^۱

۷.۶. آفرینش بدون اندیشه

«الْمُنْشَىءُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلا رَوِيَّةٍ فِكْرَ آلِ إِلَهِهَا»^۲
خدایی که انواع چیزها را پدید آورد بی‌آنکه اندیشه‌ای به کار برده باشد.

۸.۶. آفرینش بدون تصویری در باطن

«وَلَا قَرِيحَةَ غَرِيَّةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا»^۳
و بدون اینکه تصویری در باطن علمش پنهان داشته باشد.

نکته‌ها

- غریزه به معنای آن طبیعتی است که در انسان وجود دارد و بر اثر همین طبیعت هم اقتضائاتی در وجود انسان قرار داده شده است «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»^۴ و به هر حال این غرایز مختلفی که در انسان است به جنگ و ستیز می‌افتند تا اینکه یکی از آن‌ها پیروز شده و انسان طبق خواسته همان غریزه عمل می‌کند. اگر غرایز شهوانی بر غرایز عقلانی پیروز شد، انسان مطابق هوای نفسانی و شهوانی عمل می‌کند ولی اگر غرایز عقلانی پیروز شوند، انسان هم مطابق با خواسته‌های عقلانی عمل می‌کند اما خداوند چنین نیست و خدا غرایز متضاد ندارد بلکه اراده او عین ذاتش است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۶.

۲. مُنْشَىءٌ: ایجادکننده.

رَوِيَّةٌ فِكْرٌ: جریان فکری.

آل: رجوع کرد.

۳. قَرِيحَةٌ: غریزه؛ در اصل به معنای اولین آبی است که از چاه کشیده می‌شود؛ سپس به آنچه انسان از اعماق فکر و ذوق خویش درمی‌یابد، اطلاق شده و انضمام آن به غریزه که به معنای طبیعت است. چیزی است که انسان به کمک ذوق و طبیعت خود دریابد. در مورد غیرانسان نیز این معنا ثابت است؛ مثلاً غالب پرندگان ساختن لانه‌ها و تربیت فرزندان و مهاجرت‌های طولانی دسته‌جمعی و امثال آن را با الهام از قریحه و غریزه انجام می‌دهند.

غَرِيَّةٌ: طبیعت؛ الطبیعة.

أَضْمَرَ عَلَيْهَا: آن را دربرگرفته باشد؛ در درون خود نگه داشته باشد؛ اِی بِلْغِ الْغَايَةِ و استقصی علیها من الاضمار به معنی الاستقصاء.

۴. انسان: ۲.

۶. ۱۲. اطاعت آفرینش از خداوند

«وَ أَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُطِئِ وَلَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّي»^۱

و به فرمانبرداری از او گردن نهاد و دعوتش را اجابت نمود. آفریده‌ای نبود که در امرش سستی ورزد و یا در اجرای دستورش درنگ روا دارد.

نکته

- این جمله امام علیه السلام برای منزّه دانستن فعل و امر خداوند از تخلف آورده شده است، بدین معنی که اشیا در اطاعت فرمان و دستور خداوند، سستی، کندی و درنگی ندارند.^۲

۷. ویژگی‌های نظام آفرینش

۱. ۷. آفرینش بدون اعوجاج

«فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا»^۳

کجی‌های اشیا را راست نمود.

نکته

- خداوند کجی‌های اشیا را برطرف کرده و آن‌ها را مستقیم و کامل آفریده است و در نظم جهان هستی هیچ اعوجاجی وجود ندارد و هرچیزی به قدر استعداد خود از هستی بهره برده و در جای خویش نیکوست.

۲. ۷. آفرینش و راهی معین

«وَ نَهَجَ خُذُودَهَا»^۴

و حدود اشیا را روشن و هموار ساخت.

۱. رَيْثٌ: درنگ و توقف کوتاه؛ در کاری اهمال کردن؛ الإبطاء.

مُطِئٌ: کسی که به کندی حرکت می‌کند؛ کندی کردن و سستی و کوتاهی نمودن در انجام کاری است.

أَنَاةٌ: تأنی؛ وقار آمیخته با تفکر به هنگام انجام کاری؛ الحلم و الوقار مأخوذ من تأنی فی الأمر ای تَبَتُّبٌ.

الْمُتَلَكِّي: کسی که در انجام کار تعلل می‌ورزد؛ از ماده «لَكَا» به معنای توقف کردن در مکانی است؛ سپس «متلکی» بر کسانی که در کار یا مسئله‌ای توقف می‌کنند و روی آن می‌اندیشند، اطلاق شده است؛ علیه اعتلّ و عنه أبطأ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۰۷.

۳. أَوْدٌ: کجی؛ انحراف؛ محرکة الاعوجاج.

۴. نَهَجٌ: روشن کرد؛ معین کرد؛ رسم نمود.

- قریحه به اول برخورد شیء می‌گویند. انسان خوش قریحه به کسی گفته می‌شود که به مجرد طرح مسئله، موضوع را درک می‌کند. اولین فکری هم که به ذهن انسان می‌رسد قریحه نامیده می‌شود. این معنا درباره انسان صحیح است ولی در رابطه با خداوند صحیح نیست؛ یعنی کار خداوند از روی قریحه و اولین فکری که از روی غریزه‌های مخفی در درون باشد، نیست.

۶. ۹. آفرینش بدون استفاده از تجربه گذشتگان

«وَ لَا تَجْرِبَةُ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ»^۱

و بدون اینکه از تجربه‌ای از حوادث روزگاران گذشته استفاده نماید.

نکته

- انسان به دلیل جهالتی که دارد در اثر تجربه علم پیدا می‌کند و خداوند به این لحاظ که علمش عین ذاتش است، نیازی به تجربه و آزمایش ندارد و بدون تجربه‌آموزی ابداع و ایجاد است.

۶. ۱۰. آفرینش بدون کمک گرفتن از یاور

«وَ لَا شَرِيكَ أَعَانَهُ عَلَى ائْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ»^۲

و بدون اینکه شریکی او را در آفرینش موجودات شگفت‌انگیز، یاری رساند.

نکته

- خداوند در خلقت اشیا نه به تفکر نیازمند است و نه به غریزه و نه به سابقه و تجربه و نه به شریکی که او را در ابداع یاری کند.^۳

۶. ۱۱. تمامیت آفرینش!

«فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ وَ أَدْعَنَ لِبَاطِعَتِهِ»^۴

پس آفرینش آن مخلوق به امر او کامل گشت.

۱. أَفَادَهَا: آن را به دست آورد؛ الاستفادة.

۲. أَعَانَ: یاری کرد؛ از ماده عَوَن یعنی کمک؛ «اسْتَعَانَ - اسْتِعَانَةً»: مساعدت خواست.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۶، ص ۲۱.

۴. تَمَّ: کامل کرد؛ تمام کرد؛ الإتمام؛ تمام و کمال کردن، به پایان رسانیدن؛ «اسْتَمَّ ؛ اسْتِمَاماً الشیء»: پاره‌های آن چیز را تکمیل کرد، از او خواست که آن کار را تمام کند؛ التَّامُّ: تمام، کامل. أَدْعَنَ: ذعن، طاعت؛ انقیاد. یعنی همه موجودات تکویناً به اطاعت خداوند اقرار می‌کنند.

نکته

- مقصود این است که هر موجود، مکان و زمان و برنامه خاصی دارد و با نظم مخصوص به خود خلق شده است. در مجموع جهان هستی براساس برنامه خاصی آفریده شده است.

۷.۳. آفرینش همراه با التیام بین اضداد

«وَلَا يَمُوتُ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا»^۱

[خداوند] با قدرتش در میان اشیای متضاد، الفت ایجاد کرد.

۷.۴. آفرینش همراه با همگونی

«وَوَصَلَ أَشْيَاءَ قَرَائِنِهَا»^۲

و آن‌ها را که با یکدیگر همگون بودند، پیوند داد.

نکته

- مقصود از قرائن، نفوس است؛ یعنی موجوداتی که صاحب نفس هستند مانند انسان و حیوان، خداوند بین جسم و روح آن‌ها را مقرون می‌کند. وسیله ارتباط نفوس با اجسام به دست خداست و خداوند این وسایل را فراهم می‌کند. روح تا زمانی که از این بدن بهره می‌برد در این بدن است و اگر آن را از بدن جدا نکنند، خودش بدن را رها می‌کند.

۷.۵. آفرینش همراه با تنوع

«وَفَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدَارِ وَالْغَرَائِزِ وَالْهَيْئَاتِ»^۳

و موجودات جهان را به انواع مختلف، از نظر حدود، اندازه‌ها، غرایز و اشکال و هیئت‌های گوناگون تقسیم نمود.

نکته

- مقصود این است که خداوند موجودات جهان را در طبیعت‌های مختلف و اندازه‌ها و شکل‌های متفاوت آفریده است. عده‌ای ملایم و عده‌ای تند طبع هستند و خلاصه اینکه خداوند موجودات جهان را متفاوت آفریده و ما آن‌ها را از همین جهت می‌شناسیم.

۱. لَا يَمُوتُ: ملایم کرده؛ التیام داده.

۲. قَرَائِنِهَا: روح‌ها و جان‌هایی که هم‌نشین جسم هستند؛ جمع قرینه؛ جمع القرينة و هي الأنفس و يحتمل أن يراد بها مقارنات الأشياء كما تطلع عليه.

۳. غَرَائِزٍ: طبایع؛ جمع غریزه.

۷.۶. آفرینش همراه با حکمت

«بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعُهَا وَفَطَرُهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَابْتَدَعَهَا»^۱

مخلوقاتی هستند که خداوند آفرینش آن‌ها را محکم نمود و آن‌ها را آن‌سان که اراده کرده بود آفرید و ابداع فرمود.

نکته

- روشن‌ترین راه خداشناسی: امام این نکته را بیان می‌کند که در حقیقت ذات خدا نیندیشید؛ چراکه موجب می‌شود انسان به‌سوی شرک و تشبیه برود بلکه تأکید می‌کند که در جهان آفرینش و خلقت او تفکر کنید؛ چراکه موجب ایمان و توحید می‌گردد؛ توحیدی آمیخته با عشق و محبت و اخلاص.^۲

۱. بَدَايَا: شگفت‌ها؛ جمع بدیء، صفت مشبیه از بَدَاءَ؛ ههنا جمع بدیء و هي الحالة العجيبة بدأ الرجل إذا جاء بالامر البدیء أى المعجب و البدیة أيضا الحالة المبتكرة المبتدئة و منه قولهم فعله بادی بدیء على وزن فعل أى أول كل شيء. صُنْعُ: آفرینش؛ «اصْطَنَعَ، اصْطَنَاعاً»: ساخته شود؛ «تَصَنَّعَ - تَصَنُّعاً»: آن مرد تظاهر به چیزی کرد که در آن نبود.

جمله بالا از نظر ترکیب نحوی چنین است: «بدایا» خبر است برای مبتدای محذوفی که «هذه» باشد و اضافه «بدایا» به «خلایق» از قبیل اضافه صفت به موصوف است که در اصل به معنای «خلایق بدایا» است، «بدایا» جمع «بدینه» به معنای موجود بدیع و شگفت‌انگیز است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۷۶.

نکته

- مقصود این است که کرات آسمانی که در فضا رها شده‌اند بدون آویزان شدن به چیزی و بدون گذاشته شدن روی ستونی که دیده شود، آفریده شده و پایه و ستون آن‌ها نادیدنی است.

۸. ۲. ارتباط آسمان‌ها با دیگر کرات

«وَوَسَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَرْوَاجِهَا»^۱

خداوند میان آن و مانندش پیوند برقرار کرد.

نکته

- مقصود امام علیه السلام از «ازواج» نفوس، فرشتگان آسمانی است که نزدیک و قرین یکدیگرند و به هر قرینی زوج گفته می‌شود؛ یعنی میان نفوس آسمانی ارتباط برقرار کرد.^۲

۸. ۳. راه صعود و نزول فرشتگان

«وَذَلَّلَ لِلْهَاطِطِينَ بِأَمْرِهِ وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا»^۳

مشکل فرود آمدن فرشتگان را برای ابلاغ فرمان او و بالا بردن اعمال مخلوقات به آسمان آسان نمود.

نکته‌ها

- مقصود از فرشتگان بالارونده، فرشتگانی هستند که اعمال خلاق را نزد خداوند می‌برند.^۴

۱. وَوَسَّجَ: به هم دوخت؛ بین آن‌ها رابطه برقرار کرد؛ از ماده «وسج» در اصل به معنای درهم فرو رفتن و مشبک شدن و در هم پیچیدن است؛ بتشدید الشین فالجیم المعجمة شبک.

أَرْوَاجُ: هم‌نوعان؛ مانندهایش.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۱۳.

۳. ذَلَّلَ: رام کرد. از ماده ذلول به معنای رام است؛ البعیر جعله ذلولاً و هو ضد الصَّعْب الذی لا ینقاد من الذَّلِّ بالكسر و هو اللّین.

لِلْهَاطِطِينَ: هبوط‌کنندگان؛ فرودآیندگان؛ از ماده هبط، هبوط به معنی پایین آمدن است. طبری فرموده: هبوط و نزول و وقوع نظیر هم‌اند و آن حرکت از بالا به پایین است؛ مقصود از آن جبرئیل و سایر ملائکه هستند.

صَّاعِدِينَ: بالاروندگان؛ از ماده صعد و صعود به معنای بالا رفتن.

حُزُونَةَ: سختی؛ ناهمواری؛ در اینجا اشاره به مشکلات و سختی‌هاست.

مِعْرَاجُ: نردبان؛ اسم آلت است به معنای وسیله بالا رفتن.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۱۳.

وَنَظَّمَ بِلاَ تَغْلِيقٍ رَهَوَاتٍ فُرَجِهَا وَ لَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا وَ وَشَّجَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَرْوَاجِهَا وَ ذَلَّلَ لِلْهَاطِطِينَ بِأَمْرِهِ وَ الصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا وَ فَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِنَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا وَ أَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَابِ عَلَى نِقَابِهَا وَ أَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تُثْمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ وَ أَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا وَ أَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلَ مَجْرَاهُمَا وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهِمَا وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السَّنِينَ وَ الْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَّهَا وَ نَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ ذَرَارِيِّهَا وَ مَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا وَ رَمَى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهِبِهَا وَ أَجْرَاهَا عَلَى أَذْلَالِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا وَ مَسِيرِ سَائِرِهَا وَ هُبُوطِهَا وَ صُعُودِهَا وَ نُحُوسِهَا وَ سُعُودِهَا.

۸. آفرینش آسمان‌ها و ویژگی‌های آن

۸. ۱. آسمان بدون ستون

«وَنَظَّمَ بِلاَ تَغْلِيقٍ رَهَوَاتٍ فُرَجِهَا، وَ لَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا»^۱

او پستی و بلندی‌های آسمان را و فاصله‌های وسیع آن را بی‌آنکه بر چیزی تکیه داشته باشد نظم داد و شکاف‌های آن را به هم آورد.

۱. تَغْلِيقُ: آویزان.

رَهَوَاتٍ: ستاره و سیارات؛ مکان‌های مرتفع و بلند؛ جمع «رهوه» به معنای برآمدگی بالای کوه‌هاست؛ ولی بسیاری دیگر آن را از ماده «رهو» به معنای گشاده و باز بودن یا آرام بودن تفسیر کرده‌اند و در خطبه بالا تفسیر «رهوات» به نقاط گشاده، مناسب‌تر است و بعضی هم آن را از لغات اضداد دانسته‌اند که به معنای مکان مرتفع می‌آید؛ جمع رهوه و هی المكان المرتفع والمنخفض أيضا يجتمع فيه ماء المطر، و هو من الأضداد، و عن النهاية تفسیرها بالمواضع المنفتحة، و هو مأخوذ من قولهم رها رجله رهوا أي فتح.

فُرَجُ: شکاف‌ها؛ مکان‌های خالی و تهی؛ جمع فرجه.

لَاحَمَ: پیوند زد؛ به هم وصل کرد؛ از ماده «لحم» به معنای مکان پر کردن شکاف چیزی و به اصطلاح لحیم کردن است؛ الصق.

صُدُوعُ: شکاف‌ها؛ جاهای خالی؛ جمع «صدع» به معنای شکاف یا شکافتن است؛ الشق.

انْفِرَاجُ: پاره و شکاف شده آن؛ از ماده فرج: شکاف، جمع آن فروج است؛ «انْفِرَاجٌ - انْفِرَاجاً»: باز شد؛ جمع الفرجة و هی المكان الخالی.

نکته‌ها

- مقصود از «التحام» آسمان ضمیمه شدن اجزای دارای صورت، با اجزای صورت‌پذیر است؛ چنان‌که دو طرف زنبیل یا اشیایی از این قبیل با روابطی به یکدیگر متصل می‌شود.^۱
- مفهوم جمله بالا این است که خداوند آن توده عظیم دود مانند را فشرده ساخت. شکاف‌ها را برطرف ساخت و اطراف آن را به هم پیوند داد، گویی این شکاف‌ها همچون جعبه‌هایی است که دستگیره‌های آن را برای محفوظ ماندن به هم می‌بندند و مرتبط می‌سازند.^۲

۸. ۴. ۳. مرحله جدایی

«وَفَتَّقَ بَعْدَ الْإِزْتِاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا»^۳

[سپس آسمان‌ها را] از هم جدا ساخت و درهای بسته آن‌ها را باز گشود.

نکته

- «صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا»: از باب اضافه صفت به موصوف است و در اصل «ابوابها الصوامت» بوده؛ یعنی و بعد از آنکه شکاف‌های آسمان به هم چسبیده بود و به یکدیگر متصل بودند، خداوند درهای بی‌صدا را گشود و آن‌ها را از یکدیگر جدا نمود و ممکن است که مقصود از این جمله باز شدن آسمان به باریدن و باز شدن زمین به رویاندن گیاهان باشد.

مشابه

- ◇ «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^۴ آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۸۵.

۳. فَتَّقَ: باز کرد، گشود؛ الثوب فتقا شقّه و نقض خیاطه حتّی انفصل بعضه عن بعض.

إِزْتِاقٍ: بسته شدن، قفل شدن.

صَوَامِتَ: خاموش‌ها؛ ساکت‌ها؛ جمع صامت به معنای ساکت و بدون صداست؛ الأبواب مغلقاتها.

۴. انبیا، ۳۰.

- مقصود این است که خداوند آشفته‌گی‌های بین زمین و آسمان را برداشته و فضا را به‌گونه‌ای منظم فرموده تا جبرئیل که مأمور نزول اوامر الهی است، بتواند اوامر او را بر رسول خدا نازل کند و ملائکه‌ای که موکل بالا بردن اعمال بندگان هستند، بتوانند اعمال بندگان را بالا ببرند. پس خدا آسمان را طوری آفریده که ملائکه بتوانند رفت‌وآمد کنند.

مشابه

- ◇ «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۱ آدمی را فرشتگانی است که پیایی به امر خدا از روبه‌رو و پشت سرش می‌آیند و او را نگهبانی کنند.

۸. ۴. ۲. مراحل آفرینش آسمان‌ها

۸. ۴. ۱. مرحله دودی

«وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ»^۲

آسمان را در حالی که به‌صورت دود بود فرمان داد.

مشابه

- ◇ «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ»^۳ سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود.
- ◇ «فَارْتَقَبَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ»^۴ پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.

۸. ۴. ۲. مرحله پیوند

«فَالْتَحَمَتْ غُرَىٰ أَشْرَاجِهَا»^۵

تا اجزایش حلقه‌وار به هم پیوندند.

۱. رعد، ۱۱.

۲. دُخَان: دود؛ بخار؛ ذرات موجود در فضا.

۳. فصلت، ۱۱.

توجه داشته باشید که «ثم» در آیه بالا، به معنای تأخیر در بیان است نه تأخیر در زمان؛ بنابراین، دلیل بر این نیست که آفرینش آسمان‌ها بعد از خلقت زمین است.

۴. دخان، ۱۰.

۵. التَّحَمَّتْ: به هم جوش خورد؛ به هم پیوست.

غُرَى: دستگیره؛ جمع «عروه» به معنای دستگیره؛ من الدلو و الكوز المقبض و من الثوب اخت زره كالعری و يكسر و تشبيه. أَشْرَاج: قطعات فاصله‌دار؛ دستگیره؛ جمع «شرح» به معنای شکاف است؛ جمع الشرج محرّكة كالأسباب و السبب، و هی العروة للعبية و قيل و قد تطلق الأشراج على حروف العيبة التي تخاط و هو الأنسب فى المقام.

نکته‌ها

- این تعبیر هماهنگی روشنی با علم روز دارد که می‌گوید: ستارگان آسمان و منظومه‌ها و مجموعه‌های آن تحت تأثیر نیروی جاذبه که متناسب با جرم آن‌هاست و نیروی دافعه که بر اثر حرکت و نیروی گریز از مرکز در آن‌ها پیدا می‌شود، در مدارهای خود در حرکت‌اند؛ بی‌آنکه تکیه بر جایی داشته باشند و کمترین انحرافی از مدار خود پیدا کنند.^۱
- کنایه از کمال قدرت خداوند و تحقق خواسته‌هایش است.^۲
- مقصود از «توقّف» این نیست که میخ‌کوب شوند و هیچ حرکتی نداشته باشند؛ زیرا در این صورت در نظم جهان اختلال پیش می‌آید و شب و روز و هفته و ماه و... از بین می‌روند، پس مقصود از اینکه به آن‌ها دستور توقف داده، این است که برای هرکدام مدار حرکتی را تعیین کرده و هر یک را در همان مدار قرار داده است و حرکت آن را در مدار خود تنظیم فرموده است.

مشابه

- ◇ ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾^۳ روزی که آسمان سخت در تب‌وتاب افتد.
- ◇ ﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾^۴ و آسمان را نگاه می‌دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد.

۸. ۵. آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و شهاب‌ها

۸. ۵. ۱. خورشید

﴿وَجَعَلَ شَمْسُهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا﴾^۵

خداوند، خورشید را نشانه‌ی روشنی‌بخش روز قرار داد.

نکته

- روشن‌گر بودن روز به این دلیل است که خورشید در تمام سال به حال خود ثابت است و نور می‌دهد و محو‌آیت شب به لحاظ حالات مختلفی است که برای ماه پیش می‌آید، گاهی ماه پیداست و نور می‌دهد و گاه مخفی است. تغییر و دگرگونی ماه آن‌قدر زیاد است که دو شب بر یک حال نبوده و هر شبی در منزلگاه خاصی است و زیادی و نقصان می‌پذیرد.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۸۶.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. طور، ۹.

۴. حج، ۶۵.

۵. مُبْصِرَةٌ: روشنی‌بخش.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۱۷.

۸. ۴. ۴. مرحله نگهبانی شهاب‌های آسمانی

﴿وَأَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ النَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا﴾^۱

و نگهبانانی از شهاب‌های پرنور بر هر راهی گماشت.

نکته

- «مِنَ الشُّهُبِ النَّوَاقِبِ»: «مِنَ» برای بیان رصد است، یعنی آن رصدهایی را که خداوند بر پا داشته عبارت از تیرهای شهابی هستند که فضا را سوراخ کرده و شیاطین را دور می‌کنند.

مشابه

◇ ﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿إِلَّا مَنِ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾^۲ آن‌ها (شیاطین) نمی‌توانند به سخنان عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو هدف تیرها قرار می‌گیرند. آن‌ها به شدت عقب رانده می‌شوند و برای آنان عذابی دائم است. مگر آن کس که برای لحظه‌ای کوتاه جهت استراق سمع، به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را دنبال می‌کند.

۸. ۴. ۵. مرحله حفظ

﴿وَأَمْسَكْهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِه﴾^۳

و به دست قدرت خود در عرصه فضا، آسمان‌ها را از اضطراب حفظ کرد و فرمان داد که تسلیم دستورات او باشند.

۱. رَصَد: نگهبان؛ در اصل به معنای مصدري دارد و به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و بر فاعل نیز اطلاق می‌شود و در مفرد و جمع هر دو به کار می‌رود. جمع آن راصد است؛ جمع راصد کخدم و خادم او اسم جمع و یکون مصدرا کالرصد بالفتح، و الرّاصد هو القاعد على الطريق منتظرا لغيره للاستلاب أو المنع، و المرصاد الطريق و المكان يرصد فيه العدو و ارصدت له اعددت.

شُّهُبٍ: ستارگان؛ الشُّهُاب: شعله و روشنیایی از آتشی افروخته، از همان شعله‌ای که در جو و هوا رخ می‌دهد.

نَوَاقِبٍ: درخشنده‌ها جمع ثاقب؛ نور آن‌ها فضا را می‌شکافد و از آن می‌گذرد.

نِقَابٍ: سوراخ و چاله در دیوار؛ جمع «نقب» به معنای راه یا فاصله میان دو چیز است؛ بالكسر جمع نقب کسهام و سهم و هو الثقب و الخرق و الطريق فی الجبل.

۲. صافات، ۸ تا ۱۰.

۳. امسک: حفظ کرد؛ مسک و امساک به معنی گرفتن و نگاه داشتن است؛ تمسک: گرفتن و چنگ زدن است. بخل را از آن رو موجب امساک گویند که منع کردن و نگاه داشتن مال از دیگران است.

تَمُورٌ: مضطرب و سرگردان شود؛ از ماده «مور» در لغت به معانی مختلفی آمده؛ از جمله به معنای سریع و همچنین گرد و غباری که آن را باد به هر سو می‌برد. «مور» همان حرکت سریع و دورانی و توأم با اضطراب است؛ الموج و الاضطراب و الحركة.

خَرْقِ الْهَوَاءِ: جاهای خالی فضا؛ یکون بمعنی الثقب فی الحائط و الشق فی الثوب و غیره، و هو فی الأصل مصدر خرقته إذا قطعت و مزقته، یکون بمعنی القفر و الأرض الواسعة تتخرق فیها الرّیاح أى تهب و تشتّد.

بِأَيْدِهِ: با قدرتیش؛ در قرآن «ذاالاید» به معنای صاحب قدرت آمده است و در خطبه بالا به همین معناست.

مشابه

- ♦ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾^۱ اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد.
- ♦ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾^۲ و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند.
- ♦ ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۳ و آفتاب به‌سوی قرارگاه خویش روان است. این فرمان خدای پیروزمند و داناست.

۸. ۵. ۲. ماه

﴿وَقَمَرَهَا آيَةً مَّحْوَةً مِنْ لَيْلِهَا﴾^۴

و ماه را با نوری ملایم و کم‌رنگ نشانه شب قرار داد.

نکته

- منظور از «محوه» (محو شده) همان کم‌رنگ بودن نور ماه، نسبت به نور خورشید است که خداوند این نور کم‌رنگ را برای کاستن مختصری از ظلمت شب قرار داده است.^۵

۸. ۵. ۲. ۱. ماه و خورشید و فلسفه وجودی آن‌ها

﴿وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلٍ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السَّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا﴾^۶

و آن‌ها را در مجرای معین خودشان به جریان انداخت و حرکتشان را در راهی که باید بپیمایند مقرر فرمود تا به‌واسطه رفت‌وآمدشان شب را از روز متمایز سازد و با گردش آن‌ها عدد سال‌ها

۱. یونس، ۵.

۲. نحل، ۱۲.

۳. یس، ۳۸.

۴. مَمْحُوتَةٌ: محوشدنی؛ از ریشه مَحَوَ به‌معنای محوشدنی، چون در اکثر شب‌ها در قسمتی از شب در فضا دیده نمی‌شود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۰.

۶. مَنَاقِلٍ: مسیر حرکت و انتقال آن‌ها؛ وسیله‌های نقل و انتقال؛ جمع «منقل» از ماده «نقل» به‌معنای راه است؛ فی الأصل الطريق فی الجبل

مَجْرَاهُمَا: مجرای آن؛ مصدر میمی هست؛ از ماده جری به‌معنی روان شدن.

سَيْرٌ: راه رفتن.

مَدَارِجٌ: جمع المدرج و هو المسلك.

يُمَيِّزٌ: متمایز سازد؛ میز و تمییز به‌معنی فصل و جدا کردن است؛ تمیز: جدا شدن.

و حساب دانسته شود.

نکته‌ها

- «منقل» اسم مکان به‌معنای محل‌های انتقال است. خداوند خورشید و ماه را در جریانشان به حرکت درآورده است. از این جمله استفاده می‌شود که خورشید هم حرکت دارد.
- منظور از «مدارج» خورشید و ماه، مدار دایره‌ای است که زمین به گرد خورشید می‌گردد و در ۳۶۵ روز کامل می‌شود. در نظر ما زمینیان، چنان به نظر می‌رسد که این دایره مربوط به حرکت خورشید به دور زمین است؛ در حالی که در واقع، خورشید در مرکز قرار گرفته و زمین به دور آن می‌چرخد، همان‌گونه که حرکت زمین به دور خود، که سبب پیدایش شب و روز است و در ۲۴ ساعت کامل می‌شود، در نظر ما به‌صورت حرکت خورشید به دور زمین احساس می‌شود. علت این‌گونه احساس این است که ما زمین را ثابت می‌پنداریم و تمام کواکب آسمان را به دور خود در حرکت می‌بینیم. ماه نیز حرکت انتقالی به دور زمین دارد که در ۲۹ روز و چند ساعت کامل می‌شود و تغییر شکل ظاهر ماه در نظر ما به جهت همین حرکت دورانی به دور زمین است.^۱

مشابه

♦ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾^۲ اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزل‌هایی معین کرد تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید.

۸. ۵. ۳. ستارگان

﴿ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَّهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيَّهَا، وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا﴾^۳

سپس در فضای آسمان مدار و فلک آن را آفرید و با ستارگان دور از چشم و ستارگان درخشنده آن را بیاراست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۹۹.

۲. یونس، ۵.

۳. عَلَّقَ: معلق و آویزان نگه داشت.

فَلَكٌ: مدار؛ مقصود آن مدارهایی است که خورشید و ماه و زمین و سایر ستارگان در آن حرکت می‌کنند.

نَاطَ: آویخت؛ به آن ربط داد؛ از ماده «نوط» به‌معنای وابسته کردن چیزی به دیگری است.

دَرَارِيٌّ: دُرهای آن؛ جمع «دری» به‌معنای مروارید درشت است و «دری» به‌معنای ستاره نیز آمده است؛ به‌خاطر صفا و درخشندگی آن؛ الكواكب المضيئة جمع الدّری بتشلیث الدّال نسبت إلى الدّر لبياضها، وعن الفراء الكوكب الدّری عند العرب عظیم المقدار.

نکته

● تقسیم‌بندی ستارگان به کوچک و بزرگ یا ریز و درشت، از دیدگاه ماست و گر نه بسیاری از این ستارگان کوچک، از نظر حجم، فوق‌العاده بزرگ و حتی از خورشید که یکی از کواکب متوسط آسمان محسوب می‌شود، بزرگترند! اما به جهت بُعد مسافت به چشم ما کوچک می‌آیند و به عکس، ستارگان درشتی هستند مانند ستاره زهره که جزء سیارات منظومه شمسی هستند و به جهت نزدیک بودنشان درخشندگی فوق‌العاده‌ای دارند، درحالی که سیاره کوچکی است.^۱

مشابه

◇ ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۲ ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم.
◇ ﴿وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾^۳ و آسمان [این] دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم.

۸. ۵. ۴. شهاب‌ها و نقش آن‌ها در آسمان

«وَرَمَى مُسْتَرَقًى السَّمْعَ بِثَوَاقِبِ شُهَبِهَا»^۴

و آنان را که خواستند اسرار آسمان‌ها را دزدانه دریابند با شهاب‌های نافذ هدف قرار داد.

۸. ۵. ۵. رام کردن ستارگان

«وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلَالٍ تَسْخِيرِهَا»^۵

و ستارگان را در حالات گوناگون رام و مستخر خویش به جریان انداخت.

نکته‌ها

- خداوند اجرام آسمانی را به نحو آرامی به حرکت درآورده است و همه آن‌ها در مسیر حق‌اند و از فرمان او تخلف و نافرمانی نمی‌کنند.
- منظوم از «اذلال» راه است و منظور از «سائر» (در عبارت بعد) هر جرم آسمانی است که دور سیاره‌ای می‌چرخد.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۲.

۲. صافات، ۶.

۳. فصلت، ۱۲.

۴. مُسْتَرَقًى: دزدانه؛ «مسترق» به معنای دزد و رباپنده است و «استراق سمع» به معنای استماع سخن دیگری، به طور مخفیانه و دزدکی است؛ المستمع مخفی، و فی النسخ مسترقی السمع بصیغة الجمع.
شُهَب: ستاره‌ها.

۵. اِذْلَالٍ: رام شدن؛ جمع «ذل» به معنای مجرا و مسیر است؛ بفتح الالف و الذال المعجمة جمع الذل بالكسر.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۳.

۸. ۶. حالات ستارگان

۸. ۶. ۱. ثابت و متحرک

«مِنْ ثَبَاتٍ ثَابِتِهَا وَ مَسِيرٍ سَائِرِهَا»

برخی ثابت و برخی در حرکت‌اند.

نکته‌ها

- «مِنْ» بیانیه است برای جمله قبل، یعنی مسخر کردن به این است که ستارگان ثابت و بدون حرکت، همه تحت اختیار و قدرت حق‌اند و همه تحت قدرت خداوند اداره می‌شوند.
- ستارگان ثابت و سیار: ستارگان ثابت مجموعه‌هایی هستند که وضع خود را در آسمان تغییر نمی‌دهند؛ از یک طرف طلوع می‌کنند و در طرف دیگر غروب، بی‌آنکه تغییری در فواصل آن‌ها دیده شود. ستارگان سیار چند ستاره هستند که در مجموعه منظومه شمسی گرد آفتاب می‌گردند و چون فاصله آن‌ها با کره زمین نسبت به اجرام آسمانی، بسیار کم است، حرکات آن‌ها در آسمان کاملاً معلوم است و دائماً محل خود را نسبت به ما تغییر می‌دهند.

۸. ۶. ۲. بالا و پایین بودن ستارگان

«وَهُبُوطِهَا وَ صُعُودِهَا»

برخی بالا و برخی پایین می‌روند.

نکته‌ها

- مقصود حضرت بلندی و پستی ستارگان است؛ یعنی همان‌گونه که زمین پستی و بلندی دارد، آسمان و سایر ستارگان متحرک هم پستی و بلندی دارند. وقتی ستاره‌ای در مسیر خود به گودی برسد، فاصله‌اش با ستاره ثابت دیگری که نزدیک آن است بیشتر می‌شود و وقتی که به اوج برسد، فاصله‌اش با همان ستاره کمتر می‌شود. درواقع حرکت زمین به دور خورشید در مداری که برای آن تعیین شده به این نحو است که وقتی زمین به گردش انتقالی خود به نقطه حضیض و به تعبیر حضرت «هبوط» می‌رسد، فاصله‌اش با خورشید زیاد می‌شود و وقتی به نقطه اوج و به تعبیر حضرت «صعود» می‌رسد، فاصله‌اش با خورشید کم می‌شود؛ بنابراین هر یک از ستارگان سیار و متحرک مداری دارند که دارای پستی و بلندی هستند و این ستارگان در هر حال تحت قدرت خداوند هستند.
- حالات ستارگان: برای ستارگان و کواکب حالات «هبوط» و «صعود» وجود دارد. یعنی چنان به نظر می‌رسد که یک ستاره یا یک مجموعه به طرف بالا حرکت می‌کند که نامش صعود است و گاه به پایین حرکت می‌کند که نامش هبوط است. روشن‌ترین مثال آن خورشید است که از اول زمستان شروع به اوج‌گیری در مدار خود می‌کند و هر روز

در محل بالاتری در آسمان دیده می شود تا اول تابستان که به نهایت اوج خود می رسد و کاملاً در آسمان، بالا دیده می شود و گاه درست بالای سر و سپس از آغاز تابستان هبوط آن شروع می شود و در اول زمستان به پایین ترین نقطه در افق می رسد.^۱

۸. ۶. ۳. سعد و نحس ستارگان

«وَنُحُوسَهَا وَسُعُودَهَا»

برخی نحس و برخی سعد هستند.

ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَآوَاتِهِ وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِهِ خَلْقاً بَدِيعاً مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَمَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا وَ حَشَا بِهِمْ فَتُوقَ أَجْوَانِهَا وَ بَيْنَ فِجَاقِهَا تِلْكَ الْفُرُوجَ رَجُلَ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ الْقُدُسِ وَ سُتْرَاتِ الْحُجُبِ وَ سُرَادِقَاتِ الْمَجْدِ وَ وَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيجِ الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبُحَاتِ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلَى حُدُودِهَا. وَ أَنْشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَ أَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ أُولَى أَجْنَحَةٍ تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ وَ لَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئاً مَعَهُ مِمَّا انْفَرَدَ بِهِ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيمَا هُنَا لِكَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَ دَائِعَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ فَمَا مِنْهُمْ زَائِعٌ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ وَ أَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ الْمَعُونَةِ وَ أَشْعَرُ قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعُ إِحْبَابَاتِ السَّكِينَةِ وَ فَتَحَ لَهُمْ أَبْوَاباً دُلَّالاً إِلَى تَمَاجِيدِهِ وَ نَصَبَ لَهُمْ مَنَاراً وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامٍ تُوَحِّدُهُ لَمْ تُثْقِلْهُمْ مُؤَصِّرَاتُ الْإِتَامِ وَ لَمْ تَزْتَحِلْهُمْ عَقَبُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ لَمْ تَزِمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ وَ لَمْ تَغْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ وَ لَا قَدَحَتْ قَادِحَةً الْإِحْنَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ لَا سَلَبَتْهُمْ الْحَيْرَةَ مَا لَاقَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بَضْمَاتِهِمْ وَ مَا سَكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ وَ لَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَفْتَرِعَ بَرِينَهَا عَلَى فِكْرِهِمْ وَ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدَّلْحِ وَ فِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشَّمَخِ وَ فِي قُتْرَةِ الظَّلَامِ الْأَيْتَمِ.

۹. آفرینش فرشتگان و ویژگی های آنان

۹. ۱. فرشتگان آبادی آسمان ها

«ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَآوَاتِهِ وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِهِ خَلْقاً بَدِيعاً مِنْ مَلَائِكَتِهِ»^۱

۱. عِمَارَةُ: آبادی؛ المنزل جعله أهلاً ضدَّ الخراب الذي لا أهل له يقال عمره الله منزلك عماره و أعمره جعله أهلاً. صَفِيح: لوح؛ صفحة آسمان؛ از ماده «صفح» در اصل به معنای انبساط و گسترش و عریض بودن چیزی است؛ بنابراین «صفیح» به معنای صحنه های گسترده و وسیع می آید و «الصفیح الاعلی» به معنای آسمان های گسترده بالاست. این ماده گاه به معنای گذشت کردن نیز به کار می رود؛ زیرا از سخت گیری نکردن و شرح صدر نسبت به شخص یا چیزی حکایت می کند؛ السماء و وجه کل شیء عریض قاله فی القاموس، و وصفه بالأعلى بالنسبة إلى الأرض لأنه الصفیح الأسفل، فما فی شرح المعتزلی من تفسیره بسطح الفلک الأعظم لیس بشیء بل مخالف لکلام الامام علیه السلام مضافاً إلى مخالفته لتفسیر أهل اللغة إذ کلامه هنا و فی الخطبة الاولى صریح فی عدم اختصاص مسکن الملائكة بالفلک الأعظم، حیث قال ثمة: ثم فتق ما بین السماوات العلی فملاهنَّ أطواراً من ملائکته، و ذکر هنا أنه تعالی ملأ بهم فروج فجاجها و حشاهم فتوق أجوانها.

و سُرَادِقَاتِ الْمَجْدِ^۱

هم اکنون صدای تسبیح آن‌ها فضای آسمان‌ها را پر کرده؛ در بارگاه قدس، درون پرده‌های حجاب و صحنه‌های مجد و عظمت پروردگار، طنین انداز است.

۴.۹. رتبه فرشتگان

«وَوَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيجِ الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبُحَاتُ نُورٍ تَوَدَّعُ الْأَبْصَارُ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلَى حُدُودِهَا»^۲

و در پس آن فریادها که گوش‌ها را کر می‌کند، طبقاتی از نور است که دیدگان از رؤیت آن بازداشته شوند و به‌ناچار در محدوده آن نور متحیر و ناتوان بایستند.

۱. فَجَوَات: فاصله‌ها و فضاها؛ خالی؛ جمع «فجوه» به معنای محل وسیع و گشاده است و به معنای فراخی و گشادگی میان دو چیز نیز آمده است و در داستان اصحاب کهف در قرآن کریم اشاره است به محل وسیع غار اصحاب کهف «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ»؛ جمع فجوة و هی الفرجة و الموضع المتسع بین الشیئین. فُرُوج: شکاف‌ها؛ الفرج و الفرجة: شکافتگی میان دو چیز، مثل شکاف دیوار و فاصله میان دو پا. رَجَل: سر و صدا؛ آواز و فریاد؛ از ماده «رجل» در اصل به معنای برداشتن و پرتاب کردن چیزی است؛ محرکه رفع الصوت مصدر زجل کفرج.

المُسَبِّحِينَ: تسبیح‌کنندگان؛ از ماده سَبَّحَ؛ تسبیح: تنزیه خدا از هر بدی؛ تسبیحاً: دعا کرد، نماز خواند. حَظَائِر: محیط؛ جمع «حظیره» به معنای منطقه ممنوعه است؛ در اصل به معنای جایی است که برای شب حیوانات ساخته می‌شود؛ بالحاء المهملة و الظاء المعجمة الموضع الذي يحاط عليه لتأوى إليه الأبل والغنم وغيرهما ليقبها من الحرّ والبرد.

الْقُدُس: پاک؛ پاکی.

سُتْرَاتِ پوشش‌ها؛ پرده‌ها؛ جمع سُتْرَة. «سُتْرَاتِ الْحُجُب» به جایی گفته می‌شود که محجوب و پوشیده است؛ بضمتین جمع سترة بالضم و هو ما يستتر به كالستارة.

سُرَادِقَاتِ: سراپرده‌ها؛ جمع «سراقد» به معنای سراپرده و خیمه عظیم و باشکوه است؛ اصل آن به معنای چادری است که روی حیاط منزل کشیده می‌شود؛ الذي يمدّ فوق صحن البيت والبيت من الكرسف.

۲. الرَّجِيجِ: اضطراب؛ از ماده رَجَجَ «به معنای حرکت دادن شدید یا زلزله است. «رجيج البحر» به معنای اضطراب و طوفان دریاست؛ الزلزلة و الاضطراب و منه رجيج البحر.

تَسْتَكُّ: کر می‌شود؛ از ماده «سک» در اصل به معنای حفر کردن است و در جمله بالا اشاره به صداها و شدیدی است که گویی گوش را سوراخ می‌کند؛ این واژه به معنای کر شدن نیز آمده است؛ المسامع ضاقت وصمت.

سُبُحَاتُ: پرده‌ها؛ تشعشعات؛ جمع «سبحه» به معنای نور و عظمت است و اضافه آن به «نور» در جمله بالا اضافه بیانیه است؛ بضمتین النور و البهاء و الجلال و العظمة و قيل: سبحات الوجه محاسنه لأنك إذا رأيت الوجه الحسن قلت سبحان الله تعجباً.

تَوَدَّعُ: باز می‌دارد؛ كمنعه كفّه وردّه.

خَاسِئَةً: محروم و رانده‌شده؛ از ماده «خسأ» به معنای طرد کردن توأم با تحقیر است؛ البصر كلّ من باب منع والخاصی من الكلاب و نحوها المبعد الذي لا يترك أن يدنو من الناس.



سپس خداوند سبحان برای سکونت در آسمان‌ها و آباد ساختن آن (با عبادت و نیایش) در بالاترین صفحه ملکوت خود، مخلوقاتی بدیع از فرشتگان آفرید.

نکته

● «سُبُحَاتُهُ»: مفعول مطلق تأکیدی است که فعل آن محذوف و در اصل «سَبَّحت سبحانه» بوده است؛ یعنی تسبیح کردم خداوند را تسبیح‌کردنی که مناسب با شأن و مقام اوست.

۲.۹. فرشتگان در فضای آسمان

«وَمَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا وَحَشَا بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَائِهَا»^۱

تمام فواصل آسمان را با آن‌ها پر کرد و فضای میان آن را از وجود فرشتگان مالا مال ساخت.

نکته‌ها

● کلمات «فجاج» و «فروج» اشاره به تباین و اختلافی است که میان اجزای فلک وجود داشته و در عین حال به دلیل وجود فرشتگان که نظم‌بخشنده به آن هستند، منظم شده است.^۲

● پر شدن شکاف‌های فلک به وسیله فرشتگان، کنایه از نظامی است که از برکت وجود آن‌ها حاصل شده و خداوند تدبیر کار فلک را به عهده فرشتگان قرار داده است.^۳

۳.۹. طنین تسبیح فرشتگان

«وَبَيْنَ فَجَوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ رَجُلُ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ الْقُدُسِ، وَسُتْرَاتِ الْحُجُبِ

۱. فُرُوج: گشادگی‌ها.

فِجَاجِهَا: راه‌ها؛ اقلیم‌ها؛ جمع فَجَّ به معنای راه وسیع بین دو کوه؛ بكسر الفاء جمع فجّ بفتحها.

حَشَا: پر کرد؛ الوسادة بالقطن جعلتها مملوءة منه.

فُتُوقَ: جاهای خالی آسمان؛ جمع «فتق» به معنای شکاف در چیزی یا فاصله میان دو چیز است و فرق آن با «فروج» که جمع فرج و به معنای شکاف است، شاید از این نظر است که «فتق» گستردگی بیشتری دارد و همچنین ممکن است «فتق» اشاره به جایی باشد که دو بخش چیزی از هم جدا شود، در حالی که «فرج» تنها به معنای شکاف در چیزی است، بی‌آنکه از هم جدا گردد.

أَجْوَائِهَا: جوها؛ جمع «جو» به معنای هوا یا به معنای فاصله میان زمین و آسمان است؛ الهواء.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۸.

۳. همان.

نکته‌ها

- کنایه از آن است که آدمیان نمی‌توانند فرشتگان را ببینند و هرکس به‌جز پیامبران ادعای دیدن آن‌ها را می‌کند، دروغ می‌گوید.^۱
- مفهوم این عبارت «فَتَقِفْ خَاسِئَةً عَلَىٰ خُدُودِهَا» آن نیست که خداوند متعال، محلی در آسمان‌ها دارد که با انوار فوق‌العاده شدید، از هر سو احاطه شده است، بلکه منظور این است که مراکز مقدسی در جهان هستی وجود دارد که حتی فرشتگان از مشاهده آن عاجزند.^۲
- لفظ «رجیع» کنایه از نهایت عبادت فرشتگان است.^۳

۵.۹. صور مختلف فرشتگان

«وَأَنشَأَهُمْ عَلَىٰ صُورٍ مُّخْتَلِفَاتٍ، وَأَقْدَارٍ مُّتَفَاوِتَاتٍ، أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ»^۴
ملائکه را به‌صورت‌های گوناگون و اندازه‌های مختلف، دارای بال و پر آفرید که جلال عزت حق را تسبیح می‌گویند.

نکته‌ها

- تعدد بال فرشتگان، کنایه از تفاوت ادراک آن‌ها از جلال خدا و دانش متفاوتی است که لزوماً هر یک از آن‌ها از خداوند دارند؛ به همین دلیل امام علی‌علیه‌السلام داشتن بال را موجب تسبیح و تنزیه خداوند دانسته است.^۵
- «أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ»: بال وسیله حرکت است. ملائکه موجوداتی صاحب جسم هستند که برای حرکت احتیاج به وسیله حرکت دارند و چون حرکت آن‌ها در فضا است، بنابراین باید وسیله حرکت آن‌ها بال باشد که به فراخور حال آن‌ها دو یا چند بال دارند.

مشابه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند، پیام‌آورنده قرار داده است. در آفرینش، هرچه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست.
﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۲ و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به‌راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است.

۶.۹. بی‌ادعا در اسرار آفرینش

«لَا يَتَنَحَّلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ»^۳
آن‌ها هرگز، اسرار شگفت‌انگیز آفرینش مخلوقات را به خود نسبت نمی‌دهند.

۷.۹. بی‌ادعا در امر آفرینش

«وَلَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا مِمَّا انْفَرَدَ بِهِ ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾»^۴
و هیچ‌گاه ادعا نمی‌کنند که در آفرینش چیزی با او شرکت هستند بلکه آنان بنده‌هایی گرامی‌اند که در گفتار بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و به فرمان خدا عمل می‌کنند.

نکته

- فرشتگان بنده خدا هستند و خود را خالق و مُبدع نمی‌دانند و آنچه انجام می‌دهند در مسیر بندگی خداوند است.

۸.۹. امنای وحی

«جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيهَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَىٰ وَحْيِهِ»
خداوند ملائکه را در آن عالم امین وحی قرار داد.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۰۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۹.

۴. تعبیر «تسبیح جلال عزته» ممکن است اشاره به تسبیح فرشتگان در برابر جلال و عزت خداوند باشد و انتخاب صیغه مؤنث، به‌خاطر مفهوم جمعی آن‌هاست.

تُسَبِّحُ: تسبیح می‌گویند؛ مِنَ التَّسْبِيحِ وَفِي بَعْضِ النُّسخِ تَسْبِيحٌ مِنَ السَّبَّاحَةِ وَفِي هَذِهِ النُّسخَةِ.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۹.

۱. فاطر، ۱.

۲. اسراء، ۴۴.

۳. لَا يَتَنَحَّلُونَ: به خود نسبت نمی‌دهند؛ ادعا نمی‌کنند؛ از ماده «انتحل» به معنای ادعا کردن چیزی به نفع خویش است، در حالی که تعلق به دیگری دارد؛ الشَّيْءُ إِذَا ادَّعَاهُ لِنَفْسِهِ وَهُوَ لغيرِهِ.

۴. انبیاء، ۲۶.

یا در کارهایی که به آن‌ها محوّل شده موفق باشند، باید از پشتیبانی و کمک خداوند برخوردار باشند.

۹.۱۲. قلوب خاشعانه فرشتگان

«وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعَ إِحْبَابِ السَّكِينَةِ»^۱

قلب آنان را با تواضع و خشوع و سکینه و آرامش قرین ساخته است.

۹.۱۳. گشودن درهای مدح به روی فرشتگان

«وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَاباً ذُلّاً إِلَى تَمَاجِيدِهِ»^۲

و درهای سهل و آسانی را برای مدح و تمجید (و نیایش) خویش به روی آن‌ها گشوده است.

نکته‌ها

● مقصود از «ابواب ذلل» معارفی است که به وسیله آن‌ها، خداوند چنان‌که شایسته است تمجید و ستایش می‌شود. این معارف الهیه برای فرشتگان وسیله‌هایی در جهت تنزیه و تعظیم پروردگار می‌باشند.^۳

● مقصود از این عبارت این است که ملائکه به راحتی به عبادت خدا مشغول‌اند و این برخلاف طبع بشر است؛ یعنی بشر دوست دارد که آزاد باشد و به این سادگی حاضر نیست که به عبادت خدا بپردازد و درهای ستایش به راحتی بر روی بشر باز نیست و به همین جهت هم در قیامت مقام مؤمنین بالاتر از ملائکه است.

۹.۱۴. موحدان حقیقی

«وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَاراً وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ»^۴

و برای آن‌ها نشانه‌های روشن قرار داد تا به توحید او بال‌گشایند.

۱. أَشْعَرَ: پوشش داد؛ قلوبهم من شعرت بالشئ شعورا من باب قعد علمت وقيل مأخوذ من الشعار وهو ما يلبس تحت الذئار أي الزم قلوبهم تشبيها بلزوم الشعار للبدن.
إِحْبَابٍ: خضوع و خشوع و تواضع؛ الرجل خضع لله و خضع قلبه.
السَّكِينَةُ: آرامش؛ الوقار و الطمأنينة و المهابة.

۲. ذُلّاً: هموار شده‌ها؛ جمع «ذلّ» به معنای رام و تسلیم و سهل و آسان است؛ بضمّتين جمع الذلّول و هو ضدّ الصّعب.
تَمَاجِيدِهِ: تمجیدها؛ ستایش‌ها؛ جمع «تمجید» به معنای بیان مجد و شرافت و جلالت شخصی است؛ تمجیداً عظّمه و أثنا عليه و الجمع للدلالة على الأنواع.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۳۲.

۴. مَنَاراً: مناره‌ها؛ علامت؛ راهنمایی، پرچم که در مرز کشور برافراشته است و برای نشانه دو مرز است؛ المَنَازَةُ: جای روشنایی و نور، از این جمله است مناره کشتی و فانوس دریایی؛ المَنَازَةُ: وسیله‌ای برای رسیدن به هدف معینی.
أَعْلَامٍ: نشانه‌های راه؛ جمع علم.

۹.۹. امین امر و نهی خداوند

«وَحَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ»

و به وسیله آنان امانات امر و نهیش را به جانب پیامبران روانه کرد.

مشابه

◇ «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»^۱ خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند.

◇ «وَمِنْهُمْ أُمّتَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ»^۲ و برخی امین وحی خداوند و زبان گویا

به سوی پیامبران هستند.

۹.۱۰. مصون از هر شبهه

«وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ، فَمَا مِنْهُمْ زَائِعٌ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ»^۳

و آنان را از تردید در شبهات مصونیت داد؛ بنابراین از ایشان کسی نیست که از راه رضای خدا منحرف شود.

نکته

● منشأ تمام شک و شبهه‌ها و انحراف از راه خدا، درگیری نفس اماره با عقل است؛ چون فرشتگان از نفس فرمان‌دهنده به بدی، پاک و مبرا هستند. بنابراین معصوم‌اند و از پیروی نفس و فرمان‌برداری آن و انحراف از راه حق به راه باطل ممنوع می‌باشند.^۴

۹.۱۱. بهره‌مند از معنویت

«وَأَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ الْمُعُونَةِ»^۵

آنان را از یاری خویش بهره‌مند ساخته است.

نکته

● خداوند ملائکه را با کمک‌هایی که خیلی مفید است کمک فرموده و مقصود حضرت این است که ملائکه برای خود مستقل نیستند و اگر بخواهند عبادت خدا را انجام دهند

۱. حج، ۷۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. عَصَمَ: مصونیت داد؛ از ریشه عصم به معنای امساک و حفظ؛ عصمت به معنی منع است «عَصَمَةُ الطَّعَامِ» یعنی طعام او را از گرسنگی مانع شد؛ استعصام: امتناع یعنی طلب آنچه خویش را با آن حفظ کند.
زَائِعٌ: منحرف؛ از ماده «زیغ» به معنای عدول از حق و انحراف و تمایل به سوی دیگر است؛ العدول عن الحق.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۳۱.

۵. أَمَدٌ: کمک کرد.

الْمُعُونَةُ: او را یاری کرد؛ از ماده عَوْن به معنای یاری؛ «عَاوَنَ، مُعَاوَنَةً وَعَوَانًا»: او را یاری و مساعدت کرد.
«اسْتَعَانَ، اسْتِعَانَةً»: از فلانی یاری و مساعدت خواست؛ فَأَعَانَنِي و قد يتعدى بنفسه فيقال استعنته فَأَعَانَنِي و الاسم منه العون و المعانة و المعونة بفتح الميم و ضم الواو على وزن مكرمة و بضم العين أيضا و اتباع الواو على وزن مقولة.

نکته

● خداوند دلیل‌های واضح و روشنی بر نشانه‌های توحید خود برای ملائکه قرار داده است. اگر بشر بخواهد به توحید و یگانگی خداوند برسد، مطالعة زیادی لازم دارد ولی یگانگی خداوند برای ملائکه خیلی روشن است؛ زیرا با مشاهده، علم به توحید و یگانگی خداوند دارند.

۹. ۱۵. اهل گناه نبودن فرشتگان

«لَمْ تُثْقِلْهُمْ مَوْصِرَاتُ الْآثَامِ»^۱

سنگینی گناهان هرگز آنان را ناتوان و درمانده نساخته است.

نکته

● اشاره به اینکه معمولاً گناه، انسان را در مسیر اطاعت خدا سنگین‌بار و ناتوان می‌سازد و از آنجا که فرشتگان هرگز مرتکب اشتباه نمی‌شوند، سبک‌بارند و برای اطاعت آماده‌اند.^۲

۹. ۱۶. رها از گذر زمان

«وَلَمْ تَزِدْهُمْ عُقْبَ الْآيَاتِ»^۳

رفت‌وآمد شب و روز، آن‌ها را به‌سوی مرگ کوچ نداده است.

نکته

● مقصود این است که رفت‌وآمد شب و روز بر ملائکه اثر نمی‌گذارد. ملائکه با بشر فرق دارند. طبع بشر این‌گونه است که گذشت زمان بر او اثر می‌گذارد و او را پیر کند در حالی که ملائکه این‌طور نیستند.

۹. ۱۷. دور از شک و تردید

«وَلَمْ تَرَمِ الشُّكُوكَ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ»^۴

۱. ثَقُلَ: سنگینی؛ ثَقِيلٌ: سنگین؛ أَثْقَلَ جمع ثَقُلَ است و آن چیزی است که حملش سنگین است؛ مِثْقَال: چیزی است که با آن وزن می‌کنند.

مَوْصِرَاتٌ: سنگین‌کننده‌ها؛ از ماده «إَصْر» به معنای نگهداری و محبوس ساختن است؛ سپس به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته شده است؛ الثَّقَل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۱۲.

۳. لَمْ تَزِدْهُمْ: باز نهاده به آن‌ها؛ از ریشه زَحَلَ به معنای ظرف (مثل خورجین و انبان) و بار سفر و کوچ؛ اصل آن چیزی است که برای کوچ آماده شود؛ رحلة به معنی کوچ و مسافرت است.

عُقْبَ: نوبت؛ جمع «عُقْبَه» اشاره به اینکه شب و روز به نوبت، پشت سر یکدیگر رفت‌وآمد دارند؛ جمع العقبة کعُرف و غرفة و هی النوبة و اللیل و النهار يتعاقبان أي يتنوبان و یجئ کل منهما بعد الآخر.

۴. نَوَازِع: کمان‌های تیراندازی؛ جمع «نازعه» از ماده «نَزَعَ» به معنای از جا بر کردن یا کشیدن است و در عبارت بالا اشاره به تیرهاست که وقتی می‌خواهند آن را از کمان رها کنند، باید بند کمان را با قوت به عقب بکشند؛ فی بعض النسخ بالعين المهملة من نزع فی القوس إذا مدها و فی بعضها بالغین المعجمة من نزع الشيطان بین القوم أي أفسد.

تیرهای شک و تردید، استواری ایمانشان را هدف نگرفته است.

نکته‌ها

● منظور از «نَوَازِع الشُّكُوكِ» انگیزه پیدایش شک و تردید است و منظور از «عزیمه الایمان» پایداری بر ایمان با هر پیامدی که داشته باشد.^۱

● منظور از کلمه «رمی» متحول شدن نفس فرمان‌دهنده به بدی و به‌دور انداختن وسوسه‌های فاسد نفسانی، به آرامش قلبی است.^۲

● در این جمله حضرت «شُکُوک» را به انسانی مسلح و کمان به دست تشبیه کرده که یقین انسان‌ها را هدف قرار داده است. آنان معمولاً در معرض تهاجم قوه شهوت و غضب قرار می‌گیرند و تهاجم آن‌ها به یقین انسان ضربه می‌زند، در حالی که ملائکه از این تهاجم در امان هستند.

۹. ۱۸. دور از ظن و گمان

«وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ یَقِینِهِمْ»^۳

و گمان‌ها بر پایگاه یقین آنان هجوم نیاورده است.

نکته

● در این جمله «ظنون» به انسان هجوم‌برنده تشبیه شده است؛ یعنی گمان‌ها بر محل یقین ملائکه هجوم نمی‌برند. ملائکه از هجوم شک و تردید و از ازدحام ظن و گمان و هر نیروی شیطانی دیگر محفوظ هستند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. همان.

۳. لَمْ تَعْتَرِكِ: هجوم نبرده و با هم درگیر نشده‌اند؛ از ماده «عَرَك» به معنای ازدحام است؛ الازدحام. مَعَاقِدِ: محل گره و انعقاد یقین؛ جمع معقد.

۹.۱۹. دور از حسادت

«وَلَا قَدَحْتُ قَادِحَةَ الْإِخْنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ»^۱

هیچ عاملی آتش کینه و حسد را در میان آن‌ها برنیزروخته است.

نکته

- عیب‌جویی و فتنه‌گری که بین افراد بشر است، در میان ملائکه وجود ندارد.

۹.۲۰. دور بودن از تحیر و سرگردانی

«وَلَا سَلَتْهُمْ الْحَيْرَةُ مَا لَاقَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِضَمَائِرِهِمْ، وَ مَا سَكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ»^۲

و حیرت ایمانی را که با باطن آنان پیوند خورده و هیبت و جلالی را که از حق در دل‌هایشان جای گرفته از آنان سلب ننموده است.

نکته‌ها

- انسان این‌طور است که بر اثر دلایلی به چیزی یقین پیدا می‌کند و این یقین به دلش می‌چسبد اما بعد بر اثر شک و شبهه آن معرفت و یقینی را که در دل داشته از دست می‌دهد ولی ملائکه چنین نیستند که بر اثر شبهه، یقین خود را از دست بدهند، بلکه اصلاً شیطان بر آن‌ها مسلط نمی‌شود تا بخواهد حیرت و شبهه را بر آنان مسلط کند و یقین را از آن‌ها بگیرد.

- «هیبت» کنایه از توجه داشتن به عظمت خداوند است و لفظ «صدر» کنایه از ذات فرشتگان است.^۳

- «ما» در عبارت «ما سکن» موصوله است و «مین» در عبارت «من عظمت» بیانیته است و ابهام «ما» را برطرف می‌کند؛ «عظمت» بیان و تفسیر ماست؛ «هیبت جلالته» عطف بر «عظمت» است؛ یعنی آن چیزی که در اعماق قلب‌های آنان از عظمت خدا و جلالت او ساکن شده با تحیر از دل‌های آن‌ها کننده نمی‌شود.

۱. لَا قَدَحْتُ: نیفزودن؛ تحریک و تشدید نکرده؛ قدح به معنی زدن است مثل زدن آهن به سنگ برای بیرون آمدن آتش؛ بالزند من باب منع ای رام الایراء به و هو استخراج النار.
قَادِحَةُ الْإِخْنِ: شعله‌ورکننده کینه‌ها؛ الإخْن: جمع «أخنه» به معنی حسد و کینه است؛ الرَّجُلُ مِنْ بَابِ تَعَبٍ حَقْدٌ وَ أَضْمَرِ الْعِدَاوَةَ، وَ الْإِخْنَةُ اسْمٌ مِنْهُ وَ الْجَمْعُ إِخْنٌ كَسَدْرَةٍ وَ سَدْرٌ.

۲. لَاقَ: وصل شده؛ چسبیده و جا افتاده؛ الشَّيْءُ بِغَيْرِهِ أَيْ لَزَقَ وَ مِنْهُ اللَّيْقَةُ لِلصُّوْقِ الْمَدَادِ بِهَا.
أَثْنَاءَ: در خلال، در میان، لابه‌لای؛ جمع ثنی.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۳۴.

۹.۲۱. در امان از وسوسه‌ها

«وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمْ الْوَسَاوِسُ فَتَفْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ»^۱

وسوسه‌ها در وجود آن‌ها راه پیدا نکرده تا شک و تردید ناشی از آن بر فکرشان چیره شود.

نکته

- منظور از «رین» غلبه یافتن شک‌هایی است که لازمه وسوسه‌هاست تا خرد فرشتگان را بپوشاند و چشم باطنشان را از کار بیندازد.^۲

۹.۲۲. حضور و تدبیر فرشتگان در جهان

«مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْعَمَامِ الدَّلَّحِ، وَ فِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمَخِ، وَ فِي فُتْرَةِ الظَّلَامِ الْآيِهِمْ»^۳

گروهی از آن‌ها در درون ابرهای پرآب و بر فراز کوه‌های عظیم و مرتفع و در پوشش تاریکی‌های شدید قرار دارند.

نکته

- این جمله به توصیف سه دسته از ملائکه می‌پردازد: جمعی در میان ابرها و موکل باران هستند؛ برخی در میان کوه‌ها برای حفظ آن‌ها و نگهداری از آن‌ها؛ گروه سوم در تاریکی‌ها برای راهنمایی مردمی که راه را گم کرده جا گرفته‌اند.

۱. تَفْتَرِعَ: بگوید؛ قرعه بزند؛ از ماده «قرع» به معنی کوبیدن است؛ الضرب بالقرعة و الاختیار.

رَيْنٌ: چرک و زنگار؛ گاه در مورد حجاب‌هایی که بر فکر و قلب انسان می‌افتد، اطلاق می‌شود و در جمله بالا به همین معناست؛ بالنون کما فی بعض النسخ و هو الدنس و الطبع و الغطاء و ران ذنبه علی قلبه رینا غلب، و فی بعضها بالباء الموحدة بمعنی الشک.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۳۵.

۳. الْعَمَامُ الدَّلَّحُ: ابرهای پرباران؛ جمع «دالح» از ماده «دلوح» به معنی ابرهای پرباران است؛ گویی به خاطر سنگینی، آهسته حرکت می‌کنند؛ زیرا ریشه اصلی این لغت، به معنی آهسته حرکت کردن و گام‌های کوتاه برداشتن است؛ جمع الغمامة؛ الدَّلَّحُ: بالحاء المهملة جمع دالح کراکع و رُكْعٌ يَقَابُ سَحَابِ دَالِحٍ أَيْ ثَقِيلٍ بكَثْرَةِ مَانِهِ.

الشُّمَخُ: بلند و مرتفع؛ از ماده «شموخ» به معنی بلند و مرتفع شدن است؛ جمع «شامخ» و به همین مناسبت کوه‌های مرتفع را شامخ می‌گویند؛ بالحاء المعجمة جمع الشامخ و هو المرتفع العالی.

فُتْرَةٌ: سیاهی؛ تاریکی؛ به معنی تنگی و ضیق و انضمام چیزی به چیزی است و از آنجا که تاریکی شدید چنین است که گویی بخش‌های تاریکی روی هم مترکم شده است، این واژه درباره آن در جمله بالا به کار رفته است؛ بالضم بیت الصاید الذی یستتر به عند تصیده من خَصَصَ و نحوه، و الجمع قتر مثل غرفة و غرف.

الْآيِهِمْ: شدید و گمراه‌کننده؛ در اصل به معنی شخص دیوانه و ناقص‌العقل است و به بیابانی که آب و آبادانی ندارد و به شبی که ستاره در آن دیده نمی‌شود، نیز اطلاق می‌گردد و منظور از «الظلام الایهم» در جمله بالا تاریکی شدید است؛ الذی لا یهدی فیه و منه فلاة یهماء.

مَخَارِقِ الْهَوَاءِ، وَتَحْتَهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ^۱ گروهی دیگر از آن‌ها قدم‌هایشان تا قعر زمین پایین رفته و قامت آن‌ها همچون پرچم‌های سفیدی دل‌هوا را شکافته و در زیر آن، بادهایی است که با سرعت و نظم حرکت می‌کند و آن‌ها را در مرزهای معینی نگه می‌دارد.

نکته‌ها

- مقصود از بادهایی که گام‌ها را در محدوده معینی نگاه می‌دارند، حکمت الهی است که به هرچیز آنچه سزاوار بوده، عطا فرموده و هر موجودی را در حدّ وجودی اش محدود کرده است.^۲
- «فَهِیَ کَرَايَاتٍ بِيض...»: مقصود از این عبارت آن است که این‌ها لطافتی دارند و این‌طور نیست که از جایشان تکان بخورند، بلکه پایشان محکم است؛ پس این ملائکه مانند پرچم‌های سفید و نورانی هستند که در پارگی‌های هوا فرو رفته باشند و در زیر آن باد وزنده و ثابتی وجود دارد که این ملائکه را نگه می‌دارد و هرکدام را در هر جایی که هستند، همان‌جا نگه می‌دارد.

مشابه

- ◇ «وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ»^۳ بعضی قدم‌هایی ثابت در قعر زمین‌ها و گردن‌هایی بالاتر از برترین آسمان و هیکل‌هایی از پهن‌دشت هستی گسترده‌تر و دوش‌هایی مناسب پایه‌های عرش هستند.

۱. خَرَقَتْ: پاره کرده و فرو رفته است.

تُخَوِّمُ: حدود و انتهای هر چیز؛ جمع «تخم»، در اصل به معنای حد است و در اینجا «تخوم الارض» به معنای اعماق زمین است؛ الارض بالضمّ حدودها و معالمها.

رایات بیض: پرچم‌های سفید.

مَخَارِق: محل پارگی؛ از ماده «خرق» به معنای پاره کردن و شکاف دادن و سوراخ نمودن است و مخارق هوا به معنای شکاف‌هایی است که در میان طبقات هوا به وجود می‌آید.

هَفَافَةٌ: نسیم؛ باد ملایم؛ از ماده «هف» به معنای سرعت در سیر است و «ریح هفافه» به بادهایی گفته می‌شود که با سرعت در حرکت است و گاه گفته‌اند: «هفافه» به معنای پاکیزه و ساکن است، ولی این معنا چندان تناسبی با عبارت بالا ندارد و بعید نیست هر دو معنا را در یک مفهوم بتوان ادغام کرد و گفت: منظور بادهای سریعی است که به‌صورت منظم در جریان است؛ طيبة ساكنة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۳ ص ۴۳۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخَوْمَ الْأَرْضِ السُّفْلَى فَهِیَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ وَتَحْتَهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ قَدْ اسْتَفْرَعَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ وَقَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ إِلَيْهِ وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ وَشَرَبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ وَتَمَكَّنَتْ مِنْ سُوَيْدَاءِ قُلُوبِهِمْ وَشَيْجَةَ خَيْفَتِهِ فَحَنَوْا بِطُولِ الطَّاعَةِ اعْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ وَلَمْ يُنْفِدْ طَوْلُ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ وَلَا أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمُ الرِّثْمَةِ رَبِّقٌ خُسُوعِهِمْ وَلَمْ يَتَوَلَّاهُمْ إِلَّا عَجَابٌ فَيَسْتَكْثِرُونَ مَا سَلَفَ مِنْهُمْ وَلَا تَرَكْتُ لَهُمْ اسْتِكَانَةَ الْإِجْلَالِ نَصِيبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ وَلَمْ تَجِرِ الْفَتَرَاتُ فِيهِمْ عَلَى طَوْلِ دُءُوبِهِمْ وَلَمْ تَغْضُ رَغْبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ وَلَمْ تَحِفْ لَطُولُ الْمُنَاجَاةِ أَسْلَاطَ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا مَلَكَتْهُمْ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهِمْسِ الْجَوَارِ إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّاعَةِ مَنَاكِبُهُمْ وَلَمْ يَثْنُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ. وَلَا تَعْدُو عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةُ الْغَفَلَاتِ وَلَا تَنْتَضِلُ فِي هِمَمِهِمْ خَدَانِعُ الشَّهَوَاتِ قَدْ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمٍ فَاقْتِهِمْ وَيَمْمُوهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَزْجِعُ بِهِمُ الْإِسْتِهْزَاءُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ إِلَّا إِلَى مَوَادٍّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ مِنْهُمْ فَيَنُوتُوا فِي جَدِّهِمْ وَلَمْ تَأْسِرْهُمْ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْثِرُوا وَشَيْكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ لَمْ يَسْتَغْظَمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَلَوْ اسْتَغْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتٍ وَجَلِّهِمْ وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُفَرِّقْهُمْ سُوءُ التَّقَاطُعِ وَلَا تَوَلَّاهُمْ غِلُّ التَّحَاسُدِ وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ مَصَارِفُ الرِّيبِ وَلَا اقْتَسَمَتْهُمْ أَخْيَافُ الْهِمَمِ فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ لَمْ يَفْكُهُمْ مِنْ رَبَّقِيَّتِهِ رِيْعٌ وَلَا عُدُولٌ وَلَا وَتَى وَلَا فُتُورٌ وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ يَزْدَادُونَ عَلَى طَوْلِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا وَتَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظَمًا.

۲۳.۹. عظمت داشتن فرشتگان

«وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخَوْمَ الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَهِیَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي

۲۶.۹. یقین به پروردگار

«وَقَطَعَهُمُ الْإِيقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ إِلَيْهِ»^۱

و یقین به پروردگار آن‌ها را تا سر حد عشق به او پیش برده است.

نکته

● کسی که به چیزی ایمان قوی و محکم داشته باشد در نتیجه به آن چیز عشق می‌ورزد و چون عشق برای درک کمال است، هرچیزی را که انسان کمال بداند به همان چیز عشق می‌ورزد و در اینجا حضرت می‌فرماید که چون شناخت ملائکه نسبت به خداوند خیلی زیاد است، مثل این است که آن‌ها عاشق خدا باشند.

۲۷.۹. قُرب و توجه تام به پروردگار

«وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتَهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ»

و رغبتشان از آنچه نزد خداست به آنچه نزد غیر خداست تجاوز نکرده است.

۲۸.۹. اهل معرفت و محبت الهی

«قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ وَ الرُّوِّيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَكَّنَتْ مِنْ سُوءِ إِدَاءِ قُلُوبِهِمْ وَ شَيْبَةِ خَيْفَتِهِ»^۲

آن‌ها شیرینی معرفتش را چشیده و از جام محبتش سیراب شده‌اند و در سویدای دلشان ریشه‌های خوف خدا جای گرفته است.

۱. قَطَعَهُمُ: آن‌ها را بریده و جدا کرده است.

وَلَهُ: عشق و محبت شدید؛ متحیر شدن از شدت اندوه است تا آنجا که گاه بی‌قرار شود و عقل را از دست بدهد؛ سپس به عشق‌های سوزانی که آرامش و قرار را از انسان می‌گیرند نیز اطلاق شده است؛ محرکه شدت الوجد أو ذهاب العقل.

۲. الرُّوِّيَّةُ: سیراب‌کننده؛ از ماده «ری» به معنای سیراب شدن است و «کأس رویه» کنایه از ظرف پُری است که شخص را کاملاً سیراب می‌کند؛ المروية التي تزيل العطش.

سُوءِ إِدَاءٍ: نقطه قلب؛ تصغیر «سوداء» به معنای سیاهی است و «سویداء» اشاره به نقطه کوچکی در قلب است که به اعتقاد گذشتگان، مرکز قلب را تشکیل می‌دهد؛ القلب و سوداؤه حَبْته.

وَشَيْبَةُ: ریشه؛ از ماده «وشج» به معنای به هم پیچیدن و مشبک شدن آمده است و طنابی را که به هم می‌پیچند و به صورت تور درمی‌آورند «وشیج» می‌گویند و به ریشه‌های درختان و مانند آن، که در هم پیچیده است «وشیجه» گفته می‌شود. در جمله بالا اشاره به خوف خداست که به دل‌های فرشتگان می‌پیچد و آن را احاطه می‌کند؛ فی الأصل عرق الشجرة يقال: وشجت العروق والأغصان أي اشتبكت.

تشبیه

مشبّه: فرشتگان

مشبّه به: پرچم‌های سفید

وجه شبّه: سفید بودن فرشتگان به این دلیل است که رنگ سفید از کدر بودن و سیاهی به‌دور است؛ چنان‌که دانش فرشتگان از آلودگی و تیرگی باطل و تاریکی‌های شبّه به‌دور است.

استعاره

مستعار: لفظ اقدام

مستعار له: دانش فرشتگان

مستعار منه: اقدام

جامع: لفظ «اقدام» استعاره از دانش فرشتگان است که بر تمام زمین پایین و اطراف آن احاطه دارد. وجه شباهت علوم با اقدام این است که علوم مورد علم یعنی معلوم را در می‌نوردد و در آن جاری می‌شود و به نهایت آن می‌رسد؛ چنان‌که اقدام طی طریق می‌کنند و به نهایت و مقصد حرکت می‌رسند.

۲۴.۹. اشتغال به عبادت

«قَدْ اسْتَفْرَغَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ»^۱

اشتغال به عبادت پروردگار، تمام وجود آن‌ها را پر کرده است.

۲۵.۹. حقیقت ایمان فرشتگان

«وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيَّنَّ مَعْرِفَتِهِ»^۲

و حقیقت ایمان، میان آنان و معرفت او پیوند داده است.

نکته

● ملائکه همیشه به عبادت خداوند مشغول‌اند و ایمان واقعی آن‌ها موجب شده تا به معرفت واقعی خداوند برسند و به عبارت دیگر آن‌ها به وسیله ایمان واقعی به خداوند رسیده‌اند.

۱. اسْتَفْرَغَتْهُمْ: ذهن آن‌ها را از چیزهای دیگر فارغ و خالی نمود.

۲. وَصَلَتْ: رسید؛ فی بعض النسخ بالسين المهملة المشددة يقال و سلّ إلى الله توسيلا و توّسل أي عمل عملا يقرب به إليه.



نکته‌ها

- تعبیر به چشیدن شیرینی معرفت و سیراب شدن از جام محبت، نشان می‌دهد که فرشتگان، معرفت و عشق پروردگار را با تمام وجود خود درک کرده‌اند و تعبیر به «تَمَكَّنَتْ» نشان می‌دهد که خوف پروردگار نیز در اعماق دل‌های آن‌ها ریشه دوانده و این خوف و رجا تمام نیروهایشان را در مسیر اطاعت پروردگار به کار انداخته است.^۱
- «وَشَيْجَةً خَيْفَتِهِ» اشاره به علاقه‌ای است که به دلیل ترس از خداوند، با ذات فرشتگان درآمیخته و در آن جای گرفته است.^۲

استعاره

مستعار: لفظ ذوق
 مستعارُله: تعقل فرشتگان
 مستعارُمنه: چشیدن شیرینی
 جامع: همچنان‌که انسان از چشیدن شیرینی لذت می‌برد فرشتگان هم از درک معارف الهی لذت می‌برند.
 نوع استعاره: تبعیه تصریحیه

۲۹.۹. سخت کوش در عبادت

«فَحَنَوْا بِطُولِ الطَّاعَةِ اعْتِدَالَ طُهُورِهِمْ»^۳

پس قامت راستشان از طول عبادت خمیده است.

نکته

- خم شدن کمر از عوارض جسم مادی است و معلوم نیست که ملائکه از عبادت کمرشان خم شود و ظاهراً منظور از این جمله کثرت عبادت آن‌هاست.

۳۰.۹. در نهایت نشاط و تضرع

«وَلَمْ يُنْفِدْ طَوْلَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ»^۱

و میل و رغبت طولانی به او، سرچشمه تضرع و زاری آنان را تمام ننموده است.

نکته

- علت تضرع ملائکه آن است که آن‌ها خداوند را خوب می‌شناسند، عظمت خداوند را می‌شناسند و همین معرفت کاملشان باعث تضرع آن‌ها می‌شود و این تضرع همیشگی است و از آن کاسته نمی‌شود.

۳۱.۹. پیراسته از هر نوع عجب و تکبر

«وَلَا أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمُ الرُّلْفَةِ رِبْقَ خُشوعِهِمْ، وَلَمْ يَتَوَلَّهِمُ الْإِعْجَابُ فَيَسْتَكْثِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ»^۲

مقام والای آنان رشته خشوع را از گردن وجودشان باز نکرده و خودپسندی بر آنان غالب نگشته تا عبادات گذشته خود را زیاد بشمارند.

نکته

- مقصود این است که آن قرب و نزدیکی زیادی که ملائکه با خدا دارند و آن ارتباط بیش از حد و اندازه‌ای که آن‌ها دارند، سبب نمی‌شود تا آن طناب خشوع و اسارتی که به گردن دارند درآورند و آزاد شوند. آن‌ها همیشه نسبت به خداوند خاضع و خاشع‌اند.

۳۲.۹. خضوع و اطاعت فرشتگان

«وَلَا تَرَكْتُ لَهُمْ اسْتِكَانَةً إِلَّا جَلَالَ نَصِيْبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ»^۳

خضوع در برابر عظمت حق، نصیبی برای بزرگ دیدن حسناتشان بر جای نگذاشته است.

۱. لَمْ يُنْفِدْ: به پایان نبرده، تمام نکرده؛ از ریشه نَفَدَ.

مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ: سرچشمه و منبع تضرع آن‌ها، یعنی از عبادت اشتباع نمی‌شوند.

۲. الرُّلْفَةُ: قُرب؛ از ماده «رَلَف» به معنای نزدیک شدن است و «زَلْفه» و «زَلْفی» به معنای مقام و منزلت و قرب است. رِبْقَى: طنابی که به گردن حیوان انداخته می‌شود؛ جمع «ربقه» به معنای طنابی است که در آن حلقه‌هایی وجود دارد که حیوانات را با آن می‌بندند سپس به رابطه محکم چیزی با چیز دیگر اطلاق شده و در جمله بالا به همین معنا آمده است. لَمْ يَتَوَلَّهِمُ: بر آن‌ها مسلط و مستولی نشده.

۳. اسْتِكَانَةُ: خضوع؛ از ماده «سکون» است و در این گونه موارد به معنای خضوع و تواضع می‌آید. بعضی آن را از باب افتعال و از ماده «سکون» می‌دانند و بعضی از باب استفعال از ماده کون که آن هم به معنای قرار گرفتن در مکانی توأم با خضوع و خشوع است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۳۷.

۳. حَنَوْا: خم کرده‌اند؛ از ماده «حنو» به معنای پیچیدن و منحنی کردن است؛ العود ثَنِيَتْه و حَتِيَتْ ضلعي عَوَجَتْه و يقال للزجل إذا انحنى من الكبر: حناه الذهر.

نکته

● کسانی که به پادشاهان و سلاطین نزدیک می شوند، به زودی می فهمند که آن ها قدرتشان محدود و پایان پذیر است و این موجب می شود که از خضوع و طاعت آن ها کاسته شود ولی فرشتگان هر قدر در مسیر قُرب پروردگار به پیش می روند، جلوه های تازه ای از عظمت او را می بینند و بر اطاعت آن ها افزوده می شود.^۱

مشابه

◇ «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۲ بزرگی پروردگار در جان هایشان موجب کوچکی دیگران در چشمانشان شده است.

۳۳.۹. بدون فتور و سستی

«وَلَمْ تَجِرِ الْفَتَرَاتُ فِيهِمْ عَلَى طُولِ دُءُوبِهِمْ»^۳
با آنکه پیوسته مشغول عبادت اند، فتور و سستی به آن ها دست نمی دهد.

نکته

● در انسان ها این خصلت وجود دارد که وقتی کاری را زیاد انجام دهند، خسته می شوند و در انجام آن سستی می کنند ولی ملائکه چنین نیستند؛ یعنی اینکه ملائکه در عبادت خدا جدیت و کوشش می کنند و آن را ادامه می دهند و این امر موجب خستگی آن ها نمی شود.

مشابه

◇ «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»^۴ شبانه روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند.

۳۴.۹. کثرت عبادت بی رغبتشان نکرده!

«وَلَمْ تَغْضُ رَغَبَاتُهُمْ فَيَخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ»^۱
و از رغبتشان به حق کاسته نشده تا از امید به او روی گردان شوند.

۳۵.۹. خستگی ناپذیر در مناجات

«وَلَمْ تَحِفَّ لَطُولِ الْمُنَاجَاةِ أَسْلَاطُ السِّنِّيَّتِهِمْ»^۲
مناجات های طولانی، زبان آنان را خشک و ناتوان نساخته است.

نکته

● خشک نشدن زبانشان بر اثر مناجات، کنایه از عدم سستی و ناتوانی و رنجوری آن ها در عبادت است؛ زیرا روشن است که فرشتگان زبانی از گوشت ندارند تا خشکی بر آن عارض شود.^۳

۳۶.۹. تحت سلطه و توجه خداوند

«وَلَا مَلَكَتُهُمُ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهِمْسِ الْجُؤَارِ إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ»^۴
به غیر حق، آنان را مملوک خود نکرده تا صدای مناجات های سرّی و راز و نیازی که با خداوند دارند، قطع شود.

نکته

● اگر ملائکه به کارهای گوناگون اشتغال داشتند، طبعاً صدای آن ها به تضرع و نیاز کوتاه می شد و از ندهای آشکار باز می ماندند. در واقع منظور این است که ذکر و عبادت ملائکه همیشگی است و آن ها مثل انسان ها نیستند که کار زیاد آن ها را از ناله های آشکار بازدارد.

۱. لَمْ تَغْضُ: فروکش نکرده؛ ته نشین نشده؛ از ماده «غیض» به معنای کم شدن و فروکش کردن چیزی است و در اینجا اشاره «لم تغض» به فروکش نکردن علاقه فرشتگان در امر اطاعت و عبادت پروردگار است؛ الماء غیضا من باب سار قل و نقص.

۲. لَمْ تَحِفَّ: خشک نشده.

أَسْلَاطٌ: اطراف؛ سر زبان یا اطراف زبان؛ جمع «أسله» به معنای نوک زبان است و در جمله بالا در مورد کسی گفته می شود که از ادامه ذکر یا بیان چیزی خسته نمی شود و زبانش خشک نمی گردد؛ اللسان طرفه و مستدقه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۴۱.

۴. هَمْسٌ: آرامی؛ صدای آهسته و پنهان؛ محرّكة الصّوت الخفی.

الْجُؤَار: صدا را به تضرع بلند کردن؛ به معنای صدای بلند است و در اینجا اشاره به این است که صدای فرشتگان بر اثر ادامه مناجات پروردگار هرگز به خاموشی نمی گراید؛ و زان غراب رفع الصّوت بالدّعاء و التضرّع.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. الْفَتَرَاتُ: سستی یا فاصله بین یک عمل مستمر؛ جمع فتره؛ جمع الفتره مصدر بنیت للمرة من فتر الشیء فتورا سكن بعد حدة و لان بعد شدّة.

دُءُوب: استمرار و ادامه عمل؛ مصدر است و به معنای مداومت و استمرار و تلاش و کوشش تا سرحد خستگی آمده است؛ فی عمله من باب منع دأبا و دابا بالتحريك و دؤبا بالضم جدّ و تعب.

۴. انبیا، ۲۰.

۳۷.۹. راست قامتان در اطاعت

«وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّاعَةِ مَنَاقِبُهُمْ»^۱

در مقام عبادت و بندگی، همچنان دوش به دوش ایستاده اند.

نکته‌ها

- کنایه از پایداری و استواری آن‌ها در اطاعت و فرمان برداری است.^۲
- حضرت در این فراز می‌فرماید که فرشتگان در محل عبادت آن چنان منظم می‌ایستند که شانه‌هایشان هیچ اختلافی با هم ندارد و در پیشگاه خداوند منظم و خبردار می‌ایستند.

۳۸.۹. به دور از راحت طلبی

«وَلَمْ يَتَّخِذُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ»^۳

راحت طلبی، آنان را به کوتاهی در انجام فرمانش وا نداشته.

نکته‌ها

- مفهوم عبارت این است که از رنج عبادت، توجهی به استراحت و آسایش ندارند تا در انجام اوامر خداوند کوتاهی داشته باشند.^۴
- مقصود از «رَاحَةِ التَّقْصِيرِ» نافرمانی است؛ چون کسی که نافرمانی خدا می‌کند بر حسب ظاهر طالب راحتی است.

۳۹.۹. دوری از غفلت‌ها

«وَلَا تَعْدُوا عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةَ الْغَفَلَاتِ»^۵

کودنی غفلت‌ها بر تلاش و عزم راسخ آن‌ها چیره نمی‌شود.

۴۰.۹. اهل عزم و دور از شهوت

۱. مَقَاوِمُ: صفوف؛ جمع مقام؛ مقاوم جمع «مقام» که در اینجا به معنای صفوف است؛ جمع مقام. مَنَاقِبُ: دوش‌ها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۴۲.

۳. لَمْ يَتَّخِذُوا: کج نکرده‌اند؛ برگردانده‌اند؛ از ماده «ثنی» به معنای تا کردن و دولا کردن است و اگر به مدح کردن، ثناخوانی گفته می‌شود به خاطر آن است که صفات برجسته کسی را یکی بعد از دیگری می‌شمرند؛ الشيء یشئ و یشئو من باب رمی و دعا ردّ بعضه علی بعض و ثنیته ایضا ای صرفته الی حاجته.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۴۲.

۵. لَا تَعْدُوا: تجاوز نمی‌کند و غالب نمی‌شود. از ماده عدوان به معنای تجاوز و تسلط است.

جَدِّهِمْ: جدیت آن‌ها.

بِلَادَةُ: نفهمی؛ کوری؛ الرَّجُلُ بِالضَّمِّ بِلَادَةُ فَهُوَ بَلِيدٌ أَيْ غَيْرُ فطن و لا ذکی.

«وَلَا تَتَنَصَّلُ فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ»^۱

و تیرهای فریب شهوات، همت‌های آن‌ها را هدف قرار نمی‌دهد.

۴۱.۹. صاحب عرش، ذخیره روز نیاز

«قَدْ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِّيَوْمِ فَاقَتِهِمْ»^۲

صاحب عرش را برای روز نیازمندی خود ذخیره گرفته‌اند.

نکته‌ها

- «ذاالعرش» دلالت بر نهایت عظمت ذات خداوند دارد؛ چراکه عرش برترین موجود جهان خلقت است.^۳
- عبارت «لِّيَوْمِ فَاقَتِهِمْ» اشاره به حالت نیازمندی ملائکه در کمال بخشیدن به خود و بخشش خداوند کرده است، هرچند این نیازمندی حالت دائمی ملائکه است و پروردگار ذخیره و پناهگاهی است که همواره به وی رجوع می‌کنند.^۴

مشابه

❖ ﴿ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾^۵ خداوند عرش، به هرکس از بندگان که خواهد آن روح (فرشته) را، به فرمان خویش می‌فرستد تا [مردم را] از روز ملاقات [با خدا] بترساند.

۴۲.۹. توجه تام به خداوند

«وَيَمَّمُّوهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ»^۶

هنگامی که دیگران روی به درگاه بندگان نهند، شوق و رغبت ایشان به درگاه خداست.

۱. لَا تَتَنَصَّلُ: تیر نمی‌اندازد؛ از ماده «نضال» به معنای تیر انداختن است؛ مناقلة راميته فضله نضالا من باب قتل غلبته فی الرّمی و انتضل القوم رموا للسبق.

خَدَائِعُ: حيله‌ها؛ جمع خُدعه؛ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ: از باب اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی هواهای نفسانی فریب‌دهنده.

۲. فَاقَتِهِمْ: حاجتشان.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۴۳.

۵. غافر، ۱۵.

۶. يَمَّمُّوهُ: قصد او کرده و به‌سوی او رفته‌اند؛ از ماده «یم» به معنای قصد کردن چیزی است و «تیمم» را از این رو «تیمم» می‌گویند که انسان قصد می‌کند دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی و پشت دست‌ها بمالد؛ قصدته.



نکته

- وقتی که مخلوقات به یکدیگر رو می آورند ملائکه از همه مخلوقات می بَرند و خداوند را ابا میل و رغبت خود قصد می کنند.
- ۴۳.۹. عبادتِ پایان ناپذیر
«لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ»^۱
هیچ گاه عبادت خدا را پایان نمی دهند.

نکته

- ملائکه در عبادت به آخرین نقطه هدف نمی رسند و عبادت آنان پایان ندارد؛ چراکه آن ها می خواهند به خدا برسند و فاصله بین خالق و مخلوق بی نهایت است و از معلول نمی توان به علت رسید پس به نهایت عبادت او نخواهند رسید.

۴۴.۹. بیم و امید

«وَلَا يَزْجُجُ بِهِمُ الْإِسْتِهْتَارُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادٍّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ»^۲

و شوق و علاقه خود را از انجام اوامر الهی و اطاعت پروردگار سست نمی کنند، آنچه آنان را شیفته اطاعت خدا کرده، بذر محبت است که در دل می پروراند و هیچ گاه دل از بیم و امید او بر نمی دارند.

نکته ها

- «الْإِسْتِهْتَارُ»: به معنای عشق مفرطی است که انسان به چیزی پیدا می کند و ملائکه هرچه بیشتر به خدا نزدیک می شوند، عظمت خدا را بیشتر درک می کنند و هرچه بیشتر عظمت خدا را درک می کنند، ترسشان از خدا بیشتر می شود و در نتیجه عبادتشان بیشتر می شود.
- مقصود از «مواد» آن انگیزه هایی است که در دل های فرشتگان است و آن ها را به عبادت و اطاعت از خداوند می کشاند.

۱. أَمَدٌ: مدت؛ المنتهی و قد یکون بمعنی امتداد المسافة.

۲. الْإِسْتِهْتَارُ: حرص و ولع؛ بی پروایی؛ مصدر است و به معنای بی مبالاتی و حرص بر انجام کار خلاف است و ریشه اصلی آن «هتر» به معنای حماقت و جهل است؛ فلان بکذا و استهتر بالبناء للمفعول فهو مهتر و مستهتر بالفتح أولع به لا يتحدث بغيره و لا يفعل غيره، و الاستهتار الولع بالشيء لا یبالی بما فعل فيه و شتم له. مواد: مدد و آنچه از آن کمک می شود؛ جمع «ماده» در اصل از «مد» به معنای گسترش و افزایش گرفته شده؛ بنابراین مواد به معنای فزونی ها و افزایش هاست.



- «مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ»: به این معناست که همیشه دل آن ها مملو از امید و ترس است و روی این حساب هم همیشه به عبادت و اطاعت خداوند مشغول اند.

۴۵.۹. جدا نبودن از خوف خدا

«لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ مِنْهُمْ فَيَنُوتُوا فِي جَدِّهِمْ»^۱

هرگز اسباب خوف پروردگار، از آن ها قطع نشده تا در تلاش و کوشش خود سستی کنند.

نکته

- اسباب عشق و دل باختگی به خداوند که همان امید و ترس است در فرشتگان قطع نمی شود تا بر اثر انقطاع، سستی در عبادت برای آن ها ایجاد شود.

۴۶.۹. اسیر طمع نبودن

«وَلَمْ تَأْسِرْهُمْ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْثِرُوا وَشِيكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ»^۲

طمع آنان را به اسارت در نیاورده تا سعی در امور ظاهر را بر کوشش در امر آخرت مقدم شمارند.

نکته

- وضعیت انسان ها این گونه است که طمع های دنیایی آن ها را اسیر می کند که در نتیجه «سعی و شیک» را که همان تلاش و کوشش برای رسیدن به دنیاست مقدم بر سعی آخرت می دارند و حاضر نیستند که متاع نقد را رها کرده و نسیه را بگیرند اما ملائکه این چنین نیستند که طمع در چیزهای نزدیک آن ها را از عبادت و اطاعتشان نسبت به خداوند دور کند.

۴۷.۹. دوری از بزرگ بینی

«وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَ لَوْ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ

۱. الشَّفَقَةُ: ترس.

فَيَنُوتُوا: سست شوند؛ سهل انگاری نمایند؛ از ماده «ونی» به معنای ضعف و فتور و سستی است؛ الضعف و الفتور من ونی فی الأمر من باب تعب و وعدو.

۲. مَتَأْسِرُهُمْ: آن ها را اسیر نکرده؛ از ماده أَسْرَ به معنای بستن؛ حبس؛ گرفتار کردن؛ اسیر را از آن جهت اسیر گویند که گرفتار و بسته شده است؛ اُساری جمع اسیر است یعنی گرفتارشدگان.

وَشِيكَ السَّعْيِ: سعی نزدیک که مقصود سعی دنیایی است؛ از ماده «وَشَك» به معنای سرعت گرفتن است؛ القرب و السَّريع.

شَفَقَاتٍ وَجَلِهْمُ^۱

آن‌ها اعمال گذشته خود را بزرگ نشمرده‌اند که اگر بزرگ می‌شمردند امیدواری [بیش از حد] آن‌ها خوفشان را از بین می‌برد.

نکته

- ملائکه اعمال گذشته خود را بزرگ نمی‌بینند برخلاف انسان که غالباً اعمال گذشته خود را بزرگ دانسته و به همین خاطر گرفتار عُجب شده است ولی ملائکه عبادت و اطاعت خداوند را برای خود وظیفه می‌دانند و به همین خاطر هم متی بر خدا ندارند.

۹. ۴۸. دور از اختلاف درباره خداوند

«وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِأَسْتَحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ»^۲

وسوسه‌های شیطانی نتوانست آن‌ها را درباره خداوند به اختلاف اندازد.

۹. ۴۹. دوری از تفرقه

«وَلَمْ يَفْرَقْهُمْ سُوءُ التَّقَاطُعِ»^۳

برخوردهای بد، آنان را از هم جدا نساخته است.

۹. ۵۰. دوری از حسد

«وَلَا تَوَلَّاهُمْ غِلُّ التَّحَاسُدِ»^۴

و حسادت‌های درونی آنان را از هم دور ننموده است.

نکته

- در ملائکه کینه‌های حسد وجود ندارد. افراد بشر بر اثر حسد بر یکدیگر کینه‌توزی می‌کنند ولی ملائکه نسبت به یکدیگر حسد نمی‌ورزند.

۱. نَسَخَ: از بین می‌برد؛ الشیء ازالته و ابطاله.

شَفَقَاتٍ: ترس مداوم و مستمر؛ جمع شفقة.

وَجَلٍ: ترس؛ أَوْجَلُ: او را ترسانید؛ الْأَوْجَلُ: ترسو.

۲. اسْتَحْوَاذٍ: تسلط و غلبه؛ علیه الشیطان استولی.

۳. التَّقَاطُعُ: جدایی‌ها. سُوءُ التَّقَاطُعِ: اضافه صفت به موصوف و به معنای جدایی از راه بد است؛ التعادی و ترک البر و الاحسان.

۴. غِلُّ: خیانت؛ الحقد.

تَوَلَّاهُمْ: چیره شد؛ الأمر قمت به.

۹. ۵۱. دوری از شک و تردید

«وَلَا تَشْعَبْتُهُمْ مَصَارِفُ الرَّيْبِ»^۱

و عوامل شک و تردید، آن‌ها را پراکنده نکرده است.

نکته

- وجود شک و تردید در افراد موجب اختلاف آرا و تشکیل گروه‌ها می‌شود. اینکه هر عده و جمعیتی با عقیده خاص دور هم جمع می‌شوند و مسلمانان را به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم کرده نشانه وجود شک و تردید در افراد است. این اختلاف و تشعب از خصوصیات انسان‌هاست و ملائکه این چنین نیستند. شک و تردید در آن‌ها راه ندارد؛ از این رو همگی در راه عبادت خداوند در یک جهت حرکت می‌کنند.

۹. ۵۲. متفرق نمی‌شوند

«وَلَا افْتَسَمَتْهُمْ أَخْيَافُ الْهِمَمِ»^۲

و افکار متفرقه، جمع آن‌ها را تقسیم ننموده است.

۹. ۵۳. پابندی به ایمان

«فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ، لَمْ يَفْكَهُمْ مِنْ رَبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ وَلَا وَتَى وَلَا فُتُورٌ»^۳

فرشتگان اسیران ایمان‌اند و هیچ انحراف یا سستی یا تبلی، آنان را از رشته استوار ایمان جدا نساخته است.

۱. لَا تَشْعَبْتُهُمْ: و آن‌ها را شعبه‌شعبه و دسته‌دسته نکرده؛ من کلّ شیء الطائفة منه و شعبهم أى فَرَقَهُمْ و فى بعض النسخ تشعبتهم على التفعّل و الأول أظهر.

مَصَارِفُ الرَّيْبِ: تحولات و تغییرات ناشی از بدبینی؛ جمع الرّيبة و هو الشّك.

۲. أَخْيَافُ: چیز مختلف با چیز دیگر؛ از ماده «خيف» به معنای کسی است که رنگ چشم‌های او با هم متفاوت باشد، یکی آبی و دیگری مشکی؛ سپس به هرگونه اختلاف و تفاوت اطلاق شده است؛ الهمم اختلافها و أصله من الخيف بالتحريك مصدر من باب تعب و هو أن يكون إحدى العينين من الفرس زرقاء و الاخرى كحلاء، فالفرس أخيف و الناس أخيف أى مختلفون، و منه قيل لاختلافهم من حيث الأب.

۳. لَمْ يَفْكَهُمْ: آن‌ها را رها نکرده؛ آزاد نکرده.

رَبْقَتِهِ: ریسمان خودش. طنبای است که به پا و گردن حیوان به‌گونه‌ای می‌بندند که حیوان فرار نکند و وقتی آن را باز می‌کنند، حیوان آزاد می‌شود.

زَيْغٌ: شک و شبهه؛ از ماده «زیغ» به معنای اعوجاج و کجی.

الْوَتَى: سستی و خستگی؛ از ماده «وَتَى» است.

فُتُورٌ: فاصله؛ کاهلی.

نکته

- تعبیر به «أَسْرَاءَ» و تعبیر به «رَبِّقَهُ» اشاره به التزام و پایبندی محکم آن‌ها به ایمان است.^۱

۵۴.۹. آسمان‌ها مملو از فرشتگان

«وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاحٍ حَافِدٌ»^۲

در تمام آسمان‌ها جای پوستینی خالی نمی‌توان یافت مگر آنکه فرشته‌ای به سجده افتاده یا در کار و تلاش است.

نکته

- مقصود حضرت این است که در تمام فضای آسمان‌ها با این وسعتی که دارند، جای خالی وجود ندارد و همه این فضایی که به نظر ما خالی است در حقیقت مملو از ملائکه‌ای است که در سجود یا در تلاش‌اند.

۵۵.۹. طاعت فرشتگان

«يُزَادُونَ عَلَى طُولِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا»

فرشتگانی که طاعت فراوان آن‌ها بر یقین و معرفشان نسبت به پروردگار می‌افزاید.

۵۶.۹. فزونی عزت خداوند در قلوبشان

«وَتَزْدَادُ عِزَّةَ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظَمًا»^۳

و عزت خداوند را در قلوبشان فزونی می‌بخشد.

مشابه

◇ شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آیا فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ امام در جواب فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَعَدَدُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ النَّارِ فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي السَّمَاءِ مَوْضِعٌ قَدَمٍ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ يُسَبِّحُهِ وَيُقَدِّسُهُ»^۴ به خدایی که جانم در دست اوست! ملائکه خدا در آسمان‌ها بیشتر از تعداد خاک زمین‌ها هستند. در آسمان محل قدمی نیست مگر اینکه ملکی تسبیح و تقدیس می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲. إِهَاب: پوست دباغی شده که به عنوان فرش استفاده می‌شود؛ ککتاب الجلد.

حَافِدٌ: سریع؛ شتابان؛ از ماده «حَفَدَ» به معنای سرعت در عمل است؛ المَسْرِعُ والخَفِيفُ فی العمل و یجمع علی حَفْدٍ بالتحریک و یطلق علی الخدم لا سراعاً فی الخدمة.

۳. عِظَمًا: عظمت؛ وزان عنب خلاف الصَّغَر مصدر عظم و فی بعض النسخ بالضم وزان قفل و هو اسم من تعظم أى تکبر.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۵.

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحَلَةٍ وَلُجَجٍ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ تَلْتَطِمُ أَوَادِيَّ
أَمْوَاجِهَا وَ تَضْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتٍ أَتْبَاجِهَا وَ تَرْغُو زَبْدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هَيَاجِهَا فَخَضَعَ
جَمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاظِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا وَ سَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطَّئَتْهُ بِكُلِّكِلْهَا وَ ذَلَّ
مُسْتَخْذِيًا إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا فَأَصْبَحَ بَعْدَ اضْطِحَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِدًا مَقْهُورًا
وَ فِي حَكْمَةِ الذَّلِّ مُنْقَادًا أَسِيرًا وَ سَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ وَ رَدَّتْ مِنْ
نُحُوةٍ بَأْوِهِ وَ اغْتَلَايَةِ وَ شُمُوحِ أَنْفِهِ وَ سُمُوءِ غُلُوبَائِهِ وَ كَعَمَثُهُ عَلَى كِظَّةِ جُزَيْتِهِ فَهَمَدَ
بَعْدَ نَزَقَاتِهِ وَ لَبَدَ بَعْدَ زَيْفَانٍ وَ ثَبَاتِهِ فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا وَ حَمَلِ
شَوَاهِقِ الْجِبَالِ الشَّمَخِ الْبُدُخِ عَلَى أَكْنَافِهَا فَجَرَّ يَتَابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَائِنِ أَنْوْفِهَا وَ
فَرَقَهَا فِي سُهُوبٍ بِيدِهَا وَ أَخَادِيدِهَا وَ عَدَلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا وَ ذَوَاتِ
الشَّنَاخِيبِ الشَّمِّ مِنْ صَيَاخِيدِهَا فَسَكَنَتْ مِنَ الْمَيِّدَانِ لِرُسُوبِ الْجِبَالِ فِي قِطْعِ
أَدِيمِهَا وَ تَغْلُغْلِهَا مُتَسَرِّبَةً فِي جُوبَاتِ حَيَاشِيمِهَا وَ زُكُوبِهَا أَغْنَاكَ سُهُولِ الْأَرْضِينَ وَ
جَرَائِمِهَا وَ فَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَ بَيْنِهَا وَ أَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسِّمًا لِسَاكِنِهَا وَ أَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا
عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزَ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَابِيهَا وَ لَا
تَجِدُ جَدَاوِلَ الْأَنْهَارِ ذَرِيعةً إِلَى بُلُوغِهَا حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَحَابٍ تُحْيِي مَوَاتِهَا وَ
تُسْتَخْرِجُ نَبَاتَهَا أَلْفَ غَمَامِهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لَمَعِهِ وَ تَبَايُنِ قَرَعِهِ حَتَّى إِذَا تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ
الْمُزْنِ فِيهِ وَ التَّمَعَّ بَرْقُهُ فِي كُفِّهِ وَ لَمْ يَنْمَ وَ مِیْضُهُ فِي كَنْهَوْرِ رَبَابِهِ وَ مُتَرَائِمِ سَحَابِهِ
أَرْسَلَهُ سَحَا مُتَدَارِكًا قَدْ أَسَفَ هَيْدَبُهُ تَمْرِیهِ الْجُنُوبَ دَرَرَ أَهَاضِیْبِهِ وَ دَفَعَ شَایِیْبِهِ.

۱.۱۰. اوصاف زمین و آفرینش آن

۱.۱۰. پیدایش زمین بر روی امواج

«كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحَلَةٍ وَ لُجَجٍ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ تَلْتَطِمُ أَوَادِيَّ أَمْوَاجِهَا»^۱

۱. کَبَسَ: فرو برد؛ سوار نمود؛ مسلط نمود؛ از ماده «کَبَسَ» به معنای بستن و فشار آوردن است؛ الرَّجُلُ رَأْسُهُ فِي قَمِيصِهِ إِذَا أَخَذَهُ فِيهِ وَ كَبَسَ الْبُئْرَ وَ النَّهْرَ إِذَا طَنَّهُا بِالتَّرَابِ وَ فِي شَرْحِ الْمُعْتَزَلِيِّ كَبَسَ الْأَرْضَ أَيْ أَدْخَلَهَا الْمَاءَ بِقُوَّةٍ وَ اعْتِمَادٍ شَدِيدٍ. مَوْرٌ: تردد؛ حرکت شدید و اضطراب؛ جای بلند هر چیزی؛ بر وزن غُور به معنای هیجان و اضطراب است. مُسْتَفْحَلَةٌ: مست شده؛ خروشان و پرهیجان؛ از ریشه «فَحَلَ» گرفته شده به معنای حالت مردی، صفت جنس نر برخلاف ماده؛ فُحُولَةٌ: جانور نر، درخت خرماى نر؛ الأمر تغاقم و اشتد. لُجَجٌ: متراکم؛ جمع اللجة و هی معظم الماء. زَاخِرَةٌ: پر؛ لبریز؛ از ماده «زَخَرَ» به معنای مملو و پر شدن است. تَلْتَطِمٌ: لطمه می‌زند؛ سیلی می‌زند؛ متلاطم می‌شود. أَوَادِيٌّ: با عظمت؛ بزرگ؛ جمع «ادی»؛ جمع الأذى بالمد و التشدید و هو الموح الشديد.

- «وَتَرْغُو زَيْدًا كَالْفُحُولِ»: موج‌های دریا بر اثر به هم خوردن، کف می‌کردند و حالتی همچون صدای شتر نر در وقت هیجان‌های جنسی ایجاد می‌کردند؛ مقصود حضرت امیر علیه السلام از اینکه دریا و کف‌های آن و صدای به هم خوردن آب‌ها و موج‌ها را به صدا و کف‌های دهان شتر در وقت تحریک جنسی تشبیه فرموده این است که تلاطم‌های دریا همچون وضعیت شتر در آن حالت، خیلی عجیب و ترسناک است.

تشبیه

مشبه: موج دریا

مشبه‌به: حیوان نر

وجه شبه: موج دریا را به حیوان نر تشبیه کرده است. وجه شباهت جوش و خروش و کفی است که بر روی موج پدید می‌آید؛ چنان‌که بر دهان حیوان نر به هنگام هیجان کف ظاهر می‌شود.

۱۰. ۳. مراحل پیدایش زمین

۱۰. ۳. ۱. خضوع آب در برابر زمین

«فَخَضَعَ جَمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاظِمِ لِثِقَلِ حَمَلِهَا»^۱

قسمت‌های سرکش آب پرتلاطم بر اثر سنگینی، خضوع نموده است.

نکته

- تلاطم و سرکشی آب دریا به خاطر وزن زمین کم می‌شود. گویا این دریاها که در آن وقت همگی یک دریا بوده است و همیشه در تلاطم و طوفان بوده، با قرار گرفتن زمین در جوف آن تا حدودی ساکت و آرام گشته و همه آن سروصداها تمام شده است. سنگینی زمین باعث رام شدن و آرام گرفتن آب‌ها و طوفان‌های آن شده است.

۱. خَضَعَ: خضوع کرده است.

جَمَاحُ: سرکشی؛ سرکشی کردن اسب و مانند آن و به هر چیزی که شبیه آن است اطلاق شده است؛ الماء غلیانه من جمع الفرس اذا غلب فارسه و لم يملكه.

زمین را در موج‌های برخورد و دریا‌های پر آب فرو بُرد، در حالی که امواج بزرگ آن دریاها به هم می‌خورد.

نکته‌ها

- عبارت «أَمْوَاجٌ مُسْتَفْجِلَةٌ» به معنای موج‌های نر و مقصود موج‌های شدید دریاست و می‌فرماید که زمین را بر حرکت موج‌های بسیار شدید دریا قرار داده است.
- وقتی دریا طوفانی شود، موج‌های دریا مانند کوه‌های روی زمین ارتفاع پیدا می‌کنند و به قلّه موج‌ها «اواذی» می‌گویند. «تَلْتَطِمُ أَوَاذِي أَمْوَاجِهَا» بلندای موج‌های دریا متلاطم می‌شدند و به همدیگر می‌خوردند و این موج آن دیگری را دفع می‌کرد؛ مثل اینکه امواج دریا به هم حمله می‌کنند و یکدیگر را از خود دور می‌کنند.

۱۰. ۲. تشبیه زمین به شتران نر

«وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ آبِاجِهَا، وَتَرْغُو زَيْدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا»^۱

و موج‌های بلندقامتش برهم می‌خورد و مانند شتران نر در حال هیجان و مستی، کف پدید می‌آورد.

نکته‌ها

- در این عبارت «متقاذفات» چون صفت امواج واقع شده، مؤنث آمده و کنایه از به هم خوردن امواج دریاست و از برخورد امواج دریا سر و صدای عجیبی درست می‌شود.

۱. تَصْطَفِقُ: مانند کف زدن با دست صدا می‌کند؛ از ماده «صَفَق» به معنای زدن چیزی بر چیز دیگر است به گونه‌ای که صدایی از آن برخیزد؛ لذا به کف زدن «تصفیق» می‌گویند؛ الضرب یسمع له صوت و الصرف و الرّد. مُتَقَاذِفَاتُ: دفع‌کننده یکدیگر؛ از ماده «قَذَف» به معنای درگیری و پرتاب شدن بر روی یکدیگر است. «قاذف»: دشنام‌دهنده و «تقاذف» به هم دشنام دادن است؛ متقاذفات: جمع مؤنث از اسم فاعل همین مصدر و به معنای به هم دشنام‌دهندگان است.

أَبْجَاجُ: چیز بلند یا کوهان؛ جمع «ثَبَج» به وسط و میان هر چیزی اطلاق می‌شود و به همین مناسبت، گاه به بخش‌های عظیم دریا که در وسط دریا قرار دارد، اطلاق شده است؛ بتقدیم الثاء المثلثة على الباء الموحدة معظم البحر و الجمع أبْجَاجُ کسب و أسباب.

تَرْغُو: کف می‌ریزد؛ از ماده «رَغُو» به معنای پیدا شدن رویه بر شیر و مانند آن است و واژه «رغوه» به چربی روی شیر و مانند آن گفته می‌شود و در اینجا به معنای مواد تشکیل‌دهنده زمین است که بر روی آن ماده مذاب نخستین پیدا شد. فُحُولُ: شترهای نر.

عِنْدَ هِيَاجِهَا: موقع هیجان آن‌ها.

و کاملاً تسلیم و رام شد؛ چراکه زمین با پشت بر آن می‌غلطید.

نکته

- فرو رفتن زمین به زیر دریاها به آسانی و سادگی صورت گرفت و سپس خروش دریاها آرام گردید.^۱

۱۰. ۳. ۴. مغلوب شدن آب

«فَاصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ امْوَاجِهِ سَاجِيًا مَقْهُورًا»^۲

و به این ترتیب آب‌ها بعد از آن همه سروصدا که بر اثر امواج خروشان پیدا شده بود، ساکن و آرام شد.

۱۰. ۳. ۵. اسیر شدن آب

«وَفِي حِكْمَةِ الذَّلِّ مُنْقَادًا أَسِيرًا»^۳

و همچون اسب افسار شده‌ای اسیر و رام گشت!

نکته

- کنایه از این است که آن همه طوفان‌ها و سروصداهای آب‌ها از بین رفت و کنترل شد.

۱۰. ۳. ۶. ظهور و گسترش زمین

«وَسَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةٍ تَيَّارَةٍ»^۴

زمین گسترده‌شده در میان آن آب پرموج، ساکن شد.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲. اصْطِخَابٍ: سروصدا؛ جنجال؛ از ماده «صَخَب» به معنای صدا کردن شدید است و هنگامی که صدای پرنده‌ها و قورباغه‌ها با هم مخلوط می‌شود، واژه «اصْطِخَاب» را به کار می‌برند و در جمله بالا اشاره به مخلوط شدن فریاد موج‌ها در یکدیگر است؛ اِفْتَعَالَ مِنَ الصَّخَبِ و هو كثرة الصَّيْحِ و اضطراب الأصوات.

سَاجِيًا: ساکن و بی‌حرکت؛ از ماده «سَجَو» آمده است. مَقْهُورًا: مغلوب.

۳. حَكْمَةٌ: آهنی که در وقت لجام گذاشتن به دهان حیوان در دو طرف دهان حیوان قرار می‌گیرد؛ از ماده «حَكَم» در اصل به معنای باز گرداندن و منع کردن است؛ به همین جهت به آن قسمتی از لجام که بر دهان حیوان قرار دارد «حکمه» گفته می‌شود، چراکه انسان را از بدی‌ها و انحراف‌ها باز می‌دارد؛ محرَّكَهٌ وَزَانٌ قَصْبَةٌ حَدِيدَةٌ فِي اللَّجَامِ تَكُونُ عَلَى حَنَكِ الْفَرَسِ تَذَلُّلُهَا لِرَاكِبِهَا حَتَّى تَمْنَعَهَا الْجَمَاحَ وَ نَحْوَهُ مَأْخُودَةٌ مِنَ الْحَكْمِ وَ هُوَ الْمَنْعُ يُقَالُ: حَكَمْتُ عَلَيْهِ بِكَذَا إِذَا مَنَعْتَهُ مِنْ خِلَافِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْهُ. مُنْقَادًا: مطیع.

۴. مَدْحُوَّةٌ: پهن و گسترده؛ از ماده «دَحَو» به معنای گسترش دادن است؛ بنابراین «مدحو» به معنای گسترش داده شده است. لُجَّةٌ تَيَّارَةٌ: موج عمیق؛ الموج و قيل أعظم الموج، و لُجَّتُهُ أعمقه.

استعاره

مستعار: جماع

مستعارُله: آب

مستعارُمنه: اسب

جامع: همچنان‌که وقتی اسب سرکشی و چموشی می‌کند و حرکات نامنظم انجام می‌دهد، کنترل‌شدنی نیست، وقتی هم که آب سرکشی می‌کند از کنترل خارج می‌شود و حرکات نامنظم دارد.

۱۰. ۳. ۲. فرونشست آب در تماس با زمین

«وَسَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكُلِّكَلِهَا»^۱

و هیجان آن بر اثر تماس با سینه زمین فرو نشست.

نکته

- در عبارت «وَطِئَتْهُ بِكُلِّكَلِهَا» زمین به شتر که سینه خود را روی زمین می‌گذارد یا مرغابی که سینه خود را روی آب می‌گذارد، تشبیه شده و کنایه از این است که زمین روی آب آرام گرفت و مستقر شد؛ یعنی وقتی زمین سینه خود را روی آب گذاشت و آرام گرفت همه هیجان‌های آب‌ها آرام و ساکت شد.

۱۰. ۳. ۳. رام شدن آب

«وَذَلَّ مُسْتَحْذِيًا إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا»^۲

۱. هَيْجُ: تحرک شدید؛ از ماده هیجان؛ الماء ثوران و فورته.

إِرْتِمَاءُ: خود را انداختن. از ماده «رَمَى» از باب افتعال و به معنای تیراندازی به یکدیگر است و در این جمله کنایه از به هم خوردن امواج است؛ الترامی و التقاذف و أصل.

وَطِئَتْهُ: آن را زیر پا گذاشت. مؤنث «وطىء» به معنای توافق و وفق است؛ به قدم گذاشتن بر روی زمین هم «وطئه» گفته می‌شود از باب اینکه قدم با زمین موافق می‌شود؛ الدَّوسُ بِالْقَدَمِ.

كُلُّكَلٍ: سینه شتر؛ شتر وقتی می‌خواهد شتر یا انسان را بکشد با سینه خود به روی آن می‌کوبد؛ بالتخفيف الصدر.

۲. ذَلَّ: رام شد؛ اى صار ذليلاً أو ذلوا لا ضداً للصَّعب و فى بعض النسخ كلّ اى عرض له الكلال من كلّ السيف اذا لم يقطع. مُسْتَحْذِيًا: متواضع و تسلیم شده؛ از ریشه حَذَى به معنای سست و فروهسته شدن است؛ بغیر همز کما فى النسخ الخاضع و المنقاد و قد يهمز على الأصل.

تَمَعَّكَتْ: غلتید؛ از ماده «معك» به معنای مالیدن و درغلتیدن و مانند آن است؛ این واژه به حالتی اطلاق می‌شود که حیوانات، خود را به پشت، روی زمین می‌غلطانند؛ الدابة تَمَرَّغَتْ فى التراب.

كَوَاهِلٍ: دوش‌ها؛ جمع «كاهل» به معنای قسمت‌های بالای پشت و نزدیک به گردن است؛ ما بين الكتفين.

و آب پس از آن همه جست و خیز متکبرانه، به جای خود ایستاد و آنگاه هیجان آب از زیر اطراف زمین فرو نشست.

نکته‌ها

- از تعبیرات بالا چنین استفاده شده که آفرینش آب در فضا پیش از پیدایش کره زمین بوده است.
- وقتی که زمین در میان آب‌ها قرار گرفت در حقیقت آب‌ها در اطراف زمین قرار گرفتند و دامنه وسعتی که آب داشت کوچک شد و آب از حرکت ایستاد. وقتی که زمین در میان آن میدان پهناور قرار گرفت آب‌ها را به دور خود قرار داد و آن‌ها را از حرکت بازداشت.

۱۰.۳.۱۰. ظاهر شدن کوه‌ها

«وَحَمَلِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ الشُّمُخِ الْبُدْخِ عَلَى أَكْتَاْفِهَا»^۱

و کوه‌های سر به فلک کشیده را که بر دوش زمین بود بر روی خود حمل نمود.

استعاره

مستعار: لفظ اکتاف

مستعار له: زمین

مستعار منه: انسان

جامع: همچنان‌که شانه انسان محل حمل بارهای سنگین است، سطح زمین هم محل حمل بار سنگین کوه‌هاست.

نوع استعاره: اصلیه مکنیه

^۱ ثباته بتقدیم الفاء علی الباء و هو شدّة هبوب الريح يقال: زفت الريح السحاب اذا طرده.

و ثَبَاتٍ: جست و خیز و پرش؛ جمع «وثبه» به معنای جست و خیز است و در جمله‌های بالا به معنای حرکت شدید زمین در روزهای نخستین است؛ الطفرة.

۱. شَوَاهِقٍ: بلندی‌ها؛ جمع «شاهق» به معنای بلند و مرتفع؛ الجبال عوالبها.

الشُّمُخِ: بلند؛ جمع «شامخ».

الْبُدْخِ: بلند و ضخیم؛ جمع باذخ؛ جمع الباذخ و هو العالی.

أَكْتَاْفٍ: دوش‌ها.

۱۰.۳.۷. دوری زمین از نخوت و کبر

«وَرَدَّتْ مِنْ نَخْوَةٍ بَأْوِهِ وَاعْتِلَائِهِ وَشُمُوحِ أَنْفِهِ وَسُمُوحِ غُلَوَائِهِ»^۱

و آب را از نخوت و کبر و سرکشی و تجاوز باز داشت.

نکته

- «شُمُوحِ أَنْفِهِ»: کنایه از تکبر است؛ یعنی وقتی زمین بر آب قرار گرفت، طوفان‌ها و حرکت‌ها و موج‌های عجیب آب را از میان برداشت و آن را رام کرد.

۱۰.۳.۸. سکوت زمین

«وَكَعَمَتْهُ عَلَى كِطَّةٍ جَرِّيَّتِهِ»^۲

و دهان پر از موجش را بست.

۱۰.۳.۹. از هیجان افتادن آب

«فَهَمَدَ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ وَ لَبَدَ بَعْدَ زَيْفَانٍ زَيْفَانٍ فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَفِهَا»^۳

۱. نَخْوَةٌ: نخوت؛ الافتخار و التعظم و الانفة و الحمية.

بَأْوٍ: تکبر؛ فخر فروشی؛ در اینجا اشاره به شدت تلاطم امواج است؛ الکبر و الفخر يقال بأى كسعى و كدعا قليل بأوا و بأواء فخر و تكبر و نفسه رفعها و فخر بها. اعْتِلَائِهِ: بلند شدن آن.

شُمُوحٍ: بلندی؛ کبر و غرور؛ الجبل شموخا علا و طال و الرجل بأنفه تكبر. غُلَوَائِهِ: غرور و سرمستی؛ از ماده «غلو» به معنای فزونی و بلندپروازی و تجاوز از حد است؛ بضم الغين المعجمة و فتح اللام و قد تسكن الغلو و أول الشَّباب و سرعت و مثله الغلوان بالضم.

۲. كَعَمَتْهُ: دهان آن را بست؛ از ماده «كعم» به معنای بستن دهان مشک و مانند آن است؛ لذا به محدود کردن هر چیزی اطلاق می‌شود؛ البعير من باب منع شددت فاه بالكعام و هو على وزن كتاب شىء يجعل فى فيه اذا هاج لئلا يعصّ أویاً كل.

كِطَّةٍ: زیاده‌روی و شدت؛ پُری و امتلاء؛ به معنای پر شدن شکم از طعام است به حدی که تنفس مشکل شود و به هر چیزی که از حد بگذرد اطلاق می‌شود؛ شىء يعترى الممتلى من الطعام يقول: كظله الطعام ملاء حتى لا يطيق التنفس و اكتظ المسيل بالماء ضاق به لكثرته أو هو من الكظاظ وزان كتاب و هو الشدّة و التعب و طول الملازمة.

۳. هَمَدَ: آرام گرفت؛ فروکش کرد؛ از ماده «همود» به معنای فروکش کردن حرارت آتش است؛ الريح سكنت و همود النار خمودها.

نَزَقَاتِهِ: سرمستی و سبک‌سری؛ از ماده «نزق» به معنای جست و خیز است؛ الفرس من باب نصر و ضرب و سمع نزقا و نزوقا نزی و وثب و النزقات دفعاته.

لَبَدَ: به زمین چسبید و قرار گرفت؛ از ماده «لبود» به معنای توقف در مکان است؛ بالأرض من باب نصر لبودا لزما و أقام بها و منها اللبد وزان صرد و كتف لمن لا يبرح منزله و لا يطلب معاشا.

زَيْفَانٍ: خرامیدن؛ تبختر؛ راه رفتن متکبرانه؛ البعير يزيف زيفا و زيفانا تبختر فى مشيته و فى بعض النسخ بعد زيفان و

۱۰.۳.۱۱. جاری ساختن آب چشمه‌ها

«فَجَرَّ يَنَابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَانِينَ أَنْوَفِهَا»^۱

خداوند آب‌های چشمه‌ها را از بالای قله کوه‌ها جاری ساخت.

نکته‌ها

- «عَرَانِينَ أَنْوَفِهَا»: به معنای استخوان‌های بینی زمین است. مثل اینکه کوه‌ها را به منزله بینی‌های زمین فرض کرده است.
- اختصاص دادن جوشش چشمه‌ها به کوه به این دلیل است که بیشتر چشمه‌ها از کوه و نقاط برجسته زمین می‌جوشند و به لحاظ شدت تراکم بخارها در مناطق کوهستانی، آب از قسمت‌های مختلف کوه‌ها جاری می‌شود. در صورتی که نقاط دیگر زمین به محکمی و استواری اراضی کوه‌ها نیستند و هرگاه زمین سست و کم‌صلابت باشد، بخارها به خارج زمین راه یافته و در دل زمین به اندازه لازم تجمع و تراکم پیدا نمی‌کنند.^۲

تشبیه

مُشَبَّه: برآمدگی کوه‌ها

مُشَبَّه به: بینی

وجه شبه: تشبیه برآمدگی کوه‌ها به بینی نشان می‌دهد، چنان نیست که درون کوه‌ها پر باشد بلکه قسمت‌های خالی در آن فراوان است که گاه به صورت غارهایی نمایان درمی‌آید و گاه غارهای بزرگ و مخفی که منابع ذخیره آب‌ها است.

۱۰.۳.۱۲. روان کردن آب در بیابان‌ها

«وَفَرَّقَهَا فِي سُهُوبٍ بَيِّدَا وَأَخَادِيدِهَا»^۳

۱. يَنَابِيعُ: راه چشمه‌ها؛ ما انفجر من الأرض من الماء وقيل الجدول الكثير الماء.

عَرَانِينَ: استخوان بینی؛ جمع «عرنین» به معنای قسمت استخوانی بالای بینی است؛ أوله تحت مجتمع الحاجبين أنوفها: بینی‌های آن‌ها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۶۳.

۳. سُهُوبٌ: بیابان‌ها؛ جمع «سُهب» به معنای دشت است؛ الفلاة البعيدة الأكناف والأطراف.

بَیِّدٌ: بیابان‌ها؛ جمع «بیداء» به معنای دشت‌های گسترده؛ زمین لم یزع است که به زمینی گفته می‌شود که تا کنون در آن کشت نشده؛ احتمال دیگر این است که این لغت از ماده «باد-بید» به معنای هلاکت باشد و در این حالت «فی سُهُوبٍ بَیِّدَا» یعنی در دشت‌ها و بیابان‌های طویل و عریضی که انسان در آن گم و هلاک می‌شود؛ بالكسر جمع بیداء و هی الفلاة التي تبید سالکها أي ينقطع و يهلك.

أَخَادِيدُ: کانال‌ها؛ جمع «اخذود» به معنای گودال بزرگ است؛ جمع الأخدود و هو الشق في الأرض.

و آب‌ها را در شکاف بیابان‌ها و رودخانه‌ها روان کرد.

نکته

- ضمیر «ها» در کلمه «فَرَّقَهَا» به چشمه بر می‌گردد.

۱۰.۳.۱۳. تعدیل حرکات زمین به وسیله کوه‌ها

«وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا وَذَوَاتِ الشَّخَائِبِ الشُّمِّ مِنْ صَيَاخِيدِهَا»^۱

حرکات زمین را با صخره‌های عظیم و قله‌های بلند و محکم کوه‌ها تعدیل نمود.

نکته

- این جمله می‌رساند که یکی از فواید کوه‌ها این است که زمین را از حرکات‌های ویرانگر کنترل می‌کند و اگر کوه در زمین نبود حرکات‌های زمین منظم نبود و در نتیجه سکونت بشر در آن غیرممکن بود.

۱۰.۳.۱۴. ایستایی زمین

«فَسَكَنَتْ مِنَ الْمَيِّدَانِ لِرُسُوبِ الْجِبَالِ فِي قِطْعِ أَدِيمِهَا»^۲

زمین به علت نفوذ کوه‌ها در پهنه آن و به خاطر فرو رفتن ریشه کوه‌ها در اعماق آن، استقرار یافت.

نکته

- زمین پس از خلقت، اضطراب و چموشی بسیار داشت که به وسیله کوه‌ها رام شده است. «فِي قِطْعِ أَدِيمِهَا» یعنی چون کوه‌ها در دل زمین ریشه دوانده بود، زمین از حرکات‌های ویرانگر بازایستاد.

۱. عَدَّلَ: برقرار کرد.

رَاسِيَّاتٍ: کوه‌های سنگین؛ جمع «راسیه» به معنای سنگین و استوار است؛ جمع الراسية من رسی السفينة وقفت على البحر و ارسيته.

جَلَامِيدٍ: سنگ‌های سخت؛ جمع «جلمود» به معنای تخته سنگ است؛ جمع جلمدوزان جعفر و هو الصخر كالجلمود بضم

شَخَائِبٍ: قله‌های کوه‌ها؛ جمع «شخوب» به معنای قله کوه است؛ جمع شخوب بالضم أيضا و هو أعلى الجبل. الشُّمُّ: بلندها؛ جمع «أشم» به معنای بلند و مرتفع است و به معنای بلند مقام و بلند مرتبه نیز آمده است؛ جمع الشميم أي المرتفع.

صَيَاخِيدٍ: سنگ سخت؛ جمع «صیخود»؛ جمع الصَّيْخُود و هي الصخرة الصلبة.

۲. الْمَيِّدَانِ: اضطراب و تحرک شدید.

أَدِيمٌ: پوسته زمین؛ در اصل به معنای پوست دباغی شده است؛ سپس به سطح زمین نیز اطلاق شده است.

۱۰.۳.۱۵. آرامش زمین

«وَتَغْلُغُهَا مُتَسَرِّبَةً فِي جُؤَابَاتِ خَيَاشِيمِهَا وَرُكُوبِهَا أَعْنَاقَ سُهُولِ الْأَرْضِينَ وَجَرَائِيمِهَا»^۱
و سوار شدن صخره‌های بزرگ بر پشت دشت‌ها و صحراها از لرزش و اضطراب بازایستاد و آرامش یافت.

نکته

- عبارت «تغلغل» و «تسرّب» کنایه است از تصوّر فرورفتن کوه‌ها در عمق زمین.^۲

مشابه

- ◇ «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا»^۳ و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [نگذاشتیم]؟
- ◇ «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»^۴ و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نجنباند.
- ◇ «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُؤُوسَ ثُنَائِينَ»^۵ و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن، کوه‌ها و رودها نهاد و از هرگونه میوه‌ای در آن، جُفت جُفت قرار داد.

۱۰.۳.۱۶. فاصله میان زمین و آسمان

«وَفَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنَهَا»^۱

خداوند میان زمین و جو فاصله افکند.

۱۰.۳.۱۷. آماده‌سازی زمین برای زندگی

«وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسِّمًا لِسَاكِنِهَا»^۲

و نسیم هوا را برای ساکنان زمین آماده ساخت.

نکته

- «مُتَنَسِّمًا» اسم مکان است؛ یعنی هوا را محل استنشاق و برای استنشاق کردن مناسب قرار داد تا ساکنان زمین از هوای آن استنشاق کنند.
- ۱۰.۳.۱۸. فراهم‌سازی نیازمندی‌های زندگی
- «وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا»^۳
- و تمام نیازمندی‌ها و وسایل زندگی را برای اهل آن فراهم نمود.

نکته

- «اخرج منها» یعنی مردم را از زمین بیرون آورد ولی «اخرج اليها» برعکس آن است، یعنی مردم را روی زمین آورد. مقصود جمله این است که وقتی خداوند زمین را به‌وسیله کوه‌ها رام کرد و هوای آن را قابل استنشاق قرار داد، مردم را با آنچه به آن نیازمند هستند روی زمین آورد و زمین را محل سکونت انسان‌ها قرار داد.

۱۰.۳.۱۹. رها نکردن بلندی‌های زمین

«ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزَّ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِياهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَايِهَا وَلَا تَجِدُ جَدَاوِلَ الْأَنْهَارِ

۱. فَسَحَ: وسعت داد؛ باز نمود؛ له من باب منع أى وسَّع.

بَيْنَهَا: بین زمین و جو.

۲. مُتَنَسِّمًا: محل نفس کشیدن؛ از ریشه «نسیم» گرفته شده که به‌معنای وزش ملایم باد است؛ بنابراین «متنسم» به صیغه اسم مفعول به‌معنای هوایی است که شایسته تنفس است؛ موضع التنسم و النفس من تنسم اذا طلب النسیم واستشقه.

۳. مَرَافِقٍ: نیازمندی‌ها؛ اشیاء و وسایل مورد نیاز؛ جمع «مرفق» به‌معنای تمام چیزهایی است که مورد نیاز است و انسان از آن‌ها استفاده می‌کند؛ «مرفاق» جمع «مرفق» نیز آمده است که به‌معنای آرنج است و در خطبه بالا به همان معنای اول است؛ الدار ما يستعين به أهلها و يحتاج اليه فى التعيش و فى القاموس مرافق الدار مصاب الماء و نحوها.

۱. تَغْلُغُلُ: ریشه دوانیدن؛ بسیار فرو رفتن است؛ یعنی ریشه‌های کوه‌ها در سوراخ‌های زمین فرو رفته است؛ الدخول. مُتَسَرِّبَةً: داخل شونده؛ نفوذکننده؛ از ماده «تسرب» به‌معنای داخل شدن مخفیانه است؛ محرکة بیت فى الأرض لا منفذله يقال: تسرب الوحش و انسرب فى جحره أى دخل.

جُؤَابَاتٍ: زمین سنگلاخ؛ حفره؛ جمع «جوبه» به‌معنای حفره است؛ الحفرة و الفرجة. خَيَاشِيمٍ: سوراخ انتهای بینی که متصل به سر است؛ جمع «خیشوم» به‌معنای قسمت بالای سوراخ بینی است که متصل به سر است؛ أقصى الأنف. أَعْنَاقٍ: سطح و قسمت‌های بلند زمین. سُهُولٍ: زمین‌های صاف و نرم.

جَرَائِيمٍ: قسمت پایینی زمین که خاک دارد و نبات در آن می‌روید؛ جمع «جرثومه» به‌معنای اصل و ریشه و طبقات پایین زمین است و امروزه این واژه بر میکرب نیز اطلاق می‌شود که اصل و اساس بیماری است؛ الشئ أصله و وقيل التراب المجتمع فى اصول الشجرة و هو الأنسب.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۵۹.

۳. نبأ، ۷.

۴. نحل، ۱۵.

۵. رعد، ۳.

ذَرِيعَةً إِلَى بُلُوغِهَا»^۱

سپس خداوند هیچ یک از بلندی‌های زمین را که آب چشمه‌ها به نقاط مرتفع آن نمی‌رسد و جدول‌های نهرها به آن راه ندارد، به حال خود وانگذاشت.

۱۰. ۳. ۲۰. ابرهای باران‌زا و حیات زمین

«حَتَّىٰ أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَحَابٌ تُحْيِي مَوَاتَهَا وَتُسْتَخْرَجُ نَبَاتُهَا»^۲

بلکه [برای آبیاری آن‌ها] ابرهایی آفرید تا قسمت‌های مرده آن را زنده کند و گیاهان آن را برویاند.

نکته

● اشاره می‌کند که آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها بدون استفاده از ابزارها و وسایل پمپاژ کردن به زمین‌های بلند نمی‌رسد و مردم در دوران‌های گذشته نمی‌توانستند این آب را به زمین برسانند.^۳

۱۰. ۴. ویژگی ابرها

۱۰. ۴. ۱. پیوند دادن ابرها به هم

«الْفَ غَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقٍ لِّمَعِهِ وَتَبَائِنِ قَرَعِهِ»^۴

ابرها را پس از پراکندگی قطعاتش و جدایی پاره‌هایش به هم الفت و التیام داد.

۱. لَمْ يَدْعُ: ترک نکرده است.

جُرْزُ: زمین بی‌گیاه؛ به زمینی گفته می‌شود که گیاه از آن قطع شده و در اصل از «جَرَز» به معنای قطع کردن و بریدن گرفته شده است؛ بضمّین الأرض التي لانبات بها و لا ماء.

میانه: آب‌ها.

رَوَائِبِهَا: مرتفعات زمین؛ جمع «راییه» از ماده «رَبَو» به معنای افزایش و نمو است و در اینجا به معنای بلندی‌های زمین (تپه‌ها) است؛ ما ارتفع من الأرض و كذلك الربوة بالضم.

ذَرِيعَةً: وسیله و راه.

۲. نَاشِئَةً سَحَابٍ: ابر برآمده و بالا آمده؛ السحاب أول ما ينشأ منه أي مبتدأ ظهوره، و يقال: نشأت السحاب إذا ارتفعت. مَوَاتُهَا: زمین‌های مرده و خشک.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳۴.

۴. غَمَامَهَا: ابر آن. جمع غمامه به معنای ابرهای سفید است؛ جمع غمامة بالفتح فیهما و هی السحابة البيضاء.

لَمْعٌ: لکه‌ها؛ جمع «لمعه» به معنای قطعه است؛ خواه قطعات ابر باشد یا چیز دیگر؛ علی وزن صرد جمع لمعة و هی فی الأصل قطعة من النبت اذا اخذت فی الیسس كأنها تلمع و تضئ من بین سایر البقاع.

قَرَعِهِ: تکه‌های ابر؛ جمع «قرعه» به معنای قطعه ابر نازک است؛ جمع قزعة بالتحریک فیهما و هی القطعة من الغیم و فی الحدیث كأنهم قزع الخریف.

۱۰. ۴. ۲. جنبش آب درون ابر

«حَتَّىٰ إِذَا تَمَخَّصَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ وَالتَّمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفِّهِ»^۱

تا چون آب درون ابر به جنبشی سخت برآمد و در حواشی آن برق بدرخشید.

نکته

● عبارت «التَّمَعَ بَرْقُهُ» کنایه از همان رعدوبرقی است که ابرها به هنگام باریدن دارند.

۱۰. ۴. ۳. درخشش برق در ابرها

«وَلَمْ يَنَمْ وَمِیْضُهُ فِی كَنْهَوْرِ رَبَائِهِ وَمُتَرَاکِمٍ سَحَابِهِ»^۲

و درخشش برق در میان قطعات ابر سپید و انبوه خاموش نشد.

۱۰. ۴. ۴. فرو فرستادن باران

«أَرْسَلَهُ سَحَابًا مُّتَدَارِكًا قَدْ أَسْفَتْ هَيْدَبُهُ- [يَمْرِي] تَمْرِیهِ الْجَنُوبُ دَرَرَ أَهَاضِیْبِهِ وَدَفَعَ

۱. تَمَخَّصَتْ: آماده باریدن شد؛ از ماده «مخض» به معنای حرکت شدید است مانند حرکتی که به هنگام گرفتن گره از ماست به مشک وارد می‌کنند و «مخاض» به حرکت شدید بچه در شکم مادر به هنگام زایمان گفته می‌شود؛ آی تحرکت بقوة من المخض و هو تحریک السقاء الذی فیه اللبن لیخرج زیده.

لُجَّةُ الْمُزْنِ: قسمت متمرکز ابر؛ به معنای ابرهای روشن است و گاه آن را به ابرهای باران‌زا تفسیر کرده‌اند؛ بضم المیم جمع مزنة و هی السحابة.

التَّمَعَ: شعله‌ور شد.

كُفِّفَ: اطراف؛ گرداگرد؛ جمع «کفه» به معنای حاشیه و اطراف و جوانب هر چیزی است. «كُفَّهُ»: برای چیزهای دراز و دنباله‌دار است در اینجا حضرت امیر علیه السلام برای ابرهای دنباله‌دار و دراز کلمه «كُفَف» را که جمع «كُفَّهُ» است به کار برده‌اند و منظور این است که رعدوبرق در دنباله‌ها و کرانه‌های ابرها روشن شد؛ حواشی و جوانب و طرف کل شیء کفه بالضم و عن الاصمعی کل ما استطال كحاشیة الثوب و الزمل فهو کفه بالضم و کل ما استدار كکفة المیزان فهو کفه بالكسر و یجوز فیه الفتح و (و میض) البرق لمعانه.

۲. لَمْ يَنَمْ: خاموش نشد.

وَمِیْضُهُ: روشنی آن؛ درخشش و نور آن؛ از ماده «ومض» به معنای درخشش مختصر است و «ومیض» به معنای درخشندگی است.

كَنْهَوْرٍ: قطعه عظیم یا متراکم از ابرهاست؛ وزان سفرجل قطع من السحاب كالجبال أو المتراکم منه.

رَبَائِبٍ: ابر سفید؛ جمع «ربابه» به معنای ابرهای سفید و به هم پیوسته است؛ السحاب الأبيض جمع ربابة.

شَآئِبِيهِ^۱

ابرها را پی در پی فرستاد تا زمین را احاطه کردند و بادهای شیر باران را از ابرها دوشیدند و به شدت به زمین فرو ریختند.

نکته‌ها

- بادهای قطعات پراکنده ابر را که از دریاها برخاسته‌اند به هم پیوند می‌دهند تا بارانی گسترده و سیراب‌کننده به وجود آید.
- ۱. تراکم و فشار ابرها بر یکدیگر آن‌ها را آماده نزول باران می‌کند؛
- ۲. جرقه‌های برق، در یاری ابرها و کمک کردن برای ریزش باران ادامه دارد؛
- ۳. بادهای همچون انگشتانی که شیر را از پستان می‌دوشد، باران را از ابر جدا می‌سازد و در همه‌جا پخش می‌کند.^۲
- «قَدْ أَسْفَ هَيْدَبُهُ» یعنی ابرها منبسط شده است به طرف پایین و دمش نزدیک زمین است مثل اینکه نزدیک است که به زمین برسد.

فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرَكَ بَوَائِيهَا وَبَعَا عَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبِّ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ وَمِنْ رُغْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا وَتَزْدَهِي بِمَا أَلْبَسَتْهُ مِنْ رِيْطِ أَزَاهِيرِهَا وَحِلْيَةِ مَا سَمِطَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا وَجَعَلَ ذَلِكَ بَلَاغًا لِلْأَنْبَاءِ وَرِزْقًا لِلْأَنْعَامِ وَخَرَقَ الْفَجَاجَ فِي آفَاقِهَا وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ وَأَنْقَذَ أَمْرَهُ اخْتَارَ آدَمَ (عليه السلام) خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ وَجَعَلَهُ أَوَّلَ جِبَلْتِهِ وَاسْكَنْهُ جَنَّتَهُ وَأَرْغَدَ فِيهَا أَكْلُهُ وَأَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَا عَنْهُ وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْأَقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ وَالمُخَاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَا عَنْهُ مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَلَمْ يَخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رُبُوبِيَّتِهِ وَيَصِلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ بَلْ تَعَاهَدَهُمُ بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَتَحْمَلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) حُجَّتُهُ وَبَلَغَ الْمُقْطَعُ عُذْرَهُ وَنُذْرَهُ.

۵.۱۰. برکات باران

۵.۱۰. ۱. رسیدن ابرها به زمین

«فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرَكَ بَوَائِيهَا»^۱

هنگامی که ابرها سینه بر زمین نهادند.

۵.۱۰. ۲. فرو فرستادن آب‌ها

«وَبَعَا عَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبِّ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا»^۲

و آب‌های فراوان [سنگینی] را که بر دوش داشتند فروگذاشتند.

۱. بَرَك: سینه شتر که به هنگام خوابیدن بر زمین می‌گذارد؛ الصدر.

بَوَائِي: ستون خیمه؛ اشاره به پاهای شتر؛ تثنیه «بوان» به معنای ستون خیمه و همچنین استخوانی است که در دو طرف سینه قرار می‌گیرد و در خطبه بالا منظور معنای دوم است.

۲. بَعَا: آب موجود در ابر؛ آب فراوانی است که در ابر وجود دارد؛ کالسحاب ثقله من المطر.

اسْتَقَلَّتْ بِهِ: آن را بلند کرده است؛ از ماده «استقلال» و از ریشه «قل» به معنای بلند شدن و برداشتن و حمل کردن است؛ آی نهضت و ارتفعت و استقلت به حملته و رفعته.

الْعِبِّ: بار؛ بالكسر وزان حبر الحمل و الثقل.

۱. سَخَا مُتَدَارِكًا: به صورت ریزش و پی‌درپی؛ فربه شدن و نیز به معنای فرو ریختن آب فراوان است و در خطبه بالا به همین معنا به کار رفته است؛ السخ: الصب و السيلان من فوق؛ مُتَدَارِكًا: القوم اذا لحق آخرهم أولهم.

أَسْفَ: نزدیک به زمین آمد؛ از ماده «اسفاف» به معنای نزدیک شدن به زمین است؛ الطائر دنا من الأرض.

هَيْدَبُهُ: قسمت آویزان آن‌ها که به زمین نزدیک شده؛ به معنای ابر پر آب و سنگینی است که به زمین نزدیک می‌شود؛ السحاب المتدلى أو ذيله من هدبت العين طال هذبها و تدلى أشفارها.

تَمَرُّهِ الْجَنُوبُ: باد جنوب آن را نوازش می‌دهد که بدو شد؛ از ماده «مری» به معنای دست کشیدن به پستان حیوان برای دوشیدن است؛ الجنوب من مرى الناقة يمرىها ای مسح ضرعها فامرت هی أى دَرَّ لبنها و عدى ههنا إلى مفعولين.

دَرَّرَ: شیرها؛ جمع «دره» به معنای فراوانی و جریان شیر است؛ كعنب جمع دَرَّة بالكسر و هو الصَّب و الاندقاق.

أَهَاضِيْبِيهِ: بارش‌ها یا باران‌های آن؛ جمع «اهضوبه» به معنای دوشیدن پی‌در پی است. این واژه جمع الجمع است به معنای باران‌هایی پیاپی؛ جمع هضاب و هو جمع هضب و هو المطر.

دَفَعَ: یک باران؛ جمع دفعة بضم الدال فیهما و هی المرة من المطر.

شَآئِبِيهِ: باران شدید؛ جمع «شؤبوب» به معنای رگبار باران است؛ جمع شؤبوب و هو ما ينزل من المطر دفعة بشدة و قوة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۵۶.

۱۰.۵.۳. رویدن گیاهان

«أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ وَمِنْ زُغْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ»^۱

خداوند به وسیله آن از زمین های خشک و بی گیاه، نباتات فراوانی رویانید و از دامنه کوه های کم گیاه، سبزه بسیار خارج ساخت.

نکته ها

- تعبیر «دوشیدن ابرها به وسیله بادها» نشان می دهد که بادها نقش مهمی در ریزش باران دارند؛ زیرا از یک سو فضا را خنک می کنند و از سوی دیگر از فشار جو می کاهند که هر دو عاملی است برای فروریختن باران از ابرها.^۲
- وقتی ابرها باران های خود را روی زمین و کوه ها ریختند در زمین گیاه روید و در کوه ها هم که مانند سرهای کچل بدون مو بودند، علف روید.

مشابه

- ◇ ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^۳ و زمین را خشکیده می بینی و چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید و نمو می کند و از هر نوع [رستنی های] نیکو می رویاند.
- ◇ ﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾^۴ برای شما آبی از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، باغ های بهجت انگیز رویانیدیم.
- ◇ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۵ آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاد و زمین سرسبز گردید؟ آری، خداست که دقیق و آگاه است.

۱. هَوَامِدُ: زمین بدون گیاه؛ از ماده «همود» جمع «هامد» به معنای خاموش شدن آتش است و به زمینی که گیاهانش خشک شده «هامده» می گویند؛ من الأرض التي لانيات بها.
 زُغْرِ الْجِبَالِ: کوه های لخت؛ جمع «ازعر» به معنای جایی است که گیاهان کمی در آنجا رویده و به موهای پشت نیز اطلاق می شود؛ الجبال بالضم جمع أزعر كحمر و أحمر و هي القليلة النبات وأصله من الزعر بالتحريك و هو قلة الشعر في الرأس يقال رجل أزعر.
 أَعْشَابُ: گیاهان تازه؛ جمع عُشْب؛ جمع عشب كقفل و هو الرطب من الكلاء.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳. حج، ۵.

۴. نمل، ۶۰.

۵. حج، ۶۳.

۱۰.۶. شادی و نشاط زمین

«فَهِىَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا وَتَرْدُهِى بِمَا أُلْبَسَتْهُ مِنْ رِيْطِ أَزَاهِيرِهَا»^۱

پس زمین به زیور باغ هایش غرق نشاط و شادی شد و با لباس نازک گلبرگ ها که بر خود پوشیده به ناز آمد.

۱۰.۷. زیور و زینت زمین

«وَ حَلِيَّةٌ مَا سُمِطَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا»^۲

و از زینت و زیوری که از گردن بند گل های گوناگون یافته بود، در وجد و شادی فرو رفت!

نکته

- در این عبارت گل های گیاهان زمین را به گردن بندی که زنان به عنوان زیور آلات با نخ به هم می بافند، تشبیه فرموده است.

۱. تَبْهَجُ: شاد می شود؛ از ماده «بهجت» به معنای سرور و شادی است؛ بیهج من باب منع سر و فرح و فی بعض النسخ بضم الهاء من باب شرف أى حسن.

رِيَاضٍ: چمن ها. جمع «روضه» به معنای قطعه ای از زمین سرسبز و خرم است.

تَرْدُهِى: به خود می بالد؛ از ماده «ازدها» به معنای تکبر و ناز است؛ افتعال من الزهو و هو الكبير والفخر.

رِيْطُ: لباس های نازک و ظریف؛ جمع «ریطه» به معنای پوشش نازک است؛ جمع ریطة بالفتح فیها و هی کُلّ ملأة غیر ذات لفقین ای قطعین کلها نسج واحد و قطعة واحدة، أو کُلّ ثوب رقیق لثین.

أَزَاهِيرُ: گل ها؛ جمع «زهره» به معنای شکوفه های رنگارنگ است؛ جمع أزهار جمع زهرة بالفتح و هی النبات أو نورها وقيل الأصفر منه وأصل الزهرة الحسن والبهجة.

۲. حَلِيَّةٌ: زیور؛ ما یتزین به من مصوغ الذهب و الفضة و المعدنیات.

سُمِطَتْ بِهِ: به آن آویخته شد؛ از ماده «سمط» به معنای آویزان کردن است؛ بالسين المهملة على البناء للمفعول من باب التفعیل أى علقت و فی بعض النسخ الصحيحة بالشین المعجمة من الشمط محرکة و هو بياض الرأس یخالط سواده فمن النبات ما یخالط سواده النور الأبيض و فی القاموس شمطه یشمطه خلطه و الاناء ملأه و النخلة انتشر بسرھا و الشجر انتشر ورقه و الشمیط من النبات ما بعضه هائج و بعضه أخضر

نَاضِرٍ: خرم؛ شاداب؛ از ماده «نضارت» به معنای طراوت و خرمی و شادابی است؛ مخصوصاً شادابی که بر اثر وفور نعمت حاصل می شود.

أَنْوَارٍ: گل ها؛ شکوفه ها؛ جمع «نور» به معنای شکوفه است.

نکته

● در گذشته‌های دور که وسایل رفت و آمد حیوان بوده برای عبور و مرور در شب بین شهرها مناره‌هایی می‌ساخته‌اند و چراغی در آن قرار می‌داده‌اند تا قافله‌ها راه خود را گم نکنند؛ پس «منار» به معنای محل نور و هدایت است و در اینجا حضرت می‌فرماید که خداوند برای مسافران و راه‌روندگان علامت هدایت قرار داده است.

مشابه

◇ ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۱ و در زمین، کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادیم، مبادا آن‌ها را بلرزاند! و در آن، دره‌ها و راه‌هایی قرار دادیم تا هدایت شوند.

◇ ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ﴾^۲ آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه‌هایی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوه‌ها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده شده، سفید و سرخ و به رنگ‌های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه.

۱۰. ۱۰. آماده شدن زمین برای زندگی

﴿فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ وَ أَنْقَذَ أَمْرَهُ﴾

هنگامی که خداوند زمین خود را آماده ساخت و فرمان خویش را (در تمام جهات) نافذ کرد.

نکته

● وقتی که خداوند زمین را آماده و مهیا ساخت، آن حرکت‌های وحشیانه را از زمین گرفت و زمین را مانند گهواره رام ساخت. در آن درخت و گیاهان رویاند و آن را به نحوی که مناسب زندگی بشر است مهیا کرد و امر خود را این گونه نافذ کرد که کوه‌ها باشند و زمین را از حرکت‌های شدید حفظ کنند و لوازم زندگی بشر را فراهم کنند و وقتی این کارها را کرد به خلقت آدم پرداخت.

۸. ۱۰. روزی چهارپایان

﴿وَجَعَلَ ذَلِكَ بِلَاغًا لِلْأَنَامِ وَرِزْقًا لِلْأَنْعَامِ﴾^۱

همه این‌ها را غذا و توشه انسان‌ها و روزی برای چهارپایان قرار داد.

نکته

● خداوند آن زروزیورها و آنچه به وسیله باران از زمین روییده است، برای مردم سرمایه قرار داده و همان را برای حیوانات و چهارپایان رزق و روزی قرار داده است.

مشابه

◇ ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَقَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا وَ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾^۲ ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم سپس زمین را از هم شکافتیم و در آن دانه‌های فراوانی رویاندیم و انگور و سبزی بسیار و زیتون و نخل فراوان و باغ‌های پردرخت و میوه و چراگاه، تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چهارپایان باشد!

۹. ۱۰. دره‌ها و راه‌ها

﴿وَ خَرَقَ الْفَجَاجَ فِي أَفَاقِهَا وَ أَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادٍ طُرُقِهَا﴾^۳

در اطراف زمین (و در میان کوه‌ها) دره‌ها و راه‌های وسیعی شکافت و نشانه‌هایی برای آنان که بخواهند از شاهراه‌های وسیعش بگذرند برپا نمود.

۱. بِلَاغًا: قوت و غذا؛ از ماده «بلوغ» به معنای رسیدن به چیزی است؛ خواه رسیدن به سن تکلیف باشد یا رسیدن میوه‌ها به مرحله قابلیت استفاده یا رسیدن به مقصد و در خطبه بالا به معنای قوت و غذا آمده؛ چراکه انسان را در سفر و حضر به مقصدش می‌رساند؛ ما یتبلغ به و یتوسل إلى الشيء المطلوب.

لِلْأَنَامِ: مردم؛ جماعت.

۲. عبس، ۲۵-۳۲.

۳. خَرَقَ: بشکافت.

فِجَاجَ: مسیرها و راه‌های وسیع بین دو کوه؛ جمع «فَج» به معنای دره و فاصله میان دو کوه است؛ الطريق الواسع بین الجبلین و الفجاج جمع.

الْمَنَارَ: علامت‌ها.

لِلسَّالِكِينَ: رونندگان.

جَوَادٍ: جاده‌ها؛ جمع «جاده» به معنای راه وسیع و روشن است؛ وسط الطريق و معظمه.

۱. انبیا، ۳۱.

۲. فاطر، ۲۷.

مشابه

- ◇ ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾^۱ آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟
 ◇ ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾^۲ همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت.

۱۱. آفرینش آدم

«اخْتَارَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرَةَ مِنْ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبَلَّتِهِ»^۳

آدم را از میان تمام آفریده‌ها برگزید و او را نخستین و برترین خلق خویش قرار داد.

نکته‌ها

- خداوند از بین مخلوقات خود بهترین را که آدم بود انتخاب کرد. انسان به این دلیل که همه مراحل وجودی طبیعت را دارد موجود کاملی است. بهترین و از نظر درجه و مقام بالاترین موجودات این عالم است.
- «أَوَّلَ جِبَلَّتِهِ» انسان در بین موجودات مادی جاندار، اول است خداوند او را اولین مخلوقات جاندار عالم ماده قرار داد و این جمله به خوبی معلوم می‌کند اینکه بعضی می‌گویند انسان مستقل نیست و مرحله تکامل یافته سایر حیوانات است حرف درستی نیست. این طور نیست که انسان از ابتدا تک‌سلولی بوده و بر اثر تکامل بیشتر به صورت انسان درآمده باشد بلکه از ابتدای خلقت به صورت انسان بوده و همه انسان‌ها از نسل او به وجود آمده‌اند.

۱. ۱۱. بهشت آدم

﴿وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَأَزْغَدَ فِيهَا أُكْلَهُ﴾^۴

خداوند او را در بهشت خود جای داد و غذاهای فراوان و گوارا در اختیارش نهاد.

نکته

- آدم را پس از خلقت در باغی جا دادند و خداوند خوراکی‌های آدم را در آن باغ به قدری وسیع و فراوان قرار داد که هر چه می‌خواست در آنجا وجود داشت.

تشبیه

مُشَبَّه: زمین

مُشَبَّه به: مهد

وجه شبه: همان‌گونه که گهواره برای کودکان جای آسایش و آرامش است، زمین نیز جایگاه راحت آدمیان است.

۱۱. ۲. برحذر داشتن از ممنوعات

﴿وَأَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَا عَنْهُ﴾^۱

و (در عین حال) پیشاپیش از آنچه ممنوعش کرده بود وی را برحذر داشت.

نکته

- خداوند به حضرت آدم علیه السلام درباره چیزهایی که منع کرده بود، سفارش اکید کرد. اگر او را از خوردن میوه‌ای نهی کرده بود به او توصیه زیادی کرد که سراغ آن چیز نرود.

۱۱. ۳. آگاه کردن آدم برای دوری از درخت ممنوع

﴿وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَّتِهِ وَالْمُخَاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ﴾^۲

و آگاهش ساخت که اقدام بر آن (تناول از درخت ممنوع) سبب نافرمانی او خواهد بود و مقام و منزلتش را به خطر می‌افکند!

نکته

- خداوند به حضرت آدم علیه السلام فهماند که نباید به سراغ کاری برود که از آن نهی شده است؛ زیرا اگر چنین کند مرتکب معصیت خداوند شده و موقعیت و منزلت خود را به مخاطره انداخته است. مقام و موقعیت حضرت آدم علیه السلام همان قرب الی الله بود که در ابتدا از آن برخوردار بود و آن را از دست داد و از آن باغ اخراج شد.

۱. «وَأَوْعَزَ» مقدم کرد؛ اشاره کرد؛ از ماده «وعز» به معنای پیشنهاد کردن کاری به دیگری است؛ الی فلان فی فعل أو ترک ای تقدّم و امرت.

۲. «الْمُخَاطَرَةُ» خطر؛ بنفسه و ماله أشفاهما علی خطر و ألقاهما فی المهلكة.

۱. نبأ، ۶.

۲. طه، ۵۳.

۳. جِبَلَّتِهِ: مخلوق؛ آفریده؛ طبیعت و فطرت انسان است. این واژه از ماده «جبل» به معنای کوه گرفته شده است و از آنجا که فطرت انسان تغییرناپذیر است، مانند کوه که نمی‌شود آن را جابه‌جا کرد، به آن جبله گفته می‌شود؛ بکسر الجیم و الباء و تشدید اللام الخلقه و الطبیعة.

۴. أَرْغَدَ: توسعه داد، فراوان کرد.

أُكْلَهُ: بضمّتين الرزق و الحظ.

مشابه

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۱ و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و [لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

۴.۱۱. خوردن میوه ممنوع

﴿فَأَقْذَمَ عَلَىٰ مَا نَهَاةً عَنْهُ مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ﴾^۳

آدم اقدام بر آن چیزی که از آن نهی شده بود کرد و علم خداوند درباره او به وقوع پیوست.

نکته

● خداوند می دانست که حضرت آدم علیه السلام خویشتن داری نمی کند. این جمله نمی خواهد بگوید که علم خداوند سبب معصیت حضرت آدم علیه السلام شد بلکه می خواهد بگوید که خدا بنده ای را خلق کرد که همه رموز او را می داند. خدا از ازل می دانست که آدم با اختیار خود از فرمان او سرپیچی کرده و مرتکب نهی او خواهد شد. پس چنین نیست که علم خداوند علت نافرمانی حضرت آدم علیه السلام باشد بلکه او با اختیار خود خدا را نافرمانی نمود.

مشابه

﴿أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۴ مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

۵.۱۱. هبوط آدم

﴿فَأَهْبَطَ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيُعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ﴾^۵

خداوند او را بعد از توبه از بهشت فرو فرستاد تا با کمک نسل خود، زمین را آباد سازد و حجت را بر بندگان اقامه کند.

نکته ها

- «فَأَهْبَطَ بَعْدَ التَّوْبَةِ»: این جمله با صراحت بیان می کند که اول حضرت آدم علیه السلام توبه کرد و بعد خداوند او را از مقامش پایین آورد و از بهشتی که در آن بود بیرون کرد.
- «لِيُعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ»: اصل قضیه این است که خداوند می خواست آدم را بر روی زمین بیاورد و زمین را با نسل او آباد کند ولی وقتی او را آفرید و او مقام شامخی داشت، نخواست بدون تخلف او را بر روی زمین بیاورد و گرفتار عالم طبیعت کند اما چون خودش به موقعیت خود آگاهی نداشت و به امر خداوند توجه نکرد، موجب شد تا گرفتار شود. پس او را به این عالم آورد تا زمین به وسیله او و نسلش آباد شود.
- «وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ»: خدا می خواست به وسیله حضرت آدم علیه السلام حجت خود را برای مردم به پا دارد. حضرت آدم علیه السلام اولین پیغمبر روی زمین بود. او حجت خدا بر روی زمین بود و بعد از او پیغمبرانی آمدند.

مشابه

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾^۱ او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است.

۶.۱۱. حجت های الهی بعد از آدم

﴿وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُوَكَّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوْبِيَّتِهِ﴾^۲

بعد از مرگ آدم، بندگان را از حجت بر ربوبیتش خالی نگذاشت.

نکته

- عبارت «وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ» نشان می دهد که آدم یکی از پیامبران الهی و از حجت های او بوده است و بعد از رحلت او خدا پیامبران دیگری در هر زمان فرستاد و همچنان ادامه یافت تا به خاتم انبیا رسید.^۳

۱. طه، ۱۱۵.

۲. بقره، ۳۵.

۳. مُوَافَاةً: موافق؛ که جور درآید، در حکم مفعول لاجله هست.

۴. اعراف، ۲۲.

۵. أَهْبَطَ: او را پایین آورد؛ از ماده «هبوط» به معنای نزول و پایین آمدن است.

۱. هود، ۶۱.

۲. لَمْ يُخْلِ: خالی نمی گذارد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۶۸.

۱۲. بعثت پیامبران

«وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ بَلْ تَعَاهَدُهُمْ بِالْحَجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ»^۱

و میان فرزندان آدم و معرفت خویش پیوندی برقرار ساخت و قرن به قرن، حجت‌ها و دلیل‌ها را بر زبان پیامبران برگزید.

۱.۱۲. بعثت پیامبر اسلام

«وَمُتَحَمِّلِي وَذَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْنًا فَقَرْنًا حَتَّى تَمُتَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ وَبَلَغَ الْمَقْطَعُ عُذْرَهُ وَنُذْرُهُ»^۲

بلکه به وسیله حجت‌هایی که بر زبان برگزیدگان از پیامبرانش ارسال کرد و همه آنان به دنبال هم در هر دوره‌ای ابلاغ‌کننده پیام‌های او بودند با مردم رابطه برقرار نمود تا به وسیله پیامبر ما محمد ﷺ حجتش تمام شد و جای عذری باقی نماند.

وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الصِّيقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا لِيَتَبَلَّى مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقْتَبَلَهَا وَسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ أَفَاتِهَا وَبَفَرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَثْرَاحِهَا وَخَلَقَ الْأَجَالَ فَأَطَالَهَا وَقَصَرَهَا وَقَدَّمَهَا وَأَخَّرَهَا وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا وَجَعَلَهُ خَالِجًا لِأَشْطَانِهَا وَقَاطِعًا لِمَرَاثِرِ أَقْرَانِهَا عَالِمَ السِّرِّ مِنْ صَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَنَجْوَى الْمُتَخَفِتِينَ وَخَوَاطِرِ رَجَمِ الظُّنُونِ وَعَقْدَ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ وَمَسَارِقِ إِيْمَاضِ الْجُفُونِ وَمَا صَمِنَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ وَغِيَابَاتُ الْغُيُوبِ وَمَا أَصْعَتِ لِاسْتِزَاقِهِ مَصَانِخُ الْأَسْمَاعِ وَمَصَافِي الدَّرِّ وَمَشَايِ الْهَوَامِّ وَرَجَعَ الْحَنِينِ مِنَ الْمُوَلَّهَاتِ وَهَمْسِ الْأَقْدَامِ وَمُنْفَسِحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلَاجِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ وَنُنْقَمَعَ الْوُحُوشِ مِنْ غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَأُودِيَّتِهَا وَمُخْتَبِئِ الْبُعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ وَالْحِجَّتِهَا وَمَغْرِزِ الْأَوْزَاقِ مِنَ الْأَقْنَانِ وَمَحْطِّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ وَنَاشِئَةِ الْغُيُومِ وَمُتَلَا حِمَمِهَا وَدُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتَرَكِمِهَا وَمَا تَسْفَى الْأَعَاصِيرُ بِذُيُولِهَا وَتَعْفُو الْأَمْطَارُ بِسُيُولِهَا وَعُومَ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُثْبَانِ الرِّمَالِ وَمُسْتَقَرَّ دَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِذُرَا شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ وَتَغْرِيدِ دَوَاتِ الْمَنْطِقِ فِي دِيَا جِيرِ الْأَوْكَارِ وَمَا أَوْعَيْتُهُ الْأَصْدَافُ وَحَضْنَتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجُ الْبَحَارِ وَمَا غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ أَوْ دَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ وَمَا اغْتَقَبَتْ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَا جِيرِ وَسُبْحَاتِ النُّورِ وَآثَرُ كُلِّ خَطْوَةٍ وَحَسُّ كُلِّ حَرَكَةٍ وَرَجْعُ كُلِّ كَلِمَةٍ وَتَحْرِيكُ كُلِّ شَفَةِ وَمُسْتَقَرُّ كُلِّ نَسَمَةٍ وَمِثْقَالُ كُلِّ ذَرَّةٍ وَهَمَاهِمُ كُلِّ نَفْسٍ هَامَّةٍ وَمَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ أَوْ قَرَارَةِ نُطْفَةٍ أَوْ نَقَاعَةِ دَمٍ وَمُضْغَةٍ أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَسَلَالَةِ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كُلْفَةٌ وَلَا اغْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ وَلَا اغْتَوَرَّتْهُ فِي تَنْفِيزِ الْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا فِتْرَةٌ بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُمْ عَدْدُهُ وَسِعَهُمْ عَدْلُهُ وَغَمَرَهُمْ فَضْلُهُ مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

۱۳. مقدر ساختن روزی انسان

«وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الصِّيقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا»

خداوند روزی‌ها را مقدر کرد و اندازه‌گیری فرمود. گاه آن را زیاد و گاه کم نمود؛ گاه با تنگی و گاه با وسعت، به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرد.

۱. تَعَاهَدُهُمْ: عهد خدا را به آن‌ها یادآوری کرد؛ الصیغة و تعاهدتها آتاهما و أصلحها و حقیقته جدد العهد بها.

۲. قَرْنٌ: زمانی طولانی است که گاه به صد سال اطلاق می‌شود و گاه به معنای جماعتی است که در یک عصر با هم زندگی می‌کنند؛ أهل كل زمان مأخوذ من الاقتران فكأنه المقدر الذي يقترن فيه أهل ذلك الزمان في أعمارهم و أحوالهم. مَقْطَعٌ: نهایت و جایی که باید به آنجا برسد؛ الشيء منتهاه كأنه قطع من هناك.

عُدْرُهُ وَنُذْرُهُ: تعبیر «عذر» در اینجا به معنای اتمام حجت بر بندگان است به گونه‌ای که عذری برای آن‌ها در مخالفت باقی نمی‌ماند و «نذر» جمع «نذیر» در اینجا به معنای انذار است؛ یعنی: ذکر عواقب سوئی که بر چیزی مترتب می‌شود؛ إما مصدران بمعنى الاغذار و الانذار أو ما بین للمكلفین من الأغذار فی عقوبته لهم إن عصوه، و ما أنذرهم به من الحوادث.

نکته

- خداوند روزی بندگان را اندازه‌گیری کرده پس عده‌ای را در وسعت قرار داده و روزی عده‌ای را نیز کم و اندک مقرر کرده است.

۱.۱۳. روزی، وسیله بزرگ آزمایش انسان

«لَيَبْتَلِي مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا وَلِيُخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَ الصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَ فَقِيرِهَا»^۱

تا هرکس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد.

نکته

- خداوند روزی بندگان را اندازه‌گیری کرده و به بعضی زیاد داده و آن‌ها را در یُسْر و وسعت قرار داده و به بعضی کم داده و آن‌ها در مضیقهِ قرار داده است. برای هر دو دسته آزمایش است. بعضی از افراد را در حال ثروتمندی و برخی را در حال فقر و نیازمندی آزمایش می‌کند؛ یعنی وقتی انسان ثروتمند است باید شکر نعمت‌های الهی را انجام دهد و وقتی نیازمند است باید صبر کند تا از خدا فرجی برسد.

۱۴. مظاهر آزمایش

۱.۱۴. درهم‌تنیدگی فقیر و غنی

«ثُمَّ قَرْنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِلَ فَأَقْتِهَا»^۲

آنگاه روزی فراخ را با سختی و پریشانی درهم آمیخت.

نکته

- در این عبارت ورشکستگی که نشانه فقر و تنگ‌دستی است به تبخال که نشانه بیماری درونی است تشبیه شده است. همان‌گونه که تبخال علامت وجود یک میکرب درونی است و بر لب انسان ظاهر می‌شود، ورشکستگی هم علامتی است که در شخص ظاهر می‌شود و دیگران هم متوجه می‌شوند. این ورشکستگی نشانه زیاده‌روی‌های اقتصادی

۱. بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا: مصدران بمعنی اليسر و العسر کالمفتون بمعنی الفتنة، و يمتنع عند سيوريه مجيء المصدر على وزن مفعول قال: الميسور الزمان الذي يوسر فيه.

۲. عَقَابِلَ: مشکلات و معضلات؛ جمع عقول به معنای تبخال است و آن وقتی است که انسان از درون بدن تب می‌کند؛ یعنی اشکالات و میکرب‌های درونی پیدا شده که این تبخال نشانگر آن است؛ جمع عقول و عقوبه و هی قروح صغار تخرج غب الحمى بالشفة. فَأَقْتِهَا: فقر.

است و به همین خاطر به این فقر و تنگ‌دستی رسیده است؛ بنابراین منظور حضرت این است که آن وسعت‌های مالی، اعتبار چندانی ندارند و ممکن است به بدبختی منجر شود.

۱۴.۲. درهم‌آمیختگی سلامتی و حوادث دردناک

«وَبِسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا»^۱

و تندرستی را با حوادث دردناک توأم ساخت.

۱۴.۳. قرین ساختن شادی و اندوه

«وَبِفُرَجِ أَفْرَاجِهَا غُصَصَ أَتْرَاجِهَا»^۲

و شادی و سرور را با غصه و اندوه قرین کرد.

نکته

- اشاره به این دارد که مشکلات و گرفتاری‌ها و آثار و بقایای آن همواره در کنار خوشی‌ها و راحتی‌ها قرار دارد و هرگز از آن جدا نمی‌شود.^۳

۱۴.۴. پایان عمر

«وَ خَلَقَ الْأَجَالَ فَأَطَالَهَا وَ قَصَّرَهَا وَ قَدَّمَهَا وَ أَخَّرَهَا»

سرآمد زندگی و پایان عمر را آفرید، آن را گاه طولانی و گاه کوتاه قرار داد و گاه مقدم و گاه مؤخر داشت.

۱. طَوَارِقَ: ناگهانی‌ها؛ جمع طارق به معنای واردشونده در شب و کوبنده در شب است. به این اعتبار که عرب‌ها روز در منازل خود را باز می‌گذاشته و شب آن را می‌بسته‌اند؛ وقتی در شب به آن‌ها مهمان می‌رسید و در می‌زد از آن تعبیر به طارق می‌کرده‌اند.

۲. فُرَجٍ: رهایی از غم‌ها؛ جمع فُرَجَه؛ جمع فرجة و هی التفصی من الهم. غُصَصَ: غصه‌ها؛ جمع غَصَّة و هی ما اعترض فی الحلق.

أَتْرَاحٍ: حزن‌ها و غم‌ها؛ جمع «ترح» به معنای غم و غصه است و غالباً آن را به معنای ضد فرح تفسیر کرده‌اند ولی گاه به معنای هلاکت و قطع خیر و خوبی نیز اطلاق شده است؛ جمع الترح محرکه کاسباب و سبب الهم و الهلاک و الانقطاع.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۴.

۵.۱۴. مرگ

«وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا وَجَعَلَهُ خَالِجاً لَا شُطَّانَهَا وَ قَاطِعاً لِمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا»^۱

و رشته همه عمرها را به مرگ متصل ساخت و مرگ را درهم پیچنده رشته های زندگی و عامل گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

نکته

- طناب وسیله مرگ است. خداوند اسباب مرگ را به آن وصل کرده است؛ یعنی طناب و علت مرگ به مرگ متصل است و مرگ را پدید می آورد.

۱۵. گستره علم الهی

۱.۱۵. علم الهی از اسرار پنهان

«عَالِمُ السِّرِّ مِنْ صَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ»^۲

خداوند از اسرار پنهانی رازداران، آگاه است.

مشابه

﴿أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^۳ آیا نمی دانند که خداوند می داند

آنچه پوشیده می دارند و آنچه آشکار می کنند؟

۱. أَسْبَابُهَا: موجباتش.

خَالِجاً: جذب کننده و کِشنده طناب و امثال آن؛ از ماده «خلج» به معنای جذب کردن است و خلجان چیزی در ذهن انسان به معنای مجذوب شدن ذهن در برابر چیزی است؛ «خلیج» را از آن جهت «خلیج» گفته اند که بخش عظیمی از آب دریا را به خود جذب می کند؛ یخلجه من باب نصر جذبه.

أَشْطَانٍ: طناب های بلند؛ جمع «شطن» به معنای طناب یا طناب طویل است. این واژه گاهی به معنای دوری نیز آمده است و «شیطان» را به این مناسبت شیطان می گویند که دور از هدایت و رحمت خداست؛ جمع الشطن بالتحریک و هو الحبل أو الطویل منه.

قَاطِعاً: قطع کننده.

مَرَائِرٍ: طنابی که از چند طناب روی هم تابیده تشکیل شده است؛ جمع «مریر» به معنای طناب محکم است؛ جمع مریر و مریره و هی الحبال المقنولة علی اکثر من طاق.

أَقْرَانٍ: ریسمان های بلند؛ طنابی که دو شتر را به هم می بندد؛ جمع قَرْن؛ جمع قرن بالتحریک و هو حبل یجمع به البعیران.

۱. صَمَائِرٍ: پنهانی ها؛ الانسان قلبه و باطنه و الجمع ضمائر علی التشبیه بسریره و سرائر لَانْ باب فعیل إذا کان اسما لمذکر یجمع کجمع رغیف و أرغفة و رغفان.

۳. بقره، ۷۷.

۲.۱۵. آگاهی از نجوای بندگان

«وَنَجْوَى الْمُتَخَفِّتِينَ»^۱

و از نجوای آنان که آهسته سخن می گویند باخبر است.

۳.۱۵. آگاهی از گمان در ذهن ها

«وَحَوَاطِرِ رَجِمِ الظُّنُونِ وَ عَقْدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ»^۲

به آنچه به اذهان به واسطه گمان خطور می کند و از تصمیماتی که به یقین می پیوندند، آگاهی دارد.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه به: کِشنده طناب

وجه شبیه: همچنان که وقتی یک نفر طناب چاه را می کشد، دلو به او نزدیک می شود، مرگ هم طناب عمر را می کشد و انسان به مرگ نزدیک می شود.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه به: ریسمان های محکم

وجه شبیه: همچنان که یک نفر انسان قوی ریسمان های محکم را قطع می کند مرگ هم بسیار قوی است و ریسمان های محکم ارتباط با زندگی را قطع می کند.

۱. نَجْوَى: رازگویی؛ درگوشی سخن گفتن؛ اسم مصدر به معنی المسارة من انتجی القوم و تاجوا تسازوا.

مُتَخَفِّتِينَ: کسانی که با هم آهسته صحبت می کنند؛ از ریشه خَفَّتْ، «خَفَّتِ الصَّوْت» یعنی صدا پایین آمد؛ به باب تفاعل رفته به معنای کسانی که با هم آهسته صحبت می کنند؛ کالاخفات خلاف الجهر.

۲. رَجِمِ الظُّنُونِ: حدس ها و گمان هایی که در دل ها نفوذ می کنند.

عَقْدٍ: گره خورده ها، اعتقاداتی که در دل محکم شده. «عقدة الیقین» به معنای گره های یقین است؛ مثلاً شما در قلب خود به چیزهایی یقین پیدا می کنید و به آن دل می بندید، به چنین چیزهایی «عقد یقین» می گویند؛ جمع عقده بالضم و عقدة کل شیء الموضع الذی عقد منه و احکم.

عَزِيمَاتٍ: آنچه درباره آن یقین وجود دارد؛ عزم و تصمیم؛ گره های تصمیم های یقین همان چیزهایی است که در قلب انسان است و چه بسا به آن ترتیب اثر هم بدهد؛ جمع عزیمه.



نکته

- اشاره به گمان‌هایی دارد که بی‌پایه و اساس هستند و خداوند می‌داند همه آن گمان‌های بدی که انسان درباره دیگران داشته است.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^۲ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به متعجب می‌کند و خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.
- ◇ ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۳ و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت.

۱۵. ۴. آگاهی از نگاه‌های پنهانی

﴿وَمَسَارِقِ إِيْمَاضِ الْجُفُونِ﴾^۴

و به نگاه‌های پنهانی و خائنه چشم [آگاه است].

نکته

- یعنی اینکه شما مخفیانه و زیرچشمی به نوامیس مردم خیانت کرده و آن‌ها را نگاه کرده‌ای، خداوند از آن آگاه است.

۱۵. ۵. آگاهی از درون دل‌ها

﴿وَمَا ضَمِنَتْهُ أَكْتَانُ الْقُلُوبِ﴾^۵

و به آنچه در نهان‌خانه دل‌هاست [آگاه است].



نکته

- ﴿أَكْتَانُ الْقُلُوبِ﴾ از باب اضافه صفت به موصوف است به معنای قلب‌های غلاف شده؛ زیرا خود قلب غلاف است برای مطالبی که در آن جا گرفته است.

مشابه

- ◇ ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ نگاه‌های دزدانه و آنچه در دل‌ها نهان می‌دارند، می‌داند.

۱۵. ۶. آگاهی از غیب

﴿وَعَيَابَاتُ الْغُيُوبِ﴾^۶

از آنچه در پشت پرده‌های ظلمانی غیب پوشیده و پنهان است [آگاه است].

مشابه

- ◇ ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلامَ الْغُيُوبِ﴾^۷ بگو: «بی‌گمان، پروردگارم حقیقت را القا می‌کند، [اوست] دانای نهان‌ها.»

۱۵. ۷. آگاهی از سخنان مخفیانه

﴿وَمَا أَصْغَتْ لَاسْتِرَاقِهِ مَصَانِعُ الْأَسْمَاعِ﴾^۸

و از آنچه پرده گوش‌ها مخفیانه می‌شنوند، آگاه است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ۳، ص ۳۴۷.

۲. بقره، ۲۰۴.

۳. فتح، ۱۸.

۴. مَسَارِق: سرقت‌ها؛ از ماده «سرق»؛ جمع «مسرَق» در اینجا به معنای نگاه‌های مخفیانه خیانت‌آمیز است. إِيْمَاض: روشن شدن؛ درخشیدن برق؛ از ماده «ومض» به معنای درخشش کوتاه و مخفیانه است؛ المرأة إذا سارقت النظر وأومض البرق إذا لمع لمعا خفيفا وأومض فلان أشار إشارة خفية.

الْجُفُون: چشمان؛ پلک چشم؛ جمع «جفن».

۵. مَا ضَمِنَتْهُ: آنچه در بر دارد.

أَكْتَان: مخفی‌گاه؛ گوشه‌ها؛ پرده‌ها؛ والاكتة جمع الكنّ وهو اسم لكلّ ما يستتر فيه الانسان لدفع الحرّ والبرد من الأبنية ونحوها وستر كلّ شيء.

۱. غافر، ۱۹.

۲. عَيَابَات: اعماق؛ جمع غیابه به معنای عمق چاه.

۳. سبأ، ۴۸.

۴. أَصْغَتْ: به سخن گوش داده. از ماده «اصغاء» در اصل به معنای تمایل و مایل شدن است؛ کسی که گوشش سنگین است هنگام استماع سخن دیگری مقداری خود را به طرف سخن‌گو متمایل و خم می‌کند و گوش خود را به طرف او می‌برد که به این کار اصغاء می‌گویند.

الْأَسْمَاع: به چیزی مخفیانه گوش دادن. از ماده «سَرَقَ» به معنای دزدیدن سخن دیگری است؛ کسی که مخفیانه به سخن دیگری گوش می‌دهد این را استراق سمع می‌گویند.

مَصَانِع: شکاف‌ها؛ از ماده «صوخ»؛ جمع «مصیخه» به معنای شکاف است و در اینجا منظور شکاف گوش‌ها یا سوراخ گوش است که انسان از طریق آن، صداها را می‌شنود.

نکته‌ها

- منظور از «رَجْعُ الْحَنِينِ مِنَ الْمُؤَلَّهَاتِ» آهنگ حزین گریه مادرِ فرزندمرده است که در فقدان از دست دادن عزیزش ناله برمی‌آورد.^۱
- تکیه بر ناله‌های اندوه‌بار زنان غم‌دیده و صدای آهسته قدم‌ها از این نظر است که هرکدام را صدای خاصی و بیانگر واقعیت جداگانه‌ای است. یکی از سوز و درد درونی حکایت می‌کند و دیگری از مخفی‌کاری و احتیاط، یعنی خداوند هم از مراکز پرازدحام باخبر است و هم از مکان‌های خاموش.^۲

۱۵. ۱۰. تجلی علم الهی در عالم میوه‌ها

«وَمُنْقَسِحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلَايَحِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ»^۳

خداوند از جایگاه پرورش میوه‌ها در درون غلاف شکوفه‌ها [آگاه است].

۱۵. ۱۱. آگاهی خداوند از حیوانات وحشی

«وَمُنْقَمَعِ الْوُحُوشِ مِنْ غَيْرَانِ الْجِبَالِ»^۴

و از مخفی‌گاه‌های وحوش در درون غارهای کوه‌ها [آگاه است].

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۸۱.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳. مُنْقَسِح: محل باز شده؛ فضایی از پوست گل درخت که میوه در آن رشد می‌کند و بزرگ می‌شود؛ از ماده «فسح» به معنای وسعت دادن گرفته شده است؛ الثمرة بالنون والحاء المهملة من باب الانفعال موضع انفساحها، و یروی متفسخ الثمرة بالتاء والسين المشددة والحاء المعجمة من باب التفعّل.

وَلَايَح: امر درونی و باطنی؛ از ماده «ولوح» به معنای داخل شدن پنهانی است؛ جمع «ولیحه» به معنای لباس زیرین و محرم اسرار و امر پنهانی است؛ المواضع الساترة جمع و لیجة و هی کالکھف یستر فیہ المازة من مطر أو غیره. غُلْف: پوست‌ها؛ گل درخت خرما؛ جمع «غلاف» که معنای آن مشهور است؛ بضمة أو ضمّتين جمع غلاف ککتاب و یوجد فی التسخ علی الوجهین.

الْأَكْمَام: پوست خوشه درخت خرما؛ جمع «کم» به معنای برگ‌هایی است که شکوفه‌ها را می‌پوشاند؛ جمع الکَم بالكسر و هو وعاء الطلع و غطاء الثور و یجمع أيضا علی الأکمة و کمام.

۴. مُنْقَمَع: محل اختفا و خوابیدن؛ از ماده «انقماح» به معنای اختفا گرفته شده است؛ الوحوش من باب الانفعال محلّ الانقماح و الاختفاء، و فی بعض النسخ من باب التفعّل بمعناه.

غیران: غارها؛ جمع «غار» که معنای آن معروف است. البتة عرب به غارهای وسیع، کھف می‌گوید؛ جمع غار و هو ما ینحت فی الجبل شبه المغارة فاذا اتسع قیل کھف، و قیل: الغار الجحر یاوی إلیه الوحش أو کلّ مطمئن فی الأرض أو المنخفض من الجبل.

۱۵. ۸. تجلی علم الهی از عالم حیوانات

«وَمَصَايِفُ الذَّرِّ وَمَشَاتِي الْهُوَامِ»^۱

خداوند از درون لانه‌های تابستانی مورچگان و خانه‌های زمستانی حشرات آگاه است.

نکته

- تکیه بر خانه‌های تابستانی مورچگان، از این نظر است که در تابستان کانون پر جوش و خروشی است که انسان را به یاد یک جامعه فعال و پرتلاش می‌اندازد و تکیه بر خانه‌های زمستانی حشرات، از این نظر است که آن‌ها در زمستان در خواب عمیقی فرو می‌روند و گاه چندین ماه طول می‌کشد که به «خواب زمستانی» معروف است. خانه‌های آن‌ها در این فصل، شبیه گورستانی است خاموش.

۱۵. ۹. آگاهی از ناله‌ها

«وَرَجْعُ الْحَنِينِ مِنَ الْمُؤَلَّهَاتِ وَهَمْسُ الْأَقْدَامِ»^۲

و از آهنگ اندوه‌بار زنان غم‌دیده و صدای آهسته گام‌ها آگاه است.

۱. مَصَايِفُ: محلی که برای تابستان انتخاب می‌شود؛ از ماده «صیف» به معنای تابستان؛ جمع «مصیف» به معنای اقامتگاه تابستانی است.

ذَرِّ: مورچه‌های کوچک؛ جمع ذره. «مصائف الذر»: به معنای گذراندن مورچه‌ها در تابستان است. مورچه‌ها در تابستان برای اینکه آفتاب نخورند زیر زمین جایی را برای گذراندن تابستان تهیه می‌کنند و در اینجا حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرمایند: خداوند آن جایگاه مورچگان را که برای تابستان خود مهیا کرده‌اند می‌داند و به همه پیچ‌وخم‌های آن آگاه است؛ جمع ذرة و هی صغار التمل.

مَشَاتِي: محلی که برای زمستان در نظر گرفته می‌شود؛ از ماده «شتاء» به معنای زمستان؛ جمع «مشتی» به معنای اقامتگاه زمستانی است.

الْهُوَامُ: حشرات؛ حیوانات؛ جمع «هامه» به معنای حشرات گزنده و خطرناک است و گاه به مطلق حشرات اطلاق می‌شود؛ جمع الهامة و هو کل ذات سم یقتل کبعض الحیات و ما لا یقتل فهو السامة کالزنبور و قد یطلق الهوام علی ما یدب من الحيوان کالحشرات.

۲. رَجْعُ الْحَنِينِ: رفت و برگشت آه و ناله در سینه؛ از ماده «حنان» به معنای نازک‌دلی گرفته شده است.

الْمُؤَلَّهَات: شوریدگان؛ سراسیمه‌ها؛ شیفگان؛ به معنای زنان غمگین است؛ از ماده «وله» به معنای خوشحالی یا اندوه شدیدی است که عقل انسان را می‌رباید.

هَمْسُ الْأَقْدَام: صدای آهسته پاها وقت آهسته راه رفتن.

نکته

- تعبیر به «مُنْقَمَعُ الْوُحُوشِ» نشان می‌دهد که حیوانات بیابان، برای محفوظ ماندن از حمله حیوانات دیگر به غارها و دره‌ها پناه می‌برند و به‌هنگام لزوم برای شکار کردن یا سایر حوایج بیرون می‌آیند.

۱۲.۱۵. آگاهی از نهان‌گاه حیوانات

«وَأَوْدِيَّتَهَا وَمُخْتَبِئِ الْبُعُوضِ بَيْنَ سَوَاقِ الْأَشْجَارِ»^۱

و از اعماق دره‌ها و از نهان‌گاه پشه‌ها در میان ساقه‌ها و پوسته‌های درختان [آگاه است].

نکته

- تعبیر به «مُخْتَبِئِ الْبُعُوضِ» اشاره به زندگی بسیاری حشرات در درون ساقه و پوست درختان است که هم آن‌ها را از حوادث مختلف حفظ می‌کند و هم محلی برای تغذیه آنان است.

۱۳.۱۵. آگاهی خداوند از پیوستگی برگ‌ها

«وَأَلْحِيَّتِهَا وَمَغْرِزِ الْأُورَاقِ مِنَ الْأَفْئَانِ»^۲

و از محل پیوستگی برگ‌ها به شاخه‌ها [آگاه است].

نکته

- تعبیر به «مَغْرِزِ الْأُورَاقِ...» اشاره به محل خاصی است که برگ به شاخه می‌چسبد و ریشه‌های آن در درون شاخه فرو می‌رود و آن را در برابر وزش بادهای و طوفان‌ها حفظ می‌کند و مسیر آب و غذا برای برگ محسوب می‌شود.

۱. أَوْدِيَّتَهَا: دره‌های آن‌ها.

مُخْتَبِئًا: مخفی‌گاه؛ محل پنهان‌شده؛ اسم مکان در باب افتعال از خَبَأَ.
سَوَاقٍ: تنه درخت؛ جمع «ساقه» مانند ساقه درختان و گیاهان است.
الأشجار: درخت‌ها.

۲. أَلْحِيَّتِهَا: پوست و لیف درخت؛ جمع «لحاء» به معنای پوست درختان است؛ جمع اللحاء ککساء و هی قشر الشجر.

مَغْرِزٌ: محل اتصال و فرو رفتن؛ از ماده «غرز» به معنای فرو کردن است، مانند فرو کردن سوزن در پارچه.
الأفئان: شاخه‌ها؛ جمع «فن» به معنای شاخه تازه و پربرگ درختان است.

۱۴.۱۵. آگاهی خداوند از ایجاد فرزند

«وَمَحَطُّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ»^۱

و از جای حرکت نطفه‌ها از صُلب (پدران) و آمیزش با نطفه (مادران) در رحم‌ها مطلع است.

نکته

- تعبیر به «مَحَطُّ الْأَمْشَاجِ...» اشاره به این است که نطفه مرد از غده‌هایی که در درون وجود اوست به حرکت درمی‌آید و هنگامی که به رحم می‌ریزد با نطفه زن ترکیب می‌شود و در قرارگاه خود جهت پرورش و تبدیل به یک انسان کامل قرار می‌گیرد.^۲

۱۵.۱۵. تجلی علم الهی در ابرها

۱.۱۵. آگاهی خداوند از پیوستگی ابرها

«وَنَاشِئَةِ الْغُيُومِ وَمُتْلَاحِمِهَا»^۳

خداوند از ابرهای رقیقی که پیدا می‌شود سپس به هم پیوسته، متراکم می‌گردد [آگاهی دارد].

۲.۱۵. آگاهی خداوند از ریزش باران

«وَدُزُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتْرَاكِهَا»^۴

و نیز از ریزش قطرات باران از ابرهای متراکم [آگاهی دارد].

۱. الْأَمْشَاجُ: نطفه‌های مخلوط‌شده؛ جمع مشیج به معنای چیز به هم آمیخته شده؛ مفرد و قیل جمع مشج بالفتح أو بالتحريك أو مشیج وزان یتیم و یتیم أى المختلط.

مَسَارِبٌ: مسیرها؛ محل جاری شدن؛ از ماده «سرب» به معنای راه سراسیمه است؛ جمع «مسرب» به معنای محل راه رفتن در سراسیمه یا ریزش آب و مانند آن است؛ المواضع الذى يتسرب فيها المنى أى یسيل أو یختفی من قولهم تسرب الوحش إذا دخل فى سربه أى جحره و اختفى أو مجارى المنى من السرب بمعنى الطريق.

أَصْلَابٌ: استخوان ستون فقرات؛ جمع صلب؛ مقصود از آن در این جمله جایی است که نطفه تولید می‌شود و منشأ اصلی نطفه مرد صلب و پشت اوست به این معنا که خداوند به محل نطفه‌ها که از صلب‌ها حرکت می‌کند و به رحم‌ها می‌ریزد و در آنجا مخلوط می‌شود، آگاه است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳. نَاشِئَةُ الْغُيُومِ: ابرهای تازه به وجود آمده؛ از ریشه غیم؛ بخارهایی که در شُرف تبدیل به ابرند.
مُتْلَاحِمٌ: به هم پیوسته و متصل شده.

۴. دُزُورٌ: جریان پیدا کردن و سرریز شدن.
قَطْرِ السَّحَابِ: قطره‌های ابر؛ مقصود جریان پیدا کردن قطره‌های باران از ابرهای متراکم و انباشته شده است که آن هم از علم خداوند مخفی نیست و غیر از جریان اصل باران تعداد قطرات آن را هم می‌داند.

۱۵.۱۵.۳. آگاهی خداوند از گردبادها

«وَمَا تَسْفِي الْأَعَاصِيرُ بِذُبُولِهَا»^۱

و آنچه گردبادها با دامان خویش از روی زمین بر می گیرند.

۱۵.۱۵.۴. باران ها وسیله محو گردبادها

«وَتَغْفُو الْأَمْطَارُ بِسُبُولِهَا»^۲

و باران ها با سیلاب خود آن را فرو می نشانند و محو می کنند.

۱۵.۱۵.۵. آگاهی از تپه های شنی

«وَعَوْمُ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُتُبَانِ الرَّمَالِ»^۳

و از فرورفتن جانوران زمین در میان تپه های شن، به خوبی آگاه است!

۱۵.۱۶. تجلی علم الهی در پرندگان

۱۵.۱۶.۱. آگاهی از جایگاه پرندگان

«وَمُسْتَقَرُّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِذُرَا شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ»^۴

خداوند از جایگاه بال داران در قله بلند کوه ها [آگاهی دارد].

۱۵.۱۶.۲. آگاهی از مرغان نغمه سرا

«وَتَغْرِيدُ ذَوَاتِ الْمُنْطِقِ فِي دِيَاجِيرِ الْأَوْكَارِ»^۱

و از نغمه مرغان خواننده در آشیانه های تاریک باخبر است.

۱۵.۱۷. تجلی علم الهی در دریا

«وَمَا أَوْعَيْتُهُ الْأَصْدَافُ وَحَصَنْتُ عَلَيْهِ أَمْوَاجَ الْبِحَارِ»^۲

خداوند از لؤلؤهایی که در دل صدف ها پنهان است و امواج دریا آن ها را در دامن خویش پرورش داده، آگاهی دارد.

۱۵.۱۸. تجلی علم الهی در نور و روشنایی

«وَمَا غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ»^۳

خداوند از آنچه تاریکی شب آن را فراگرفته یا خورشید به آن نور افشاند [آگاهی دارد].

۱۵.۱۹. تجلی علم الهی در تاریکی

«وَمَا اعْتَقَبْتُ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَاجِيرِ وَ سُبُحَاتُ النُّورِ»^۴

و از آنچه ظلمت ها و امواج نور، یکی بعد از دیگری آن را در بر می گیرد باخبر است.

^۱ تَسْفِي: می پراکند؛ از ماده «سفی» به معنای بادی است که خاک و غبار زیادی بر می انگیزد.

الْأَعَاصِيرُ: گردبادها؛ طوفان ها؛ جمع «اعصار» به معنای گردباد است؛ جمع الأعصار و هو بالکسر الريح التي تهب صاعدا من الأرض نحو السماء كالعمود.

ذُبُول: اطراف. جمع ذبل به معنای دامنه و اطراف گردباد است؛ وقتی گردباد شروع می شود اطراف و دامنه های گردباد زباله ها را جمع می کند و به وسط گردباد می آورد بعد خود گردباد آن ها را بالا می برد و حضرت در اینجا می فرماید که خداوند به آنچه دامنه گردبادها بالا می برند آگاه است.

^۲ تَغْفُو: می پوشاند؛ از ماده «عفو» به معنای محو کردن است و هنگامی که این واژه در مورد گناهان به کار می رود به معنای محو گناهان است و تندرستی را از این نظر عافیت می گویند که بیماری را محو می کند.^۳ عَوْم: حرکت و جابه جایی؛ شنا کردن و فرورفتن است؛ السباحة و سير السفينة.

كُتُبَان: تپه های ماسه؛ از ماده «كتب» به معنای جمع کردن است؛ جمع «کثیب» به معنای تل و تپه است. الرَّمَال: شن؛ ماسه.

^۴ ذُرَا: بالاترین قله کوه و امثال آن؛ جمع «ذروة» به معنای مکان مرتفع و بالای هر چیزی است و به کوهان شتر نیز «ذروة» گفته می شود؛ جمع ذروة بالکسر و الضم.

شَنَاخِيب: قله ها؛ بلندی ها؛ جمع «شنخوب» به معنای قله کوه یا بلندی هر چیزی است.

^۱ تَغْرِيد: آواز خواندن پرندگان؛ نغمه سرایی پرندگانی از قبیل بلبل و قناری است که صدای خود را می چرخانند و نغمه سرایی می کنند؛ الطائر کفرح و غَرَد تغریداً رفع صوته و طرب به. ذَوَاتِ الْمُنْطِق: صاحبان منطق.

دِيَاجِير: جاهای تاریک؛ جمع «دییجور» به معنای تاریکی است.

الْأَوْكَار: لانه های پرندگان؛ جمع «وکر» به معنای لانه و آشیانه است.

^۲ أَوْعَيْتُهُ: در بر گرفته و در خود جای داده؛ از ماده «وعب» به معنای گردآوری کردن است. حَصَنْتُ: پرورش داده.

الْبِحَار: دریاها.

^۳ غَشِيَتْهُ: در بر گرفته؛ فراگرفته.

سُدْفَةُ: تاریکی؛ در اینجا به معنای ظلمت است.

ذَرَّ: طلوع کرد؛ تایید؛ به معنای نورافشانی طلوع آفتاب نیز می آید؛ الشمس تذر و ذرواً أي طلعت و شرقت.

شَارِقُ نَهَار: روشن شدن روز؛ الشمس و أشرقت أي أضاءت.

^۴ اعْتَقَبْتُ: یکی بعد از دیگری وارد شدند؛ پی در پی و پشت سرهم.

أَطْبَاقُ الدِّيَاجِير: طبقات متعدد تاریکی ها و ظلمت ها.

سُبُحَاتُ النُّور: تشعشعات و پرتوهای نور؛ جمع «سبحه» به معنای شعاع نور است و «سُبُحَاتُ النُّور» در جمله بالا به معنای اشعه نور آمده است.

در بیابان‌ها و گناه و معاصی بندگان را در خلوتگاه‌ها و آمدوشد ماهیان را در اقیانوس‌های ژرف و تلاطم امواج آب بر اثر وزش تندبادهای می‌داند.

۱۵. ۲۲. تجلی علم خدا در درختان

«وَمَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرٍ شَجَرَةٍ أَوْ سَاقِطٍ وَرَقَةٍ»

آنچه از میوه‌ها بر شاخه‌های درختان فرا گرفته و برگ‌هایی که روی زمین ریخته می‌شود، از آن آگاه است.

مشابه

❖ «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۱ و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

۱۵. ۲۳. تجلی علم خدا در پرورش انسان

«أَوْ قَرَارَةَ نُطْفَةٍ أَوْ نِقَاعَةٍ دَمٍ وَ مُضْغَةٍ أَوْ نَاشِئَةٍ خَلْقٍ وَ سَلَالَةٍ»^۲

و از قرارگاه نطفه یا جمع شدن خون و مضغه‌ها یا پرورش یافتن انسان و سایر مخلوقات و مبدأ آفرینش آن‌ها آگاه است.

۱۵. ۲۴. علم بدون مشقت

«لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كُلْفَةٌ»^۳

در این آگاهی هیچ مشقتی به او نرسد.

۱. انعام، ۵۹.

۲. قَرَارَةُ نُطْفَةٍ: قرارگاه نطفه. علت اینکه به نطفه انسان و حیوانات نطفه می‌گویند، این است که صاف و زلال و اندک است.

نِقَاعَةُ دَمٍ: نقطه‌ای که خون در آن جمع و منعقد می‌شود؛ از ماده «نقع» به معنای جمع شدن آب و مانند آن در جایی است و «نقاعه دم» به معنای حفره‌ای است که خون در آن جمع می‌شود و در اینجا اشاره به رحم مادر است و بعضی گفته‌اند در اینجا به معنای «علقه» است.

مُضْغَةٌ: پاره گوشت؛ گوشت ماندنی که از انعقاد نطفه به وجود می‌آید و بعد به بچه تبدیل می‌شود.

نَاشِئَةٌ: پیدا شده. از ماده «نشأ» به معنای پدید آمدن و موجود شدن است.

سَلَالَةٌ: جوهره؛ آنچه از موجود دیگر چکیده می‌شود.

۳. كُلْفَةٌ: مشقت.

۱۵. ۲۰. تجلی علم الهی در حرکات انسان

«وَ أَثَرِ كُلِّ خُطْوَةٍ وَ جَسِّ كُلِّ حَرَكَةٍ وَ رَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ وَ تَحْرِيكِ كُلِّ شَفَةِ وَ مُسْتَقَرِّ كُلِّ نَسَمَةٍ»^۱
او از اثر هر گام و احساس هرگونه حرکت و آهنگ هر سخن و جنبش هر لب و جایگاه هر انسانی آگاه است.

نکته

● چند احتمال در معنای جمله «رَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ» وجود دارد:

الف. برگشتن کلام به خود انسان است؛ یعنی خدا می‌داند این کلمه‌ای را که می‌گویید به خودتان بازمی‌گردد یا نه؛

ب. مقصود برگشت صدای انسان هنگام تلفظ کلمه است؛ چون وقتی انسان صدایی را از دهان بیرون می‌دهد تا حدی به جلو می‌رود و بعد در اثر برخورد با عایق برمی‌گردد به طرف گوینده؛

ج. مقصود تصمیم به گفتن کلام و برگرداندن آن کلام است؛ مثل اینکه مدام می‌خواهد بگوید و حرفش را فرومی‌برد و در دل خود نگه می‌دارد.

۱۵. ۲۱. تجلی علم خدا در موجودات ریز

«وَ مِثْقَالَ كُلِّ ذَرَّةٍ وَ هَمَاهِيمِ كُلِّ نَفْسٍ هَامِيَةٍ»^۲

از وزن هر مورچه و ناله هر صاحب آندوه و غمی اطلاع دارد.

مشابه

❖ «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَسَاتِ وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبَحَارِ الْغَامِرَاتِ وَ تَلَاظُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ»^۳ خداوند ناله و فریاد حیوانات وحشی را

۱. خُطْوَةٌ: قدم.

شَفَةٍ: لب.

رَجْعٌ: برگشتن.

نَسَمَةٌ: مخلوق. از ماده نسیم به معنای هوای صاف و زلال است. انسان و هر حیوان دیگر را از این باب که نفس می‌کشند و از هوای صاف و زلال استفاده می‌کنند و حیاتشان به وسیله هواست از آن به نسیم تعبیر کرده‌اند. مقصود این است که خدا مکان و جایگاه هر انسان و حیوانی را می‌داند.

۲. هَمَاهِيمٌ: همهمه‌ها؛ حرکت صداها در سینه؛ جمع «همهمه» به معنای رفت و آمد صدا در گلو و سینه است و به معنای ناله آهسته برخاسته از آندوه نیز آمده است.

هَامِيَةٌ: قصدکننده؛ متحرک به اراده؛ کسی که همت بلند دارد و گاه به معنای اشخاص غمگین آمده است؛ از ماده «هم» به معنای غم.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

نکته

- اینکه خداوند به همه موجودات جهان آگاهی دارد، برای او مشقتی به بار نیاورده است؛ یعنی دانایی خداوند و احاطه او به خلائق موجب زحمت برای خدا نیست.

۱۵. ۲۵. قادر به حفظ مخلوقات

«وَلَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ»^۱

و در حفظ آنچه آفریده است، هیچ مانعی بر سر راه او قرار نگیرد.

نکته

- خداوند به خوبی قدرت حفظ مخلوقات خود را دارد و به حفاظت از آن‌ها برخاسته است. خداوند همان‌گونه که قدرت ابداع و ایجاد موجودات را دارد، قدرت حفظ و نگهداری از آن‌ها را نیز خواهد داشت.

۱۵. ۲۶. تدبیر امور بدون ملالت

«وَلَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيزِ الْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا فِتْرَةٌ»^۲

و در اجرای امور و تدبیر وضع مخلوقات هیچ ملالت و سستی به او دست ندهد.

۱۵. ۲۷. تقوا و علم خدا

«بَلْ نَقَدْهُمْ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُمْ عَدْدُهُ وَ وَسِعَهُمْ عَذْلُهُ وَ عَمَرَهُمْ فَضْلُهُ مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ»^۳

بلکه علمش در آن‌ها نفوذ یافته و شمارش او همه را شامل شده و عدالتش همه را در بر گرفته است و با اینکه آن‌ها در آنچه شایسته مقام اوست، تقصیر و کوتاهی دارند، فضل و رحمتش شامل حال همه آن‌هاست.

۱. عَارِضَةٌ: مانع.

۲. اعْتَوَرَتْهُ: عارض شده؛ از ماده «اعتوار» به معنای دست به دست کردن و عارض شدن است و در اینجا معنای دوم مناسب است.

فِتْرَةٌ: سستی.

۳. أَحْصَاء: شماره کردن.

عَمَرَهُمْ: آن‌ها را دربر گرفته.

كُنْهِ: حق؛ جوهر؛ ذات.

نکته‌ها

- تنفیذ امور مخلوقات او را خسته نمی‌کند بلکه علم خداوند به همه مخلوقات احاطه دارد و در آن‌ها نفوذ کرده است و شماره آن‌ها را نیز دارد.
- اینکه ما نمی‌توانیم معنای عدالت را در خداوند درک کنیم، دلیل بر این نیست که او به عدالت عمل نکرده باشد. عدالت خداوند به این معناست که هر چیزی در جای مناسب خود قرار داده شود و به اندازه استعدادش از نعمت هستی بهره‌مند باشد.
- اینکه مردم در عبادت و اطاعت از خدا کوتاهی می‌کنند، علتش کوتاهی در اصل توحید و شناخت خداست. اگر در شناخت خدا کوتاهی نکنند و آن‌طور که باید او را بشناسند، طبعاً در عبادت او هم کوتاهی نمی‌کنند و حق عبادت او را به جا می‌آورند.

۳.۱۶. تو تنها سزاوار مدح و ثنایی

«اللَّهُمَّ [فَقَدْ] وَقَدْ بَسَطْتُ لِي فِيمَا لَا أَمْدُحُ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَلَا أَوْجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَيِّبَةِ وَمَوَاضِعِ الرِّيبَةِ وَعَدَلْتُ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْأَدَمِيِّينَ وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ»^۱

بارالها! توبه من توان دادی که به مدحی بپردازم که غیر تو را با آن، مدح نمی گویم و به ثنایی روی آورم که بر غیر تو نمی خوانم و روی سخنم را به کسانی که کانون نومیدی و محل تردید هستند، متوجه نمی سازم. [آری] تو زبانم را از مدح و ستایش انسان ها و ثناخوانی مخلوقات بازداشته ای.

نکته

● اشاره به این است که خداوند به او اجازه داده است برای شکرگزاری و ثناگویی اوصاف نیکی که در حقیقت جز حق تعالی کسی دارنده آن اوصاف نیست و هیچ کس سزاوار نیست که این اوصاف بر او اطلاق شود.^۲

● حضرت می فرماید: خدایا تو زبانم را از مدح و ثنای انسان هایی که مخلوق و تربیت یافته تو هستند، بازگرداندی. درواقع حیف از زبان حضرت امیر علیه السلام با آن فصاحت و بلاغت که بخواهد در حمد و ثنای غیر خداوند عالم به کار گرفته شود.

۴.۱۶. طلب مغفرت از خدا

«اللَّهُمَّ وَلِكُلِّ مَثْنٍ عَلَى مَنْ أَتْنِي عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٍ مِنْ عَطَاءٍ وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى دَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ»^۳

خداوندا! هر ثناخوانی از سوی کسی که ثنایش را می گوید، پاداش و عطایی دارد و من امیدوارم که مرا به سوی ذخایر رحمت و گنج های مغفرت، رهنمون کنی.

۱. بَسَطْتُ لِي: باز کردید برای من.

لَا أُثْنِي: ثنا نگویم.

الْخَيِّبَةُ: زیان؛ هلاکت.

الْمَرْبُوبِينَ: پرورش یافته ها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۸۴.

۳. مَثْنٍ: ثناگو. اسم فاعل از باب افعال از ماده «ثناء» به معنای سپاس گزارنده است.

مَثُوبَةٌ: پاداش؛ ثواب. از ماده «ثاب» به معنای برگشت داده شده است؛ فاعل در اینجا به معنای مفعول است.

عَارِفَةٍ: معروف؛ احسان و نیکی. فاعل در اینجا به معنای مفعول است.

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوُصْفِ الْجَمِيلِ وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ إِنْ تَوَمَّلْ فَخَيْرٌ مَأْمُولٍ وَإِنْ تُرْجَ فَخَيْرٌ مَرْجُوٍّ اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتُ لِي فِيمَا لَا أَمْدُحُ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَلَا أَوْجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَيِّبَةِ وَمَوَاضِعِ الرِّيبَةِ وَعَدَلْتُ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْأَدَمِيِّينَ وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ اللَّهُمَّ وَلِكُلِّ مَثْنٍ عَلَى مَنْ أَتْنِي عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٍ مِنْ عَطَاءٍ وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى دَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ اللَّهُمَّ وَهَذَا مَقَامٌ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ وَلَمْ يَرِ مُسْتَحِقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ وَالْمَمَادِحِ غَيْرَكَ وَبِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجُزُّ مَسْكَنَتُهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَلَا يَنْعَشُ مِنْ خَلْقِهَا إِلَّا مَتْنُكَ وَجُودُكَ فَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ وَأَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱۶. دعا

۱.۱۶. توحید در قالب دعا

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوُصْفِ الْجَمِيلِ وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ»^۱

خداوندا! تو صاحب اوصاف جمال و صفات کمال فراوان هستی.

نکته

● اگر امر دایر شود که آرزوی انسان رسیدن به مال و مقام دنیا باشد یا رسیدن به خدا، طبیعی است که آرزوی رسیدن به خدا سزاوارتر است. برای اینکه مال و مقام دنیا زایل شدنی و از بین رفتنی است.

۲.۱۶. خداوند بهترین امید

«إِنْ تَوَمَّلْ فَخَيْرٌ مَأْمُولٍ وَإِنْ تُرْجَ فَخَيْرٌ مَرْجُوٍّ»^۲

اگر به تو آرزو مندیم به خاطر آن است که تو بهترین آروزی مایی و اگر به تو امیدواریم تو بهترین مایه امید و رجایی.

۱. التَّعْدَادُ: شمارش؛ معنای مصدری دارد و به معنای شمارش چیزی است. بعضی آن را مصدر ثلاثی مجرد می دانند و بعضی مصدر باب تفعل که نخست تعدید بوده و یای آن تبدیل به الف شده است.

۲. تَوَمَّلْ: آرزو می شوی. از ماده «امل» به معنای آرزو؛ یعنی اگر تو آرزو شوی و محقق شوی بهترین آرزوشده ها هستی. تُرْجَ: مورد امید واقع می شوی.

نکته‌ها

- منظور از دلیل، راه رسیدن به مقصود است.^۱
 - حضرت می‌فرماید: خدایا هرکسی در مقابل ستایشی که از دیگران می‌کند، توقع بازگشت آن را دارد ولی من در مقابل ثنایی که از تو می‌کنم، امیدوارم که راهنمای من به رحمت‌های ذخیره‌شده خود باشی.
۱۶. ۵. توحید خاص خداوند
- «اللَّهُمَّ وَهَذَا مَقَامٌ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ وَلَمْ يَرْمُسْتَحِقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ وَالْمَمَادِحِ غَيْرُكَ»
- خداوندا! این وضع کسی است که تو را در توحید خاص خودت، یکتا شمرده و غیر تو را مستحق این ستایش‌ها و مدح‌ها نمی‌داند.

نکته

- حضرت فرموده است: خدایا این جایی که من در آن مشغول توحید و تعظیم تو هستم. جای کسی است که تو را مخصوص به توحید می‌کند. این مکان آن قدر مقدس است که فقط باید انسان موحد در آن بایستد و جای کافر و منافق نیست و حتماً در این مقام هم باید سخن از توحید خدا باشد نه تعریف و تمجید دیگران.
۱۶. ۶. نیازمندی به خداوند
- «وَيَبِي فَاَقَّةُ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَلَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتِهَا إِلَّا مَتَكَ وَجُودُكَ»^۲
- [خداوندا!] من به تو نیاز دارم؛ نیازی که جز فضل تو نمی‌تواند آن را برطرف سازد و پریشانم، پریشانی و فقری که جز بخشش و جود تو نمی‌تواند آن را برطرف سازد.

۱۶. ۷. درخواست رضایت الهی

- «فَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ وَاغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
- خشنودی خود را به ما ارزانی دار و بی‌نیازمان گردان از اینکه دست سؤال جز به درگاه تو دراز کنیم که تو بر هر کاری توانایی.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. لَا يَنْعَشُ: برنمی‌دارد؛ بلند نمی‌کند؛ از ماده «نعش» در اصل به معنای بلند کردن و رهایی بخشیدن است و جسد بی‌جان آدمی را از این جهت نعش می‌گویند که بلند می‌کنند و به محل مناسبی منتقل می‌سازند.
خَلَّةٌ: فقر؛ احتیاج؛ به معنای لاغری هم آمده است.

نکته

- به حکم آیه شریفه «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۱ در میان مقامات معنوی و درجات ایمان بالاترین مقام، کسب رضوان الهی است؛ لذا تنها صاحبان «نفس مطمئنه» به مقام رضایت نائل می‌آیند ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۲

۱. توبه، ۷۲.

۲. فجر، ۲۷ و ۲۸.



خطبه ۹۲

شناسنامه خطبه

زمان و مکان وقوع: پس از قتل عثمان، مردم برای بیعت با امام هجوم آوردند در روز جمعه، ۲۵ ذی الحجه سال ۳۵ هجری در مدینه

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: هجوم جمعیت برای بیعت با امام (علیه السلام)

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: بیان شروط ضمنی امام در امر حکومت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۱.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام (علیه السلام) زمانی ایراد کردند که مردم بعد از قتل عثمان می خواستند با او بیعت کنند و او می خواست با این سخن هم بی علاقه خود را به مسئله خلافت روشن سازد و نهایت تواضع خویش را در این امر نشان دهد و هم به مردمی که اصرار در بیعت با او داشتند، بگوید که اگر من قدرت را به دست گیرم، برنامه ام دنباله روی از روش های نادرست پیشین نیست؛ بلکه چاره ای جز این ندارم که شما را به راه حق بازگردانم.

زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگونی دارد. رویدادی است که دل‌ها بر آن نمی‌ایستد و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌ماند!

نکته‌ها

● اشاره به اینکه مردم بر اثر کارهای ناروای خلفای پیشین، مخصوصاً عثمان، اتحاد نخستین را از دست داده‌اند و هرکس برای خود نظری دارد و آن را دنبال می‌کند و بسیاری از آن‌ها همچون شکارچیان در هر جا دنبال شکاری از اموال و مقامات دنیا هستند و با این اختلاف و تشّت، بازگرداندن مردم به وحدت عصر رسول الله ﷺ کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای است و انتظارات آن‌ها حدّ و مرزی ندارد.^۱

● امام علی علیه السلام می‌فرماید: با طوفان‌هایی که در پیش داریم و با عشقی که من به عدالت دارم، شما تحمل زمامداری مرا نخواهید داشت. بروید برای خود زمامداری غیر از من پیدا کنید.^۲

۳. تاریکی فضا

«وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ»^۳

ابرهای تیره و تار، افق‌ها را پوشانیده است.

نکته

● کنایه از این است که تاریکی‌های ستمگری و نادانی دل‌ها را در جهت فساد و تباهی دگرگون کرده است.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۶، ص ۹۱.

۳. أَغَامَتْ: با ابر پوشیده شد؛ ابر سیاه شده؛ از ماده «غیم» گرفته شده که به معنای ابر است؛ بنابراین جمله «إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ» یعنی افق‌ها را ابر پوشانده است؛ در اینجا کنایه از تاریک بودن اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمانان در آن زمان است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹۰.

دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَنْبِ الْعَاتِبِ وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.

۱. بی‌رغبتهی امام به خلافت

«دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي»^۱

مرا رها کنید و دیگری را بطلبید.

نکته‌ها

● امام علی علیه السلام این جمله را در برابر کسانی که از هر طرف برای بیعت با امام هجوم آورده بودند، ایراد کرد؛ زیرا آن‌ها گمانشان این بود که امام مانند خلفای پیشین در تقسیم بیت‌المال و تفویض پست و مقام، تبعیض قائل می‌شود.^۲

● علت نپذیرفتن خلافت، حوادث ناگوار آینده و پیمان‌شکنی بعضی از عناصر نامطلوب بود که در آغاز خلافت اصرار فراوانی بر قبول حکومت امام علی علیه السلام داشتند، مانند طلحه و زبیر.^۳

۲. دلیل وخامت اوضاع

«فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ»^۴

۱. دَعُونِي: مرا رها کنید؛ فعل امر و جمع است که مفرد آن دَعَ از فعل وَدَعَ که واو آن در مضارع و امر حذف می‌شود. التَّمِسُوا: جست‌وجو کنید؛ از ریشه لَمَسَ به معنای جست‌وجو کنید که به باب افتعال رفته است؛ کلمه التماس که در فارسی معاصر به معنای طلب عاجزانه با اصرار به کار می‌رود از همین ماده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۸۹.

۴. مُسْتَقْبِلُونَ: روآورنده‌ها؛ رونده‌ها؛ با آن چیز روبه‌رو شد، رویاروی او ایستاد.

وُجُوه: جنبه‌ها؛ چهره‌ها؛ جمع وجه به معنای چهره، روی، صورت. راغب می‌گوید: وجه در اصل صورت و چهره است و چون صورت اولین چیزی است که با تو روبه‌رو می‌شود و نیز از همه اعضای بدن اشرف است لذا به معنی روی هر چیز، اشرف هر چیز، اول هر چیزی به کار رفته است. أَلْوَان: رنگ‌ها؛ جمع لَوْن به معنای رنگ؛ تَلَوَّنَا - تَلَوْنَا: رنگارنگ شد؛ التَّلَوْن: تقدیم غذاهای رنگارنگ برای تغییر ذائقه و خوشمزگی؛ لَوْن - تَلَوْنًا: رنگ کرد.

تَثْبُت: ثابت می‌کند؛ از ماده ثَبَّتَ به معنای قرار گرفت؛ ثَبَّتَهُ استوار کرد.

۴. ناشناخته بودن راه

«وَالْمَحْجَّةَ قَدْ تَنَكَّرْتُ»^۱

و راه مستقیم حق ناشناخته است.

نکته

- عبارت «محجّة» اشاره به آشکار بودن راه شریعت و انکار آن به دلیل نادانی مردم و عمل نکردن به احکام آن است.^۲

۵. حرکت بر اساس اصول عدالت

«وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَثِبَ الْعَاتِبُ»^۳

بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، مطابق آنچه خود می‌دانم، از اصول حق و عدالت با شما رفتار خواهم کرد و هرگز به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد!

نکته‌ها

- امام علیه السلام در این عبارت بر این موضوع تأکید می‌کند که اگر من زمام امور را به دست بگیرم، روش‌های نادرست پیشین را ادامه نخواهم داد؛ بلکه همچون زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سراغ حق و عدالت خواهم رفت.^۴
- امام بیان می‌کند که من می‌دانم مصلحت‌اندیشان دنیا طلب در آینده به من خواهند گفت که اجرای حق و عدالت، امر حکومت را مشکل می‌کند و مخالفت‌ها را برمی‌انگیزد و اصول سیاست‌مداری ایجاب می‌کند که همان ناهنجاری‌های سابق را ادامه دهم؛ بیت‌المال را به زورمندان ببخشم و مناصب و پست‌ها را در اختیار گردن‌کشان قرار دهم هر چند به قیمت پایمال شدن حقوق توده مردم باشد.^۵

۱. الْمَحْجَّةُ: راه راست؛ مقصد؛ اسم مکان از ماده حَجَّ به معنای قصد و سفر؛ در لغت به معنای طریقه واضح و راه روشن و مستقیم است، خواه ظاهری باشد یا معنوی و در اصل از ماده «حج» به معنای قصد گرفته شده؛ زیرا همیشه انسان قصد دارد از راه روشن و مستقیم برود تا به مقصود برسد؛ الطريق الواضح؛ الطريق المستقیم.

تَنَكَّرْتُ: تغییر کرد؛ ناشناخته؛ غریب شده؛ از ریشه تَكَرَّ به معنای نشناختن و ندانستن، انکار، عیب گرفتن و نهی کردن و نوعی رد کردن است؛ مُنَكَّرٌ به صیغه مفعول به معنای ناشناخته که در مقابل معروف است؛ التَّغْيِيرُ عَنْ حَالٍ تَسْرُكٌ إِلَى حَالٍ تَكَرُّهًا وَ الْأَسْمُ التَّكْيِيرُ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹۰.

۳. رَكِبْتُ بِكُمْ: شما را سوار می‌کنم؛ رکبت فعل لازم است که با حرف جر متعدی شده است به معنای شما را سوار می‌کنم یعنی رهبری می‌کنم.

لَمْ أَصْغِ: گوش نمی‌دهم؛ از باب افعال که اصغی بوده و یاء آخر آن به سبب مجزوم شدن حذف شده است.

عَثِبَ: عتاب و سرزنش کردن؛ مصدر است و به معنای سرزنش کردن آمده است؛ الْعَاتِبُ: عتاب‌کننده؛ کالعتاب الملامة.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۵.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۵.

مشابه

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آن‌ها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانینی عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۶. اتمام حجت با مردم

«وَإِن تَرَكْتُمُونِي فَآتَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ»^۲

اگر مرا رها کنید همچون یکی از شما خواهم بود بلکه شاید از شما شنواتر و مطیع‌تر نسبت به رئیس حکومت و والیان امر بوده باشم.

نکته‌ها

- این تعبیر نشان می‌دهد که امام علیه السلام در عالمی غیر از عالم مصلحت‌گرایان دنیا پرست و سیاست‌پیشه، سیر می‌کرد و هرگز حکومت را به عنوان یک طعمه شیرین و لذیذ نمی‌دانست؛ بلکه وظیفه‌ای سنگین و مقدمه‌ای برای احیای ارزش‌های اسلامی می‌شمرد.^۳
- امام علیه السلام لحظه‌ای تردید نداشت که خلافت تنها حق او و نه دیگری است ولی او تنها زمانی برای دستیابی به خلافت می‌جنگید که حقوق مسلمانان در حال از بین رفتن باشد و یار و یاور در اختیار داشته باشد که در این مورد فرموده‌اند: «وَاللَّهِ لَا سُلْمَنَ مَا سَلِمْتُ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ، الْيَتِمَاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَفَضْلِهِ، وَزُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَزِينَتِهِ»^۴ و به خدا قسم آن را رها می‌کنم تا وقتی که امور مسلمین سالم بماند و ستمی در برنامه امت جز بر من روی ندهد؛ رها می‌کنم به امید پاداش و فضل آن و روی‌گردانی از زر و زیور دنیا که شما نسبت به آن دچار رقابت شده‌اید.
- در اینکه امام علیه السلام فرمود: «شاید فرمان‌بردارتر باشم» بدین لحاظ است که اگر به فرض آن‌ها امیری برای خود انتخاب می‌کردند و آن امیر برخلاف فرمان خدا عمل می‌کرد امام

۱. حدید، ۲۵.

۲. تَرَكْتُمُونِي: مرا ترک کردید.

أَسْمَعُ: شنواتر

أَطُوعُ: مطیع‌تر؛ فرمان‌بردارتر؛ از ریشه طَوَّعَ به معنای انقیاد است، طاعت هم به همین معنی است ولی بیشتر در فرمان‌برداری و اطاعت به کار می‌رود؛ طائع: اطاعت‌کننده و آنکه کار را با رغبت انجام دهد؛ أَطُوعُكُمْ: مطیع‌تر.

وَلَّيْتُمُوهُ: او را والی خود قرار دادید؛ از ریشه وَلَّى.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین ج ۴، ص ۲۰۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۷۴.



عَلَيْهِ السَّلَام در برابر چنین امیری فرمان بردارتر از آن‌ها نبود بلکه مخالفت هم می‌کرد، پس چون احتمال این بوده است که آن‌ها امیری انتخاب کنند و او موافق یا مخالف فرامین الهی عمل کند، به کار بردن کلمه «شاید» بجا و مناسب است.^۱

۷. مشاورم نه امیر!

«وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»^۲

من برای شما وزیر و مشاور باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبر باشم.

نکته‌ها

- در این جمله امام بیان می‌کند که اگر امیر باشم شما هرگز نمی‌توانید به خودکامگی‌ها و غصب حقوق محرومان ادامه دهید، ولی در مشاورت با من بهره‌هایی از حق خواهید برد، بی‌آنکه مسئول اعمال شما باشم.^۳
- مقصود امام عَلَیْهِ السَّلَام از وزیر، معنای لغوی، یعنی کمک‌کار و پشتیبان است که بار سنگین مشورت را به دوش دارد. روشن است که امام عَلَیْهِ السَّلَام همواره وزیر مسلمین و پشتیبان آن‌ها بود.^۴
- علاوه بر اینکه می‌توان این جمله را بر نوعی تواضع و اتمام حجت حمل کرد، توجیه دیگری هم می‌تواند داشته باشد که اگر علی عَلَیْهِ السَّلَام امیر می‌شد، مخالفت و قیام بر ضد او سبب کفر می‌گردید؛ چراکه پیامبر ﷺ در حدیث معروف درباره‌ او فرموده بود: «حَزْبُكَ حَزْبِي» جنگ با تو، همچون جنگ با من است در حالی که اگر آن حضرت مشاور بود مخالفت با حکومت وقت، سبب کفر نمی‌گردید.^۵



خطبه ۹۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در کوفه

سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: قدرناشناسی و ناسپاسی نسبت به امام

عَلَيْهِ السَّلَام

موضوع: سیاسی، اعتقادی، تاریخی

ویژگی: ارزش تاریخی وجود امام عَلَیْهِ السَّلَام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۶.

پیشگفتار خطبه

امام عَلَیْهِ السَّلَام در این خطبه بیش از هر چیز به فتنه‌هایی توجه می‌کند که مسلمانان در پیش داشتند و راه خلاصی از آن‌ها را شرح می‌دهد و هشدارهای لازم را می‌دهد و سپس از آگاهی‌های خویش و ارتباط و پیوند با عالم غیب و سیراب شدن از سرچشمه وحی سخن می‌گوید. از جمله فتنه‌هایی که امام عَلَیْهِ السَّلَام آن‌ها را سرکوب کرد:

۱. پس از رحلت پیامبر ﷺ مهاجران و انصار درباره‌ جانشینی پیامبر به رقابت و درگیری پرداختند. ابوسفیان به امام فرمود که با تو بیعت می‌کنم امام بر او شورید و فرمود تو همچنان علیه اسلام و مسلمانان توطئه می‌چینی.

۲. فدک را از دختر پیامبر ﷺ غصب کردند و تلاش کردند خانه‌اش را بر سر او و همسر و فرزندانش بسوزانند و امام برای حفظ وحدت کلمه مردم بردباری پیشه کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹۱.

۲. وَزِيرًا: معین و کسی است که مقداری از بار دیگری را به دوش می‌گیرد؛ از ریشه «وَزَرَ» به معنای بار؛ حباء الملک ای جلیسه الذی یحمل ثقله و یعینه برأیه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹۲.

۵. همان، ص ۲۰۸.

أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاقِيهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاقِرِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كَرَاهِيَةُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لَا طَرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشَلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ وَذَلِكَ إِذَا قَلَصَتْ حَزْبُكُمْ وَشَمَرَتْ عَنْ سَاقٍ وَضَاقَتْ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضِيقًا تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ إِنْ الْفِتْنِ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ تَبَهَتْ يُنْكَرُونَ مُقْبِلَاتٍ وَيُعْرِفُونَ مُدْبِرَاتٍ يَحْمَنُ حَوْمَ الرِّيحِ يَصْبَنُ بَلَدًا وَيُخْطِئُ بَلَدًا أَلَا وَإِنَّ أَخَوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَتْ حُطَّتْهَا وَخَصَّتْ بِلَيْتِهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ تَعْذُمُ بِفِيهَا وَتَخْبُطُ بِيَدِهَا وَتَرْبِنُ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَهَا لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَثْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَضْحِيهِ تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ وَقِطْعًا جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى وَلَا عِلْمٌ يُرَى نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ وَلَسْنَا فِيهَا بِدَعَاةٍ ثُمَّ يَقْرَئُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا وَلَوْ قَدَرُ جَزِيرٍ جَزُورٍ لَا قَبْلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونِيهِ.

۱. جرئت بر از بین بردن فتنه

«أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ

۳. ابوبکر پس از خود عُمَر را خلیفه ساخت و امام برای پرهیز از فتنه انگیزی سکوت کرد.
۴. عُمَر خلافت را در قالب شورا به عثمان واگذاشت و باز امام برای پرهیز از فتنه انگیزی سکوت کرد.
۵. طلحه و زبیر پیمان شکستند و عایشه را از خانه اش بیرون آورده فتنه بر پا کردند و امام بر آن ها چیره شد.
۶. خوارج از دین خارج شدند و در راه مسلمانان به راهزنی و کشتار و ویرانی دست زدند که امام با آنان جنگید و آن ها را زنده نگذاشت.^۱

عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي^۱

پس از حمد و ستایش خداوند، ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و کسی جز من بر این کار جرئت نداشت.

نکته‌ها

- «انا» مبتدأست ولی چون از نظر معنا فاعل «فَقَأْتُ» است و مقدم بر آن شده، نشانه حصر است و حضرت می‌فرماید هیچ کس به جز من جرئت و شجاعت این را ندارد که باطل را بشناسد و در مقابل آن بایستد.
- حضرت در اینجا از خودشان تعریف می‌کنند که فقط من چشم فتنه را کور کردم و کسی جز من جرئت چنین کاری را نداشت و این کار حضرت از این باب است که دیگران آن گونه که باید تسلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبودند و خیلی‌ها کناره‌گیری می‌کردند و کمتر کسی حاضر بود در آن شرایط از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفاع کند و حق را بگوید. حضرت وقتی می‌بیند همه ساکت هستند راهی ندارد و خود به دفاع از خود اقدام می‌کند و حق را در رابطه با خود باز می‌گوید.
- «عین الفتنه» اشاره به این دارد که امام برای مبارزه با فتنه‌ها، سراغ مرکز اصلی فتنه‌ها می‌رفت نه شاخ و برگ آن‌ها؛ چون وقتی ریشه اصلی فتنه زده شد خودبه‌خود متلاشی خواهد شد.^۲

۱. فَقَأْتُ: شکافتم و در آوردم؛ کور کردم؛ از ماده «فَقَأَ» به معنای شکافتن دُمَل برای بیرون آوردن چرک و خون آن است. هر گاه درباره چشم به کار رود، به معنای در آوردن یا شکافتن آن می‌آید که نتیجه آن کوری است؛ عین الفتنه من باب منع قلعته و شققته.

لِيَجْتَرِيَّ: تا جرئت کند؛ «جَرَّ، يُجَرِّي» به معنای به او جرئت و جسارت داد؛ اسْتَجَرَّ: جسور و دلیر و پر جرئت شد و حمله کرد؛ جَرِي جمع آن أجراء به معنای جسور و پر جرئت.

مَاج: به حالت موج درآمد، فراگیر شد.

غَيْهَب: ظلمت؛ از ماده «غَهَبَ» به معنای ظلمت و سیاهی شدید است که درباره شب‌های کاملاً ظلمانی و گاه در خصوص حیواناتی کاملاً سیاه به کار می‌رود؛ ریشه این لغت به معنای غفلت و نسیان آمده است که تناسب زیادی با تاریکی دارد؛ الظلمة والجمع: غیاهب من الليل؛ ای: شدید الظلمه.

کَلْب: شدت و بیماری هاری سگ که به انسان نیز سرایت می‌کند؛ ماده «کَلَب» در اصل به معنای زدن اسب با مهمیز است. (مهمیز: شیء نوک تیزی که در کنار چکمه قرار داشته و سوارکاران برای دواندن اسب‌ها از آن استفاده می‌کردند و آن را به شکم اسب می‌زدند.) به همین تناسب در حوادث سخت و جنگ‌های طاقت‌فرسا و بیماری هاری سگ و حمله‌ور شدن حیوانات درنده به کار رفته است؛ الکلب کلباً فهو کلب من باب تعب و هوداء يشبه الجنون يأخذ فبعقر الناس وفي القاموس الکلب بالتحريك صياح من عصاة الکلب الکلب و جنون الکلاب المعترى من أكل لحوم الانسان و شبه جنونها المعترى للانسان من عصاها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۰.

- «من چشم فتنه را کور کردم» این جمله امام (علیه السلام) اشاره به آشوب مردم بصره و ناکشین است و «فَقَأْتُ» کنایه از خوابیدن فتنه با شمشیر آن حضرت است.^۱
- منظور از «لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا» این است که مردم جرئت جنگ با اهل قبله و مسلمین را ندارند، چون می‌ترسند که مرتکب خطا و گناهی شوند و چگونگی جنگ با آن‌ها را نمی‌دانند.

تشبیه

مُشَبَّه: فتنه

مُشَبَّه به: هیولا

وجه شَبَه: امام فتنه را به هیولای وحشتناکی تشبیه کرده که وقتی چشم او را کور کنند، قدرت فعالیت از او گرفته می‌شود.

۲. شدت گرفتن فتنه‌ها

«بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا»

بعد از آنکه ظلمت فتنه‌ها در همه‌جا گسترده شد و به آخرین درجه شدت رسید!

نکته‌ها

- بنا به روایتی احنف بن قیس و گروهی از شرکت در جنگ خودداری کردند نه همراه ناکشین بودند و نه امام را یاری کردند. منظور امام (علیه السلام) از «تموج غیبه‌ها» کنایه از این امر است که به دلیل پراکنده شدن تاریکی شبهه‌ای که از فتنه در ذهن مردم قرار گرفته بود، تاریکی و ظلمت شدت یافت و امر بر آن‌ها مشتبه شد؛ به گونه‌ای که ندانستند مخالفت طلحه با امام و خروج عایشه برای جنگ آیا حق است یا باطل. همین جهل و نادانی علت تردید و دودلی آن‌ها شد و موجب آن گردید که از رفتن به جنگ ناکشین و کشتن آن‌ها خودداری کنند.^۲
- امام (علیه السلام) «اشتداد کلب» را کنایه از بالا گرفتن موج شرّ و بدی فتنه و شرارت اهل فتنه و اصرار آن‌ها بر جنگ و کشتار آورده است.^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶.

۳. علم امام

«فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۱

از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست بدهید.

نکته

● آگاهی امام علیه السلام بر مسائل گذشته و حال و آینده، به قدری گسترده بود که پاسخ هر سؤالی را از معارف و احکام و حوادث گوناگون آماده داشت و این علم و دانشی بود که از پیامبر آموخته بود و پیامبر از سرچشمه وحی فرا گرفته و الهامات الهیه و تأییدات روح القدس بر قلب پاک امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آن را گسترش می داد.^۲

۴. آگاهی امام از غیب

«قَوِّ الدِّی نَفْسِی بَیْدِهِ لَا [تَسْأَلُونِی] تَسْأَلُونِی عَنْ شَیْءٍ فِیْمَا بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَ السَّاعَةِ وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِی مَائَةً وَ تُضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِیْهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مَنَاحِ رِکَابِهَا وَ مَحَطِّ رَحَالِهَا وَ مَنْ یُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَ مَنْ یَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا»^۳

۱. تَفْقِدُونِی: مرا از دست می دهید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۱.

۳. لَا تَسْأَلُونِی: از من نمی پرسید.

فِتْنَةٍ: گروه؛ دسته؛ از ماده فاء - یفیء به معنای رجوع.

نَاعِی: فریادکننده؛ دعوت کننده؛ از ماده «نَعِی» به معنای فریاد زدن بر حیوانات به منظور حرکت دادن آن هاست. به کار بردن این تعبیر در مورد انسان ها در جایی است که افرادی ناآگاه با تحریک افراد فاسد و مفسد به حرکت در می آیند؛ بغنمه من باب منع و ضرب صاحب بها لتعود الیه و زجرها و نعی الغراب صاح.

قَائِد: پیشرو؛ ساربان؛ از ماده قود به معنای قیادت و رهبری است؛ به کسی که افسار شتر یا هر حیوانی را بگیرد و آن را به سویی بکشد، قائد می گویند؛ رهبر را قائد می گویند به این جهت که جامعه به دست او سپرده شده تا به طرفی ببرد و جلودار جامعه باشد.

سَائِق: راننده؛ سوق دهنده؛ از ماده سَوَق به معنای راندن؛ به کسی که گله گوسفند یا قافله شتر را از پشت سر می راند سائق گویند. مَنَاح: نشیمنگاه شتران؛ محل استراحت؛ از ماده «نوخه» به معنای اقامت گرفته شده و «مناخ» به جایی گفته می شود که شتر را در آنجا می خوابانند و سپس به عنوان کنایه، به معنای وسیع تری، یعنی محل اقامت به کار رفته است؛ الابل بضَم المیم موضع اناختها ای میرکها و فی شرح المعتزلی یجوز جعله مصدا کالمقام بالضَم بمعنی الاقامه.

رِکَاب: کاروان شتر؛ از ماده رَکَب به معنای کاروان شتر؛ رکوب: سوار شدن؛ راکب فقط به شترسوار اطلاق می شود و به اسب سوار و خرسوار فارس گفته می شود؛ کُوب: مبالغه و شترسواری و به معنی مرکوب است؛ بالکسر المطی ای الابل التي یسار علیها و احدتها راحلة من غیر لفظها و الجمع الرکب ککتب.

مَحَط: محل فرود آمدن؛ اسم مکان از حَط است به معنای فرود آمد. عرب به پایین آوردن بار شترها می گوید «حَطَ الاحمال»؛ بفتح المیم قال الشارح المعتزلی یجوز کونه مصدرا کالمرد فی قوله تعالی: وَ اِنْ مَرَدَّنَا اِلَى اللّٰهِ، و کونه موضعا کالمقتل. رحال: بارها؛ جمع رحل به معنای بار و اثاثیه مسافر؛ کأرحل جمع الرحل و هو مرکب للبعیر و یقال له را حول ایضا.

به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست از آنچه از امروز تا قیامت رخ خواهد داد و نیز درباره گروهی که صد نفر را هدایت کند و صد نفر را به گمراهی برد از من نخواهید پرسید مگر اینکه شما را از دعوت کننده و جلودار و راننده شان و جای فرود آمدن مرکب ها و باراندازشان و آن که از اهل آن ها کشته می شود و آن که به مرگ طبیعی می میرد، خبر خواهم داد.

نکته ها

- امام علیه السلام از یک سو، تأکید بر این دارد که من تمام حوادث آینده را تا دامنه قیامت می توانم برای شما پیشگویی کنم و از سوی دیگر اشاره به تمام جزئیات آن ها می کند. چیزی که برای غیر پیغمبر و کسانی که از علوم خاص او بهره دارند، امکان پذیر نیست.^۱
- «لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِی مَائَةً» اشاره به این است که نه تنها از گروه ها و لشکرهای انبوه که در آینده حادثه می آفرینند با خبرم بلکه حتی از گروهک های کوچک که هیچ کس نمی تواند درباره آن ها پیشگویی کند، با خبرم.^۲
- «... وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا...»: حضرت با ملاحظه فرهنگ حاکم بر آن زمان، ملت ها و کسانی را که بر آن ها حکومت می کنند به یک قطار شتر تشبیه کرده که قائد دارد، یعنی کسی که جلودارشان است و سائق دارد و از پشت سر آن ها را می راند و ناعق دارد که آن ها را صدا می زند.

مشابه

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز می گزارند و از آنچه روزی شان داده ایم انفاق می کنند و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند. ایشان از سوی پروردگارشان قرین هدایت اند و خود رستگاران اند.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿ او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی سازد مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او، پیش روی و پشت سرش نگهبانی می گمارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۳.

۲. همان.

۳. بقره، ۵-۳.

۴. جن، ۲۶ و ۲۷.

۵. برسید! پیش از آنکه نباشم

«وَلَوْ قَدْ قَدْتُ مُنَى وَنَزَلْتُ بِكُمْ كَرَاهِيَهُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لَا طَرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمُسْتَوِلِينَ»^۱
و اگر مرا از دست بدهید و آنگاه حوادث تلخ و مصیبت‌های سخت بر شما فرود آید، بسیاری از پرسش‌کنندگان سر به زیر افکنند و بسیاری از سؤال‌شوندگان از جواب درمانند.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه، تا من در میان شما هستم از مسائل سرنوشت‌ساز خود سؤال کنید؛ چراکه بعد از من دیگران نمی‌توانند پاسخ‌دهی به شما بدهند؛ لذا در کار خود فرو می‌مانید و پشیمان می‌شوید.^۲
- مقصود از «کراهه الأمور» در عبارت امام علی (ع) اموری است که مردم از آن‌ها کراهت دارند و آن‌ها را نمی‌پسندند.^۳
- «حوازب الخطوب» کنایه از مصیبت‌های مهمی بود که در آینده بر مردم وارد می‌شد و سرافکندگی سؤال‌کنندگان به دلیل حیرت و سرگردانی بود که نسبت به عواقب مصیبت‌های آینده و چگونگی رهایی یافتن از آن‌ها داشتند.^۴
- «وَفَشِلَ كَثِيرٌ...»: حضرت می‌فرماید در شرایطی که بعد از من حوادث سهمگین برایتان پیش بیاید بسیاری از کسانی که باید از آن‌ها برسید و مورد سؤال واقع می‌شوند مانند عالمان بزرگ، ضعیف و ناتوان هستند و از حل مشکلات درمانده خواهند شد.

۱. كَرَاهِيَةُ الْأُمُور: رویدادهای ناگوار؛ شیء ناپسند؛ جمع «کریهه» به معنای امر ناگوار و ناپسند است؛ چیزی که انسان از آن کراهت دارد و مطابق میلش نیست.
حَوَازِبُ الْخُطُوب: سختی‌ها؛ امر شدید؛ از ماده «حزب» به معنای شدت است؛ جمع «حازب» به معنای کار مشکل و پیچیده؛ جمع الحازب من حربه الأمر إذا اشتدّ عليه أو ضغطه.
خُطُوب: حوادث بزرگ؛ از ریشه خَطَبَ به معنای سخنرانی کرد؛ خَطَبٌ، يَخْطُبُ: گوینده و خطیب و سخنران شد؛ خطیب: جمع آن خطباء به معنای سخنران؛ جمع الخطب و هو معظم الأمر.
أَطْرَقَ: سر به زیر افکند؛ السُّكُوت و الإقبال بالبصر إلى الصدر.

سائِلِينَ: پرسش‌کنندگان؛ از ماده سئل به معنای طلب، خواستن؛ السُّؤال: خواستن، پرسش، طلب کردن.
فَشِلَ: سستی کند؛ عاجز می‌شود؛ «انْقَسَلَ - انْقَسَالًا»: از چیزی که ناگهان برایش رخ داد ترسید؛ فَشِلَ - فَشَلًا: در جنگ و پیشامدها شکست خورد و ناتوان شد؛ فَشَلًا فهو فشل من باب تعب و هو الجبان الضعيف القلب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۸.

۴. همان.

۶. اشاره به بحران‌های پیش روی مردم

۶. ۱. طولانی شدن جنگ

«وَذَلِكَ إِذَا قَلَصَتْ حَرْبُكُمْ وَشَمَرْتُ عَنْ سَاقٍ»^۱

و این زمانی است که پیکار و نبرد در میان شما ادامه یابد و جنگ دامن برکشد.

نکته

- تعبیر «شَمَرْتُ عَنْ سَاقٍ» کنایه از شدت و سختی جنگ است. به معنای دامن بالا زد از ساق پا. وقتی کسی تصمیمش برای انجام کاری سخت دشوار و جدی شود، دامن بالا می‌زند.^۲

تشبیه

مشبه: جنگ

مشبه‌به: انسانی که دامنش را بالا زده

وجه شبیه: در اینجا حضرت جنگ را به انسانی تشبیه کرده که دامن از ساق پا بالا زده و شدت و سختی آن آشکار شده است؛ زیرا همان‌گونه که در جنگ سختی وجود دارد، انسانی هم که در حالت سختی قرار می‌گیرد، دامنش را بالا زده و ساق پایش معلوم می‌شود.

استعاره

مستعار: لفظ تقلیص

مستعار‌له: جنگ

مستعار‌منه: انسان

جامع: همچنان‌که اگر انسانی در انجام کاری بسیار جدی و پیگیر باشد دامن لباس بلند خود را به کمر می‌بندد، جنگ هم که در مثل همان انسان دامن به کمر زده است تا با جدیت در بین مردم جریان پیدا کند و مردم درگیر جنگ زیاد شوند.

۱. قَلَصْتُ: مستمر شود؛ از ماده «قلوص» به معنای پریدن و جستن؛ «قلص» (با تشدید) به معنای استمرار و ادامه یافتن است؛ بتخفيف اللّام من باب ضرب أى كثرت وتزايدت، وفى المصباح قلصت شفته انزوت و قلص الثوب انزوى بعد غسله، وفى بعض النسخ عن حربكم، وفى بعض النسخ بالتشديد أى انضمت واجتمعت.
شَمَرْتُ: بالا رفت؛ از ماده «تشمير» در جایی گفته می‌شود که انسان دامن را به کمر می‌زند و برای انجام کاری مهیا و آماده می‌شود و «شمر» به معنای افراد جدی و مجرب و نیز به معنای افراد شرور آمده است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲.۶. طولانی شدن زمان بلا

«و [كَانَتْ] ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ»^۱
و دنیا آن چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بسیار طولانی بشمرید.

نکته

● وقتی عده‌ای بیایند و به اسم اسلام بیت المال را ببرند و حاضر نباشند اعتراضی را بشنوند هرکس هم در مقابل ظلمشان بایستد او را از بین می‌برند و مردم را به اسلام بدبین می‌کنند، در چنین شرایطی به آنان که درد دین دارند، سخت خواهد گذشت و روزگار را با اندوه طی خواهند کرد.

۳.۶. پرچم پیروزی

«حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ»

تا زمانی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقی‌مانده نیکان شما به اهتزاز درآورد.

نکته‌ها

● امام در واقع پیش‌بینی روشنی از سیطره حکام جنایتکار بنی امیه بر اموال و نفوس و سرزمین‌های اسلامی می‌کند که هرکس با آن‌ها اندک مخالفتی داشت، با شدیدترین ضربات سرکوب می‌شد و آمار جنایت‌ها و اعمال غیرانسانی آن‌ها از حد و حصر بیرون است.^۲
● به نظر می‌رسد که منظور حضرت از فتح و گشایشی که ایجاد می‌شود، دوران فترتی است که در اواخر حکومت امویان و آغاز دوره عباسیان برای مسلمانان به دست آمد.

۷. فتنه‌ها هنگام اقبال و ادبار

«إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ»^۳

هنگامی که فتنه‌ها روی آورند خود را به لباس حق در می‌آورند و هنگامی که پشت می‌کنند آگاه می‌سازند.

نکته

● فتنه در آغاز امر و در ذهنیت مردم شبیه حق است، اما پس از آنکه کار خود را به انجام رساند و بازگشت، مردم می‌فهمند که فتنه بوده است. پس از بازگشت فتنه، بیشترین اثر نامطلوب فساد آن در دولت‌ها پدید می‌آید و تمام مردم در می‌یابند که آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند، فتنه و فساد و گمراهی از راه خداست و همین فهم عمومی از فساد دولت‌ها نشانه از بین رفتن فتنه و بشارتی بر پایان یافتن ظلم در آن مقطع زمانی است.^۱

۸. شناختن فتنه‌ها هنگام پشت کردن

«يُنْكَرُنْ مُقْبِلَاتٍ وَيُعْرِفُنْ مُدْبِرَاتٍ»^۲

آن‌ها در حال روی آوردن ناشناخته‌اند و به هنگام پشت کردن شناخته می‌شوند.

۹. فراگیر بودن فتنه‌ها

«يُحْمَنُ حَوْمَ الرِّيَّاحِ يُصِيبَنَّ بَلَدًا وَيُخْطِئَنَّ بَلَدًا»^۳

مانند گردبادها می‌چرخند و شهری را ویران می‌سازند و شهری را وایمی‌گذارند.

نکته

● فتنه این گونه نیست که همه جا باشد. فتنه مثل باد است همان طور که همیشه در همه جا طوفان نیست، فتنه نیز گاهی در جایی هست و ویرانی به بار می‌آورد و گاه در مکانی دیگر است.

تشبیه

مشبه: فتنه

مشبه‌به: گردباد

وجه شبه: فتنه همچون بادی است که در نقطه‌ای می‌وزد و در نقطه‌ای دیگر نمی‌وزد و دوران فتنه را به پرنده‌ای که در پرواز دور می‌زند به گردباد تشبیه کرده است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹.

۲. يُنْكَرُنْ: ناشناخته می‌شود؛ از ماده نُكِرَ به معنای شناختن؛ انکار نیز بدان معنی است؛ در مصباح آمده: «انکرته انکاراً» یعنی او را ناشناختم؛ مُنْكَرٌ: ناشناخته.

۳. يُحْمَنُ: دور می‌زند؛ از ماده حُمَ «حُم» به معنای چرخیدن است. وقتی پرنده‌ها بر دور چیزی بچرخند عرب می‌گوید «حَامَ الطائر عليه»؛ الطائر حول الماء إذا دار و طاف لينزل عليه. يُصِيبَنَّ: اصابت می‌کند؛ از ریشه صَبَّ به معنای اصابت کردن. يُخْطِئَنَّ: خطا می‌کنند؛ من الخطو و هو المشي.

۱. ضَاقَتِ: تنگ شد؛ ضَيَّقَ: آن را تنگ کرد؛ ضَيْقٌ: تنگ شدن.

تَسْتَطِيلُونَ: دراز می‌شمارید؛ از ماده طَوَّلَ به معنای طولانی می‌شمارید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۵.

۳. شَبَّهَتْ: حق و باطل را به هم مشتبه می‌کند؛ بالبناء على المعلوم ای جعلت أنفسها شبيهة بالحق أو على المجهول أي أشكل أمرها والتبس على الناس.

أَدْبَرَتْ: پشت کرد؛ کنایه از به پایان رسیدن است.

نَبَّهَتْ: آگاهی داد؛ آگاه کند؛ من النوم أيقظته.

۱۰. فتنه بنی امیه

«أَلَا وَ إِنَّ أَخَوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ»^۱
آگاه باشید! وحشتناک‌ترین فتنه‌ها از نظر من برای شما، فتنه بنی امیه است؛ چراکه فتنه‌ای است کور و تاریک.

نکته

● فتنه‌های کور و تاریک، فتنه‌هایی است که هیچ کس و هیچ چیز را به رسمیت نمی‌شناسد و همه ارزش‌ها را پایمال می‌کند و نیکان را بدون توجه به سوابق و شخصیت آن‌ها درهم می‌کوبد.^۲

۱۱. مصیبت فتنه

«عَمَّتْ خُطُّهَا وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا»^۳

[فتنه] همگان را در بر می‌گیرد و مصیبتش خاص مؤمنان است.

نکته

● فتنه بنی امیه فراگیر است و عمومیت دارد. تمام مسلمانان تحت سلطه بنی امیه قرار می‌گیرند و بلا و گرفتاری آن مخصوص قشر خاصی نیست؛ چون انسان‌های حق‌گو و اهل استقامت مانند اهل بیت (علیهم‌السلام) از این حکومت ضربه می‌بینند اما انسان‌های بی‌تفاوت به دنبال زندگی خودشان هستند و ضربه‌ای نمی‌بینند و آن‌ها که اهل حق‌اند بیشترین ضربه را می‌بینند.

۱۲. فتنه در دولت بنی امیه

«وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا»

آن‌که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست، بلا دام‌گیرش می‌گردد و هرکه کوردل و نابیناست، بلا از او دور می‌ماند.

۱. عَمِيَاءُ: کور؛ مؤنث اعمی؛ فتنه کور فتنه‌ای است که حقیقت آن ناشناخته باشد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۳۳.

۳. عَمَّتْ: عمومی و فراگیر شده است.

خُطُّهَا: امر عظیم آن؛ سلطنت آن؛ از ماده «خط» به معنای علامت‌گذاری است و واژه «خطه» به معنای حالت و موضوع می‌آید؛ بِالضَّمِّ الأمر و الجهل و الخصلة و الحالة و شبه القصة.

خَصَّتْ: مخصوص گردانید؛ خَصَّ، يَخْصُ: آن چیز را ویژه فلانی گردانید؛ تَخْصِصٌ: آن چیز ویژه او شد؛ اختصاص: مختص یک کار شدن، ویژه شدن.

نکته

● بلا در دولت سرکش بنی امیه بر دانشمندان سنگین‌تر است و تیر دشمنی آنان سخت‌تر بر دانشمندان وارد می‌شود؛ زیرا آنان در برخورد با منکرات امویان واکنشی سخت‌تر نشان می‌دهند.^۱

۱۳. فتنه شوم بنی امیه

«وَ اِئِمُّ اللّٰهَ لِتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالثَّابِ الضَّرُوسِ تَعْذُمُ بِفِيهَا وَ تَخْطُبُ بِيَدِهَا وَ تَرْبِئُ بِرِجْلِهَا وَ تَمْتَنِعُ دَرَّهَا»^۲

به خدا سوگوئید! بعد از من بنی امیه را برای خود زمامداران بدی خواهید یافت؛ آن‌ها همچون شتر شرور و بدخویی هستند که صاحب خود را گاز می‌گیرند، با دست بر زمین می‌کوبند و با پای لگد می‌زنند و نمی‌گذارند شیرش را بدوشند.

نکته

● «وَ تَمْتَنِعُ دَرَّهَا»: منظور این است که شیرش را از صاحبش باز می‌دارد و خیری از آن به صاحبش نمی‌رسد. شتر چموش گاز می‌گیرد؛ با دست و پا مانع می‌شود کسی نزدیکش شود، شیرش را هم حبس می‌کند. حکام بنی امیه هم این‌گونه‌اند؛ مردم را اذیت

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. اِئِمُّ اللّٰهَ: قسم به خدا؛ در اصل «ایمن» جمع «ایمن» بوده که نون آن ساقط شده و هنگامی که گفته شود «و اِئِمُّ اللّٰه» یعنی «من به خدا سوگوئید می‌خورم».

لَتَجِدَنَّ: حتماً خواهید یافت؛ به آن چیز دست یافت و آن را درک نمود پس از آنکه از دست رفته بود؛ از ماده وَجَدَ به معنی پیدا کردن، رسیدن، دست یافتن ... است.

ثَّابٍ: شتر ماده پیر؛ دندان نیش که جمعش انیاب است؛ به ماده شتر وقتی که سنش بالا برود و دندان‌های نیشش قطور بشود. از باب تسمیه کل به جزء، ثاب می‌گویند؛ الانثی المسنة من النوق و جمعها نيب و انياب.

الضَّرُوسِ: آزار ده؛ به معنای حیوان کج خلقی است که گاز می‌گیرد و در اصل از ماده «ضرس» به معنای دندان آسیا است؛ الناقة السينة الخلق تعصّ حالبها.

تَعْذُمُ: گاز می‌گیرد؛ از ماده «عذم» به معنای خوردن چیزی با فشار حریصانه است که لازمه آن گاز گرفتن است؛ عذم الفرس يعذم من باب ضرب: عَصَّ أَوْ أَكَلَبَجَفَاهُ.

تَرْبِئُ: لگد می‌اندازد؛ از ماده «رَبَّئ» به معنای دور کردن و لگد زدن است. عرب وقتی شتری بچه‌اش یا دیگران را از دوشیدن شیرش دفع کند، می‌گوید «رَبَّئْتُ الناقة»؛ به آشنایان جهنم هم که زبانیه گفته می‌شود از این جهت است که مأموران جهنم افرادی را که جهنمی هستند در آتش دفع می‌کنند؛ الناقة حالبها زبنا من باب ضرب دفعته برجلها فهي زبون بالفتح فعول به معنی فاعل.

رَجُلٍ: پا؛ جمع آن ارجل است؛ «اَزْجَلٌ - اِزْجَالًا»: او را پیاده کرد؛ رَجَلٌ - رَجَلًا: به پای او زد و آن را دردمند کرد؛ رَجَلٌ - رَجَلًا: پیاده راه رفت، بر پای او ضربه سختی زد.

دَرَّهَا: شیرش؛ به معنای ریزش شیر فراوان است؛ سپس به هر خیر و برکتی اطلاق شده است؛ اللَّبَنُ.

نکته

● حضرت امیر علیه السلام می فرماید که بلا و سختی که از ناحیه بنی امیه می رسد استمرار خواهد داشت و به قدری فشار و تسلط آن ها بر مردم زیاد می شود که اگر به کسی ظلم کنند و اموالش را مصادره کنند او جرئت بر انتقام نخواهد داشت. وقتی مولا بر بنده اش ظلم کند زیر دست نمی تواند علنی انتقام بگیرد بلکه انتقامشان مخفیانه خواهد بود و در واقع در این جمله شدت استبداد حکومت بنی امیه بیان می شود.

مشابه

♦ «وَ حَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ»^۱ کار به جایی رسد که دادخواهی یکی از شما از یکی از آن ها همچون دادخواهی برده از ارباب شود که در حضور ارباب اطاعتش نماید و در غیاب او بدگویی کند.

۱۶. فتنه ها با آداب جاهلی

«تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ [شَوْهًا] شَوْهَاءَ مَخْشِيَةً وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى وَ لَا عِلْمٌ يَرَى»^۲

فتنه های آن ها پشت سر یکدیگر بر شما وارد می شود، با قیافه ای زشت و ترسناک و همراه پاره هایی از آداب و رسوم جاهلیت؛ نه راهنمایی در آن میان خواهد بود و نه پرچم نجاتی.

نکته ها

● ویژگی های فتنه:

- الف. فتنه به حوادث پیچیده ای می گویند که ماهیت آن روشن نیست؛
- ب. غالباً در ابتدا چهره حق به جانبی دارد و ساده اندیشان را به دنبال خود می کشاند و تا مردم از ماهیت آن آگاه شوند، ضربات خود را بر همه چیز وارد ساخته است؛
- پ. فتنه ها هیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسند؛
- ت. فتنه ها بیشتر از اختلافات بر می خیزند.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۸.

۲. شَوْهَاءٌ: بدمنظر؛ از ماده «شوه» به معنای زشتی است و «شوهاء» به معنای زشت و قبیح است؛ قبح الخلقه و هو مصدر شوه من باب تعب و رجل أشوه قبیح المنظر و امرأة شوها، و الجمع شوه مثل أحمر و حمراء و حمر و شاهت الوجوه تشوه قبیحت.

مَخْشِيَةً: ترسناک؛ مخوف؛ از ماده «خشیت» به معنای خوف گرفته شده است.

قِطْعًا: پاره و بخش؛ جمع قطعه؛ منظور قطعه هایی از تاریکی است؛ الطائفة من الشيء و القطع جمعها مثل سدره و سدر منار؛ محل نور؛ اسم مکان از ماده نور است و اصلش «منور» بوده که فتحه واو به نون داده شده است؛ در زمان های گذشته در راه ها جاهایی چراغ می گذاشتند تا علامتی باشد و افراد راه را گم نکنند. بعدها منار به مطلق علامت و راهنما هم اطلاق شده است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۳۶.

تشبیه

مشبه: بنی امیه

مشبه به: شتر شرور

وجه شبیه: انسان انتظار دارد از شیر شتر استفاده کند و بر او سوار شود و همین طور انتظار دارد که حکومت به او کمک کند و مشکلاتش را حل نماید ولی حکام ظالم بنی امیه مانند شتر شروری بودند که نه تنها مشکلی را حل نمی کردند بلکه مردم را گرفتار سخت ترین مشکلات ساخته و ضربه وارد می کردند.

۱۴. رفتار سخت بنی امیه

«لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ»^۱

و همواره با شما به سختی رفتار می کنند تا کسی باقی نماند مگر اینکه در مسیر منافع آن ها قرار گیرد یا لا اقل، ضرری به آن ها نرساند.

نکته

- در این فراز حضرت می فرماید که بنی امیه پیوسته با مردم این گونه برخورد می کنند و به قدری به مردم زور می گویند و این کار را تا جایی دنبال می کنند که کسی را رها نمی کنند مگر آنکه برایشان نفع داشته باشد یا حداقل ضرری از سوی او متوجه حکومت آن ها نباشد.

۱۵. ادامه دار بودن ظلم بنی امیه

«وَ لَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ اثْبَصَارٌ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا [مِثْلَ اثْبَصَارِ] كَانَتْصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ»^۲

بلاها و ستم های آن ها نسبت به شما همچنان ادامه خواهد یافت تا آنجا که پیروزی آن ها به پیروزی برده بر ارباب یا فرمانبر بر فرمانده اش می ماند.

۱. ضَائِرٌ: ضررزننده؛ ضار بوده که راء اول آن قلب به همزه شده است.

۲. اثْبَصَارٌ: طلب کردن؛ یاری خواستن.

الصَّاحِبِ: مأمور.

مُسْتَصْحَبٌ: امرکننده؛ کسی که دیگری را به مصاحبت خود گرفته است؛ قال فی المصباح: صحبته أصحبه صحبة فأنا صاحب و الأصل فی هذا الاطلاق لمن حصل له رؤية و مجالسة و كل شيء لازم شيئا فقد استصحبه قاله ابن الفارس و غیره.

۱۸. ادامه دار نبودن فتنه‌ها

«ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ»^۱

آنگاه خداوند مانند جدا شدن پوست از گوشت، آن فتنه‌ها را از شما جدا می‌کند.

تشبیه

مشبه: جدا شدن فتنه‌ها

مشبه‌به: جدا کردن پوست از گوشت

وجه شبیه: این تشبیه اشاره به این است که فتنه بنی‌امیه در آن زمان به‌طور کامل خاموش می‌شود و پایان می‌گیرد؛ زیرا هنگامی که پوست را از گوشت جدا می‌کنند ذره‌ای از پوست را بر گوشت رها نمی‌سازند و شکل و قیافه حیوان ذبح‌شده به‌طور کامل دگرگون می‌شود.

۱۹. تلخ‌ترین زندگی برای فتنه‌گران

«بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَيَسُوفُهُمْ عُنْفًا وَيَسْقِيهِمْ بَكْأً مُصَبَّرَةً لَا يَعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ»^۲

این کار را به‌وسیله کسی می‌کند که آنان را خوار و ذلیل سازد و به‌سختی از میدان براند و جام تلخ مصیبت بر کامشان بریزد و عطایی جز شمشیر به آنان ندهد.

۱. يُفَرِّجُ: برطرف می‌کند؛ از ماده «فرج» به‌معنای گشایش است، خواه گشایش در مکان باشد یا در مسائل معنوی و مشکلات و در خطبه بالا به‌معنای جدا شدن چیزی از چیزی است.

تَفْرِيجُ الْأَدِيمِ: برطرف کردن پوست از گوشت.

۲. يَسُومُهُمْ: بر آن‌ها تحمیل می‌کند؛ فلانا الأمر كلفه إياه أو أولاه كسومه و أكثر ما يستعمل في العذاب و الشر. خَسْفًا: ذلت؛ پنهان گشتن، مخفی شدن و فرو بردن آمده است و به تناسب، به‌معنای ذلت نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست؛ الذهاب في الأرض والغيبه فيها و في القاموس سامه خسفا إذا أولاه ذلاً. عُنْفًا: زور و خشونت که در مقابل رفق و مدارا می‌باشد.

مُصَبَّرَةً: عصاره گیاهی با برگ‌هایی ضخیم و دراز که در مناطق گرمسیر می‌روید؛ عصاره این گیاه بسیار تلخ و تهوع‌آور است. الممزوجة بالصبر و هو وزان كثف عصاره شجر مَرَّ و يجوز أن يكون المصبرة بمعنى المملوءة إلى اصبارها، قال في القاموس ملاء الكاس إلى اصبارها أي رأسه و أخذ به باصباره بجمیعه.

لَا يُحْلِسُهُمْ: آن‌ها را نمی‌پوشد؛ از ماده «حلس» به‌معنای پوشاندن است و به پارچه و نمدی که زیر جهاز و پالان شتر قرار می‌دهند تا بدنش را زخمی نکند «حلس» اطلاق می‌شود که جمعش احلاس و حلوس است؛ البعير يحلسه غشاه بحلس و هو كساء يجعل على ظهر البعير تحت رحله و الجمع أحلاس كحمل و أحمال.

- جاهلیت بنی‌امیه در کلام امام علی(ع) اشاره به عدم مطابقت رفتار آن‌ها با قوانین عدل الهی است؛ چنان‌که حرکات مردم دوران جاهلیت چنین بود. در زمان حکومت آن‌ها پرچم هدایتی نیست؛ یعنی برای رهبری، امام عدل و قانون حقی که از آن تبعیت شود وجود ندارد.^۱
- «وَقَطْعًا جَاهِلِيَّةً»: فتنه بنی‌امیه، قطعات مختلف و صحنه‌های گوناگونی دارد اما همه آن جاهلیت است. در برهه‌ای معاویه و در برهه‌ای یزید است. صحنه‌ها عوض می‌شود اما همه مصداق جاهلیت‌اند و حق در آن‌ها راه ندارد.
- «وَلَا عَلَمٌ يُرَى»: «عَلَم» پرچم و نشانه‌ای است که آن را بالا می‌برند تا مردم به‌واسطه آن راه را پیدا کنند. حضرت می‌فرماید در فتنه بنی‌امیه پرچم و علامت حقی دیده نمی‌شود تا آنکه افراد حق جو به سراغش بروند؛ البته ائمه(ع) بودند ولی آن‌ها را خانه‌نشین کرده بودند و کسی جرئت نداشت به سراغ آن‌ها برود. بنی‌امیه از اسلام دم می‌زد اما ائمه(ع) را که تجلی اسلام واقعی بودند، منزوی کردند.

تشبیه

مشبه: فتنه‌های بنی‌امیه

مشبه‌به: زن زشت‌رو

وجه شبیه: همچنان‌که زن زشت‌روی محور نفرت مردم است، بنی‌امیه و فتنه آن‌ها هم منفور مردم است.

۱۷. اهل بیت و فتنه‌ها

«نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا [بِنَجَاةٍ] بِمَنْجَاةٍ وَ لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ»^۲

ما اهل بیت(ع) از آن فتنه بر طریق نجاتیم و در آن وقت قدرت دعوت در ما نیست.

نکته

- اهل بیت(ع) از گناهان دولت اموی مصون هستند؛ یعنی هیچ وقت انحراف آن‌ها به اهل بیت(ع) سرایت نمی‌کند و اهل بیت(ع) در این فتنه پاک و طاهرند و وظیفه خود را انجام می‌دهند اما از ظلم و ستم آنان بیشترین بهره را خواهند برد.^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰.

۲. مَنْجَاةٌ: محل نجات؛ از ماده «نجات» به‌معنای زمین مرتفعی است که سیل آن را فرا نمی‌گیرد و سپس به هر مکانی که سبب نجات بشود، «منجاة» اطلاق شده است؛ ولی گاه به‌معنای محل برکنار بودن از دخالت در امری نیز آمده است و در خطبه فوق به همین معناست؛ یعنی اهل بیت(ع) هیچ نقشی در حکومت در عصر بنی‌امیه نداشتند؛ مصدر به‌معنی النجاة و اسم مکان.

دُعَاةٌ: دعوت‌کنندگان به قیام؛ جمع داعی به معنی رهبران.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷۸.

نکته‌ها

- تعبیر به «مصبّرة» اشاره به این است که «بنی‌امیه» در حکومت «بنی‌عباس» تلخ‌ترین و ناگوارترین زندگی‌ها را خواهند داشت و جمله «لَا يُعْطِيهِمْ...» تأکیدی است بر این معنا که هرکدام از «بنی‌امیه» در چنگال «بنی‌عباس» گرفتار شوند، با شمشیر کشته خواهند شد و آن‌ها که موفق به فرار شوند در ترس و وحشت فرو می‌روند.^۱
- حرف «باء» در «بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا» سببیت است و «بِمَنْ» متعلق به «يَفْرَجُهَا» است.

۲۰. قریش رهبری مرا آرزو می‌کند!

«فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا وَلَوْ قَدَرِ جَزْرٍ جَزُورٍ لِأَقْبَلُ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا [يُعْطُونِيهِ] يُعْطُونِيهِ»^۲

در آن وقت قریش دوست دارد دنیا و آنچه در آن است را از دست بدهد و عوض آن یک بار دیگر رهبری مرا اگرچه زمانش به اندازه قربانی کردن شتر، کم باشد ببیند تا از آنان بپذیرم چیزی را که امروز مقداری از آن را می‌طلبم و به من نمی‌دهند.

نکته‌ها

- این جمله امام علیه السلام اشاره به نهایت و نتیجه این دگرگونی‌ها و تفسیر اوضاعی است که برای قریش در امر خلافت پیش می‌آید. بر اثر جنگ و خون‌ریزی، چنان خواری و ضعفی قریش را فرا گیرد، حتی با توجه به اینکه امام علیه السلام در نظر آن‌ها دشمن‌ترین خلق نسبت به قریش باشد، خلافت او را آرزو کنند، برای زمانی هرچند کوتاه او را بر مصدر خلافت و صدارت خود ببینند؛ همان خلافتی که امروز آن بزرگوار برای منطقه خاصی آن را طالب است و آن‌ها مضایقه می‌کنند. بدین توضیح که آن حضرت را در امر خلافت یاری کنند،

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۴۳.

۲. تَوَدُّ: آرزو می‌کند؛ از ماده وَدَّ به معنای دوست داشت او را؛ مَوَدَّة به معنی دوست داشتن است؛ مُوَادَّة: دوست داشتن همدیگر.

يَرَوْنِي: مرا ببیند؛ از ریشه رأى به معنای دیدن. دانستن. نگاه کردن؛ «تَرَانِي» دیدن یکدیگر.

جَزُور: ذبح حیوانی که ذبح می‌شود؛ از ماده «جزر» به معنای سر بریدن و نحر کردن حیوان است و «جزور» به شتری گفته می‌شود که آن را نحر کرده باشند. عرب به هر حیوانی که ذبحش مباح باشد «جَزْر» می‌گوید و به گوسفند چون همیشه برای ذبح است و برای سوار شدن یا بار بردن از آن استفاده نمی‌کنند «جَزْرَه» اطلاق می‌شود. این واژه به معنای فروکش کردن آب دریا و مانند آن نیز آمده است؛ الناقة التي تجزر أي تنحر.

دستوراتش را تبعیت کرده و منقاد فرمان او باشند و از او هدایت و راهنمایی بگیرند و از آرمان‌هایش دفاع کنند.^۱

- در این عبارت امام علیه السلام زمان نحر شتر را کوتاهی زمان خلافتی که قریش پس از شما دید زیاد برای حضرت آرزو کنند، کنایه آورده است.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۵.

۲. همان



خطبه ۹۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: خاندان رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۷.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) در این خطبه صفات خداوند سپس فضیلت پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) گرامی آن حضرت را بیان کرده آنگاه مردم را موعظه می کند.

آغازی دارد و نه انجामी و در معنی دوم به جود و فضل و احسان، لطف و هدایت و اقسام ستایش پروردگار اشاره دارد.^۱

مشابه

- ♦ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ برتر و بزرگوار است خدا، پروردگار جهانیان است.
- ♦ ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.

۲. فزاتر از حدس زیرکان

«وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ»^۴

و گمان زیرکان به مقام والایش نمی‌رسد.

نکته

- «حدس» در لغت به معنای گمان و پندار آمده است ولی در اصطلاح علما و دانشمندان اگر فکر و اندیشه، عبارت از حرکت ذهن از مقصود به مبدأ و بازگشت از مبدأ به مطلوب باشد، حدس همان حرکت زیبا برای به دست آوردن حد وسط است، بی‌آنکه خود را در به دست آوردن حد وسط دچار زحمت و مشقتی کند و در حقیقت گمان یا حدس، ایجاد شک می‌کند و یقین‌آور نیست.^۵

۳. نامحدود بودن ذات خدا

«الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي»^۶

او اولی است که نهایی ندارد تا به پایان رسد و آخری برای او نیست تا سپری گردد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۷.

۲. فرقان، ۱۰.

۳. اعراف، ۹۶.

۴. حَدْسُ الْفِطَنِ: حدس زیرکان.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۷.

۶. يَنْتَهِي: پایان می‌یابد.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَمِّ وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي. فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ وَأَقْرَهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ تَنَاسَخَتْهُمْ كِرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بَدِيلٌ بِاللَّهِ خَلَفٌ. حَتَّى أَفْضَتْ كِرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِيَّتًا وَاعَزَّ الْأَرْوَاحَ مَغْرِسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَنَاءُهُ عَثَرَتْهُ خَيْرُ الْعَثَرِ وَأُسْرَتْهُ خَيْرُ الْأُسْرِ وَشَجَرَتْهُ خَيْرُ الشَّجَرِ نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَثَمَرٌ لَا يَنَالُ فَهُوَ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى وَبَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ سَبِيْرُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَضْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَهَقُوتٍ عَنِ الْعَمَلِ وَغَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ.

۱. مدح و ثنای پروردگار

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَمِّ»^۱

پربرکت است خداوندی که افکار بلند، به اوج معرفت او راه نمی‌یابد.

نکته‌ها

- افکار بلند انسانی و اراده‌های قوی و نیرومند هر اندازه تلاش و کوشش کند و مقدمه‌چینی نماید، به اوج معرفت خداوند نمی‌رسد!^۲
- کلمه «تبارک» به دو معنی آمده است: بنا بر قولی «تبارک» از ریشه «بروک» گرفته شده است که به مفهوم «در جایگاه واحدی مستقر شدن و در آن ثبوت و استواری یافتن» به کار رفته است و بنا به روایت دیگر از «برکت» که به معنی «زیادی» است مشتق شده است. با توجه به معنای اول، کلام امام علی (علیه السلام) به عظمت خداوند متعال به لحاظ دوام بقای حق و استحقاق قدم وجود ذاتی و استمرار آن اشاره دارد که ذات مقدس پروردگار نه

۱. فَتَبَارَكَ اللَّهُ: خداوند پربرکت است؛ من البركة و هو كثرة الخير و زیادته.

الْهَمِّ: کاری که در انجام دادن آن تصمیم گرفته شود؛ از ماده هم؛ کاری که آهنگ انجام دادن آن کنند. «همم» جمع هِمَّة است و اضافه «بعد» به آن اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی در اصل بوده «الهمم البعیده» سپس «بعیده» مقدم گشته و تبدیل به مصدر شده است و الف و لامش حذف شده و به «الهمم» اضافه شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۵۲.

نکته‌ها

- خداوند نه اول زمانی یا مکانی دارد و نه آخر. اول و آخر به این لحاظ در مورد امور مکانی و زمانی است که مخصوص عالم ماده است و خداوند فوق مادیات است پس در مورد خدا اصلاً زمان و مکان مطرح نیست.
- اصطلاحاً به موجودی که اول نداشته باشد «ازلی» می‌گویند و به موجودی که پایان نداشته باشد «ابدی» می‌گویند؛ یعنی موجودی که پایان‌ناپذیر است و تا ابد باقی است و به موجودی که هم ازلی باشد و هم ابدی «سرمدی» اطلاق می‌شود؛ بنابراین خداوند سرمدی است.

۴. موقعیت ممتاز پیامبران

۱.۴. برترین جایگاه

«فَاسْتَوْدِعُهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ وَأَفَرَّهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ»^۱

خداوند آن‌ها را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت.

نکته‌ها

- «أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ» همان صلب پدران بافضیلت است و «خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ» همان ارحام مادران پاک‌دامن است.^۲
- اشاره به انبیایی است که برای اقامه دین خدا بر پای خاستند و به منظور رواج یافتن احکام الهی کوشش کردند.^۳
- اساس دین خدا یکی است و تمام انبیا برای ارشاد خلق به راه حق و پیمودن طریق دیانت تلاش کردند. اختلافی که در شرایع واقع است، اموری جزئی است و به حسب مصالحی است که متعلق به زمان معین و رسولی خاص و مردمی مشخص بوده که برای پیروان آن شریعت اصل به حساب می‌آمده است.^۴

۱. اسْتَوْدَع: ودیعتگاه؛ مستودع: اسم مکان است یعنی محل ودیعه و جایی که امانت را آنجا قرار می‌دهند؛ در اینجا مقصود از مستودع اصلا پدران است؛ استودع: ماضی باب استفعال است و این باب برای طلب است گویا وقتی فردی چیزی را در مکانی به ودیعه می‌گذارد درواقع طلب می‌کند که این چیز آنجا به امانت باشد.

أَفَرَّ: در محلی جای داد و تثبیت نمود؛ «مُسْتَقَرَّ»: محل استقرار و جای گرفتن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. همان.

مشابه

- ◇ «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»^۱ او [خدایی] است که شما را از یک نفس آفرید، درحالی که بعضی از انسان‌ها پایدارند و بعضی ناپایدار. ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند بیان نمودیم.
- ◇ «وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»^۲ و موضع و مکانش را می‌داند.

۴.۲. اصلا ب شریف و ارحام پاک

«تَنَاسَخْتَهُمْ كَرَائِمِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ»^۳

اصلا ب کریمانه آنان را به رحم‌های پاک منتقل کردند.

نکته

- منظور از «کرائم الاصلاب» صلب‌های باارزشی است که حق این است که آن‌ها به بزرگواری توصیف شوند. «مطهرات الارحام» رحم‌های پاکیزه‌ای که شأن پذیرفتن نطفه‌های پاک و رشد دادن آن‌ها را در خود داشته و از تیرگی فساد به‌دور است.^۴

مشابه

- ◇ «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»^۵ شهادت می‌دهم به اینکه تو نوری در اصلا ب باعظمت و ارحام پاکیزه بودی.

۱. انعام، ۹۸.

۲. هود، ۶.

۳. تَنَاسَخْتَهُمْ: آن‌ها را جابه‌جا و منتقل کردند؛ از ماده «نسخ» در اصل به معنای زایل کردن و جابه‌جا نمودن چیزی است؛ نُسَخَ: محلی که نوشته به آنجا منتقل شده است؛ درباره ارواح برخی قائل به تناسخ هستند و می‌گویند ارواح از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شوند که به این افراد «تناسخیه» گفته می‌شود؛ النسخ: الازالة و النقل يقال: نسخت الشمس الظل أي أزالته و نسخت الكتاب و استنسخته أي نقلت ما فيه و المنقول منه النسخة بالضم.

كَرَائِمِ الْأَصْلَابِ: صلب‌های شریف؛ «کرائم» جمع «کریمه» به معنای بزرگوار است. این عبارت اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی در اصل «الاصلا ب الکریمة» بوده است.

مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ: پاک‌ترین رحم‌ها؛ اضافه صفت به موصوف است به معنای رحم‌های مطهر.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۸۱.

۳.۴ پیوستگی سلسله انبیا

«كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلَفٌ»^۱

هر زمان یکی از آن‌ها از دنیا رفت جانشینی از آنان برای اقامه دین خدا برخاست.

نکته

- این جمله امام علی (علیه السلام) به ضرورت وجودی و بعثت انبیا، به صورت پیاپی به هنگام حاجت اشاره دارد؛ یعنی هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت فرد دیگری جانشین او می‌شد و سلسله پیامبران منقطع نمی‌گشت.^۲

۵. ویژگی‌های پیامبر اسلام

۱.۵. بهترین جایگاه برای پیامبر اسلام

«حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)»^۳

تا آنکه عنایات خداوند متعال در جهت ارسال رسل ادامه یافت تا نوبت به محمد (ص) رسید.

نکته‌ها

- کرامت خدا، کنایه از نبوت است.
- خداوند از باب لطف و کرامت، پیامبران را می‌فرستاد تا بشر را دستگیری کنند و راه رسیدن به سعادت را نشان دهند. لطف و کرامت خدا به برانگیختن پیغمبر اکرم (ص) منتهی شد و نوبت به پیامبر اسلام (ص) رسید.

مشابه

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم. هر بار برای امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند؛ پس یکی پس از دیگری آوردیم و آن‌ها را مایه عبرت گردانیدیم. دور باد مردمی که ایمان نمی‌آورند.

۱. سَلَفٌ: گذشته؛ هرکسی را که بر دیگری پیشی بگیرد سلف می‌گویند که جمعش اسلاف است؛ مثلاً جد هرکسی سلف اوست و پدران و اجدادش اسلاف او هستند؛ كُلٌّ مِنْ تَقْدِمِكِ مِنْ أَبَانِكِ أَوْ قَرَابَتِكِ وَالْجَمْعُ سِلَافٌ وَأَسْلَافٌ. خَلَفٌ: جانشین؛ بالتحريك الولد الصالح و يقال: على من حضر من الحي وإذا كان الولد فاسدا يقال خلف بسكون اللام وربما استعمل كل منهما مكان الآخر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۴، ص ۲۱.

۳. أَفْضَتْ: منتهی شد؛ رسید؛ وارد شد؛ إلى الشيء الوصول والانتهاه إليه.

۴. مؤمنون، ۴۴.

۲.۵. برخاستن پیامبر از بهترین خاندان

«فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِيَّتًا»^۱

در این هنگام او را از بهترین معادن استخراج کرد.

استعاره

مستعار: معادن

مستعارلّه: پیغمبران قبل

مستعارمنه: معادن

جامع: همچنان‌که در معادن گوهرهای گران‌بها وجود دارد که در درون آن پنهان است، نسل‌های پیغمبران قبل که از اجداد پیامبر بودند دارای گوهرهای گران‌بهای وجود مقدس پیامبر (ص) بودند که در درون آن‌ها پنهان بود.

۳.۵. باصالت بودن پیامبر

«وَ أَعَزَّ الْأَرْوَامَاتِ مَغْرَسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُهُ»^۲

و در عزیزترین سرزمین‌ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار کرد و امنای خود را از آن انتخاب نمود.

۱. مَعْدِنٌ: جایی که چیز ارزشمندی در آن قرار دارد؛ حضرت (ص) صلب پدران را به معدنی تشبیه کرده که نطفه‌ها در آن قرار دارد.

مَنِيَّتٌ: محل رویش؛ از ریشه تَبَّتَ به معنای محل رویش؛ اسم مکان است که در اینجا در نقش تمیز قرار گرفته.

۲. الْأَرْوَامَاتِ: اصل‌ها؛ ریشه‌ها؛ جمع «ارومه» به معنای اصل و اساس چیزی است و به ریشه درخت نیز اطلاق می‌شود؛ جمع الأرومة بفتح الهمزة و ضمها أصل الشيء و الجمع أيضا على الأروم.

مَغْرَسٌ: محل غرس و کاشتن نهال؛ از ریشه غَرَسَ به معنای کاشتن است؛ الشجر يغرسه من باب ضرب ائبته في الأرض كأغرسه.

صَدَعَ: جدا کرد، شقه کرد؛ وقتی گیاه زمین را بشکافد و سر از خاک بیرون بیاورد می‌گویند «صدع النبات الارض»؛ الشَّقُّ في شيء صلب و نبات الأرض.

اِنْتَجَبَ: انتخاب کرد، برگزید.

أَمَنَاءٌ: جمع امین است؛ به پیامبران از باب اینکه وحی الهی به امانت در اختیارشان قرار می‌گیرد و بی‌هیچ کم‌وکاستی آن را به مردم منتقل می‌کنند «امناء الله» می‌گویند.

نکته‌ها

- مسئله وراثت یکی از ابعاد شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد و پدران پاک و بافضیلت و مادران باتقوا و صاحب شخصیت، زمینه‌های قداست فرزندان را به وجود می‌آورند و پیامبر گرامی اسلام ﷺ از این نظر کاملاً برجسته بود.^۱
- منظور از امین خدا بودن انبیا، امین رسالت و پیامبری آن‌ها از جانب حق تعالی است.

۴.۵. خاندان پیامبر از بهترین خاندان‌ها

«عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثَرِ وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسَرِ وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ»^۲

عترت او بهترین عترت‌ها، خاندانش بهترین خاندان‌ها و درخت پربار وجودش بهترین درختان بود.

مشابه

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳ ای اهل بیت! خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاکیزه گرداند.

تشبیه

مشبه: پیامبر

مشبه‌به: درخت

وجه شبیه: پیامبر اکرم ﷺ به درختی تشبیه شده که ثمره خوبی مانند ائمه داده است. پیامبر به واسطه حضرت زهرا (علیها السلام) اولاد زیادی داشته و از درخت پیامبر، علم و دانش و وحی بین امت منتشر شده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۶۱.

۲. عِثْرَتُ: عترت‌ها؛ از ماده «عِثَر» به معنای فرزندان و نوه‌ها و عشیره است و معنای اصلی آن همان اصل و ریشه است. به اهل بیت خاص شخص، عترت او می‌گویند و منظور از عترت پیامبر، ائمه اطهار است که در میان وابستگان پیامبر از ارزش بیشتری برخوردارند؛ نسل الرجل و رهطه و عشیره الأذنون من مضی و غیر کذا فی القاموس و سیاتی تحقیق الکلام فیه.

أُسْرَتُهُ: خاندانش؛ در اصل به معنای زره محکم است که انسان را از ضربات شمشیر و تیر حفظ می‌کند؛ به اسیر هم از این باب اسیر می‌گویند که وقتی اسیر می‌گرفتند معمولاً دستش را محکم با طناب و ریسمان می‌بستند و به عشیره هرکس اسره او گفته می‌شود؛ «أسرة الرجل» یعنی عشیره و خاندانش به این جهت که خاندان هرکس مثل زرهی محکم است که او را در مقابل ضربه‌ها و تهاجم دیگران حفظ می‌کند؛ الرجل وزان غرفة رهطه و عشیره الأذنون و اهل بیه و الجمع اسر کعرب.

۳. احزاب، ۳۳.

۵.۵. محل رویش پیامبر

«نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ»^۱

درختی که در حرم [امن خداوند] روید و در آسمان کرامت و فضیلت سر برکشید.

نکته‌ها

- «نَبَتْ فِي حَرَمٍ» اشاره به حرم مکه است که شجره وجودی پیامبر از آن روید.^۲
- «بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ» اشاره به این است که پیامبر نه تنها در سرزمین و خانواده آبرومندی متولد شد بلکه پرورش و رشد او نیز در محیطی مملو از کرامت و بزرگواری تحقق یافت.^۳

۶.۵. برکات درخت نبوی

«لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرٌ لَا يُنَالُ»^۴

درختی که شاخه‌هایش بلند و میوه‌هایش دور از دسترس است.

نکته‌ها

- لفظ «فروع» کنایه از خانواده، ذریه و دیگر نیاکان از قبیله بنی هاشم است و توصیف کردن آل پیامبر ﷺ به «طوال» کنایه از فضیلت نهایی و مقام بلند آن‌ها در شرافت است.^۵
- لفظ «ثمر» کنایه از علوم و اخلاقی است که متفرع از اصالت نژادی پیامبر و پیشوایان مسلمین باشد و بیان این مطلب که هیچ کس دسترسی به این مقام بلند ندارد، کنایه از علو مقام و رموزی است که پیامبر و اولادش از آن‌ها برخوردارند.^۶
- حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیامبر را به درخت تنومندی مانند کرده‌اند که شاخه‌های بزرگ و طویل دارد و بر شاخه‌های آن هم میوه است؛ میوه‌هایی که دست به آن‌ها نمی‌رسد. فروع و شاخه‌ها همان ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند و میوه‌های آن، علوم و برکات ایشان است که دیگران از آن محروم هستند و به مقام و منزلت ائمه دست نمی‌یابند.

۱. حَرَم: محلی که حقوقی برای آن تعیین شده و تعدی به آن حرام و ممنوع است؛ منظور حرم مکه است. بَسَقَتْ: رشد و نمو کرده؛ بالا رفته؛ بسوق در اصل به معنای بلند شدن و طولانی شدن شاخه‌های درخت نخل است؛ النخل بسوقاً من باب قعد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۶۳.

۳. همان.

۴. فُرُوعٌ طَوَالٌ: شاخه‌های بلند؛ بالكسر جمع الطویل و الطوال بالضم. لَا يُنَالُ: خارج از دسترس است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۲.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۳.

۷.۵. پیشوایی پیامبر

«فَهُوَ إِمَامٌ مِّنَ اتَّقَى وَبَصِيرَةٌ مِّنَ اهْتَدَى»^۱

[به همین دلیل] او پیشوای پرهیزکاران و سبب بینایی هدایت جویان است.

نکته‌ها

- منظور از «إِمَامٌ مِّنَ اتَّقَى» این است که تنها کسانی می‌توانند از این چراغ پرفروغ هدایت و پیشوای بزرگ و بی‌نظیر بهره بگیرند که چشمی بینا و روحی حق‌طلب و حقیقت‌جو داشته باشند.
- مقام امامت غیر از مقام نبوت است و این گونه نیست که هرکس مقام نبوت دارد، مقام امامت هم به او عطا شود. خداوند درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲ از این آیه استفاده می‌شود که امامت عهد خداست و به هرکسی عطا نمی‌شود و بعد از ابتلائات زیاد به ابراهیم داده شد.

۸.۵. روشننگری پیامبر

«سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْوُهُ وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ»^۳

چراغی است که نورش درخشان و شهابی است پرفروغ و آتش‌زنه‌ای است که برقش آشکار است.

۱. اتَّقَى: پارسایی نمود.

بَصِيرَةٌ: هوشیاری؛ بینایی؛ جمع آن «بصائر» است مقصود این است که پیامبر اکرم ﷺ مایه بصیرت و بینایی هدایت‌خواهان است و همه در سایه پیامبر اکرم ﷺ هدایت یافته‌اند و بصیرت آن‌ها از پیغمبر است.

۲. بقره، ۱۲۴.

۳. سِرَاجٌ: چراغ.

لَمَعَ: درخشید.

شِهَابٌ: ستاره؛ در اصل به معنای شعله آتش است؛ کَلَّ شَيْءٌ مَضَىءٌ.

سَطَعَ: آشکار شد؛ منتشر شد؛ نور ساطع یعنی نوری که بلند و مرتفع است.

زَنْدٌ: سنگ چخماغ؛ آتش‌زنه؛ وسیله روشن کردن آتش؛ به معنای چیزی است که با آن آتش می‌افروزند؛ مانند کبریت و سنگ چخماق یا وسایل دیگری که در قدیم با آن آتش می‌افروختند؛ بالفتح فالسکون العود الذی یقدح به النار و هو الأعلى و السفلی الزنده.

بَرَقَ: برق تولید کرد؛ السماء بروقا و برقانا لمعت أو جاء ببرق و برق الشیء برقا و بریقا و برقانا لمع.

لَمَعَ: پرتوافشانی.

مشابه

♦ «وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ يَأْذِنُهُ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»^۱ و مردم را به فرمان خدا به سوی او بخوانی و چراغی تابناک باشی.

تشبیه

مشبه: پیامبر ﷺ

مشبه‌به: ستاره

وجه تشبیه: پیامبر تشبیه به ستاره‌ای شده که نورش خیلی بلند است و محدوده زیادی را نورافشانی می‌کند.

۹.۵. راه و روش پیامبر

«سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ»^۲

راه و رسم او معتدل، سنت و روش او صحیح و متین، سخنش روشننگر حق از باطل و حکمتش عادلانه است!

نکته‌ها

- «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ» اشاره به اعتدال سیره پیامبر ﷺ و دوری او از هرگونه افراط و تفریط در تمام زمینه‌های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی بود.^۳

۱. احزاب، ۴۶.

۲. سیره: روش؛ به کتاب‌هایی که روش زندگی پیامبر اکرم ﷺ را نوشته‌اند کتاب‌های سیره می‌گویند. قَصْدٌ: اعتدال و میانه‌روی؛ به علم اقتصاد هم از این باب اقتصاد می‌گویند که در خرج و تجارت میانه‌روی مطلوب است و این علم یاد می‌دهد چگونه بین دخل و خرجش تعادل ایجاد کند.

سُنَّةٌ: روش؛ از ماده سنن به معنای جریان داشتن در سهولت و شیوع است؛ جریان و حرکتی که هم شایع است و عمومیت دارد و هم آسان و روان است. به سیره و روش از این جهت که جریان دارد سنت می‌گویند. مراد از سنت‌های الهی نیز ضوابط و روش‌هایی است که خداوند امور هستی را بر اساس آن‌ها اداره می‌کند؛ بنابراین سنت و سیره از نظر معنای لغوی به هم نزدیک هستند. سنت در علم اصول فقه به عنوان یکی از منابع استنباط احکام است و عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم یعنی اگر معصوم سخنی بگوید یا کاری انجام بدهد یا دیگری پیش معصوم کاری انجام بدهد و ایشان سکوت کنند، همه این سه حجت هستند و می‌توان از آن حکم استنباط کرد.

الرُّشْدُ: هدایت

الْفَضْلُ: جدایی؛ مصدر است و به جای صفت یعنی فاصل قرار گرفته است تا بر مبالغه در فاصل بین حق و باطل بودن دلالت کند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۶۴.

عظة الناس:

اعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَأَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ عَلَى مَهَلٍ وَفَرَاغٍ وَالصَّحْفُ مَنْشُورَةٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

۶. چند موعظه

۶.۱. اهل عمل باشید

«اعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»

به عمل پردازید، خدا شما را رحمت کند!

۶.۲. عمل، طبق کتاب و سنت

«عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ»^۱

[و باید اعمال شما] بر طبق نشانه‌های روشن بوده باشد.

نکته‌ها

- این جمله معترضه است و می‌فرماید که بر اساس دلیل و برهان و طبق نشانه‌ها و علامت‌های روشن، یعنی سنت پیامبر عمل کنید و از عالمانی که آگاه به مسائل اسلامی و بیانگر سنت ایشان هستند، بپرسید و به حرف‌های خرافه و بی‌پایه عمل نکنید و عملتان بر اساس سخنان پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام و عقل باشد و از عالمان حق‌گو پیروی کنید.
- منظور از «اعلام بینه» امامان هدایتگر یا احکام آشکار خداوند در کتاب و سنت است. منظور امام این است که پیش از اتمام حجت و از دست رفتن فرصت به انجام کارهای نیک مبادرت ورزید.^۲

۶.۳. روشن بودن راه سعادت

«فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^۳

راه روشن است و شما را به خانه امن و امان دعوت می‌کند.

۱. أَعْلَامٌ بَيِّنَةٌ: نشانه‌های روشن. جار و مجرور و به «اعملوا» که فعل امر است متعلق است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. نَهْجٌ: واضح و روشن؛ الطريق الواضح منه.

دارِ السَّلَام: خانه امن و سلامتی؛ ظاهراً منظور بهشت است؛ معنای اصلی «سلام» پراسته بودن از آفات ظاهری و باطنی است.

- «حُكْمُهُ الْعَدْلُ»: از باب مبالغه به جای اینکه گفته شود حکمش مطابق با عدل یا عادلانه است، گفته شده حکمش عدل است؛ یعنی به قدری حکم‌های او مطابق با عدالت است که گویا عین عدل است.

۵.۱۰. موقعیت رسالت پیامبر

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ وَ عِبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ»^۱

خداوند او را در فاصله‌ای که بین آمدن پیامبران رخ داده بود برانگیخت؛ زمانی که مردم از عمل نیک روی بر تافته و ملت‌ها غرق جهالت بودند.

نکته‌ها

- وقتی که خداوند پیامبری را بفرستد و او از دنیا برود، فاصله‌ای را که وحی منقطع می‌شود تا پیامبر دیگری برانگیخته شود، اصطلاحاً فترت می‌گویند. حضرت می‌فرماید خداوند پیامبر را زمانی به پیامبری برانگیخت که مدتی بود وحی منقطع شده بود و پیغمبری نیامده بود که با بعثت پیامبر اکرم ﷺ آن خلأ پر شد.
- «هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ»: خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که مردم به دنبال کارهای خوب و مفید برای دنیا و آخرت خود نبودند، انحرافات و لغزش‌های عملی زیاد شده بود، دین و کتب آسمانی تحریف شده بود، کارهای خرافه و اساطیری انجام می‌دادند و بدعت‌ها به اسم دین در اعتقادات مردم وارد شده بود.

۱. فِتْرَةٌ: فاصله خالی بین یک جریان مستمر؛ معنای اصلی آن انقطاع و گسستگی است؛ به ضعف گراییدن و سست شدن را از این جهت که انسان از حالت جدیت در عمل منقطع می‌شود، فترت می‌گویند؛ ما بین کلّ نبیین و رسولین هَفْوَةٌ: لغزش؛ انحراف؛ از مادة «هفو»؛ جمعش هفوات است «هفوات لسان» یعنی لغزش‌های زبان. عِبَاوَةٌ: جهالت؛ کودنی؛ غفلت؛ به معنای کُندذهنی و کودنی است؛ الجهل وقلة الفطنة.

نکته‌ها

- هیچ عذری در پیمودن راه حق نیست و خداوند در هر زمان برای نوع انسان‌ها راه حق را از باطل آشکار می‌کند و کسانی که راه باطل را در پیش می‌گیرند در روز قیامت در برابر خدا حجتی ندارند. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱
- ضمیر «يَدْعُوا» به «الطريق» بر می‌گردد؛ یعنی راه حق، شما را به بهشت فرا می‌خواند و این اسناد مجازی است، زیرا راه کسی را نمی‌خواند و آن‌که افراد را می‌خواند تا در مسیری حرکت کنند، وضع‌کننده آن راه است.

۴.۶. استفاده از فرصت دنیا

﴿وَأَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ﴾^۲

شما در خانه‌هایی هستید که مهلت و فراغت دارید.

نکته

- مراد از «دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ» دنیا است؛ زیرا انسان در دنیا اختیار و آگاهی دارد و می‌تواند رضایت خدا را تحصیل کند. این از باب اضافه است نه صفت و موصوف.

۵.۶. مهلت کافی

﴿عَلَى مَهَلٍ وَفَرَاغٍ﴾^۳

مهلت کافی و فراغت دارید.

نکته

- «علی» برای استعلاست؛ یعنی الان که در دنیا مهلت و فراغت برای عمل داری گویا بر زمانی تسلط داری، می‌توانی از عمرت استفاده کنی و سعادت ابدی را برای خود بخری حتی اگر در گذشته اشتباهاتی داشته‌ای جبران کنی و از گناهان توبه نمایی.

۶.۶. غنیمت شمردن فرصت‌ها

﴿وَالصُّحُفُ مَنُشُورَةٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ﴾^۱

پرونده‌های اعمال گشوده و قلم‌ها آماده نوشتن است.

نکته

- نامه اعمال برای نوشتن کارهایتان همیشه آماده است و هر کوچک و بزرگی در آن ثبت می‌شود.^۲

۷.۶. آمادگی برای انجام کار خیر در دنیا

﴿وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ﴾^۳

بدن‌های شما سالم و زبان‌ها آزاد است.

مشابه

- ◇ «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^۴ ایمان بنده‌ای استوار نمی‌شود مگر دلش استوار شود و دلش استوار نمی‌شود مگر زبانش استوار شود.

۸.۶. امکان توبه از گناهان در دنیا

﴿وَالْتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ﴾^۵

توبه پذیرفته می‌شود و اعمال قبول می‌گردد.

نکته

- اگر انسان گناه کند و از در خانه خدا دور شود، خدا راه بازگشت برایش گذاشته است و اگر کسی واقعاً توبه کند و به‌سوی خدا بازگردد، خدا او را می‌پذیرد: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ

۱. الصُّحُفُ: نامه‌های اعمال؛ جمع صحیفه.

مَنُشُورَةٌ: باز شده؛ گشوده.

جَارِيَةٌ: آماده نوشتن؛ روان.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. مُطْلَقَةٌ: آزاد.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۵. مَسْمُوعَةٌ: آماده شنیدن.

۱. انسان، ۳.

۲. مُسْتَعْتَبٍ: محل رضایت؛ از ماده «عتب» در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب استفعال برده شود به معنای زائل کردن ناراحتی است؛ به همین دلیل «استعتاب» به معنای رضایت طلبیدن است؛ یجوز کونه مصدرا و مکانا من استعتبه أى استرضاء و طلب إليه العتبی أى الرضا.

۳. مَهَلٌ: مهلت، فرصت.

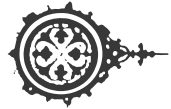
فَرَاغٌ: فراغت.



الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۱

مشابه

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۲ دفتر اعمال گشوده شود. مجرمان را بینی که از آنچه در آن آمده است بیمناک‌اند و می‌گویند: وای بر ما! این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب نشده رها نکرده است. آنگاه اعمال خود را در مقابل خود بیابند و پروردگار تو به کسی ستم نمی‌کند.



خطبه ۹۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از به خاک سپردن پیکر
مطهر پیامبر در مدینه در سال ۱۱ هجری
مخاطب: جمعی از اصحاب
علت ایراد سخن: رحلت پیامبر
موضوع: اعتقادی، تاریخی
ویژگی: قدرشناسی از نعمت بعثت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲.

پیشگفتار خطبه

هدف از بیان این خطبه عظمت اسلام از یک سو و عظمت آورنده آن و نگاهی به عصر جاهلیت از سوی دیگر است؛ چون وضع مردم قبل و بعد از ظهور اسلام با هم مقایسه شده است.

۱. زمر، ۵۳.

۲. کهف، ۴۹.

نکته‌ها

● اندیشه‌های باطل آن‌ها را جذب خود کرده و یا به هلاکت رسانده بود و تکبر و غرور آن‌ها را از طریق عدالت منحرف و به وادی لغزش و سقوط کشانده بود. از تواضع و فروتنی که سنت انبیای الهی است پیروی نمی‌کردند و جهالت جاهلان، آن‌ها را سبک‌سر کرده بود.^۱

● خیلی از افراد بر اثر تکبر و خودخواهی حق برایشان مشتبه می‌شود و خیال می‌کنند همان حرفی که آن‌ها می‌گویند و کاری که انجام می‌دهند درست است. در حالی که خودخواهی رذیله بزرگی است که انسان را در فهم حق دچار انحراف می‌کند.

مشابه

◇ «لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۲ از هوس‌های شما متابعت نمی‌کنم تا مبادا گمراه شوم و از هدایت‌یافتگان نباشم.

◇ «كَأَلَيْذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ»^۳ آن‌کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر روی زمین ره‌ایش کرده است.

◇ «ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ»^۴ از درهای جهنم داخل شوید. همواره در آنجا بمانید و جایگاه سرکشان چه بد جایگاهی است!

۳. عصر جاهلیت عمیق

«وَاسْتَحَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ»^۵

جاهلیت شدید، آن‌ها را سبک‌مغز ساخته و در ناپایداری امور و بلای جهل حیران و سرگردان بودند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۷.

۲. انعام، ۵۶.

۳. انعام، ۷۱.

۴. غافر، ۷۶.

۵. اسْتَحَفَّتْ: سُبُک‌مغز؛ از ریشه حَفَّتْ؛ استخفاف؛ سُبُک‌مغز و بی‌هویت کردن.

جَهْلَاءُ: بسیار نادان؛ مؤنث اجهل به معنی بسیار نادان؛ صفت تأکیدی برای جاهلیت است.

حَيَارَى: حیرانی‌ها؛ جمع حیران به معنای متحیر و سرگردان؛ در اینجا حال برای ضمیر اسخفتهم است؛ بفتح الحاء و ضمه‌ها جمع حایر من حار يحار حیرا و حیره و حیرانا نظر إلى الشيء فغشى عليه ولم يهتد لسبيله فهو حیران و حایر و هم حیراری. زَلْزَالٍ: اضطراب؛ تزلزل.

بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ
وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ
الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ فَبَالَغَ (صلى الله عليه وآله) فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى
عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ.

۱. سرگردانی مردم در زمان بعثت پیامبر

«بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ»^۱

خداوند او را زمانی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی سرگردان بودند و در فتنه‌ها غوطه‌ور.

نکته‌ها

● ضلالت و گمراهی اگر توأم با سرگردانی نباشد، ممکن است انسان خود را از آن نجات دهد؛ مانند کسی که راه را گم کرده و از قرائین، طریق نجات را به دست می‌آورد. مردم در دوران جاهلیت، گمراهی همراه با حیرت و سرگردانی داشتند.^۲

● «حَاطِبٌ» به کسی گفته می‌شود که هیزم جمع‌آوری کند. مردم عصر جاهلیت، در عین گرفتاری در میان شعله‌های فتنه، همواره هیزم بر آتش آن می‌افزودند و مشکل عظیم آن‌ها همین بود که هیزم‌آور فتنه‌ها بودند.^۳

۲. عصر هوا و هواپرستی

«قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ»^۴

و هواهای نفسانی آنان را سرگشته کرده و نخوت و خودپسندی آنان را به لغزش انداخته است.

۱. ضَلَالٌ: گمراهان.

حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ: هیزم‌کشان کورکورانه؛ در تاریکی و نادانی هیزم جمع می‌کردند که نمی‌دیدند، یعنی نمی‌دانستند چه چیزی جمع‌آوری می‌کنند. فتنه در اینجا به معنای جهالت است؛ حاطبون: ضربه‌زننده و در اینجا منظور بدعت‌گذار است؛ بالحاء المعجمة و الباء الموحدة بعدها الطاء من الخبط و هو السير على غير هدى، و في بعض النسخ حاطبون بالحاء المهملة بعدها الطاء جمع حاطب و هو الذي يجمع الحطب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۷۸.

۳. همان.

۴. اسْتَهْوَتْهُمْ: آن‌ها را به هوا و هوس کشاند؛ از ریشه هوى به معنای آن‌ها را به هوا و هوس کشاند؛ به باب استفعال رفته است.

اسْتَزَلَّتْهُمْ: آن‌ها را به لغزش واداشت؛ از ریشه زَلَّ به معنای لغزش؛ به باب استفعال رفته به معنای آن‌ها را به لغزش واداشت. الْكِبْرِيَاءُ: کبر و نخوت.

نکته‌ها

- ریشه اصلی بدبختی مردم دوران جاهلیت، جهل و گمراهی و هواپرستی و فتنه‌گری و تکبر بود.^۱
- مردم عصر جاهلیت به دلیل جهل و نادانی‌شان به مصلحت زندگی‌شان پی نمی‌بردند. دلیل اضطراب و نگرانی در امورشان نیز همین بود. گرفتار بلا شدنشان، بدین لحاظ که بر یکدیگر حمله برده، گروهی، گروهی دیگر را کشته و بعضی، بعضی را اسیر می‌گرفتند.^۲
- مستکبران همیشه در پی سوءاستفاده از مردم‌اند و برای رسیدن به این هدف ابتدا مردم را بی‌هدف و توخالی کرده و قدرت فکر و اندیشه را از آن‌ها می‌گیرند؛ به گونه‌ای که مردم خودشان هم می‌پذیرند که هویتی ندارند.

مشابه

- ◇ ﴿أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْفَعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۳ آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟

۴. دلسوزی‌های پیامبر

«فَبَالَغَ فِي النَّصِيحَةِ»

[پیامبر] در نصیحت آن‌ها نهایت کوشش را به خرج داد.

۵. حرکت در مسیر درست

«وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۴

و در راه راست حرکت می‌نمود و به‌سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می‌کرد.

نکته‌ها

- در واقع، ابزار پیشرفت پیامبر اکرم ﷺ در چهار چیز خلاصه شده: ۱. نصیحت و خیرخواهی، به طوری که مردم باور کرده بودند او برای نجات آن‌ها تلاش می‌کند؛ ۲. اهل عمل بودن که خود بر طریقه‌ای گام بر می‌داشت که به آن دعوت کرده بود؛ ۳. مردمی را که گرفتار جاهلیت سخت و بلای نادانی و حیرت و سرگردانی بودند به علم

و دانش فراخواند؛ ۴. به مواعظ حسنه و خطابه‌های عاطفی که در اعماق قلب نفوذ می‌کرد، دعوت نمود.^۱

- مراد از نیکو بودن موعظه این است که خود موعظه‌کننده، عامل به آن باشد؛ چراکه موعظه برای نرم کردن قلب‌ها در مقابل حق است و اگر کسی موعظه بکند ولی خودش به موعظه‌هایش عمل نکند، حرف‌هایش آن‌چنان که باید مؤثر نخواهد بود.
- «وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ...»: این عبارت حضرت اشاره به آیه شریفه است که خداوند خطاب به پیامبر فرمود ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲
- مقصود از «مضیّه علی الطریق» پیمودن راه خدا بدون انحراف است.^۳

مشابه

- ◇ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۴ مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان.
- ◇ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۵ چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۷۹.

۲. نحل، ۱۲۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۸.

۴. نحل، ۱۲۵.

۵. بقره، ۱۴۳.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۷۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۷.

۳. مانده، ۵۰.

۴. مَوْعِظَةٌ: پند و اندرز و به‌کارگیری امور ظنی.



خطبه ۹۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از رحلت پیامبر ﷺ در مدینه

در سال ۱۱ هجری

مخاطب: جمعی از اصحاب

علت ایراد سخن: رحلت پیامبر ﷺ

موضوع: اعتقادی

ویژگی: بیان توحید و نبوت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) در این خطبه از دو چیز بحث می نماید: نخست به قسمتی از اسمای حسناى الهی اشاره می نماید و او را به این اوصاف مدح می کند؛ سپس به بیان بخشی از فضائل پیامبر گرامی اسلام می پردازد و از اصل و نسب شریف آن حضرت و قیام شجاعانه او سخن می گوید که سبب خاموش شدن آتش فتنه گردید.

نکته ها

- منظور از «ظاهر» بودن خداوند بلندی مقام و مرتبه است و لذا فرموده است که هیچ چیز مافوق او نیست و مقصود از «باطن» بودن حق تعالی آگاهی داشتن بر امور باطنی و مخفی است.^۱
- منظور «فلا شیء فوقه» این خواهد بود که هیچ چیز با وجود خداوند مقابله و برابری نمی کند تا مانع شناخت خلق نسبت به خالق گردد و باطن به معنای پوشیده باشد.^۲
- «فلا شیء دونه» هیچ چیز به اندازه ذات حق تعالی در استتار و پوشیدگی نیست.^۳

۲. جایگاه پیامبر

۱.۲. بهترین مکان پرورش

«مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُنْبِتُهُ أَشْرَفُ مُنْبِتٍ»^۴

جایگاه او (پیامبر) بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محل ها بود.

نکته

- منظور از «مُسْتَقَرُّ» و «مُنْبِت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحّد و باایمان است.^۵

۲.۲. بهترین خاندان

«فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ»^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مُسْتَقَرُّهُ: قرارگاه؛ از ماده قَرَّ؛ إِقْرَار: ثبات و محل استقرار؛ اسْتِقْرَار: ثابت شدن؛ مُسْتَقَرٌّ: محل قرار گرفتن. مُنْبِت: منشأ رویدن؛ از ماده نَبَتَ به معنای روید؛ التَّنْبِيت: ج تنبیت: اسم است برای آنچه از درخت می روید؛ المُنْبِتات: زمین پر از گیاه؛ أَثْبَتَ: گیاه و هر رویدنی از زمین اعم از درخت و گل و گیاه و سبزیجات.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۸۸.

۶. مَعَادِن: محل قرار گرفتن چیزهای نفیس و باارزش؛ جمع معدن و اسم مکان است.

مَمَاهِد: خوابگاهها؛ جمع «مهد» در اصل از «مهد» به معنای گهواره گرفته شده؛ سپس به هر جایی که انسان در آن استراحت کند یا آرامش روح در آن داشته باشد، اطلاق شده است. به گهواره کودک «مهاد» و «مهد» می گویند چون کودک در آن قرار می گیرد و برای استراحت او هموار شده است؛ به مقدمات بحث هم از این جهت که هموارکننده اصل بحث و بستر ساز آن است «تمهید» می گویند؛ به زمین هم «مهاد» گفته می شود چون بستی است هموار برای حیات و زندگی؛ بنابراین «مهد» اسم مکان است و به معنای محل انداختن فراش و رختخواب؛ المهد: و المهاد الفراش و موضع تهیّا للصبيّ، و جمع الأول مهود كفلس و فلوس و جمع الثانی مهد ككتاب و كتب. قال الشّارح البحرانی: جمع مهد و المیم زایده، و قال الشّارح المعزّلی: المهاد الفراش و لما قال علیه السّلام: فی معادن و هی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ. مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُنْبِتُهُ أَشْرَفُ مُنْبِتٍ فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفْنِدَةُ الْأَبْرَارِ وَ ثُبُتَتْ إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ دَفَنَ اللَّهِ بِهِ الصَّغَائِنَ وَ أَطْفَأَ بِهِ الثَّوَائِرَ أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ كَلَامُهُ بَيَانٌ وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

۱. وصف خداوند

۱.۱. اول و آخر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ»

ستایش مخصوص خداوندی است که اول است پس چیزی بعد از او نیست و آخر است پس چیزی فوق او نیست.

نکته

- در معنای «الحمد لله» سه احتمال وجود دارد: الف. جمله انشایی باشد. در این صورت به این معناست که همه ستایش ها باید برای خدا باشد، بنابراین اختصاص دادن حمد و ستایش به خدا واجب است؛ ب. جمله خبری است و مقصود این است که حقیقت و طبیعت ستایش مخصوص خداوند است و بر غیر خدا واقع نمی شود؛ ج. اینکه همه ستایش ها برای خدا واقع می شود به این معنا که آنچه ستایش در این جهان صورت می گیرد برای خداست پس بت پرست هم اگر بت را ستایش می کند به خاطر کمالی است که برای آن متصور است.

مشابه

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱ هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می ماند.

۲. آشکار و پنهان

«وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ»

او آشکار است آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست و باطن و مخفی است که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.

۱. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

در معادن بزرگواری و شرف و گهواره سلامت، پرورش یافت.

نکته

- «معدن کرامت» و «مماهد سلامت» اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام ﷺ، علاوه بر پاک دامن و ایمان، دارای فضایل انسانی و از عیوب اخلاقی پاک بودند.^۱

مشابه

- ◇ «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ»^۲ گواهی می‌دهم که تو در صلب‌های بلندمرتبه و رحم‌های پاک، نوری بودی.
- ◇ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمْ يَمَسِّنِي سَفَاحُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَلَمْ أَزَلْ أَثْقَلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ»^۳ رسول خدا ﷺ فرمود: خون‌ریزی جاهلیت مرا لمس نکرد (دستم به خون‌ریزی‌های عصر جاهلیت آلوده نشده است) و همواره از صلب مردان پاک به رحم زنان پاک منتقل می‌شدم.

۳. جاذبه‌های پیامبر

۱.۳. محبوب نیکوکاران

«قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفْعِدَةُ الْأَبْرَارِ»^۴
دل‌های نیکوکاران شیفته او گشت.

نکته

- پیامبر در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که آشوب و فساد و گمراهی و فروپاشی فراگیر بود و با این همه او از کودکی محبوب و معتمد بود و بر اثر اخلاق و طینت پاک خود همه متوجه پیامبر شدند.^۵

ادامه از صفحه قبل:

جمع معدن قال بحکم القرينة و الازدواج و مماهد و إن لم يكن الواحد منها ممهدا كما قالوا: الغدايا والعشایا و مأجورات و مأزورات و نحو ذلك (و ثبت) الشیء ثیا من باب رمی إذا عطفته و ردته.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۸۸.

۲. تهذیب الحکام، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

۳. المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (ع)، ص ۵۵۹.

۴. أَفْعِدَةُ الْأَبْرَارِ: دل‌های نیکوکاران.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲.۳. چشم‌ها به‌سوی او

«وُثِّيتُ إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ»^۱

و چشم‌های حق‌جویان به‌سوی او متوجه شد.

نکته

- کنایه از توجه و التفات اهل بصیرت به پیامبر اسلام ﷺ به دلیل دریافت رحمت الهی از پیشگاه حق و اینکه شعاع هدایت و نور ایشان درخشان است.^۲

۴. برنامه‌های اجتماعی پیامبر

۱.۴. خاموش شدن آتش فتنه

«دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الصَّغَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ [النَّوَائِرَ] النَّوَائِرَ»^۳

خداوند به برکت وجود او کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی‌ها را خاموش نمود.

نکته

- با وجودی که در آغاز بعثت آشکارا دشمنی و خصومت داشتند و کینه‌توزی پیش از بعثت در میان عرب رواج داشت. با آمدن پیامبر ﷺ از میان رفت و خداوند به‌وسیله پیامبر کینه‌های شدیدی را که در بین مردم بود از بین برد.^۴

۲.۴. تألیف قلوب

«أَلَفَ بِهِ إِخْوَانًا وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا»^۵

۱. ثَبِّيتُ: منعطف شد؛ از ماده «ثنی» به معنای بازگرداندن است و در اینجا به معنای توجه آمده است؛ از آنجا که در هنگام توجه انسان به کسی یا چیزی به‌سوی آن منعطف می‌شود و معمولاً سرش را به‌سوی آن بر می‌گرداند به معنای متوجه ساختن هم به کار می‌رود؛ این واژه مجهول است و «ازمة الابصار» نایب فاعل آن که در اصل مفعولش بوده است؛ الشیء ثیا من باب رمی إذا عطفته و ردته.

أَرْمَةُ: افسارها؛ لگام‌ها؛ جمع زمام؛ به مهاری که به گردن شتر می‌بندند و آن را به هر سو بخواهند می‌کشند «زمام» گفته می‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲.

۳. صَغَائِنُ: کینه‌ها؛ جمع «ضغینه» به معنای کینه و عداوت است؛ جمع الصَّغِينَةُ و هی الحقد. أَطْفَأَ: خاموش کرد.

نَوَائِرُ: دشمنی‌ها؛ جمع «نائرة» به معنای فتنه و عداوت است؛ جمع الثائرة؛ وهی العداوة و المخاصمة.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲.

۵. فَرَّقَ: جدا نمود.

أَقْرَانًا: همدستان؛ همتایان و هر دو چیزی که با هم باشند؛ جمع قرین به معنای نزدیکان است.

مردم را به دست او با هم (به خاطر ایمان) برادر ساخت و نزدیکان را (به خاطر کفر) از هم دور کرد.

نکته

● وقتی پیامبر اکرم ﷺ ظهور کرد دیگر ملاک الفت داشتن با یکدیگر یا جدا بودن از هم، خویشاوندی نبود. ملاک حق و دین بود و خداوند به وسیله پیامبر بین کسانی که هیچ ارتباط سببی و نسبی نداشتند، الفت و برادری ایجاد کرد.

مشابه

❖ ﴿إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءَ فَأَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۱ او دل هایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید.

❖ ﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ وَ أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾^۲ اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است و دل هایشان را به یکدیگر مهربان ساخت.

❖ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءَ فَأَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۳ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید.

۳.۴. عزت در پرتو وجود پیامبر

«أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةُ وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةُ»

خداوند ذلیلان پاک دل را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت.

نکته ها

● خداوند با بعثت پیامبر ﷺ اسلام و اهل آن را که ذلیل و خوار بودند، عزیز و مشرکین طرفداران شرک را که عزیز بودند ذلیل ساخت.^۴

● «وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةُ»: این دو واژه، مصدر هستند و صفت مشبیه آن عزیز و ذلیل است. برای مبالغه به جای اسم فاعل و صفت مشبیه، مصدر به کار می رود و چیزی که باید به

اسم فاعل نسبت داده شود به مصدر نسبت داده می شود؛ گویا با آمدن پیامبر اکرم ﷺ ذلت که در افرادی مانند بلال تجلی داشت به عزت تبدیل شد.

۴.۴. کلام روشنگر

«كَلَامُهُ بَيَانٌ وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ»^۱

سخن او روشنگر و سکوتش زبان گویا بود.

نکته

● هر زمان، زبان به سخن می گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می ریخت و حقایق وحی را تبیین می کرد. راه نجات را نشان می داد و پرتگاه ها را مشخص می نمود و اگر گاهی سکوت می کرد، سکوتش پر معنا و پرمفهوم بود. ناراحتی ها و نگرانی ها و نارضایتی خود را از پاره ای کارها با سکوت نشان می داد و نادرست بودن سؤالات بیجا را از همین طریق پاسخ می گفت و در برابر جاهلان بد زبان از همین سلاح یاری می جست و گاه با سکوت کارهایی را تقریر و امضا می کرد.^۲

مشابه

❖ ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳ و سخن از روی هوا نمی گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود.

استعاره

مستعار: لسان

مستعار له: بیان

مستعار منه: سکوت پیامبر

جامع: وجه تشبیه این است که سکوت پیامبر ﷺ از دو جهت به معنای بیان و توضیح است.

۱. پیامبر از بیان آنچه شایسته گفتن نبود خودداری می کرد. از سکوت رسول خدا ﷺ مردم در می یافتند که نباید پیرامون موضوعی که پیغمبر سکوت کرده است سخنی گفت؛

۱. صَمَتٌ: سکوت؛ «صَمَتًا وَ صُمُوتًا»: ساکت یا خاموش شد؛ أَصَمَّتْ - إِصْمَاتًا: ساکت شد یا خاموش ماند؛

الصُّمُوتُ: آنکه بسیار ساکت است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. نجم، ۴۳.

۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. انفال، ۶۲ و ۶۳.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳.



۲. صحابه پیامبر طبق عادت‌های گذشته خود اگر کاری را انجام می‌دادند و پیامبر در زمینه کار آن‌ها سکوت اختیار می‌کرد و آن‌ها را از ارتکاب نهی نمی‌فرمود، می‌فهمیدند که انجام چنان کاری جایز است؛ پس سکوت رسول خدا ﷺ برای آن‌ها در حکم بیان عمل مجاز بود. در حقیقت سکوت پیامبر ﷺ به زبانی که روشنگر احکام الهی باشد شباهت داشت.



خطبه ۹۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در کوفه

سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان (به‌ویژه معاویه)

علت ایراد سخن: لزوم افشای جنایات و فساد بنی‌امیه

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: آینده‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۷.

پیشگفتار خطبه

این خطبه درباره سرپیچی مردم کوفه از فرمان امام علی (ع) جهت مقابله با لشکریان غارتگر معاویه بعد از واقعه جنگ نهروان بوده است.

در بخش اول این خطبه، مردم متمرّد کوفه را با شدیدترین عتاب و سرزنش روبه‌رو می‌سازد؛ به این امید که غیرت آن‌ها به جوش آید و آماده نبرد با ظالمان شوند، آن‌ها را توبیخ می‌کند و از تعبیرات مختلف، برای بیدار کردن آن‌ها از خواب بهره می‌گیرد و مقصود از همه این توبیخ‌ها و سرزنش‌ها آن است که پیش از سیطره ظالمان بی‌رحم، بر جان و مال و ناموس آن‌ها و بر حکومت اسلامی، به خود آیند و به پا خیزند و آتش فتنه را خاموش و دست ظالمان را از قلمرو حکومت اسلامی قطع کنند!

سپس در بخش دیگری از این خطبه، آن‌ها را به پیروی اهل بیت علیهم‌السلام که سبب هدایت و نجات آن‌هاست دعوت می‌کند و در واقع، همان مضمون و محتوای حدیث «تَقْلِينَ» را به آن‌ها یادآور می‌شود و در آخرین بخش خطبه، مردم کوفه را با یاران پیامبر اسلام مقایسه می‌کند و با این مقایسه، روشن می‌سازد که چقدر میان آن‌ها و یاران پیامبر از نظر ایمان و تقوا و عبادت و جهاد و استقامت و شجاعت، تفاوت وجود داشت.

وَلَيْنَ أُمَهْلَ الظَّالِمِ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَ
بِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهِرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ
لَيْسَ لَانْتَهُمُ أُولَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَى بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَإِبْطَائِكُمْ
عَنْ حَقِّي وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِيهَا وَأَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رِعْيَتِي
اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَدَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَجَهْرًا فَلَمْ
تَسْتَجِيبُوا وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا أَشْهُودُ كُفْيَابٍ وَعَبِيدُ كَاؤَبَابٍ أَثَلُّوْا عَلَيْكُمْ
الْحِكْمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا وَأَعْظَمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا وَأَحْثُكُمْ عَلَى
جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ آيَادِي سَبَا تَرْجِعُونَ
إِلَى مَجَالِسِكُمْ وَتَتَخَادَعُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ أَقْوَمُكُمْ غُدْوَةً وَتَرْجِعُونَ إِلَى عَشِيَّةٍ
كَظَهَرَ الْحَنِيئَةِ عَجَزَ الْمُقْوَمُ وَأَعْضَلَ الْمُقْوَمُ أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ
عُقُولُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُتَبَتَّلَى بِهِمْ أَمْرَاؤُهُمْ صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَ
وَصَاحِبَ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي
بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ يَا أَهْلَ
الْكُوفَةِ مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَاثْنَتَيْنِ صُمْ ذَوُو أَسْمَاعٍ وَبُكُمْ ذَوُو كَلَامٍ وَعُمِّي ذَوُو
أَبْصَارٍ لَا أَحْرَارُ صَدَقَ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَلَا إِخْوَانُ ثَقَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ يَا أَشْبَاهَ
الْإِبْلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرٍ وَاللَّهِ لَكَائِي بِكُمْ
فِيمَا إِخَالَكُمْ أَنْ لَوْ حِمَسَ الْوَعْيُ وَحِمَى الضَّرَابُ قَدْ انْفَرَجْتُمُ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبْلَيْهَا وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَمِنْهَا جِ مِنْ نَبِيِّ وَإِنِّي لَعَلَى
الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقُطْبُ لَقُطًا.

۱. مغرور نشدن به مهلت‌های الهی

«وَلَيْنَ أُمَهْلَ الظَّالِمِ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ»^۱

اگر خداوند ستمگر را مهلت دهد هرگز از مؤاخذه و بازپرسی از او نمی‌گذرد.

۱. **أُمَهْلَ**: مهلت داد؛ از ماده **مَهَلَّ** به معنای به او مهلت داد؛ **مَهَلَّ**، **يَمَهَلُّ**: آن کار را از روی فرصت و با نرمی و مدارا

انجام داد؛ **مَهَلَّ**: از روی فرصت و مهلت عمل کردن.

يَفُوتُ: فوت می‌شود؛ **فَاتٌ**، **يَفُوتُ**: سپری شد، گذشت؛ **أَفَاتٌ**، **يُفِيتُ**: باعث فوت کار او شد.

نکته

- خداوند از همه کارهای خوب و بد و آشکار و پنهان آفریدگانش آگاه است و از ستمگر و مجرم انتقام می‌گیرد و هیچ چیز در آسمان و زمین مانع او نمی‌شود.^۱

مشابه

- ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُم لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۲ کافران پندارند در مهلتی که به آن‌ها می‌دهیم خیر آن‌هاست. به آن‌ها مهلت می‌دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آن‌هاست عذابی خوارکننده.

۲. مجازات ظالم

- ﴿وَهُوَ لَهُ بِالْمِزْصَادِ عَلَىٰ مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغٍ رَيقِهِ﴾^۳ او در کمینگاه، بر سر راه ستمگر است و با دست قدرت‌ش حلقومش را فشرده است.

نکته

- «وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا...» کنایه از قدرت و احاطه کامل خداوند است و منظور این است که خداوند در کمین ظالم است که هر زمان اراده کرد نگذارد آب خوش از گلوی ظالم پایین برود و با استخوانی گلویش را بفشارد و راه گلوی او را ببندد.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. آل عمران، ۱۷۸.

۳. مِزْصَاد: کمینگاه؛ از ماده زَصَدَ به معنای انتظار و مراقبت؛ مرصاد اسم مکان به معنای محل انتظار و کمین؛ به رصد ستارگان از این باب رصد می‌گویند که ستاره‌شناس با دقت حرکات و جایگاه زمان ظهور و افول ستاره‌ها را مراقبت می‌کند و تحت نظر می‌گیرد؛ «مِرْصَد» به معنای کمینگاه است؛ یعنی جایی که فرد انتظار دشمنش را می‌کشد و مراقب است تا وقتی که دشمنش خواست از آنجا عبور کند به او حمله کند؛ رصد فلان من باب نصر: رقبه؛ کترصده؛ و المرصاد الطريق؛ و المكان يرصد فيه العدو.

مَجَازِ طَرِيق: گذرگاه؛ محل جواز یعنی عبور و گذر.

الشَّجَا: هر چیزی که گلوگیر شود؛ به معنای استخوان یا چیز دیگری است که در گلو گیر کند و چه بسا که سبب مرگ انسان شود؛ «موضع الشجا» یعنی محل گیر کردن چیز گلوگیر؛ ما یشب فی الحلق من عظم او غيره؛ و موضع الشجی هو الحلق نفسه.

مَسَاغ: فرو بردن؛ از ماده «سوق» به معنای گوارا گرفته شده است. اسم مکان به معنای محل احساس گوارایی است؛ عرب وقتی غذا و نوشیدنی به راحتی از گلو پایین برود می‌گوید «ساغ الطعام»؛ ساغ: گوارا؛ اسم مکان؛ من ساغ الشراب سوغا؛ سهل مدخله.

ريقه: آب دهان.

مشابه

- ﴿وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾^۱ آن‌ها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آن‌ها بنشینید.
- ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۲ زیرا پروردگارت به کمینگاه است.

۳. پیش‌بینی وضع آینده

- ﴿أَمَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أُولَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَىٰ [بَاطِلِهِمْ] بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَ إِبْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي﴾^۳
- آگاه باشید! سوگند به آن کس که جانم در دست قدرت اوست! این قوم سرانجام بر شما پیروز می‌شوند؛ اما نه به خاطر اینکه آن‌ها در حقانیت از شما سزاوارترند بلکه به این جهت که آن‌ها در راه باطل زمامدارانشان سریع و کوشا هستند، در حالی که شما در ادای حق من کند و سست هستید!

نکته‌ها

- امام علیه السلام اشاره می‌کند که مبادا کسی گمان کند که عامل پیروزی آن‌ها تکیه بر حق است و این امر سبب گمراهی شما شود. آن‌ها قطعاً بر باطل‌اند، ولی در باطل خود کوشا و مصمم‌اند و گوش به فرمان معاویه دارند ولی شما با اینکه در مسیر حق گام بر می‌دارید، افرادی سست و بی‌اراده و در برابر فرمانده خود، سرکش و عصیان‌گرید و این صفات در هرکس و هر قوم و ملتی باشد، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت.^۴
- «أما» استفتاحیه است که مثل «الا» دلالت بر تنبیه می‌کند، یعنی «آگاه باشید».
- «بِيَدِهِ» کنایه از قدرت خداست.
- «وَ الَّذِي نَفْسِي...»: جایگاه سیاسی و اجتماعی امام علیه السلام به جایی رسیده که مجبور است با این گونه قسم‌ها واقعیت را برای مردم بیان کند؛ چراکه معمولاً قسم در برابر کسانی

۱. توبه، ۵.

۲. فجر، ۱۴.

۳. يَظْهَرَنَّ: پیروز می‌شوند؛ ظهر علیه: غلب.

إِسْرَاع: سرعت گرفتن؛ از ماده سَرَعَ به معنای تند رفت و سرعت گرفت؛ أَسْرَعَ: تند راه رفت؛ تَسَارَعَ: به‌سوی آن کار شتافت و عجله کرد.

إِبْطَاء: کندی کردن؛ تأخیر انداختن و دیر اقدام کردن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۷.

۵.۲. نپذیرفتن سخن امام

«وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا»^۱

به گوش شما خواندم اما نشنیدید.

نکته

- حضرت می فرماید: من حرف های حق را به شما گفتم و به گوشتان رساندم ولی شما گوش نکردید؛ یعنی طبق آنچه گفته بودم عمل نکردید و حرف های مرا زمین زدید به گونه ای که گویا اصلاً آن را نشنیده اید و در واقع حضرت با این تعبیرات نهایت بی توجهی آن ها به سخنانش را بیان می فرماید.

۵.۳. نپذیرفتن دعوت امام

«وَدَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَجَهراً فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا»^۲

در آشکار و نهان شما را [برای جهاد] دعوت کردم، اجابت نکردید.

نکته

- حضرت علیه السلام هم به صورت علنی و با سخنرانی های عمومی مردم را به جهاد دعوت می کرد و هم افراد صاحب نفوذ مانند سران قبایل و عشایر را به صورت خصوصی دعوت می نمود و خطر را به آن ها گوشزد می کرد تا از طریق آن ها افراد را برای مبارزه با معاویه دعوت کند ولی آن ها دعوت های آن حضرت را اجابت نکردند.

۵.۴. نپذیرفتن اندرز امام

«وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا»^۳

اندرزتان دادم ولی نپذیرفتید!

۱. «أَسْمَعْتُكُمْ» شما را شنوادم؛ «سَمِعَ»: گوش کرد؛ «اسمع»: شنواند و به گوش رساند.

۲. **جَهْرٌ**: آشکار شدن و آشکار کردن اعم از آنکه به وسیله دیدن باشد یا شنیدن؛ «**جَهْرَةٌ**» اسم است به معنی آشکار شده؛ **أَجْهَرَ** - **إِجْهَاراً** الأمر و به: آن امر را آشکار ساخت؛ **جَهْرًا**: آشکار. **لَمْ تَسْتَجِيبُوا**: اجابت نمودید؛ **أَجَابَ** - **إِجَابَةً** و **إِجَاباً**: پاسخ او را داد؛ **اسْتَجَابَ** له: به او پاسخ داد؛ **تَجَاوَبَ** - **تَجَاوَباً** القوم: آن قوم به هم پاسخ دادند و با هم گفت و گو کردند.

۳. **نَصَحْتُ**: پند دادم؛ از ماده **نَصَحَ** به معنای پند و نصیحت؛ **اسْتَنْصَحَ** - **اسْتَنْصَاحاً**: او را پنددهنده شمرد؛ **انْتَصَحَ** - **انْتِصَاحاً**: پند را پذیرفت؛ **تَنْصَحَ** - **تَنْصُحاً**: بسیار نصیحت کرد، خود را همانند پنددهندگان درآورد.

است که منکر هستند؛ از این رو با این قسم می فرماید باور کنید این یک واقعیت است.

- «وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَيَّ [بَاطِلِهِمْ] بَاطِلٌ»: عامل پیروزی یاران معاویه این بود که به باطل زمامدارشان، یعنی معاویه شتاب داشتند و از دستورات معاویه گرچه باطل بود با سرعت پیروی می کردند ولی یاران امام با اینکه امام حق است، کندی کرده و دستوراتش را اطاعت نمی کردند.

۴. امان از ظلم پیروانم

«وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رِعِيَّتِي»^۱

امت ها همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشت اند، ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم!

نکته

- معمول حکومت ها و ریاست ها این است که مردم از حاکمان و ظلم کارگزاران حکومت می ترسند. امام می فرماید: درباره حکومت من قضیه برعکس است و من از ظلم رعیت ترس دارم؛ چراکه آنان با حضرت امیر علیه السلام هماهنگ کار نمی کردند و از فرامین آن حضرت تخلف می کردند و متأسفانه آن ها امام علیه السلام را تنها گذاشتند و از دستوراتش اطاعت نکردند و این ظلم بزرگی در حق امام بود.

۵. سرپیچی از امام

۵.۱. نپذیرفتن جهاد

«اسْتَفْرَضْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا»^۲

من شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم اما حرکت نکردید.

۱. **الْأُمَمُ**: گروهی هم کیش؛ جمع «امة».

تَخَافُ: می ترسد.

رِعَاتٍ: امیران و رؤیسان؛ جمع راعی به معنای چوپان است؛ به امرا و حاکمان از آنجا که همچون چوپان که گوسفند ها را اداره می کند، امور مردم را اداره می کنند «راعی» گفته می شود؛ به مردمی که تحت تدبیر کارگزار و مسئولی هستند هم از باب اینکه امورشان را حاکم و کارگزار تدبیر می کند «رعیت» می گویند؛ جمع الراعی؛ و هو کل من ولی امر قوم؛ و القوم رعیت.

۲. **اسْتَفْرَضْتُ**: فرستادم؛ تحریک کردم، بسیج کردم، به کوچیدن و داشتن؛ **استنفار**: باب استفعال است که برای طلب است؛ یعنی طلب خروج و کوچ کردن؛ **الاستنفار**: الاستنصار او طلب التفور و الاسراع الى الجهاد.

نکته

- اگر امام علیه السلام مردم را به مبارزه فرا می خواند برای این نبود که ایشان انسان جنگ طلبی بودند و از خون ریزی خوششان می آمد. علی علیه السلام چون می دید با تسلط معاویه بر امور، مردم به چه بلاهایی گرفتار می شوند و حکومت اسلامی از مسیرش منحرف می شود و در نهایت هم مردم زیان می بینند آن ها را به جهاد و تلاش در راه خدا دعوت می کرد.

۶. ملامت های امام

۱. ۶. همچون غایبان

«أَشْهُدُ كَعُيَّابٍ وَ عَبِيدُ كَأَرْبَابٍ»^۱

آیا شما حاضرانی همچون غایبان هستید یا بردگان در قیافه مالکان؟

نکته ها

- کسی که غایب باشد حرف آدمی را نمی شنود ولی کسی که حاضر است حرف را می شنود و باید از حرف حق اطاعت کند. علی علیه السلام می خواهد نهایت بی توجهی مردم به دستورات خود را بیان کند؛ لذا می گوید شما به ظاهر حاضر هستید و سخنان مرا می شنوید ولی گویا بین من و شما فاصله است و اصلاً سخن مرا نمی شنوید.
- استفهام در آیه انکاری است و حضرت اصحابش را به خاطر اینکه در عین عبید بودن همچون اربابان عمل می کنند، توبیخ می کند.

تشبیه

مشبه: مردم کوفه

مشبه به: ۱. غایبان ۲. اربابان متمرّد

وجه شبّه: امام علیه السلام مردمان کوفه را به غایبان تشبیه کرده با وجودی که حاضر بودند؛ همچنین به اربابان متمرّد از فرمان تشبیه کرده در صورتی که ادعای بندگی خدا داشتند. وجه شبه این است که: ۱. اشخاص حاضر از موعظه و نصیحت پندی می گیرند اما افراد غایب چون قادر به شنیدن نیستند از پند و اندرز سودی نمی برند. وقتی که افراد حاضر پندگیرنده نباشند با افراد غایب تفاوتی ندارند. ۲. وظیفه بندگان نیز اطاعت و فرمان برداری از دستورات فرماندهان است ولی وقتی که از روی غرور و تکبر فرمان بردار نباشند، همچون اربابانی خواهند بود که همواره فرمان می دهند و فرمان نمی برند.

۲. ۶. فرار از حکمت های الهی

«أَتَلُّوْا عَلَیْكُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفِرُوْنَ مِنْهَا»^۱

پیوسته حکمت های الهی را بر شما می خوانم، از آن می گریزید.

مشابه

◇ «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا ۖ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»^۲ گفت: ای پروردگار من، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم و دعوت من جز به فرارشان نیفزود.

۳. ۶. تفرقه

«وَ أَعْظَمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُوْنَ عَنْهَا»

و با مواعظ بالغه و اندرزهای رسا شما را موعظه می کنم، پراکنده می شوید.

نکته

- حضرت در دعوتشان از حکمت استفاده می کردند تا عقل اصحابشان قانع شود و در عین حال موعظه و پند هم به کار می گرفته اند تا دل هایشان در برابر حق نرم شود.

۱. شُهود: شاهدان؛ جمع شاهد به معنای حاضران.

عُيَّاب: غایبان.

عَبِيد: بندگان؛ از ماده عبد به معنای بنده، اسْتَعْبَدَ - اسْتَعْبَادًا: او را بنده خود گرفت؛ اَعْتَبَدَ - اَعْتَبَادًا: او را بنده خود گرفت. اَرْبَاب: مالک؛ جمع «رَبّ» به معنای صاحب اختیار و مدبّر است؛ به حاکم هم از آن جهت که اداره امور جامعه به او واگذار شده است «رَبّ» اطلاق می شود.

۱. تَنْفِرُونَ: می گریزید؛ از ماده نَفَرَ به معنای گریخت و فرار کرد؛ نافر: جمع نَفَر به معنای گریزنده، فراری؛ تنفرون: منها من نفرت الذّابة نفورا من بابی نصر و ضرب شرد.

۲. نوح، ۵ و ۶.

مشابه

﴿قَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَزَفَرْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ گفتند: ای پروردگار ما، منزلگاه‌های ما را از هم دور گردان. ما نیز افسانه روزگارشان گردانیدیم و سخت پراکنده‌شان ساختیم و در این عبرت‌هاست برای شکیبایان سپاسگزار.

۴.۶. مانند ایادی سبا

«وَ أَحْثُكُمْ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادَى سَبَا»^۱
به مبارزه با ظالمان شما را ترغیب می‌کنم اما هنوز سخنانم به آخر نرسیده می‌بینم همچون «ایادی سبا» متفرق می‌شوید!

۱. سبا، ۱۹.

۲. أَحْثُ: برمی‌انگیزم؛ تحریک و تهییج می‌کنم.

بَغْي: ظلم و فساد.

مُتَفَرِّقِينَ: پراکنده‌شوندگان.

أَيَادَى سَبَا: فرزندان سبا؛ جمع «ایدی» و آن نیز به نوبه خود جمع «ید» به معنای دست است؛ هرچند «ایادی» غالباً در غیر این معنا استعمال می‌شود؛ مثل یضرب للمتفرقین و أصله قوله تعالى عن أهل سبا: و مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَمَرَّقٍ و سبا بالهمزة وزان جبل يصرف و لا يصرف و هو بلدة بلقيس و لقب ابن يشجب بن يعرب بن قحطان اسمه عبد شمس و كناية.

الأيادی: جمع الأیدی و هو جمع الید، قال الرضی: و هو كناية عن الابناء و الاسرة لأنهم فی التقوی و البطش بهم بمنزلة الأیدی، و يقال ذهبوا أیدی سبا و أیدی سبا الباء ساكنة و كذلك الألف.

هكذا نقل المثل أي ذهبوا متفرقین، و هما اسمان جعلتا اسما واحدا مثل معدی كرب ضرب المثل بهم لأنهم لما غرق مكانهم و ذهب جناتهم تبددوا فی البلاد. روى الطبرسی فی تفسیر سورة سبا فی قصة تفرق أولاد سبا عن الكلبی عن أبی صالح قال: ألفت طریفة الكاهنة إلى عمرو بن عامر الذی یقال له مزینیا بن ماء السماء و كانت قد رأته فی كهانتها أن سدّ مارب سیخرب و آتته سیأتی سبل العرم فیخرب الجنّین، فباع عمرو بن عامر أمواله و سار هو و قومه حتّی انتهوا إلى مكة فأقاموا بها و ما حولها فأصابهم الحمی، و كانوا یبلد لا یدرّون فیها ما الحمی، فدعوا طریقة فشكوا إليها الذی أصابهم فقالت لهم: قد أصابنی الذی تشكون و هو مفرّق بیننا، قالوا: فما ذا تأمرین؟ قالت: من كان منكم ذاهمّ بعيد و جعل شدید و مزاد جدید فلیلحق بقصر عمان المشید و كانت ازدعمان، ثم قالت: من كان منكم ذا جلد و قسر و صبر علی ازमत الذّهر فعليه بالاراک من بطن مرّ (نمرخ ل) و كانت خزاعة، ثم قالت: من كان منكم یرید الرّاسیات فی الوحل المطعمات فی المحل فلیلحق بیثرب ذات النخل و كانت الأوس و الخزرج، ثم قالت: من كان منكم یرید الخمر الخمیر و الملك و التأمیر و ملابس التاج و الحریر فلیلحق ببصری و عویر، و هما من أرض الشّام و كان الذین سكنوها آل خفیه بن غسان، ثم قالت: من كان منكم یرید الثیاب الرقاق و الخیل العتاق و كنوز الأرزاق و الدّم المهرق فلیلحق بأرض العراق و كان الذین سكنوها آل جذیمة الابرش و من كان بالحیرة و آل محرق.

نکته‌ها

- «ایادی سبا» اشاره به ضرب‌المثلی معروف در میان عرب است، برای گروهی که به شدت پراکنده می‌شوند و اصل آن چنین است که «سبا» مردی بود که قبایل عرب «یمن» از او نشأت گرفتند. وی ده فرزند داشت که شش نفر از آن‌ها را به منزله دست راست خود قرار داده بود و چهار نفر را به منزله دست چپ ولی بعداً فرزندان او به شدت از هم دور و پراکنده شدند و هرکدام در گوشه‌ای زندگی کردند و قبیله‌ای از او به وجود آمد؛ سپس پراکندگی آن‌ها به عنوان یک ضرب‌المثل معروف شد.^۱
- منظور از «أهل البغی» معاویه و همراهانش در جنگ با علی علیه السلام هستند که پیامبر آنان را قوم ستمگر نامید.^۲

۵.۶. خنثی کردن آثار سخنان امام

«تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ وَ تَتَخَادَعُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ»^۳

به مجلس‌های خود باز می‌گردید و با مغالطه‌کاری یکدیگر را از موعظه‌هایی که کرده‌ام فریب می‌دهید.

نکته‌ها

- با توجه به اینکه خدعه و فریب، بی‌توجهی به مصلحت اجتماعی است، امام علیه السلام درباره اصحاب خود می‌فرماید: «تتخادعون» یعنی یاران من دارای این خصیصه زشت اخلاقی هستند که هرگاه از مجلس وعظ و پند باز می‌گردند هر یک دیگری را از موضوع وعظ و نصیحت غافل می‌گرداند و به موضوعات دیگری توجهش می‌دهد؛ هر چند انجام این امر به قصد فریب نباشد، نتیجه آن خدعه یعنی غافل ساختن از مصلحت امر است.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۷.

۳. تَرْجِعُونَ: باز می‌گردید؛ از ماده رَجَعَ؛ رجوع و رجعی به معنی برگشتن و برگرداندن؛ اُتَجَعَ - اُتَجَاعاً إِلَى الشَّيْءِ: آن چیز را به من برگردانید؛ اُزَجَعَ - اُزَجَاعاً: آن چیز را بازگردانید یا پس داد.

۴. تَتَخَادَعُونَ: یکدیگر را فریب می‌دهید؛ از ماده خَدَعَ به معنای عذر و بهانه؛ مضارع باب تفاعل برای این است که انسان چیزی را که ندارد به خود ببندد؛ تتخادع فلان أرى أنه مخدوع و ليس به، «انتهی» و لا يجوز إرادة هذا المعنى فى المقام بل الأظهر أنه من قولهم سقّ خادعة مختلفة متلونة و خلق خادع متلون أى تختلفون و تتلونون فى قبول الوعد و لكنه يبعده لفظة عن، اللهم إلا أن يضمن معنى الاعراض فافهم.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲.

بگوید: «پنددهنده از نصیحت عاجز و پندشنونده از پندپذیری در مانده است».^۱

۶. ۲. جسم‌هایتان حاضر

«أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ»

ای قومی که بدن‌هایتان حاضر است.

۶. ۸. عقل‌هایتان پنهان

«الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»

و عقل‌هایتان پنهان است.

نکته

- اصحاب حضرت علی علیه السلام در نمازهای جمعه و جماعت شرکت می‌کردند و پای منبر حضرت می‌نشستند ولی عقل‌هایشان غایب بود. حضرت می‌فرماید که عقل داشتند ولی به اقتضای حکم عقل عمل نمی‌کردند. اسیر هوای نفسانی یا احساسات بودند و به این فکر نبودند که عقل و منطق چه حکم می‌کند.

۶. ۹. پراکندگی خواسته‌ها

«الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُتَبَتَّلَى بِهِمْ أَمْرًاؤُهُمْ»^۲

و خواسته‌هایتان مختلف و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند.

نکته

- یک گروه وقتی با هم متحد می‌شوند که خواسته واحدی داشته باشند. حضرت می‌فرماید که هرکدام از شما خواسته‌ای دارد یکی به دنبال مقام است دیگری به دنبال پول است و آن دیگری به دنبال شهرت است و با دیگری دشمن بوده و به دنبال انتقام است و انگیزه اطاعت از امام در میان نیست.

۲. سرکشی در برابر رهبر مطیع خدا

«صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَ اللَّهَ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۳.

۲. أَمْرًاؤُهُمْ: امیران؛ حاکمان و فرماندهان؛ از ماده أَمَرَ، أَمْرًا: امیر یا حاکم یا فرمانده شد؛ أَمِر: امردهنده، فرمانده، کارفرما.

۳. تَعْصُونَ: نافرمانی می‌کنید؛ از ماده عَصَى به معنای نافرمانی، عَصَا: نافرمانی کرد او را؛ عَصِيَانًا و مَعْصِيَةً: نافرمان بردار؛ اسْتَعْصَى: عاصی شد.

يُطِيعُونَ: اطاعت می‌کنند؛ از ماده طَوَعَ به معنی انقیاد است، طاعت نیز بدان معنی است لیکن بیشتر در فرمانبری و اطاعت به کار می‌رود؛ استطاعت: قدرت و طلب طاعت.

- واژه «تخادع» بدون حرف جر به کار می‌رود اما در این جمله حضرت با حرف جر «عن» آورده است و شاید علت آن این باشد که در «تخادع» معنای اعراض لحاظ شده و اعراض با «عن» به کار می‌ورد.

۶. ۶. منافقان، خنثی‌کننده سخنان امام

«أَقْوَمُكُمْ غُدُوَّةً وَ تَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً كَظْهَرِ الْحَنِيَّةِ عَجَزَ الْمُقْوَمُ وَ أَعْصَلَ الْمُقْوَمُ»^۱

بامدادان شما را مستقیم می‌نمایم، شامگاهان مانند کمان کژ به‌سویم باز می‌گردید. اصلاح‌کننده عاجز شده و شنونده انعطاف‌ناپذیر.

نکته‌ها

- منافقان زیادی در میان اهل عراق بودند که برای خنثی کردن تأثیر کلام امام کوشش می‌کردند هنگامی که نزد امام می‌آمدند تحت تأثیر جاذبه اخلاقی و سخنان حکمت‌آمیزش قرار می‌گرفتند و باور می‌کردند که باید آماده پیکار با دشمن شوند اما هنگامی که به جلسات خصوصی و عمومی خود باز می‌گشتند، گروهی شیطان‌صفت، به سم‌پاشی می‌پرداختند، افکار آن‌ها را مشوش، اراده آن‌ها را ضعیف و رشته اتحاد آن‌ها را پاره می‌کردند. صبح در محضر امام علیه السلام دل‌ها را با آب توبه می‌شستند و عصر که به خدمتش باز می‌گشتند با قلبی سیاه و تاریک و افکاری منحرف و کج و معوج می‌آمدند و این نبود مگر به‌خاطر فقدان شخصیت درونی و نداشتن اراده قوی و رنگ‌پذیری از هرکس و هر چیز.^۲
- جمله «عَجَزَ الْمُقْوَمُ» اشاره به خود حضرت دارد و اعترافی است که آن بزرگوار بر ناتوانی خود در قوام بخشیدن به یارانش می‌کند.^۳
- «أَعْصَلَ الْمُقْوَمُ» اشاره دارد که انحراف اخلاقی پیروان، موجب گردیده بود که توجهی به نصایح دلسوزانه حضرت نداشته باشند و دل آن بزرگوار را به درد آورند که با اندوه و تأسف

۱. أَقْوَمُ: اصلاح می‌کنم؛ قَوْمَ: راست شد، کجی‌اش برطرف شد؛ أَقْوَمُ: مستقیم می‌سازم.

غُدُوَّةً: بامداد؛ صبح، قبل از ظهر.

عَشِيَّةً: شامگاهان.

الْحَنِيَّة: کمان، به سبب اینکه منحنی است؛ وزان غنیة القوس و الجمع حنی و حنایا.

عَجَزَ: ناتوان شد.

مُقْوَمُ: اصلاح‌کننده؛ آنکه باید راست و هدایت شود؛ الأول على زنة الفاعل و الثاني على زنة المفعول.

أَعْصَلَ: انعطاف‌ناپذیر شد؛ از ماده «اعضال» به معنای شدت و پیچیدگی است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۰۰.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۳.

- امام علی (ع) یاران معاویه را از حیث ارزش آن‌ها برای معاویه مثل دینار و یاران خودشان را مثل درهم دانستند و در حقیقت می‌خواهند استواری یاران معاویه را در مقابل سستی و کاهلی یاران خود یادآور شوند تا شاید غیرتشان تحریک شود و به وظایفشان عمل کنند.

۹. نقاط ضعف کوفیان

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ صُمْ دَوُّو أَسْمَاعٍ وَ بُكُّمُ دَوُّو كَلَامٍ وَ عُمِّي دَوُّو أَبْصَارٍ»^۱
ای اهل کوفه، من به سه چیز [که در شما هست] و دو چیز [که در شما نیست] مبتلا شده‌ام: گوش دارید اما نمی‌شنوید؛ زبان دارید اما سخن نمی‌گویید؛ حقایق را نمی‌بینید در حالی که چشم دارید!

نکته

- اشاره به ناتوانی آن‌ها از مشاهده حوادث و تحلیل صحیح پیرامون آن و تلاش برای پیدا کردن راه‌حل‌ها می‌کند که در عین توانایی بر این امور، همه چیز را نادیده گرفته و در لاک خود فرو رفته بودند. صیاد بی‌رحم را می‌دیدند اما عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. پیام تهدیدآمیز دشمن را می‌شنیدند اما تکان نمی‌خوردند.^۲

مشابه

❖ «صُمْ بُكُّمُ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرِجْعُونَ»^۳ این منافقان کرولال و کورند؛ از این رو از کفر و نفاق برنمی‌گردند.

۱. مُنِيتُ: مبتلا شدم؛ مورد آزمایش قرار گرفته‌ام؛ از ماده (مَنَى، يُمْنَى) به معنای امتحان و آزمایش است.

دَوُّو: صاحب و دارنده.

صُمْ: ناشنوایی؛ جمع اصَمَّ به معنای کر.

بُكُّمُ: لالی؛ جمع ابکم به معنای لال.

عُمِّي: نابینایی؛ جمع اعمی به معنای کور.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۰۶.

۳. بقره، ۱۸.

رهبر شما خدای را اطاعت می‌کند و شما او را عصیان می‌کنید اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می‌کند ولی آن‌ها اطاعتش می‌کنند!

نکته‌ها

- امام علی (ع) با داشتن خدا از آنان و هرچیز دیگری بی‌نیاز بود و اگر می‌خواست از خدا نافرمانی کند آنگاه خواسته‌هایشان را اجابت کرده و آنان را مطیع خویش می‌ساخت.^۱
- حضرت در مقام شکایت از اصحابش و اینکه آن‌ها فرامینش را پشت سر می‌اندازند اظهار ناراحتی می‌کند ولی می‌فرماید «صاحبکم» و نمی‌فرماید «امامکم» یعنی ما رفیق شماییم و در حقیقت احترام آن‌ها را حفظ می‌کند.

۸. بی‌ارزشی کوفیان در مقابل شامیان

«لَوِدِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ»^۲

به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با نفرات خود مبادله می‌کرد؛ همچون مبادله کردن دینار به درهم؛ ده نفر از شما را از من می‌گرفت و یک نفر از آن‌ها را به من می‌داد.

نکته‌ها

- حضرت می‌فرماید: اگر مردم عراق و شام را جابه‌جا می‌کردیم در آن صورت مردم عراق در فرمان‌برداری معاویه مانند مردم شام می‌شدند و مردم شام نیز برای امام مانند مردم عراق و شاید نافرمان‌تر و سرکش‌تر می‌شدند و راز این ماجرا در این است که سیاست معاویه بر رشوه و خریدن افراد استوار بود و سیاست امام بر مبنای حق و عدل قرار داشت و انسان‌های فرصت‌طلب با گرفتن مال به فرمان‌برداری و اطاعت می‌گراییدند.^۳

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. وِدِدْتُ: دوست داشتم؛ از ماده وَدَّ؛ مَوَدَّة: دوست داشتن؛ وَدَّه به معنای دوست داشت او را؛ مُوَادَّة: دوست داشتن یا دوست داشتن همدیگر؛ وَدَّو: از اسماء حسنی است به معنی دوست دارنده.

صَارَفَنِي: با من معامله کرد؛ صرف به معنای خرید و فروش پول است؛ به کسی که شغلش خرید و فروش دینار و درهم و تبدیل آن به یکدیگر است «صَرَفَ» می‌گویند.

أَعْطَانِي: به من بخشید.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۹.

نکته

- امام علیه السلام با اظهار دلتنگی بر علیه آن‌ها در شکل نعمت‌خواهی دعا می‌کند و می‌فرماید: «دست‌هایتان خاک آلود باد» کنایه از این است که هیچ خیری به آن‌ها نرسد.^۱

۱۲. متفرق بودن کوفیان

- «يَا أَشْبَاهَ الْإِيلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرٍ»^۲
ای کسانی که به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک‌سو جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند!

نکته

- از این سخن حضرت این نکته برداشت می‌شود که یکی از وظایف حاکم و مجموعه حاکمیتی، ایجاد وحدت و هماهنگی بین مردم است. حاکمی که به بهانه‌های مختلف مردم را دسته‌بندی کند و بین مردم اختلاف ایجاد کند و مردم را علیه یکدیگر تحریک کند، به وظیفه‌اش عمل نکرده است. حاکم باید در ایجاد همدلی و هماهنگی بین مردم برای رسیدن به اهداف ملت تلاش کند و مردم هم باید این نظم و انضباط اجتماعی را بپذیرند و حکومت را در ایجاد همدلی و وحدت کمک کنند.

تشبیه

مشبه: مردم کوفه

مشبه‌به: شتران بی‌ساربان

وجه شبّه: امام علیه السلام پراکندگی یاران خود را به شتران بی‌ساربان تشبیه می‌کند که چون ساربان ندارند هر چقدر هم آن‌ها را جمع کنند باز هم متفرق می‌شوند. یاران امام نیز به دلیل جهل و نادانی و نداشتن انضباط پراکنده می‌شدند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۰.

۲. **إِيل**: مطلق شتر است اعم از نر و ماده و از هر جنس که باشد و لفظ آن مفرد است؛ **الْإِيل**: ج اَبال: آنکه در امر شتران مهارت داشته باشد.

رُعَاتُ: ساربانان؛ جمع راعی به معنای چوپان است.

۱۰. دو چیزی که ندارید!

«لَا أَخْرَازُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ وَلَا إِخْوَانُ ثِقَّةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ»^۱

نه در هنگام نبرد، آزادمردان صادق و نه در آزمایش‌های سخت برادران معتمد!

نکته

- حضرت در مجموع از جانب اهل کوفه به پنج چیز مبتلا شده‌اند: الف. آن‌ها به حسب ظاهر گوش داشتند ولی از شنیدن حق کر بودند و حرف حق در روحشان اثر نمی‌کرد؛ ب. آن‌ها حرف می‌زنند ولی از گفتن حرف حق و منطقی لال هستند و بیهوده‌گویی می‌کنند با اینکه صاحب سخن هستند اما هنگام بیان حرف حق همچون انسان‌های لال از سخن باز می‌ایستند؛ ج. آن‌ها حق را به طور آشکار می‌دیدند ولی این دیدن هیچ اثری در عمل و رفتارشان نداشت و گویا از دیدن حق کورند؛ د. هنگامی که با دشمن برخورد می‌کردند آدم‌های استواری نبودند و شجاعت از خود نشان نمی‌دادند و بیم آن بود که به دشمن بپیوندند؛ هـ. هنگام ابتلائات و سختی‌ها برادران معتمدی نبودند.

۱۱. نفرین امام

«تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ»^۲

دست‌هایتان خاک آلود باد!

۱. **أَخْرَازُ صِدْقٍ**: آزادمردان راستین.

عِنْدَ اللَّقَاءِ: وقت برخورد با دشمن.

إِخْوَانُ ثِقَّةٍ: برادران معتمد.

عِنْدَ الْبَلَاءِ: وقت گرفتاری و مشکل.

۲. **تربت**: خاک آلوده باد؛ از ماده «تراب» به معنای خاک گرفته شده و «تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ» در اصل به این معناست که دستانتان خاک آلود باد! ولی این واژه به معنای خسارت و فقر نیز به کار می‌رود؛ زیرا افراد زیان‌کار و فقیر گویی به زمین خورده‌اند و دستانشان خاک آلود شده است! **ایدیکم** کلمه ی‌دعایها علی الانسان قال فی القاموس: ترب کثرت را به و صار فی یده التراب و لُزِقَ بالتراب و خسرو افتقر تراباً و مترباً و یداه لا أصاب خیراً، وعن التَّهَّيَّةِ هذه الکلمة جاریة علی ألسن العرب لا یریدون بها الدَّعاء علی المخاطب و لا وقوع الأمر بها کما یقولون: قاتل الله و قیل: معناه لله دَک، قال: و کثیراً یرد للعرب ألفاظ ظاهرها الذم و إنما یریدون بها المدح کقولهم لا أب لک و لا أم لک و لا أرض لک و نحو ذلک.

تشبیه

مشبه: مردم کوفه

مشبه به: زن به هنگام وضع حمل

وجه شبیه: زن به هنگام وضع حمل به خاطر درد زیادی که می کشد هر لحظه می خواهد که فرزند از او جدا شود تا نفس راحتی بکشد. امام مردم کوفه را چنین تشبیه می کند که برای جدا شدن از فرزند، لحظه شماری می کنند آن ها نیز در میدان نبرد پیچ و تاب می خورند و در انتظار لحظه ای هستند که راه فرار را پیدا کنند و از محضر امام بگریزند.

۱۴. پیشروی امام در راه روشن

«وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَمِنْهَا جِئْتُ وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْعُ لَقَطًا»^۱
من نشانه روشنی (بر حقانیت خویش) از پروردگارم دارم ولی بر طریق آشکار پیامبرم گام برمی دارم و من در راهی واضح با هوشیاری و دقت به پیش می روم!

نکته ها

- مقصود از «منهاج مِنْ رَبِّي» طریقه و سنت پیغمبر ﷺ است و راه روشن الهی که امام، سالک آن بوده است، شریعت و دیانت رسول گرامی اسلام است.^۲
- جمله «الْقَطْعُ لَقَطًا» به معنای جمع آوری کردن چیزی از نقاط مختلف است که نیاز به هوشیاری و دقت دارد و منظور امام از این تعبیر این است که من در مسیر حق پیوسته گزینش می کنم و با هوشیاری بهترین را بر می گیرم.^۳

مشابه

«وَقَالَ ع مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُنْذُ أَرَيْتُهُ»^۴ شک و دودلی در حق ننمودم از آن هنگام که به آن رهنمون شدم (آن را دانستم).

۱. الْقَطْعُ: بر می گیریم؛ انتخاب می کنم؛ به معنای برداشتن چیزی از زمین است و همچنین برداشتن چیزهای مختلفی از نقاط مختلف و اشیای گم شده را «لقطه» می گویند؛ زیرا معمولاً از زمین برداشته می شود؛ القطه لقطا: فی اکثر النسخ بالقاف المثناة و الطاء المهملة من الالتقاط و فی بعضها الفظه لفظا بالفاء و الطاء المعجمة آی ابینه بیاناً.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۹۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۴.

۱۳. به دنبال راه فرار در میدان جنگ

«وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالَكُمُ أَنْ لَوْ حِمَسَ الْوَعَى وَحِمَى الضَّرَابُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبْلِهَا»^۱

به خدا سوگند! من درباره شما چنین گمان می کنم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زبانه کشد، از گرد فرزند ابوطالب جدا می شوید همانند جدا شدن زن [هنگام وضع حمل] از نوزاد خویش!

نکته

- امام ﷺ به بسیاری از یارانش اطمینان و اعتماد نداشت تا آنجا که پیش بینی می کرد او را در میدان جنگ با معاویه تنها بگذارند یا وی را به دشمنش تسلیم کنند.^۲

مشابه

«وَإِسْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حِمَسَ الْوَعَى وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ»^۳ به خدا قسم! من گمان می کنم اگر جنگ سختی درگیرد و حرارت مرگ به شما نزدیک گردد، از فرزند ابوطالب جدا می شوید؛ همچون جدا شدن سر از تن [که التیامی در آن نیست].

۱. إِخَالَكُمُ: گمانم به شما؛ متکلم وحده از خال، یخال به معنای گمان می کنم شما را؛ خال: الشيء یخاله أى ظنّه و تقول خلت اخال بكسر الهمزة و بالفتح لغة بنی أسد كما فی أكثر النسخ.

حِمَسَ الْوَعَى: آتش جنگ برافروخته شود؛ از ماده «حمس» به معنای شدت است و «حماسه» و «تمحس» به معنای تشدید، مخصوصاً در جنگ ها آمده است؛ در اصل به معنای سروصدای جنگاوران در میدان نبرد است و گاه به خود جنگ هم گفته می شود و در اینجا به همین معناست؛ حمس: کفرح اشتد.

حَمَى: گرم شود؛ از ماده «حمى» به معنای شدت و حرارت است؛ كَرَضَى اشتد حرّه.

ضَرَابٌ: زدو خورد؛ از ریشه ضَرَبَ، مصدر باب مفاعله به معنای زدو خورد.

انْفَرَجْتُمْ: جدا گشتید؛ جدا شوید، پس بزنید؛ از ماده «فرج» به معنای باز شدن است؛ انفراج یعنی از هم گشوده شدن

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

- این جملات حضرت در حقیقت تعلیل لزوم اطاعت و پیروی از ائمه علیهم السلام است و در واقع به مسلمانان می‌فرماید شما به اسلام هدایت شده‌اید و در پی پیمودن این راه هستید که متضمن سعادت است؛ بنابراین از اهل بیت پیروی کنید که در این صورت به جاهلیت باز نخواهید گشت.

۱۷. همراهی با اهل بیت

«فَإِنْ لَبَدُوا فَأَلْبُدُوا وَإِنْ نَهَضُوا فَأَنْهَضُوا»^۱

اگر آن‌ها توقف کردند، توقف کنید و اگر آن‌ها قیام کردند قیام کنید!

نکته‌ها

- «لَبَدَ» کنایه از قیام نکردن است یعنی اگر اهل بیت برای مبارزه شمشیر نکشیدند و قیام نکردند شما از آن‌ها پیروی کنید و همانند آن‌ها سکوت کنید.
- برای قیام و حرکت شرایطی فراهم است هر حرکتی مطلوب نیست و قیامی مطلوب است که زمینه سازی شده باشد و مقدماتش فراهم و امید به پیروزی باشد در غیر این صورت نتیجه مطلوب به دست نخواهد آمد به این دلیل ائمه در شرایطی صلاح نمی‌دیدند که حرکتی انجام دهند و یکی از کارهای مهم قبل از هر حرکت و قیام تربیت نیروهای فداکار و آگاه است و قیام بدون نیروهای تربیت یافته راه به جایی نمی‌برد از این رو امام وقتی بخواهد حرکتی انجام دهد همه این شرایط را می‌سنجد و اگر قیام را به مصلحت ندانست دست به شمشیر نمی‌برد.

۱۸. حرکت کردن در طریق اهل بیت

«وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»^۲

از آن‌ها سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید! و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد.

۱. لَبَدُوا: باز ایستادند؛ از ماده «لَبَدَ» به معنای اقامت در مکانی است و در اینجا به معنای توقف کردن است؛ لَبَدَ: الشيء بالأرض من باب نصر التصق بها. نَهَضُوا: قیام کردند؛ از ماده نَهَضَ به معنای برخاست؛ نَاهَضَهُ بِرُخَاسَتٍ با وی؛ تَنَاهَضَ - تَنَاهَضُوا الْقَوْمُ فِي الْحَرْبِ: آن قوم برای جنگ برخاستند؛ نَاهَضَ، مُنَاهَضَةً قَزَنَةً: در برابر رقیب خود ایستادگی و مقاومت کرد.

۲. تَسْبِقُوهُمْ: سبقت نگیرید؛ از ماده «سَبَقَ» به معنای تقدم. پیش افتادن. راغب می‌گوید: اصل سبق، پیش افتادن در راه رفتن است؛ استباق به معنی مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر است؛ مسبوق: پیشی گرفته شده. تَضِلُّوا: گمراه می‌شوید؛ از ماده «ضَلَّ» به معنای گمراه شد؛ ضَلَّه: گمراه کرد او را؛ اسْتَضَلَّ، اسْتَضَلَّالاً: از او خواست تا گمراه شود؛ أَضَلَّ، إِضْلَالاً الشَّيْءَ: آن چیز را گم کرد، نابود کرد؛ الْأَضْلُولَةُ: ج اَضَالِيل: گمراهی. لَا تَتَأَخَّرُوا: عقب نمانید؛ از ماده «أَخَّرَ» به معنای عقب افتادن و ضد پیشی گرفتن است. تَهْلِكُوا: هلاک خواهید شد؛ از ماده «هَلَكَ» به معنای هلاک شد؛ أَهْلَكَهُ: هلاک کرد او را؛ اسْتَهْلَكَهُ: هلاک کرد او را؛ مَهْلِك: مصدر میمی است به معنی هلاکت.

انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَأَلْبُدُوا وَإِنْ نَهَضُوا فَأَنْهَضُوا وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا لَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشَبِّهُهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ كَانُوا يُضْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِيَامًا يُرَاحُونَ بَيْنَ جَبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ وَيَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ كَأَنَّهُمْ أَعْيُنُهُمْ رُكَبَ الْمَعْرِى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ إِذَا دُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبُهُمْ وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ.

۱۵. قدم در جای یاران واقعی پیامبر

«انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ»^۱

به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید! از همان سو که آن‌ها گام برمی‌دارند، گام بردارید و قدم در جای قدم‌های آن‌ها بگذارید!

نکته

- حضرت در این عبارت مردم را به دقت و تأمل در رفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام فرامی‌خوانند؛ همان‌گونه که سخن و عمل معصوم برای ما محور و حجت است اگر در حضور آنان کاری انجام شد و آنان نهی نکردند، دلیل بر مشروعیت آن کار است.

۱۶. با پیروی از اهل بیت، پیوسته در جاده هدایت

«فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى»^۲

(و بدانید) آن‌ها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت نمی‌کشانند!

نکته‌ها

- امام علیه السلام فضیلت خود را با دستور به تبعیت از اهل بیت و سمت‌گیری در جهت آن رسول و پیروی از آن بزرگواران تکمیل می‌کند. دلیل وجوب اطاعت از اهل بیت را سالک بودن آن‌ها بر راه خدا، و عدم انحراف از طریق حق، دانسته است؛ بدین توضیح که اهل بیت مردم را دوباره به جاهلیت و گمراهی باز نمی‌گردانند. در این کلام اشاره ضمنی به این حقیقت است که اگر مردم از غیر اهل پیامبر تبعیت کنند، به دوران جاهلیت و ضلالت باز خواهند گشت.^۳

۱. فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ: سمت و سوی آن‌ها را در پیش گیرید.

۲. رَدًى: سقوط در ضلالت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶.

نکته

● در هر جامعه‌ای افراد افراطی و تفریطی یافت می‌شود. افراط‌گرایان روش پیشوایان راستین را کُند می‌شمردند و بر آن‌ها سبقت می‌گیرند و جامعه را به تباهی می‌کشند و به عکس، تفریط‌گرایان حرکت پیشوایان را تند می‌پندارند و به بهانه حزم و دوراندیشی و احتیاط، از آن‌ها عقب می‌افتند؛ هم خود را هلاک می‌کنند و هم جامعه را گرفتار نابسامانی می‌کنند.^۱

مشابه

◇ حدیثی از امام موسی کاظم (علیه السلام): «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا رُخَّ فِي النَّارِ»^۲ اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند. هرکس بر کشتی نشیند نجات یافته و هرکس از این کشتی روی بر گرداند در آتش جهنم افتد.

◇ حدیثی است که از خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده: «إِنِّي وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَتَزِلُّوا وَلَا تُخَالِفُوهُمْ فَتَجْهَلُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ هُمْ أَعْلَمُ النَّاسِ صَغَارًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا فَاتَّبِعُوا الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ حَيْثُمَا كَانَ وَ زَايَلُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ حَيْثُمَا كَانَ»^۳ من و اهل بیتم از هر نظر پاک و پاکیزه‌ایم؛ بنابراین بر آن‌ها پیشی نگیرید، که گمراه می‌شوید! و از فرمان آن‌ها تخلف نکنید که لغزش خواهید داشت! و با آن‌ها مخالفت نکنید که گرفتار نادانی می‌شوید! و به آن‌ها چیزی نیاموزید که آن‌ها از شما داناترند! آن‌ها در بزرگی از همه مردم عالم‌ترند و در کوچکی از همه عاقل‌تر! بنابراین از حق و اهل حق پیروی کنید، هر جا که باشید.

◇ «فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ»^۴ بنده خالص خدا، قرآن را پیشوا و امام خود قرار داده. هر جا قرآن فرود آید، او بار خویش را همان‌جا فرود می‌آورد و هر جا قرآن منزل کند او آنجا را منزلگاه خویش می‌گرداند.

۱۹. اوصاف اصحاب خاص پیامبر

۱.۱۹. زهد

«لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (ص) فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشَبِّهُهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا»^۱ من اصحاب محمد (ص) را دیده‌ام اما هیچ یک از شما را مانند آنان نمی‌بینم! آن‌ها موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند.

نکته

● موی سرشان پریشان و صورتشان خاک‌آلود است. این کلام حضرت اشاره به لاغری پوست بدن اصحاب و ترک زینت و لذت‌های دنیوی آن‌هاست.^۲

۱۹.۲. اهل عبادت

«وَ قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِيَامًا يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ»^۳

شب را در سجده و قیام می‌گذراندند؛ گاهی پیشانی بر زمین می‌گذاردند و گاهی چهره بر خاک می‌نهادند.

نکته

● اصحاب پیامبر شب را مشغول عبادت بودند و گاه پیشانی بر خاک می‌نهادند و گاه گونه‌هایشان را به خاک می‌ساییدند؛ یعنی هرگاه یکی از آن‌ها بر اثر سجده طولانی پیشانی‌اش خسته شود، برای رفع خستگی آن، صورت بر خاک می‌نهد.^۴

۱. كَانُوا يُصْبِحُونَ: صبح می‌کردند.

شُعْثًا: ژولیده‌ها؛ جمع «اشعث» در اصل به معنای ژولیده و کسی که موهایش پریشان است و در عبارت بالا کنایه از فقر یا زهد است.

غبر: غبارآلودها؛ جمع «اغبر»، صفت مشبهه به معنای غبارآلود است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۷.

۳. بَاتُوا: بیهوشه در شب کردند؛ البیات: یورش شبانه بر دشمن؛ بَيَّتَ - تَبَيَّاتُ الشَّيْءَ: آن کار را شبانه ساخت یا تدبیر کرد؛ اسْتَبَاتَ، اسْتَبَاتَةً: توشه و آذوقه شب خود را آماده کرد؛ البایت: غذا یا شیر یا آب که یک شب بر آن گذشته باشد. سُجَّدًا: جمع ساجد.

قِيَامًا: مصدر و به قرینه «سجداً» به معنای اسم فاعل و جمع است.

يُرَاوِحُونَ: متناوب انجام می‌دهد؛ از ماده «تراوح» به معنای انجام کاری، یکی بعد از دیگری است. به این معنا که مقداری به این کار مشغول باشد و مقداری به کار دوم و دوباره به کار اول پردازد. عرب در این گونه موارد می‌گوید «راوح بین عملین» جِبَاهَ: پیشانی.

خُدُود: گونه‌ها؛ جمع «خد» به معنای دو طرف صورت است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۷.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۶.

۳. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۱۹. ۳. ترس از قیامت

«وَيَقْفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ»^۱

از یاد معاد چنان ناآرام می شدند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند.

نکته

● اصحاب پیامبر به قدری به یاد معاد و زندگی پس از مرگشان بودند و سختی و شداید را در راه انجام وظیفه متحمل می شدند که گویا بر روی آتش ایستاده اند. اینکه انسان بر روی آتش بایستد خیلی مشکل است اما کسی که دینش را می خواهد حفظ کند و استقامت دارد به قدری برای آن زحمت می کشد تا در قیامت پایش گیر نباشد و اگر انسان می خواهد در قیامت راحت باشد باید سختی های زیادی را تحمل کند.

تشبیه

مشبه: یاد معاد

مشبه به: کسی که پا بر آتش سوزان گذاشته باشد

وجه شبه: بی تابي و اضطرابي که از یاد معاد و ترس قیامت به آن ها دست می دهد، چنان که شخص پا بر آتش نهاده از حرارت آن تاب نمی آورد، اینان نیز ناراحت اند و بی تابي می کنند.

۱۹. ۴. اهل سجده

«كَانَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ»^۲

و در اثر سجده های طولانی پیشانی شان مانند زانوی بز پینه بسته بود.

نکته

● از آنجا که بز موقعی که می خواهد بخوابد زانوهایش را روی زمین می گذارد، موهایش ریخته و پینه می بندد. ظاهراً در شتر هم همین طور است و زانوهای شتر هم پینه بسته است. حضرت برآمدگی حاصل از کثرت سجده یاران پیامبر را به پینه زانوی بز تشبیه کرده است.

۱. الْجَمْر: آتشدان؛ جمع «جمره» است که به معنای قطعه آتش شعله ور است. این واژه گاهی به سنگ ریزه نیز اطلاق می شود که جمع آن جمرات است؛ جمع جمرة و هی النار الموقدة.

يَقْفُونَ: ایستادند؛ از ماده وَقَفَ به معنای ایستاد؛ اسْتَقْفَ، اسْتَيْقَافاً: از او خواست تا بایستد و متوقف شود؛ أَوْقَفَ، إِيقَافاً: او را ایستاند، متوقف کرد؛ وَقَفَ، تَوَقَّفَ فِي الْمَكَانِ: در آن مکان درنگ کرد و ایستاد؛ الْمَوْقِفَةُ: جای ایستادن، ایستگاه.

۲. رُكْبَ: زانوها؛ جمع «ركبه» به معنای زانو است.

الْمِعْزَى: زانوهای بزها؛ ركب المعزى: جمع الركبة بالضم فيهما.

۱۹. ۵. اهل گریه

«إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبُهُمْ»^۱

هنگامی که نام خدا برده می شد، اشک از چشمانشان فرو می ریخت، آن قدر که گریبان شان تر می گشت!

نکته ها

- در این عبارت امام علیه السلام «همل» یعنی جاری شدن را به چشم ها نسبت داده اند و اسناد مجازی است و ارتباط چشم با جریان این است که چشم محل جاری شدن اشک است.
- امیرالمؤمنین علیه السلام خشیت و خداترسی اصحاب پیامبر را این گونه بیان می کند که وقتی خدا یاد می شد اشک های شان از خوف الهی جاری می گشت و به قدری گریه می کردند که یقه یا دامن شان خیس می شد.

۱۹. ۶. ایمان قوی

«وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ»^۲

آن ها همچون درختی که در روز طوفانی از شدت تندباد به خود می لرزد، از ترس عقاب و عشق به ثواب می لرزیدند.

نکته

- اصحاب پیامبر این گونه بودند که وقتی ذکر خدا می شد از چشمانشان اشک می ریخت و از شدت گریه و خوف الهی بدنشان همچون درختی که باد سختی بر آن بوزد، می لرزید. سپس توضیح می دهند که این اضطراب و لرزش به خاطر ترس از عقاب الهی و برای امید به ثواب بود.

۱. هَمَلَتْ: اشک می ریخت؛ از ماده «همول» به معنای سیلان و جریان است؛ عینه هملا من باب نصر و ضرب فاضت. تَبُلَّ: تر می شود؛ خیس و تر کنند.

جُيُوبُهُمْ: گریبان ها؛ جمع جیب به معنای گریبان، یقه پیراهن.

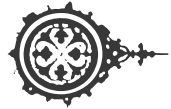
۲. مَادُوا: مضطرب شدند؛ از ماده «میدان» به معنای حرکت دادن و لرزیدن است.

الرِّيحِ الْعَاصِفِ: تندباد.



تشبیه

مشبه: یاران خالص پیامبر
 مشبه به: درختی که در برابر تندباد لرزان می شود
 وجه شبیه: تشبیه یاران خالص و مخلص به درختی که لرزان است؛ از این جهت که همان طور که درخت در برابر تندباد لرزان است، یاران پیامبر نیز گاه از ترس عقاب و گاه به امید ثواب است که از یک چشم اشک شوق دیدار پروردگار می ریزند و از چشم دیگر اشک خوف و عقاب. بندگان خالص مدام در میان خوف و رجا هستند.



خطبه ۹۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در کوفه در
 سال ۳۸ هجری
 مخاطب: کوفیان
 علت ایراد سخن: لزوم افشای جنایات و فساد بنی امیه
 موضوع: سیاسی، تاریخی
 ویژگی: آینده شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۷.

پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه از فاجعه حکومت بنی امیه و ظلم و انحراف آن ها سخن می گوید و به قدری رسا و گویاست که تمام ظلم ها و رسوایی های این قوم بیدادگر در همین عبارات بیان شده است.

۲.۱. نقض پیمان

«وَلَا عَقْدًا إِلَّا حُلُوهُ»^۱

و پیمانی نمی ماند مگر اینکه آن را می شکنند.

نکته

- «حُلُوهُ» کنایه از منتفی دانستن قواعد شرعی است که صریحاً با آن‌ها مخالفت کرده و در عمل نیز به آن‌ها پایبندی نداشتند.^۲

۲. گستره ظلم بنی امیه

«وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ»^۳

خانه و خیمه‌ای باقی نمی ماند مگر اینکه ظلم و ستمشان در آن راه می یابد.

نکته

- «مَدْر» در لغت گاه به معنای گِل‌های به هم فشرده و گاه به معنای خشت و گاه به معنای آجر و سنگ تشکیل شده؛ بنابراین «بَيْتٌ مَدْرٍ» اشاره به خانه‌هایی است که در شهرها ساخته می شود و «وَبَرٍ» به معنای پشم شتر، اشاره به خانه‌های روستایی و بادیه‌نشینان است که در آن زمان و در میان اعراب به صورت خیمه‌هایی بنا می شد. این بهترین تعبیر برای فراگیر بودن ظلم آن‌هاست که هیچ کس از ظلم آن‌ها در امان نبود. این ظلم و ستم در بسیاری از اوقات سبب می شد آن‌ها از خانه‌های خود فرار کنند و در به در شوند.^۴

۳. گستردگی فساد بنی امیه

«وَلَا تَبَا بِهِ سُوءٌ اِرْعَيْتُهُمْ رَعِيَهُمْ»^۵

۱. عَقْد: پیمان؛ منظور اصول و ارزش‌های انسانی است که زندگی بر پایه آن انجام می شود.
حُلُوهُ: آن را نقض کردند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۱.

۳. بَيْتٌ مَدْرٍ: خانه‌ای که با خشت و آجر ساخته شده؛ مَمْدَرَةٌ: جایی که از آن گِل بردارند و خانه و کاشانه را گِل‌کاری کنند؛ در لغت به معنای گِل‌های به هم فشرده؛ «بیت مدر» اشاره به خانه‌هایی است که در شهرها ساخته می شود.
وَبَرٍ: خانه‌ای که از پشم شتر تهیه شده؛ چادر؛ اشاره به خانه‌های روستایی و بادیه‌نشینان است که در آن زمان و در میان اعراب به صورت خیمه‌هایی بنا می شد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۲۷.

۵. تَبَا بِهِ: از آنجا کوچ کردند؛ آن را ناسازگار ساخت؛ تَبَا فعل ماضی است؛ منزله به بتقدیم النون علی الباء اذا لم یوافقه. رَعِيَهُمْ: مدیریت و رهبری آن‌ها؛ از ماده رَعَى به معنای مراعات، محافظت و مراقبت نظیر هم اند و هرکه بر قومی ولایت داشته باشد، راعی آن قوم است و راعی و تدبیرکننده است؛ فی اکثر النسخ بالياء المشاة التحتانیة مصدر رعا یرعی بمعنی الحكومة و الامارة، و فی بعض النسخ بالتاء الفوقانیة مصدر وری قال وریع بالكسر فیهما ورعا ورعة و هو التقوی.

وَاللَّهُ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حُلُوهُ
وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَ تَبَا بِهِ سُوءٌ رَعِيَهُمْ وَ حَتَّى
يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ بَاكِ يَبْكِي لِدِينِهِ وَ بَاكِ يَبْكِي لِدُنْيَاةٍ وَ حَتَّى تَكُونَ
نُصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنُصْرَةُ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَ إِذَا غَابَ
اغْتَابَهُ وَ حَتَّى يَكُونَ أَعْظَمُكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا فَإِنْ أَتَاكُمْ اللَّهُ
بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا وَ إِنْ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

۱. بدعت‌های بنی امیه

۱.۱. حلال شمردن حرام

«وَاللَّهُ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ»^۱

به خدا سوگند! آن‌ها همچنان به حکومت خود ادامه می دهند تا آنجا که حرامی را باقی نگذارند، مگر اینکه حلال بشمارند.

نکته‌ها

- در این کلام، امام علی (علیه السلام) به ستمکاری بنی امیه اشاره و سوگند یاد می کند که ظلم بنی امیه استمرار می یابد و آن‌ها پیوسته ظلم می کنند تا اینکه هیچ حرامی را رها و ترک نمی کنند مگر آنکه حلالش می کنند. بنی امیه وقتی قدرت را به دست گرفتند چه ظلم‌هایی که نکردند و چه فسق و فجورهایی که انجام ندادند.^۲
- «استَحْلَوْهُ» در کلام امام علی (علیه السلام) یعنی حرام را به کار می بستند و انجام می دادند درست مانند یک وظیفه مشروع و حلال. در انجام کار حرام، گناه و حرجی برای خود قبول نداشتند.^۳

۱. لَا يَزَالُونَ: از افعال ناقصه است و همیشه به صورت منفی یعنی «ما زال» و «لا يزال» به کار می رود؛ در این عبارت اسم «لا يزالون» ضمیر «واو» است و خبر آن محذوف است؛ جمله «لا يزالون» محذوفی دارد و در تقدیر «لا يزالون ظالمين» است ولی ظاهر این است که «لا يزالون حاكمين» باشد تا تناسب با جمله‌های بعد داشته باشد.

لَا يَدْعُوا: رها نمی کنند؛ چون بعد از «حتی» واقع شده نون اعرابی آن حذف شده است.
مُحَرَّمًا: حرامی؛ فی اکثر النسخ و زان مقعد بفتح الميم و تخفيف الراء و هو ما حرّمه الله سبحانه و الجمع محارم، و عن بعضها محرّمًا بضم الميم و تشديد الراء و جمعه محارم و محرمات.
اسْتَحْلَوْهُ: آن را حلال بشمرند؛ از ماده حَلَّ به معنی حلال؛ اسْتَحْلَى، اسْتَحْلَلَا الشَّيْءَ: آن چیز را حلال دانست.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۰.

۳. همان.

نکته

- مقصود حضرت از این سخن آن است که عافیت داشتن و دور ماندن از شرور بنی امیه برای بعضی از مردم ممکن می شود و آن را که به بالای بنی امیه مبتلا شود، دستور صبر و شکیبایی بر ابتلائات آن ها را توصیه می کند. در زمینه صبر و شکیبایی، حسن عافیت را که لازمه تقوا و صبر است، بدان ها وعده می دهد.^۱

تشبیه

مشبه: یاری دادن هر یک از حکام بنی امیه
 مشبه به: یاری کردن برده از اربابش
 وجه شبه: مردم را به برده و بنی امیه را به ارباب تشبیه می کند. جهت شباهت را چنین بیان کرده است، که هر گاه ارباب حاضر باشد فرمانش را ببرند و هرگاه غایب باشد از او بدگویی کنند.

۴. رنج بیشتر برای خداجویان

«وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمُكُمْ فِيهَا عَنَاءٌ أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ طَنَاءً»^۲

و تا جایی که بزرگ ترین شما در آن حکومت در تحمل سختی و رنج، کسی است که بیشترین حُسن ظن را به خدا دارد.

نکته

- در حکومت های جائر مثل حکومت معاویه هرکس به خدا بیشتر اطمینان دارد و اعتماد و تکیه اش به خدا باشد، نه به حکومت ها، بیشتر تحت فشار قرار می گیرد. افراد متعهد که به دنبال عمل به وظایف دینی و تعهدات خدایی شان هستند، بیشترین سختی ها را از طرف حکومت متحمل می شوند ولی آدم های دین فروش و انسان های غیر متعهد در مقابل هر انحرافی سکوت می کنند و حتی انحرافات را توجیه می کنند و حکومت با چنین افرادی مشکل نخواهد داشت.

و با فساد و سوءتدبیرشان، مردم را از خانه های خویش فراری می دهند.

نکته

- یکی از چیزهایی که از ناحیه حکومت به مردم صدمه وارد می کند سوءمدیریت است و هرکس هر کاری بخواهد انجام می دهد و ظلم و تعدی می کند. سوءمدیریت بنی امیه زندگی را برای مردم ناگوار کرده بود.

۱.۳. گریان شدن مردم

«وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ بَاكِ يَبْكِي لِدُنْيَا»^۱

کار حکومت آن ها بدان جا می رسد که دو گروه گریان اند: گروهی برای دینشان و گروهی برای دنیایشان!

نکته

- وقتی در کشوری امنیت نباشد و حکومت به جای جلوگیری از ظلم، خودش ظالم باشد، هرکس مال دیگری را می گیرد و اگر مظلوم شکایت هم بکند کسی به حرفش گوش نمی دهد. پس آن ها که اهل دنیا هستند وقتی که می بینند زندگی مادی شان فلج شده، گریه خواهند کرد و آنان هم که اهل دین هستند وقتی می بینند کارهای خلاف دین صورت می گیرد، اذیت می شوند و نمی توانند شعائر دینی را انجام دهند و این گروه هم به خاطر دینشان گریان خواهند بود؛ درواقع در حکومت های جائرانه هیچ کس آرامش نخواهد داشت.

۲.۳. بردگی مردم

«وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ»^۲

کار به جایی رسد که دادخواهی یکی از شما از یکی از آن ها همچون دادخواهی برده از ارباب شود که در حضور ارباب اطاعتش نماید و در غیاب او بدگویی کند.

۱. بَاكِ: گریه کنند؛ در اصل باکی بوده و یاء آن حذف شده است، به معنای گریان؛ بکی: بُكَاءٌ اگر به قصر خوانده شود به معنی گریه و اشک ریختن است و اگر به مدّ باشد به معنی صدایی است که توأم با گریه است.

۲. شَهِدَ: حاضر شد.

غَابَ: غایب شد.

اغْتَابَ: غیبت کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۱.

۲. عَنَاءٌ: از لحاظ مشقت و سختی؛ رنج و تعب؛ خستگی.



۵. دلداری به اصحاب

«فَإِنْ أَتَاكُمْ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوهَا وَإِنْ ابْتُلِيَتْكُمْ فَاصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

پس اگر خدا به شما عافیت بخشید، بپذیرید و اگر به گرفتاری مبتلا شدید، شکیبایی ورزید که عاقبت از آن پرهیزکاران است.



خطبه ۹۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه روز جمعه بین سال های

۳۷ تا ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۱.

پیشگفتار خطبه

امام این خطبه را به عنوان خطبه نماز جمعه ایراد فرموده است. سعی می کند که در آن مردم را به زهد در دنیا ترغیب کند و چنان از بی وفایی دنیا و ناپایداری آن سخن بگوید که طالبان و عاشقان دنیا از آن دل سرد شوند و فریب زرق و برق آن را نخورند.

۱. اَنَا: بخشید؛ از ماده اَنَى، اِثْنَان به معنی آمدن و آوردن هر دو آمده است؛ (آتَى، يُؤْتِي، اِيتَاءً) از باب افعال به معنی دادن و عطا کردن است.

اِبْتُلِيَتْكُمْ: مبتلا گشتید؛ بالبناء علی المفعول.

مُتَّقِينَ: پرهیزکاران؛ از ماده «وقایه» به معنای حفظ کردن و نگهداری است؛ متقین: اسم فاعل از باب افتعال است و در اصل «موتقین» بوده، واو آن به تاء تبدیل شده و در تاء دوم ادغام شده است.

۲. یاری طلبیدن از خداوند

«وَسْتَغِيثُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ»^۱

از او یاری می طلبیم در همه کارهای آینده خود.

نکته

- استعانت را به آنچه پس از این روی می دهد، اختصاص داده است؛ بدین سبب که یاری خواستن درباره کاری است که در آینده انجام می شود.^۲

۳. تقاضای سلامت دین و بدن

«وَسَأَلَهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ»^۳

ما از او سلامت در دین می طلبیم، آن گونه که سلامت در بدن ها را تقاضا می کنیم!

نکته ها

- این عبارات اشاره به این دارد که اگر مردم به همان اندازه که به سلامت جسمانی اهمیت می دهند به سلامت دینشان اهمیت می دادند وضع خوبی داشتند؛ زیرا در حقیقت بیماری هایی که دین به آن دچار می شود بسیار سخت تر از بیماری هایی است که بدن بدان گرفتار می گردد.^۴
- ذکر ادیان به صورت جمع اشاره به دین باوری نفرات انسان هاست نه ادیان مختلف؛ همان گونه که جمع آوردن «ابدان» نیز به همین منظور است.^۵

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ وَنَسْتَغِيثُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ وَنَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيَكُمْ بِالرِّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا وَالمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا فَإِنَّمَا مِثْلُكُمْ وَمِثْلُهَا كَسَفَرٍ سَلَكَوا سَبِيلًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ وَأَمَّا عِلْمًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ وَكَمْ عَسَى الْمُجْرَى إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا وَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءٌ مِنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ وَطَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ يَخْدُوهُ وَمُزْعِجٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَغْمًا فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرَهَا وَلَا تَعَجَبُوا بِرِيتَتِهَا وَنَعِيمِهَا وَلَا تَجَزَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَبُؤْسِهَا فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ وَضَرَاءُهَا وَبُؤْسُهَا إِلَى نَقَادٍ وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرْدَجَرٌ وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصُّرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَزِجْعُونَ وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَنْبَقُونَ أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ عَلَى أَحْوَالٍ شَتَّى فَمَيِّتٌ يُّكِّي وَآخَرٌ يُعَزَّى وَصَرِيحٌ مُبْتَلَى وَعَائِدٌ يَعُودُ وَآخَرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَطَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَالْمَوْتِ يَطْلُبُهُ وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَعَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي أَلَا فَادْكُرُوا هَازِمَ اللَّذَاتِ وَمَنْعَصَ الشَّهَوَاتِ وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ وَاسْتَغِيثُوا اللَّهَ عَلَى آدَاءٍ وَاجِبٍ حَقِّهِ وَمَا لَا يُخْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ.

۱. حمد و سپاس خدا

«نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ»

ما خدا را بر آنچه رخ داده است، حمد و سپاس می گوئیم.

نکته

- حمد و سپاس را به آنچه در گذشته واقع شده، تخصیص داده است؛ زیرا سپاس بر نعمت پس از حصول آن انجام می گردد.^۲

۱. مَا كَانَ: آنچه به وقوع پیوسته.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۵.

۱. نَسْتَغِيثُ: یاری می طلبیم؛ از ماده عَوْن به معنای یاری؛ استعانت: یاری خواستن؛ مستعان: اسم مفعول است، یاری جسته شده.

مَا يَكُونُ: آنچه خواهد شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۶.

۳. نَسَأَلُ: می طلبیم؛ از ماده سَأَلَ به معنای طلب. خواستن؛ سؤال به معنی خواسته است.

مُعَافَاةٌ: عافیت؛ عافیه: بهبود بخشیدن و برطرف کردن بلا، عافیت پیدا کردن؛ عافاه: الله من المکرهه معافاة و عافیه وهب الله له العافیه من العلل و البلاء کاعفاه و العافیه دفاع الله عن العبد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۳۸.

۵. همان.

نکته

- دنیا بدن‌ها را می‌پوساند اگرچه مردم دوست دارند بدن‌هایشان تازه و شاداب باشد. این پوسیدگی بدن در دنیا به سبب بیماری و پیری است و سزاوار است از هرچه آزار می‌رساند دوری شود، نه اینکه دوستدار اصلاح آن باشد.^۱

۲.۵. زودگذری دنیا

- «فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَ مَثَلُهَا كَسَفَرٍ سَلَكَوا سَبِيلًا فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ وَ أُمُوا عِلْمًا فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَّغُوهُ»^۲ شما نسبت به دنیا همچون مسافرانی هستید که راه را طی کرده و آن را به پایان برده‌اند و نشانه‌ای را قصد کرده گویا به آن رسیده‌اند.

تشبیه

مشبه: مردم از نظر سرعت حرکت و نزدیکی آن‌ها به دیار آخرت و گذراندن دوران عمر
 مشبه‌به: آن‌که راه را طی کرده
 وجه شبیه: مردم در سرعت سیر خود شبیه کسی هستند که آن راه را به آخر رسانده باشد؛ سپس چون هر راهی ناگزیر غایت و نهایتی دارد که مقصود سالک است، لذا کسی که در پی مقصدی در راهی روان است به سبب نزدیک شدن او به مقصد همانند کسی است که به آن رسیده است و این هشدار است درباره مرگ و مراحل پس از آن و ناچیز شمردن ایام زندگی در دنیا.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۷.

۲. سَفَرٌ: گروه مسافران؛ جمع سافر به معنای مسافر است؛ بسكون العين جمع سافر کرب و راکب و صاحب و صاحب. سَلَكَوا: طی کرده‌اند؛ از ماده سَلَک به معنای داخل شدن و داخل کردن؛ اسلاک نیز به معنی داخل کردن؛ السَّلُوک: مصدر سَلَک به معنای راه و طریق. قَطَعُوهُ: پیمودند آن را.

أُمُوَا: قصد کرده و به سوی آن حرکت کرده‌اند؛ از ماده «أَم» به معنای قصد کردن است؛ «أَمَهُ»: او را قصد کرد و به او روی آورد.

عَلَمٌ: نشانه؛ به نشانه‌هایی می‌گفتند که در راه‌ها نصب می‌کردند تا افراد به وسیله آن‌ها راه را پیدا کنند؛ به کوه و مناره هم چون از دور پیداست و افراد می‌توانند با آن‌ها راهنمایی شوند «عَلَمٌ» می‌گویند؛ به بیرق و پرچم هم از این جهت که علامت و نشانه است و چیز بلندی است که همه به آن توجه دارند «عَلَمٌ» می‌گویند.

۴. پایان‌پذیری سریع دنیا

- «عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَ إِن لَّمْ تُحِبُّوا تَرَكَهَا»^۱ ای بندگان خدا! شما را به ترک این دنیایی که سرانجام رهايتان می‌سازد، توصیه می‌کنم؛ هرچند شما ترک آن را دوست نداشته باشید!

نکته

- اینکه دنیا را در همه احوال ترک کنند، هرچند رهایی و دوری جستن از آن را دوست نداشته باشند، این بی‌شک از بزرگ‌ترین مصلحت‌هاست که انسان، محبوبی را که ناگزیر از او جدا خواهد شد به تدریج رها کند و نفس خویش را بدین امر رام سازد؛ زیرا اگر این کار را نکند و یک‌باره از او جدا شود، با ریشه دواندن مهر آن در ژرفای جانش، همچون کسی خواهد بود که از معشوقش به دور افتاده و در جایی تاریک و ظلمانی در آمده باشد.^۲

مشابه

- ◇ «وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^۳ و چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است.

۵. اوصاف دنیا

۵.۱. فرسوده‌کننده بدن‌ها

- «وَ الْمُئِيلِيَّةُ لِأَجْسَامِكُمْ وَ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا»^۴ دنیایی که جسم‌های شما را کهنه و فرسوده کند، با اینکه شما دوست دارید همواره تازه و نو گردد!

۱. أَوْصِيكُمْ: توصیه می‌کنم شما را؛ از ماده وَصَى به معنای توصیه، سفارش و دستور است. وَصِيَّت اسم است از ایصاء؛ مُوَاصَاة: وصیت کردن به همدیگر.

رَفْضٌ: ترک و طرد کردن؛ در اصل به معنای ترک کردن چیزی است و «شیعه» را از آن جهت «رافضه» نامیدند که خلفای سه‌گانه را ترک کرده‌اند. اولین بار در زمان «زید بن علی» این عنوان برای شیعه مطرح شد؛ چراکه «زید» آن‌ها را از بدگویی به «شیخین» نهی کرده بود و همین سبب شد که «زید» را رها کنند؛ الدُّنْيَا رَفْضًا من باب نصر و ضرب ترکتها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۷.

۳. بقره، ۲۱۶.

۴. الْمُئِيلِيَّة: پوساننده؛ کهنه‌کننده؛ از ماده «بلا» به معنای کهنگی و پوسیدن است. اسم فاعل مؤنث از «ابلی، یبلی» است و صفت برای دنیاست؛ یعنی دنیایی که بدنتان را فرسوده می‌کند و آن جوانی و شادابی از بین می‌رود. تَجْدِيدٌ: نو کردن.

۵.۳. نزدیکی رسیدن به مقصد

«وَكَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا»^۱

چه نزدیک است کسی که در این دنیا به سوی مقصد پیش می‌رود، به محض حرکت به آن برسد!

نکته

● «کَمْ»: از ادات استفهام و برای استفهام از مقدار است. در اینجا استفهام حقیقی نیست بلکه برای تحقیق و کم نشان دادن است. امام با این عبارت می‌خواهد بیان کند که فکر نکنید این سیر و حرکت در دنیا خیلی طول می‌کشد و خیلی زمان لازم است تا به مقصد برسیم بلکه فاصله زمانی رسیدن به مقصد خیلی کم است.

تشبیه

مشبه: مردم

مشبه‌به: مسافرانی که احساس می‌کنند به آخر رسیده‌اند

وجه شبیه: هر چه در آینده نزدیک و دور رخ می‌دهد همانند رخدادهای کنونی است و ما هر لحظه به سوی مرگ در حرکت هستیم؛ از این رو امام ما را به کسانی توصیف می‌کند که سفرشان به پایان رسیده و به مقصد رسیده‌اند.

۵.۴. فانی بودن

«وَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُو»^۲

چگونه می‌توانید امید به بقا داشته باشید آن کس که روز معینی در پیش دارد که از آن نمی‌تواند فراتر برود.

۵.۵. سرعت در پیشروی به سوی مرگ

«وَطَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ يَخْدُوهُ وَ مُرْعَجٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَغْمًا»^۱

و مرگ به سرعت او را دنبال می‌کند و به پیش می‌راند و اجل او را به زور و بر خلاف میلش به جدایی از دنیا وادار می‌سازد!

نکته‌ها

- امام علیه السلام مرگ را به طلب‌کننده شتابانی تشبیه کرده که به سرعت در پی انسان است و انسان را مثل آن شتربان در دنیا به پیش می‌راند تا آنکه انسان از این دنیا مفارقت کند، بنابراین نباید از مرگ غافل بود؛ زیرا مرگ از ما غافل نیست و به سرعت به دنبالمان است و ما را در دنیا به پیش می‌راند.
- امام با به کار بردن واژه «یخدو» خواسته‌اند به غفلت ما انسان‌ها از مرگ اشاره کنند؛ زیرا ما انسان‌ها از مرگ غافلیم و همان چیزی که از آن غافلیم ما را به جلو می‌برد و به پایان خط زندگی این دنیا نزدیک می‌کند.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه‌به: حرکت شتابان

وجه شبیه: حرکت بر خلاف میل که انسان را به مفارقت از دنیا فرا می‌خواند.

۱. حَيْثُ: پرشتاب؛ سریع؛ از ماده «حَ» به معنای تحریک کردن و به سرعت دنبال کاری رفتن است؛ «حَتَّى» یعنی با اصرار زیاد او را به سوی چیزی یا کاری شتابانید؛ الانسان علی الشیء حَتَّاءٌ من باب قتل حرَضته علیه و ذهب حَثِثًا أى مسرعا. يَخْدُو: می‌راند؛ تحریک به راه رفتن می‌کند؛ از ماده «خَدی» به معنای راندن شتر همراه با آوازی است که ساربان‌ها می‌خوانند؛ سپس به معنای هرگونه راندن و سوق دادن به کار رفته است؛ بِالْأَبْلِ حَثَّتْهَا عَلَى السَّيْرِ بِالْحَدَاءِ وَ زَانَ غَرَابَ وَ هُوَ الْغَنَاءُ لَهَا وَ حَدَوْتُهُ عَلَى كَذَا بَعَثْتُهُ عَلَيْهِ وَ (الصَّرِيع) مِنَ الْأَعْصَانِ مَا تَهْدَلُ وَ سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ مِنْهُ قِيلَ لِلْقَتِيلِ صَرِيعٌ، وَ فِي بَعْضِ النَّسخِ ضَرِيعٌ بِالضَّادِ الْمَعْجَمَةُ مِنْ ضَرَعَ ضَرَعًا وَ زَانَ شَرَفَ ضَعْفٍ، وَ أَضْرَعْتُهُ الْحُمَى أَوْهَنْتُهُ. مُرْعَجٌ: به زجر آورنده؛ تحریک‌کننده برای راه رفتن؛ از ماده «ازعاج» به معنای بیرون راندن و مضطرب ساختن و ریشه کردن است.

يُفَارِقُ: جدا می‌کند؛ از ماده فَرَّقَ: جدا کردن؛ تَفْرِيقٌ: پراکنده کردن. جدایی افکندن.

رَغْمًا: اکراه؛ برخلاف میل؛ به معنای مجبور ساختن است.

۱. عَسَى: از افعال مقاربه است و بر امیدواری دلالت می‌کند؛ به این معنا که نشان‌دهنده امید تحقق خبر است.

مُجْرِي: راننده اسب و امثال آن؛ از ماده «اجراء» در اینجا کنایه از مسافر است؛ جَرَى: الفرس جریا و أجریته أنا أرسلته و حملته علی السیر.

۲. لَا يَعْدُو: تجاوز نمی‌کند؛ «عَدَاه»: از او تجاوز کرد و گذشت؛ به متجاوز و ظالم هم از این جهت که از محدوده و حیطه خود گذشته و حق دیگران را پایمال می‌کند «متعدی» می‌گویند.



۶. توصیه‌های امام برای رهایی از دنیا

۱. ۶. برای افتخارات دنیا رقابت نکنید

«فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرَهَا»^۱

حال که چنین است برای به دست آوردن عزت و افتخارات (موهوم) دنیا، سر و دست نشکنید.

نکته

- امام می‌فرماید: برای مقامات دنیا با هم دعوا و کشمکش نکنید. دنیا ارزش ندارد که انسان برای رسیدن به مال و مقام آن بخواهد با دیگران رقابت و ستیز کند.

۲. ۶. فریفته زینت دنیا نشوید

«وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا»^۲

و به زینت و نعمت‌های دنیا فریفته نشوید.

۳. ۶. بی‌تابی نکنید

«وَلَا تَجْزَعُوا مِنْ صَرَائِئِهَا وَبُؤْسِهَا»^۳

از رنج و ناراحتی‌های دنیا جزع و بی‌تابی نکنید!

نکته

- اشاره دارد به زیان‌ها و سختی‌های دنیا که از بی‌تابی و ناشکیبایی در برابر آن‌ها نهی شده است و اینکه هرچه زایل‌شدنی و از میان‌رفتنی است، شایسته دل‌بستگی و رغبت نیست؛ هرچند هم سودمند افتد، در برابر سختی‌ها و رنج‌هایی که زوال‌پذیر است، جزع و بی‌تابی روا نیست اگرچه زیان‌آور به شمار آید.^۴

۱. لَا تَنَافَسُوا: رقابت نکنید؛ حسادت نورزید؛ از ماده «تنافس» به معنای تلاش دو انسان است که هرکدام می‌خواهند چیز نفیسی را که در میان آن دو است، به چنگ آورند. وقتی دو یا چند نفر درباره چیزی رقابت می‌کنند درواقع هرکدام می‌خواهد آن را به طرف خود بکشد و توانایی خود را آشکار کند.

۲. لَا تَعْجَبُوا: شاد و خوشحال نشوید.

نَعِيم: رفاه و خوشی زندگانی؛ به نعمت هم از این جهت که موجب آسایش انسان است نعمت می‌گویند؛ به مال و دارایی هم از آنجا که آسایش‌آور است نعیم می‌گویند.

۳. لَا تَجْزَعُوا: جزع و بی‌تابی نکنید؛ جَزَعٌ، يَجْزَعُ جَزَعاً به معنای بی‌تابی. ناله؛ جزوع: بسیار بی‌تابی‌کننده.

صَرَائِ: دشواری؛ خسارت مالی یا مشکل زیان‌بار؛ از ریشه صَرَعَ؛ تَصَرَّعَ به معنی تذلل است.

بُؤْس: سختی؛ بیچارگی؛ ناپسند؛ بَأْسَاء: سختی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۷.

۴. ۶. افتخارات دنیا پایان‌پذیر است

«فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ»^۱

چراکه عزت و افتخاراتش به‌زودی پایان می‌گیرد.

۵. ۶. زینت‌های دنیا زایل‌شدنی است

«وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ»

زینت و نعمت‌هایش زایل می‌گردد.

۶. ۶. رنج دنیا تمام می‌شود

«وَصَرَائِهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ»^۲

و رنج و ناراحتی‌هایش تمام می‌شود.

۷. ۶. همه فانی هستند

«وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ»^۳

و در یک کلمه، دوران هر چیز، سپری می‌شود و هر موجود زنده‌ای به‌سوی فنا پیش می‌رود!

۷. صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا

«أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌّ وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصُّرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

آیا برای شما در آثار گذشتگان مایه خودداری از گناه نیست؟ آیا برای شما در سرگذشت پدرانان پیش و عبرتی نیست، اگر اهل تعقل باشید؟

۱. انْقِطَاع: بریدن؛ از ماده قَطَعَ به معنای قطع کردن.

۲. نَفَاد: پایان‌یافتنی؛ تمام‌شدنی؛ به معنای فنا و نابودی و پایان یافتن است.

۳. فَنَاءٌ: از بین رفتن؛ فنا، معدوم شدن نیست؛ زیرا موجود، معدوم نمی‌شود بلکه مقصود از بین رفتن صورت و ترکیب ظاهری است. همین که انسانی مُرد و خاک شد، فانی شده است؛ الْفَنَاءُ: ضد بقاء.

۴. مُزْدَجَرٌّ: بازداشته شده؛ وسیله‌ای برای منع و طرد؛ از ماده «زجر» به معنای عامل بازدارنده است و «زجر» در اصل به معنای دور ساختن و طرد کردن با صدای بلند است و «مزدجر» در جمله فوق، مصدر میمی به معنای اسم فاعل است. تَبَصُّرَةٌ: مایه بصیرت؛ بَصَرٌ: قوه بینایی بصر از باب افعال به معنی دیدن به کار رفته است؛ تَبَصُّرَةٌ: یعنی بینایی دادن، واضح نمودن.



مشابه

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾^۱ و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایه انزجار [از کفر] است به ایشان رسید.

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ﴾^۲ وَ نِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾^۳ چه باغ‌ها و چشمه‌سارانی بر جای نهادند و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو و نعمتی که از آن برخوردار بودند. این چنین [بود] و آن‌ها را به مردمی دیگر میراث دادیم و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.

۸. فراگیری مرگ

«أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ»^۴

آیا نمی‌دانید که گذشتگان‌تان باز نمی‌گردند و بازماندگان باقی نمی‌مانند؟!

نکته

● اشاره به اینکه قانون مرگ و فنا قانونی است فراگیر و شامل که هیچ‌گونه استثنایی نمی‌پذیرد. آن‌ها که رفتند باز نمی‌آیند و آن‌ها که هستند، به دنبال آن‌ها در حرکت‌اند و همه در این قافله شرکت دارند، با این تفاوت که بعضی در صفوف مقدم‌اند و بعضی در صفوف مؤخر.^۴

مشابه

﴿أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ سَابِقٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ﴾^۵ شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم رسید.

۹. احوال اهل دنیا

۱. مرگ و زندگی

«أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا [يُمْسُونَ وَ يُصْبِحُونَ وَ يُصْبِحُونَ وَ يُمْسُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَتَّى فَمَيِّتٌ [فَمَيِّتٌ] يُبَكِّي وَ آخِرُ يَعْرَى»^۱

اهل دنیا را مشاهده نمی‌کنید؟ که صبح و شام حالات گوناگونی دارند: یکی می‌میرد و بر او می‌گریند، دیگری می‌ماند و به او تسلیت می‌گویند.

۲. بیماری و سلامت

«وَ صَرِيْعٌ مُبْتَلًى وَ عَائِدٌ يَعُوذُ وَ آخِرٌ يَنْفُسِهِ يَجُودُ»^۲

یکی بیمار شده و بر زمین افتاده و آن دیگری به عیادت او می‌رود، یکی در حال جان دادن است.

۳. در تعقیب مرگ

«وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ»

و دیگری به دنبال دنیا است در حالی که مرگ او را دنبال می‌کند.

۱. یُصْبِحُونَ: داخل صبح می‌شوند؛ صبح؛ به عقیده راغب صبح و صباح هر دو اول روز و وقت پیدا شدن سرخی آفتاب در افق است.

يُمْسُونَ: داخل شب می‌شوند؛ از ریشه مسی و مساء، اول شب و آمدن تاریکی و صباح، اول روز و آمدن روشنی است؛ امساء: داخل شدن به شب است.

شَتَّى: گوناگون؛ شَت: شَتَّ و شَتَات و شَتَّیت پراکنده کردن و پراکنده شدن است.

يُبَكِّي: بر او گریه می‌شود.

يَعْرَى: به او تسلی داده می‌شود؛ تَعَارَى، تَعَارِي الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را تسلیت گفتند.

۲. صَرِيْعٌ: افتاده؛ «رَجُلٌ صَرِيْعٌ» یعنی مرد به خاک انداخته شده؛ «قَوْمٌ صَرَعَى» یعنی گروه به خاک انداخته شده؛ به مسابقه کشتی از این جهت که هرکدام از کشتی‌گیران می‌خواهد پشت دیگری را به خاک برساند و او را بر زمین ساقط کند، «مصارعه» می‌گویند؛ من الأغصان ما تهدل و سقط إلى الأرض و منه قيل للقتيل صريع، و فی بعض النسخ ضريع بالضاد المعجمة من ضرع ضرعاً وزان شرف ضعف، و أضرعته الحمى أوهنته. مُبْتَلًى: مبتلا شده.

عَائِدٌ: عیادت‌کنندهٔ مریض؛ در اینجا به معنای عیادت‌کننده است.

يَعُوذُ: عیادت می‌کند؛ از مادهٔ عاد به معنای رجوع دوباره و بازگشت است؛ از آنجا که در عیادت از مریض هم مراجعه و بازگشتی به سوی اوست و گویا عیادت بازگشت به سوی مریض بعد از فقدان سلامتی اوست، برای عیادت مریض هم گفته می‌شود؛ عائد: اسم فاعل است و به معنای بازگشت‌کننده است.

يَجُودُ: به خود می‌پیچد؛ از مادهٔ «جود» به معنای سخاوت است ولی این واژه در مورد جان‌کندن نیز به کار می‌رود، که گویی انسان نفیس‌ترین امور، یعنی جان خود را می‌بخشد و می‌رود.

۱. قمر، ۴.

۲. دخان، ۲۹-۲۵.

۳. خَلَفٌ: پس. پشت سر، جانشین؛ خالف: به معنی مانده؛ مخلف: کسی است که ترک شده و باز گذاشته شود؛ خلیفه: نایب و جانشین.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۴۶.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۴.۹. بی خبری

«و غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي»

و یکی در بی خبری است و خدا از او غافل نیست و به دنبال گذشته، باقی مانده هم می گذرد.

نکته

- انسان غافل به مرگ توجه ندارد و غافل است از اینکه تمام اعمال و رفتار و سخنانش ثبت و ضبط شده و باید حساب آن ها را پس بدهد.

۵.۹. مرگ، در هم کوبنده لذت ها

«أَلَا فَادْكُزُوا هَازِمَ اللَّذَاتِ»^۱

آگاه باشید! از نابودکننده لذت ها یاد کنید.

نکته

- بسیاری از مردم، یک عمر زحمت می کشند تا وسایل زندگی و عیش و نوش و لذت را از هر جهت فراهم سازند و درست این در زمانی است که نشانه های مرگ به صورت انواع بیماری ها ظاهر شده است. اضافه بر این، بسیار دیده شده که مجالس عیش و نوش، در یک لحظه، با یک حادثه به مجلس عزا مبدل گشته است و عجب اینکه هیچ تضمینی درباره هیچ کس درباره این خطرها وجود ندارد.^۲

۶.۹. مرگ، گلوگیرکننده شهوات

«وَ مُنْعَصِ الشَّهَوَاتِ»^۳

و بر هم زنده خواسته هاست.

نکته

- مرگی که تاریخ و زمان معینی ندارد و به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست، در آن لحظه که انسان جرعه شهوات و کامیابی ها را سر می کشد، گلویش را می فشارد و به همه چیز پایان می دهد.^۴

۱. هَازِمٌ: خردکننده؛ از بین برنده؛ از ماده هَزَمَ؛ يَهْزِمُهُ هَزْماً به معنای شکست دادن؛ «هازم»: اسم فاعل به معنای به سرعت بریدن و قطع کردن است «هازم اللذات»: قطع کننده لذت ها که همان مرگ است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۵۰.

۳. مُنْعَصٌ: تلخ کننده خوشی؛ أَنْعَصَ، إِنْغَاصاً: تیره و ناپسند شد؛ النُّعْصَةُ: ج نُعْصَ: آنچه باعث جلوگیری از خواسته شود.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۵۰.

۷.۹. مرگ، قطع کننده آرزوها

«وَ قَاطِعِ الْأُمْنِيَّاتِ عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ»^۱

و قطع کننده آرزوهاست آن زمان که شتابان به سوی گناهان می روید.

نکته ها

- آرزوهای انسان به قدری دامنه دار است که هرگز پایان نمی پذیرد بلکه گاه با گذشت عمر همانند سایه هایی که نزدیکی غروب آفتاب گسترده تر می شود، دامنه دارتر می گردد و تنها چیزی که آرزوها را قطع می کند، مرگ است.^۲
- «مُساورة» از ماده «سور» به معنای پریدن و حمله کردن است. اشاره به اینکه بسیار می شود که زشتی ها آن چنان زرق و برق دارد و هوای نفس آن را تزیین می کند که انسان مانند جانور درنده ای که به صید خود حمله می کند و بر آن می پرد به سراغ آن می رود و در این لحظه یاد مرگ می تواند عامل بازدارنده ای باشد.^۳

۱۰. لزوم توجه به نعمت های خدا

«وَ اسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى آدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ وَ مَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَ إِحْسَانِهِ»^۴

برای ادای حق واجب خداوند و نعمت های بی شمار و احسان های بی پایانش، از او یاری بطلبید.

۱. الْأُمْنِيَّاتِ: آرزوها؛ جمع امنیه.

المُساوَرَةُ: پریدن و هجوم بردن؛ از ماده «سور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است. این واژه در مورد کسی که خشمگین می شود نیز به کار می رود و به کار رفتن آن در جمله بالا به خاطر آن است که افراد هواپرست، هنگامی که به سراغ کارهای زشت می روند، سر از پا نمی شناسند و همچون حیوان درنده ای که بر شکار خود می پرند، به آن حمله می کنند؛ الموائبة.

القبيح: ناپسند؛ از ماده قبح به معنای ناپسندی؛ قبیح در اعیان آن است که چشم، دیدن آن را ناپسند دارد و قبیح از احوال و اعمال آن است که نفس، آن را ناپسند داند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۵۰.

۳. همان.

۴. لَا يُحْصَى: بی شمار؛ احصاء: شمارش؛ مراد از «لَا تُحْصَوُهَا» تمام شمردن است؛ یعنی شمارش آن را نمی توانید به آخر رسانید.



خطبه ۱۰۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: جمعه سوم از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
در مدینه در سال ۵۳ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: تبیین شرایط و تفسیر اصول
موضوع: اعتقادی
ویژگی: تبیین رسالت و امامت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۰.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام در آغاز خلافت خود بیان فرمود. نخست به حمد و ثنای الهی می‌پردازد و از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و خدمات برجسته آن حضرت سخن می‌گوید و به پیشگویی وضع خود و مردم عراق می‌پردازد.

نکته‌ها

- تعبیر به «جَمِيعُ أُمُورِهِ» اشاره به آن است که نه تنها در نعمت و کامیابی و سلامت و رفاه او را حمد و سپاس می‌گوییم بلکه در بلا و شدت و مصیبت و در هنگام هجوم حوادث شاکر و سپاسگزاریم.^۱
- «وَنَسْتَعِينُهُ...» اشاره به این حقیقت است که برای اطاعت فرمان او و رعایت حقوقش نیز باید از او یاری بجوئیم که بدون یاری او کاری از ما ساخته نیست.^۲

مشابه

❖ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۳ تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم.

۲. شهادت به توحید

«وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ»^۴

گواهی می‌دهیم جز او معبودی نیست.

۳. رسالت پیامبر

۱.۳. بیان کننده فرمان حق

«وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا»^۵

و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست تا فرمان حق را آشکارا بیان کن.

نکته

- امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابتدا مقام عبودیت و بندگی پیامبر را ذکر کرده‌اند و بعد مقام رسالت ایشان را. این تقدّم و تأخّر به این جهت است که مقام عبودیت تقدّم دارد بر مقام رسالت و تا کسی به مقام عبودیت نایل نشده باشد به مقام رسالت نمی‌رسد.

مشابه

❖ «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»^۶ پس آنچه بدان مأموری را آشکار کن.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۵۹.

۲. همان.

۳. فاتحه، ۵.

۴. نَشْهَدُ: شهادت می‌دهیم.

۵. صَدَعَ: شکافتن در شیء است؛ به رویدن گیاه از آنجا که زمین را می‌شکافد و بیرون می‌آید «صدع» می‌گویند. صَادِعٌ: شکافنده؛ اعلام‌کننده؛ آشکارکننده؛ از ماده «صدع» به معنای شکافتن است و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود، این واژه به معنای اظهار و افشا نیز آمده است و در اینجا به همین معناست و اینکه به دردسرهای شدید «صداع» گفته می‌شود، به این دلیل است که گویی می‌خواهد سر را بشکافد.

۶. حجر، ۹۴.

الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ وَ الْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا وَ بِذِكْرِهِ نَاطِقًا فَأَدَى أَمِينًا وَ مَضَى رَشِيدًا وَ خَلَفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ دَلِيلُهَا مَكِثَ الْكَلَامِ بَطِيءُ الْقِيَامِ سَرِيعٌ إِذَا قَامَ فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَ يَضُمُّ نَشْرُكُمْ فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ مُدْبِرٍ فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى فَتَرْجِعَا حَتَّى تُثَبَّتَا جَمِيعًا أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا حَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ فَكَانَتْكُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.

۱. توصیف پروردگار

۱.۱. ستایش خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ وَ الْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته و دست جود و سخاوتش را به سوی آنان گشوده است.

نکته

- «بسط ید» به صورت کنایه در قدرت داشتن یا بخشندگی به کار رفته است؛ چون نعمت و بخشندگی با دست انجام می‌شود گویا بخشندگی در دست است. مقصود از نعمت فقط نعمت‌های مادی نیست و نعمت‌های معنوی مانند علم و شناخت را هم شامل می‌شود.

۱.۲. گستره حمد الهی

«نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ»^۲

ما او را در تمام کارهایش ستایش می‌کنیم و برای رعایت حقوقش از او یاری می‌طلبیم!

۱. ناشر: گسترش‌دهنده؛ از ماده نَشَرَ در اصل به معنی گستردن و گسترده شدن است. الْبَاسِطُ: بسط‌دهنده؛ بازکننده؛ از ماده بَسَطَ: گشودن؛ وسعت دادن؛ گستردن.

۲. نَحْمَدُ: ستایش می‌کنیم.

نَسْتَعِينُ: یاری می‌جوئیم.

تشبیه

مشبه: رسول اکرم ﷺ

مشبه به: صادع

وجه شبیه: همچنان که یک نفر شکافنده، یک جسم را می شکافد و تقسیم می کند رسول اکرم ﷺ به فرمان الهی کیان شرک را شکست و دل های مشرکان را شکافت و کفر و نادانی را از درون دل های آنها بیرون آورد و سخن از خداوند گفت و یاد او را در دل های آنها جای داد؛ پس از آن رسالت خود را با درستی و امانت به پایان برد.

۲.۳. تبیین اوصاف خداوند

«وَيَذْكُرُهُ نَاطِقًا»

و [برای] متذکر شدن، وجود مقدسش را بین مردم فرستاد.

۳.۳. ادای امانت

«فَأَدَّى أَمِينًا»^۱

او با امانت، رسالت خویش را ادا کرد.

نکته

● پیامبر رسالت الهی را به انجام رساند و آنچه مأمور بود به مردم ابلاغ کند بدون کم و کاست به مردم ابلاغ کرد در حالی که نسبت به آن امین بود. رسالت را همان طور که به او القا شده بود به مردم رساند و هیچ اشتباه و کمبودی در آن صورت نگرفت.

۴.۳. برپایی پرچم حق

«وَمَضَى رَشِيدًا وَ خَلَفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ»^۲

و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذاشت.

نکته

● منظور از پرچم حقی که پیامبر خدا ﷺ پس از خود به جای گذاشته، کتاب خدا و سنت اوست.^۳

۱. اَدَّى: ادا کرد؛ اَدَاء یعنی دادن حق تمام در یک دفعه؛ إصَابَةُ الصَّوَابِ و قِيلِ الاستقامة على طريق الحق مع تصلب فيه.

۲. مَضَى: رفت؛ گذشت؛ در اینجا مراد رحلت کردن است.

رَشِيدًا: مرشد و هادی؛ إصَابَةُ الصَّوَابِ و قِيلِ الاستقامة على طريق الحق مع تصلب فيه، و بهما فسر قوله سبحانه: وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْل. خَلَفَ: جانشین ساخت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶۳.

استعاره

مستعار: رایت

مستعار منه: کتاب و سنت

مستعار له: پرچم

جامع: همان گونه که پرچم برای پیروان آن نشانه و راهنماست، کتاب و سنت نیز برای رهروان راه خدا، مقصد حرکت و وسیله هدایت است.

۴. نحوه برخورد مردم با حق

«مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَّقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَمَنْ لَزَمَهَا لَحِقَ»^۱

پرچمی که هرکس از آن پیشی گیرد، از دین خارج شود و هرکس از آن عقب بماند، هلاک گردد و آن کس که با آن همراه باشد به حق می پیوندد.

نکته

● نحوه برخورد گروه های سه گانه مردم با حق و واقعیت:

۱. گروهی اهل افراط اند؛ مانند خوارج که به گمان خود می خواستند در عمل کردن به قرآن، از امام زمان خود پیشی بگیرند و با کارهای احمقانه، گرفتار تضاد شدند.

۲. گروه دیگر، تفریط کاران هستند؛ که چند قدمی به دنبال حق می روند و سپس تنبلی و سستی و هواپرستی آنها را از ادامه پیروی از حق باز می دارد.

۳. گروه سوم، ملازمان حق اند؛ که نه بر آن پیشی می گیرند و نه از آن عقب می مانند، همیشه در ظل و سایه حق گام بر می دارند و به سر منزل مقصود می رسند.^۲

۱. تَقَدَّمَ: پیشی گرفت.

مَرَّقَ: خارج شد؛ از ماده «مَرَّقَ» به معنای خارج شدن تیر از کمان است و بر همین اساس به خوارج که از ایمان خارج شدند، «مارقین» گفته می شود؛ السهم من الرمية خرج عن المرمى.

تَخَلَّفَ: تخلف کرد.

زَهَقَ: هلاک و نابود شد؛ از ماده «زَهَقَ» به معنای اضمحلال و هلاکت و نابودی است؛ الشئ من باب منع بطل و هلك.

لَزَمَ: آن را گرفت و به آن ملتزم شد؛ لزوم و لزام به معنی: ثبوت و دوام است.

لَحِقَ: لاحق شد؛ لاحق و لاحق به معنی ادراک و رسیدن است؛ لاحوق به معنی ملازمت و لاحق به معنی ادراک مناسب است.

۲. مفعول «لحق» می تواند «کتاب الله» یا «رسول الله» یا «حق» یا همه این ها بوده باشد.

۵. اوصاف راهنمای پرچم

«دَلِيلُهَا مَكِيَّةُ الْكَلَامِ بَطِيءُ الْقِيَامِ سَرِيعُ إِذَا قَامَ»^۱

راهنمای پرچم با تأنی سخن می‌گوید و دیر به پا می‌خیزد اما هنگامی که به پا خاست با سرعت و قاطعیت پیش می‌رود.

نکته‌ها

- «مَكِيَّةُ الْكَلَامِ» به این معنا نیست که او کم سخن می‌گوید بلکه مفهومش این است که با تأنی و دقت و تفکر سخن می‌گوید و به تعبیری دیگر، همیشه سنجیده سخن می‌گوید.^۲
- «بَطِيءُ الْقِيَامِ سَرِيعُ إِذَا قَامَ» تأکید بر این معناست که اعمال او نیز، همچون گفتارش سنجیده است؛ شتاب‌زده برای انجام کاری قیام نمی‌کند.

- دلیل و راهنمای حق که مصداق اعلای آن امیرالمؤمنین علیه السلام است با سرعت و بدون حساب دست به قیام و حرکت نمی‌زند؛ هرچند که مردم عادی تند باشند و انتظار قیام و حرکت تند را داشته باشند. امام تا نیرو و امکانات فراهم نشود قیام نمی‌کند.

۱. ۵. پراکندگی مردم بعد از شهادت امام

«فَإِذَا أَتَيْتُمُ النَّتْمَ لَهُ رِقَابَكُمْ وَ أَشْرُتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ»^۳

زمانی که شما تحت فرمان او درآیید و با انگشت به‌سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید) مرگ او فرا می‌رسد و دورانش سپری می‌شود.

نکته‌ها

- جمله بالا اشاره به این دارد که امام با زحمات زیاد مردم را زیر یک پرچم گرد آورد و مقدمات پیروزی و اتحاد آن‌ها آماده شد ولی تقدیر این بود که امام به شهادت رسید و آن‌ها دوباره پراکنده شدند و دشمن مسلط شد.^۱
- عبارت «الَّتْمَ لَهُ رِقَابَكُمْ» کنایه از اطاعت و فرمان‌بری است. ضمیر در «لَهُ» به خود حضرت امیر علیه السلام بر می‌گردد که راهنمای پرچم حق بود و مردم با وی بیعت کردند.
- «أَشْرُتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ» کنایه از بزرگ شمردن و تجلیل است. شخصیت آن راهنما در نظر آنان به قدری جلوه کرد که دیگر همه با انگشت نشان می‌دهند؛ یعنی شخصیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد.

۲. ۵. جمع کردن مردم متفرق

«فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ تَشْرُكُمُ»^۲

پس از او تا وقتی که خدا بخواهد در دنیا درنگ می‌کنید، سپس خداوند کسی را آشکار می‌کند که شما را جمع کرده و پراکندگی شما را به هم پیوند دهد.

نکته

- امام می‌فرماید: پس از آنکه نخستین دلیل و راهنمای پرچم حق به شهادت رسید، زمانی طولانی و به‌مقداری که بخواهد درنگ خواهید کرد. پس از پنج سال خلافت علی علیه السلام حکومت از دست صاحبان واقعی آن خارج شد و دیگر جبهه حق نتوانست به‌صورت فراگیر حاکم شود. این وضعیت ادامه می‌یابد تا آنکه خداوند کسی را آشکار می‌سازد که نیروهای حق را دوباره جمع‌آوری می‌کند و آن‌ها را از پراکندگی نجات می‌دهد و درواقع ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را نوید می‌دهد که خداوند به دست ایشان حق را بر باطل پیروز می‌کند.

۱. مَكِيَّةُ الْكَلَامِ: سنجیده‌گو؛ از ماده «مكث» به معنای ماندن و توقف توأم با انتظار است و «مَكِيَّة» به کسی گفته می‌شود که عاقل و هوشیار است و حساب‌شده سخن می‌گوید و حرکت می‌کند؛ البطيء.

بَطِيءُ الْقِيَامِ: با تحمل و بردباری قیام‌کننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۶۳.

۳. الَّتْمَ: نرم کردید؛ فرو آوردید؛ باب افعال از ماده لَانَ، يَلِينُ به معنای نرم کردن، التّم: نرم کردید که کنایه از انقیاد است. رِقَاب: گردن‌ها.

أَشْرُتُمْ: اشاره کردید.

أَصَابِع: انگشتان؛ از ماده صَبَع به معنای انگشت. جمع آن اصابع است؛ صَبَعاً به و علیه: با انگشت به او اشاره کرد و او را نشان داد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲. لَبِثْتُمْ: درنگ کردید؛ می‌مانید؛ لَبِثَ به معنای درنگ و مكث کردن است که در اینجا معنای انتظار نیز به آن تزریق شده است.

يُطْلَعُ: ظاهر می‌نماید؛ بیرون آورد؛ برانگیزد؛ یعنی در فضایی تاریک و پس از ناامیدی فردی را برای نجات شما مبعوث کند.

يَجْمَعُ: جمع می‌کند.

يَضُمُّ تَشْرُكُمُ: پراکندگی شما را به هم پیوند می‌دهد؛ شما را بعد از پراکندگی جمع و منسجم کند.

۵. ۳. ثابت بودن در هر شرایطی

«فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ مُدِيرٍ فَإِنَّ الْمُدِيرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعاً»^۱

پس به چیزی که نیامده طمع نکنید و از آن که درگذشت مأیوس نباشید، که آن پشت کرده اگر یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار باشد، شاید هر دو پا به جای خود برگشته و استوار ماند.

نکته‌ها

- امام علیه السلام به بیان دو قاعده کلی می‌پردازد که در پیشامدها و حوادث سخت باید به آن توجه داشت: نخست اینکه نباید در این گونه مواقع گرفتار خوش بینی افراطی شد؛ دیگر اینکه شکست‌ها و مشکلات نیز نباید مایه یأس گردد.^۲
- منظور از «غیر مقبل» کسی است که با ارتکاب منکرات، از دین منحرف شده است، و البته امید به رهبری چنین کسی روا نیست.^۳
- حضرت می‌فرماید: کسی که صلاحیت برای حکومت دارد ولی پشت می‌کند به خلافت و سراغ حاکمیت نمی‌آید از او مأیوس نشوید؛ چراکه او اگر به سراغ حاکمیت نیامده به این خاطر است که شرایط فراهم نیست و اگر شرایط فراهم شود، حاکمیت را به دست خواهد گرفت.

۱. لَا تَطْمَعُوا: طمع نکنید؛ از ماده طمع به معنای امید؛ أَطْمَع، إِطْمَاعاً: به طمع انداخت؛ تَطْمَع، تَطْمَعاً: آن چیز را طمع کرد و خواست، بر آن چیز آزمند شد؛ الطَّمَاع: آن که بسیار طمع کند، طمع‌کار؛ الطَّمَاعَةُ: آزمندی، طمع کردن. مُقْبِل: اقبال‌کننده؛ کسی که برای این امر قیام کرده.

لَا تَيَاسُّوا: ناامید نباشید.

مُدِير: پشت‌کننده؛ کسی که پشت کرده؛ یعنی برای به دست گرفتن رهبری اقدام نکرده یا اینکه در این کار شکست خورده است.

تَزِلَّ: می‌لغزد؛ از ماده زلل به معنای لغزیدن، لیز خوردن؛ اِزْلال: لغزاندن و به خطا افکندن است؛ اسْتِزْلال: طلب لغزش و خطاست؛ أَزَلَّ، إِزْلالاً: لغزانید، به گناه واداشت.

تَثْبُت: ثابت می‌ماند.

تَرْجِعَا: آن دو بر می‌گردند؛ از ماده رجع به معنای رجوع و رجعی به معنی برگشتن و برگرداندن است.

تَثْبُتَا: آن دو ثابت می‌شوند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۶۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶۴.

۶. در پرتو آل محمد

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»^۱

آگاه باشید! آل محمد علیهم السلام همانند ستارگان آسمان‌اند که هر گاه یکی از آن‌ها غروب کند، دیگری طلوع می‌کند.

نکته

- آل پیغمبر علیهم السلام ستارگان هدایت انسان‌ها در تاریکی جهل و خرافه هستند و بدون آن‌ها انسان نمی‌تواند راه سعادت را بشناسد. تشبیه اهل بیت علیهم السلام به ستارگان آسمان، مضمون حدیث ثقلین است؛ یعنی آن‌ها که قرین و همراه قرآن هستند، همواره هدایت‌گرند و از هم جدا نمی‌شوند.

مشابه

- ◇ «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^۲ و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید.
- ◇ «وَالنَّجْمُ هُمْ يَهْتَدُونَ»^۳ و نشانه‌هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره راهیابی می‌کنند.
- ◇ قال رسول الله: «النُّجُومُ امان لاهل الارض مِنَ الْعَرَقِ، وَ اهل بيتي امان لامتي مِنَ الْاِخْتِلَافِ»^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان مایه امنیت از غرق شدن برای اهل زمین هستند و اهل بیت من سبب امان و نجات اتمم از اختلافات هستند.

۱. أَلَا: آگاه باشید.

نُجُوم: ستارگان؛ جمع نجم به معنای ستاره؛ اصل نجم به معنی طلوع و بروز است؛ گویند: ستاره را از آن نجم گویند که طلوع می‌کند.

خَوَى: فرو غلتید؛ غروب کرد؛ از ماده «خوی» به معنای غروب کردن و سقوط نمودن است؛ النجم مال للمغیب.

طَلَعَ: طلوع و مطلع به معنی آشکار شدن است؛ مطلع در آیه ۵ سوره قدر، مصدر میمی و به معنی طلوع است.

۲. انعام، ۹۷.

۳. نحل، ۱۶.

۴. الطرائف، ص ۲۹۴.



تشبیه

مشبه: خاندان پیامبر ﷺ

مشبه‌به: ستارگان آسمان

وجه شبیه: طبیعت ستارگان آسمان چنان است که هر زمان یکی از آن‌ها غروب کند، دیگری طلوع می‌کند و در مورد اهل بیت علیهم‌السلام هم به این صورت است که تمام امت در طول زمان می‌توانند از هدایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام بهره‌مند شوند یعنی همیشه امامی از ایشان در میان امت خواهد بود.

۱. ۶. تمامیت نعمت از برکت اهل بیت

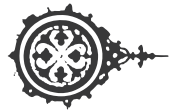
«فَكَانَكُمْ قَدْ تَكَمَّلَتْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ»^۱

گویا می‌بینم در پرتو خاندان پیامبر ﷺ، نعمت‌های الهی بر شما کامل شده و آنچه آرزو داشته‌اید، خداوند به شما ارزانی داشته است.

نکته

● در این عبارت حضرت نفرمود «ویریکم ما کنتم تاملون» بلکه فرمود «أَرَاكُمْ» به خاطر این است که حضرت می‌خواهند بفرمایند: هیچ شکی در آن نیست و به قدری وقوعش قطعی است که گویا الان محقق شده است.

خطبه ۱۰۱



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: یادآوری فضایل و زحمات خویش

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: امام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه درباره حوادث آینده سخن می‌گوید و خطراتی را پیشگویی می‌نماید که مسلمانان، مخصوصاً مردم عراق را تهدید می‌کند.

۱. تَكَمَّلْتُ: تکمیل گشت؛ از ماده کمل: کمال و کمول به معنی تمام است؛ اسْتَكْمَلْ، اسْتِكْمَالًا: کامل و تمام کرد؛ اكْتَمَلَ، اكْتِمَالًا: به طور کامل پایان یافت؛ الاكْمَل: کامل‌تر، تمام‌تر؛ تَكَامَلَ، تَكَامُلًا: آن کار انجام و تکمیل شد. الصَّنَائِعُ: خلقت‌ها؛ احسان‌ها؛ نیکی‌ها؛ جمع «صنیه» در این گونه موارد به معنای نعمت و احسان است؛ جمع الصنیه و هی الاحسان.

أَرَا: نشان داد.

تَأْمُلُونَ: آرزو می‌کنید؛ از ریشه أَمَلَ به معنای آرزو، امید.

نکته

- اول بودن خداوند اول بودن زمانی نیست بلکه اولیت ذاتی و به معنای ازلیت است و ذاتی که ازلی است آغاز و آخری از نظر زمان ندارد.^۱

۳. شهادت به وحدانیت

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِغْلَانِ وَالْقَلْبُ اللَّسَانِ»^۲

و شهادت می‌دهم که معبودی جز (ذات پاک) الله نیست، شهادتی که درون و برون در آن هماهنگ و دل با زبان هم‌صداست.

نکته‌ها

- این تعبیر نشان می‌دهد شهادتی ارزش دارد که تمام وجود انسان را در برگیرد و ظاهر و باطن و قلب و زبان در آن هماهنگ باشد؛ زیرا بسیاری که شهادت به توحید را بر زبان جاری می‌کنند اما دل آن‌ها کانونی است از بت‌پرستی.^۳
- شهادت دادن دو گونه است: الف. تنها اقرار به زبان است؛ ب. شهادت حاکی از اعتقاد درونی بوده و زبان حکایتگر قلب و نهان انسان است. این شهادت واقعی است و اهمیت و ارزش دارد؛ زیرا در آن قلب و زبان و ظاهر و نهان هماهنگ هستند.
- از نظر ادبی «شَهَادَةٌ» مفعول مطلق نوعی است و «يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِغْلَانِ...» صفت برای آن است.

۴. مخالفت با امام

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي»^۴

ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را وادار به گناه نسازد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۷۸.

۲. يُوَافِقُ: مطابقت میان دو چیز است. راغب آن را به کسر واو گفته است: جَزَاءٌ وَفَاقًا: «وفاق» مصدر به معنای فاعل است؛ یعنی «جزاء موافقا» موافق و برابر اعمالشان؛ توفیق: ایجاد موافقت میان دو چیز یا چیزهاست. السِّرُّ: باطن.

الإِغْلَانُ: ظاهر؛ از ماده عَلَن و علانیه آشکار شدن؛ اعلان: آشکار کردن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۷۸.

۴. لَا يَجْرِمَنَّ: وادار نکند؛ از ماده جرم در اصل به معنای قطع کردن و بریدن است و از آنجا که افراد گنهکار پیوند خود را با خدا قطع می‌کنند، این کلمه به گناه نیز اطلاق شده است؛ بنابراین «لا یجرمنکم» به معنای شما را وادار به گناه نکند، است.

شِقَاقِي: مخالفت با من؛ در اصل به معنای شکاف است و به جنگ و منازعه و اختلاف نیز اطلاق می‌شود؛ چراکه طرفین صفوف خود را از یکدیگر جدا می‌سازند و در اینجا به معنای مخالفت و منازعه است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَبِأَوْلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِغْلَانِ وَالْقَلْبُ اللَّسَانِ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عَصْيَانِي وَلَا تَتَرَامَوْا بِالْبُصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنْ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلى الله عليه وآله) مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغَ وَلَا جَهْلَ السَّامِعِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانٍ فَإِذَا فَغَرَتْ فَاغْرَتْهُ وَاشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ وَثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأَّتُهُ غَضَّتِ الْفِثْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْبِيَاءِهَا وَمَاجَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا وَبَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحُهَا وَمِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا فَإِذَا أُتِنَعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَى يَنْعِهِ وَهَدَرَتْ شَقَاقِيَّتُهُ وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةِ وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَالْبَحْرِ الْمُتَلَطِّمِ هَذَا وَكَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ وَيُحْصَدُ الْقَائِمُ وَيُحْطَمُ الْمَحْصُودُ.

۱. حمد الهی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ»

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، قبل از همه نخستین‌ها و آخرین هستی است بعد از همه آخرها.

نکته

- منظور امام علیه السلام از اول بودن خداوند، این است که او مبدأ همه چیز است و مراد آن حضرت از آخر بودن او، این است که او غایت و نهایی است که همه اشیا در هر حال به او منتهی می‌شود؛ بنابراین لازم است که برای او اولی که مبدأ هستی او باشد و آخری که به آن منتهی و متوقف شود، وجود نداشته باشد.^۱

۲. دلیل ازلی و ابدی بودن خداوند

«وَبِأَوْلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ»^۲

به دلیل نخستین بودنش، لازم است آغازی نداشته باشد و به دلیل آخر بودنش، واجب است پایانی برایش نباشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۶۹.

۲. وَجَبَ: ایجاب کرد؛ وجوب به معنی ثبوت است؛ واجبات را به واسطه ثابت‌العمل بودن واجبات گفته‌اند؛ همچنین وجوب به معنی سقوط است؛ در اینجا وَجَبَ به معنای لازم و واجب است.



نکته‌ها

- اشاره به اینکه کینه‌توزی‌ها و لجاجت‌ها و حسادت‌ها در بسیاری از موارد، انسان را به گناه می‌کشاند و پرده‌ای در مقابل چشم او می‌افکند و چهره حقیقت را نمی‌بیند.^۱
- «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي» یعنی مخالفت با من شما را به گناه و ارتکاب جرم وادار نسازد؛ چراکه مخالفت با امام معصومی که خدا او را توسط پیامبرش منصوب کرده، جایز نیست و گناه است.

۵. نافرمانی از امام

«وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِصْيَانِي مَنِي»^۲

و نافرمانی از من شما را به پیروی از هوای نفس نکشانند.

نکته

- «استهواء» به معنای سقوط است. امام علیه السلام می‌فرماید: نافرمانی من موجب سقوط شما نشود که البته اینجا سقوط معنوی منظور است؛ یعنی اگر نافرمانی علی علیه السلام را کردید از راه حق و صراط مستقیم الهی منحرف گشته‌اید و انحراف از صراط حق، یعنی سقوط از مرتبه انسانی.

۶. انکار امام

«وَلَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ»^۳

و به‌هنگام شنیدن سخنانم، با دیده انکار به یکدیگر نگاه نکنید!

نکته

- گروهی از منافقان در بین یاران امام علیه السلام بودند که از هر فرصتی برای برانگیختن فتنه استفاده می‌کردند و هر گاه امام از غیب برای یارانش می‌گفت، منافقان در بین خود چشمک زده و درگوشی سخن می‌گفتند تا اینکه امام به رویشان فریاد کشید و آن‌ها را نکوهش کرد.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۲.

۲. لَا يَسْتَهْوِيَنَّ: حیران و سرگردان نسازد؛ از ماده «هوی» گرفته شده و مفهومش این است که شما را به پیروی هوای نفس وادار نکند.

عِصْيَان: نافرمانی کردن؛ تَعْصَى، تَعْصِيّاً علیه: از او نافرمانی کرد؛ العاصي: ج عَصَاة و عاصُونَ: معصیت‌کار، گناهکار، آن‌که دستور فرمانده خود را اطاعت نکند؛ العِصْيَان: نافرمانی، مخالفت؛ اسْتَعْصَى، اسْتِعْصَاءً: از مالک خود نافرمانی کرد.

۳. لَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ: با اشاره و کنایه به یکدیگر نگاه نکنید؛ از ریشه رَمَى که به باب تفاعل رفته و در اینجا به معنای این است که به هم چشمک نزنید.

تَسْمَعُونَ: می‌شنوید.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۱.



۷. ابلاغ‌کننده سخن پیامبر

«قَوْلَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنْ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ وَ لَا جَهْلَ السَّامِعُ»^۱

به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنچه به شما خبر می‌دهم از پیامبر امی است؛ آن‌که این سخن را ابلاغ نموده دروغ نگفته و آن‌که آن را شنیده نادان نبوده است.

نکته‌ها

- مهم‌ترین مسئله در نظام عالم، مسئله حیات و زندگی است و با تمام تلاش‌هایی که انسان‌ها انجام داده‌اند هنوز نتوانسته‌اند اسرار مسئله حیات را کشف کنند و مطالعه درباره آن، انسان را به خداوند می‌رساند. هدف امام این است که با پیشگویی‌هایی که عین حقیقت است و پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند مردم را آماده سازند تا بتوانند خطرات حوادث سخت آینده را به حداقل برسانند.^۲
- هدف امام علیه السلام این است که به مخاطبان خود اطمینان دهند که آنچه درباره حوادث آینده می‌گوییم نه بر پایه حدس و تخمین است و نه از قبیل پیشگویی کاهنان، بلکه واقعیت‌هایی است که از رسول خدا شنیده‌ام و من کسی نیستم که در درک سخنان آن حضرت، خطا کرده باشم؛ بنابراین آنچه می‌گویم عین حقیقت است.^۳

۱. فَلَقَ: شکافت؛ اسم مصدر است به معنی شکافته شده؛ طبری آن را شکاف وسیع گفته. در اینجا به معنای شکافتن است؛ به صبح فلق می‌گویند؛ زیرا ظلمت شب را می‌شکافد و آشکار می‌گردد.

بَرَأَ: آفرید؛ از ماده «برء» گاه به معنای آفریدن و ایجاد کردن آمده و گاه به معنای دوری جستن و برانگیختن از چیزی و در اینجا به معنای اول است و اطلاق «بَرَأَ» معنای بهبودی و سلامتی به جهت آن است که شخص از حالت اول که بیمار است، جدا می‌شود.

النَّسَمَةُ: جان؛ در اصل به معنای وزش ملایم باد است و گاه به معنای نفس کشیدن آمده و به همین مناسبت، به خود انسان هم که تنفس دارد، اطلاق شده است؛ محرّكة الرّيح كالتّسيم ثم سميت بها التّنفّس و الجمع نسَم مثل قصبَة و قصب.

أَنْبَأَكُمْ: خبری به شما می‌دهم؛ از ماده «نبا» به معنای خبری که فایده بزرگ دارد و مفید علم یا ظن است؛ جمع آن أنباء است؛ نَبِئَ: این لفظ که بر وزن فاعیل است اگر به معنی فاعل باشد، معنایش خبردهنده است.

الْأُمِّيَّ: درس‌نخوانده یا کسی که منسوب به «ام» یعنی مادر است و جز در دامان مادر مطلبی فرا نگرفته. اشاره لطیفی به این نکته است که پیامبر اکرم با اینکه اصلاً درس‌نخوانده بود، هم از گذشته خبر می‌داد و هم از آینده و این یکی از نشانه‌های ارتباط او با خداوند است.

مَا كَذَبَ: دروغ نگفت.

مُبَلِّغٌ: تبلیغ‌کننده؛ بلوغ و بلاغ، یعنی رسیدن به انتهای مقصد، اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد هرچند به آخر آن نرسد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۳.

۳. همان.

- احتمالاً مراد از «مبلّغ» پیامبر اکرم و مراد از «سامع» خود حضرت امیر علی (ع) است.

مشابه

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱ و سخن از روی هوا نمی گوید. این سخن نیست جز آنچه بدو وحی می شود. او را آن فرشته بس نیرومند تعلیم داده است.

۸. پیشگویی امام درباره حاکم شام

«لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَى بِالشَّامِ وَفَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ»^۲

گویا می بینم شخصی بسیار گمراه و گمراه کننده بر مردم شام مسلط شده و همچون حیوانات بر آن ها بانگ می زند (و آن قدر پیشروی می کند که) پرچم های خویش را در اطراف کوفه نصب می کند!

نکته ها

- منظور از فرد «ضَلِيل» (گمراه و گمراه کننده) اشاره به حاکمان بیدادگر بنی امیه است.^۳

۱. نجم، ۵-۳.

۲. ضَلِيل: بسیار گمراه؛ از ماده «ضَلَّ» به معنای گمراهی گرفته شده، و به معنای کسی است که بسیار گمراه است و طبعاً هم گمراه است و هم گمراه کننده؛ وزان سَكَيْتَ الكثير الضَّلَّ.

نَعَى: بانگ زد؛ از ماده «نَعَى» در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آن ها گفته می شود، اطلاق شده و تعبیر بالا اشاره به آن است که بنی امیه گروهی از مردم شام را تحمیق کرده بودند و همچون حیوانات به هرجا می خواستند، می بردند؛ الراعی لغنمه من باب ضرب صاح بها و زجرها.

فَحَصَ: بحث و جست و جو؛ القطا التراب اتَّخَذَ فيه مفحصاً بفتح الميم و الحاء و هو يجثمه و الموضع الذي تبيض فيه ضَوَاحِي: اطراف؛ ناحیه ها، جمع ضاحیه به معنای ناحیه است؛ البلد ناحيته القريبة منه.

كُوفَانَ: کوفه و در اصل به معنای تپه شن های دایره مانند و سرخ رنگ است؛ الكوفة قال الفيومي: و هي مدينة مشهورة بالعراق قيل: سميت كوفة لاستدارة بنائها، لأنه يقال تكوَّف القوم إذا اجتمعوا و استداروا، و في القاموس الكوفة بالضم الرملة الحمراء المستديرة أو كل رملة يخالطها حصباء و مدينة العراق الكبرى و قبة الاسلام و دار هجرة المسلمين، مصرّها سعد بن أبي وقاص، و كان منزل نوح عليه السلام و بنى مسجدها، سميت بها لاستدارتها و اجتماع الناس بها، و يقال لها: كوفان و يفتح، و كوفة الجند لأنه اختطت فيها خطط العرب أيام عثمان خططها السائب بن الاقرع الثقفي، أو سميت بكوفان و هو جبل صغير فسهله و اختطوا عليه، أو من الكيف القطع لأن ابرويزا قطعه ليهرام، أو لأنها قطعة من البلاد و الأصل كيفية فلما سكنت الباء و انضم ما قبلها جعلت واوا، أو من قولهم هم في كوفان بالضم و يفتح و كوفان محرّكة مشددة الواو أي في عز و منعة، أو لأن جبل سائيد ما محيط بها، أو لأن سعد الما ارتاد هذه، المنزلة للمسلمين قال لهم تكوّفوا، أو لأنه قال كوفوا هذه الرملة أي نحوّها.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۷.



- «فَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ» کنایه است از دست اندازی معاویه به شهر کوفه و پیرامون آن.^۱
- «لام» در «لَكَائِي» برای جواب قسم است و علامت این است که قسمی در اینجا حذف شده است و در واقع «والله كاتب انظر» بوده است؛ یعنی به خدا قسم من می نگرم.

۹. شاخصه های معاویه

۹.۱. اوج طغیان

«فَإِذَا فَغَرْتُ فَاعِرْتُهُ وَاشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ»^۲

هنگامی که او دهن باز می کند و طغیانش به اوج می رسد.

نکته ها

- جمله «فَغَرْتُ فَاعِرْتُهُ» کنایه است از یورش بردن و شبیخون زدن به مردم و این به مناسبت شباهتی است که با یورش شیر به شکار خود دارد.^۳
- به طور کلی کسی که می خواهد قدرت خود را نشان دهد، ابتدا دهان خود را باز کرده و شعار می دهد یا تهدید می کند پس از آنکه حرف های خود را زد معمولاً کار خود را شروع می کند و بعد که در جایی پیروز شد و تسلط یافت به شدت با مردم برخورد می کند.
- عبارت «اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ» اشاره است به سرکشی و شدت یورش او و این اصطلاح است برای اسب سرکش که به لجام قوی و سخت نیاز دارد.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۷۰.

۲. فَغَرْتُ فَاعِرْتُهُ: دهانش را باز کرد؛ از ماده «فغر» به معنای گشودن دهان است. فاغره به معنای دهان است؛ فعل «فَغَرَّ» هم به صورت لازم استعمال می شود و هم متعدی؛ الفم فغرا من باب نصر و نفع انفتح، و فغرت ففتحته يتعدى و لا يتعدى؛ الفاغرة) اصول التلویفر و يستعار للفم باعتبار انفتاحها يقال: و فغرت فاغرتة أى انفتح فوه. اشْتَدَّتْ: سخت گرفت.

شَكِيمَتُهُ: دهنه؛ در اصل به معنای دهان بند حیوان است؛ قطعه فلزی که متصل به افسار است و در دهن حیوان قرار می گیرد؛ سپس به هرگونه فشار اطلاق شده است و در جمله بالا به همین معناست؛ فی اللجام الحديدية المعترضة فی فم الفرس فيها الفاس و الجمع شکائم، يقال: فلان شديد الشکيمة أنف أبي لا ينقاد، لأن شدة الشکيمة و قوتها تدل على قوة الفرس.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۷۰.

۴. همان.

۲.۹. سرکشی روی زمین

«وَتَقَلَّتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ»^۱

و جای پایش در زمین محکم می گردد.

نکته

● «تَقَلَّتْ وَطْأَتُهُ» کنایه است بر بسیاری قدرت او در زمین و فشار او بر مردم و مناسب تر این است که این بیان اشاره به عبدالملک بن مروان باشد که از چگونگی احوال و طغیان و سرکشی او در روی زمین، پیش از این سخن رفته است.^۲

۳.۹. برانگیختن فتنه

«عَصَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا»^۳

فتنه، فرزندان خود را با دندانهای خویش می گزد.

نکته

● اشاره به این نکته می کند که این آشوبها و فتنهها، دامن فتنه گران را نیز رها نمی کند و فضای جامعه چنان تاریک می شود که همه در امواج فتنه غرق می شوند؛ زیرا وقتی قدرت متمرکز شد، قدرت به فرزندان خود نیز رحم نمی کند و نیشهای خود را در بدن قدرت طلبان فرو می کند و جایی که جنگ و فتنه باشد، جنگ و دندان فتنه آشکار می گردد.^۴

استعاره

مستعار: عَصَّ

مستعار منه: گزیدن

مستعار له: فتنه

جامع: برای فتنه لفظ عَصَّ (گزیدن) را استعاره آورده است؛ زیرا فتنه و گزیدن، هر دو با سختی و درد توأم است و با ذکر انیاب (دندانها) برای فتنه و أبناء (فرزندان) برای مردم، این استعاره را تکمیل فرموده است.

۴.۹. امواج جنگ

«وَمَا جَتِ الْخَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا»^۱

و امواج جنگ به حرکت در می آید.

استعاره

مستعار: موج

مستعار منه: درهم ریختگی

مستعار له: جنگ

جامع: موج را برای جنگ استعاره آورده و این کنایه است از درهم ریختگی ناشی از کشتارها و بیم و هراس هایی که جنگ به همراه دارد و مانند موج است.

۵.۹. عبوس شدن چهره روزگار

«وَبَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحُهَا»^۲

چهره عبوس روزگار ظاهر می شود.

نکته ها

● کنایه از شدت گرفتاری مردم به ستم و هراس و ترس و خرابی و ویرانی است.^۳

۱. مَا جَتِ: موج ایجاد کرد؛ از ریشه ماَج، يَمْوجُ یعنی طوفانی شد و به موج درآمد؛ مَوَاج: بسیار موج زننده؛ موجه: جمع آن موجات به معنای یک موج؛ ماجت: به هیجان درآمد.

۲. بَدَا: بروز کرد.

کُلُّوْح: روزهای عبوس و سخت؛ از ریشه کَلَحَ به معنای عبوس بودن است؛ کلوح آشکار شدن دندانها در عبوسی است؛ یکلح من باب منع، کلوحا و کلاحا بضمهما تکثر فی عبوس.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴۲.

۱. تَقَلَّتْ: سنگینی کرد؛ از ریشه ثَقَلَ: سنگینی؛ ثَقِيل یعنی سنگین؛ أَثْقَال: جمع ثقل است و آن چیزی است که حملش سنگین است؛ تَقَلَّتْ: محکم و سنگین.

وَطْأَتُهُ: گام هایش؛ از ریشه وَطُوْ به معنای زیر پا گذاشتن و قدم نهادن است؛ موطناً زمین را گویند که زیر پا می ماند؛ الدوس بالقدم و الوطأة الأخذة الشديدة و الضغطة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۷۰.

۳. عَصَّتْ: گزید؛ با دهن گاز گرفت.

أَنْيَابٍ: دندانها؛ الْأَنْيَابُ، نَبْأٌ: نَبْأٌ: به دندان او آسیب رسانید

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۷.



● واژه «کلوح» کنایه است از مصیبت‌هایی که در آن روزگار روی می‌دهد و مانند شب، تیره و تار است.^۱

۹.۶. نمایان شدن رنج و مشقت

«وَمِنَ اللَّيَالِي كُدُو حَهَا»^۲

و درد و رنج و مشقت شب‌ها، نمایان می‌گردد.

نکته

● کنایه از شدت گرفتاری مردم به ستم و هراس و ترس و خرابی و ویرانی است.^۳

۱۰. ثمره حکومت معاویه

۱۰.۱. میوه ظلم

«فَإِذَا أَتِنَعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَى يَنْعِهِ»^۴

هنگامی که کشت او (آن ظالم گمراه) به مرحله درو می‌رسد، برای چیدنش به پا می‌خیزد.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه دوران حکومت آن‌ها دیری نمی‌پاید و این گمراهان ستمگر از کار خود بهره‌چندانی نمی‌گیرند و به‌زودی پرچم‌های مخالفان برافراشته می‌شود و از هر سو آن‌ها را احاطه می‌کند. ممکن است این جمله‌ها اشاره به قیام بنی‌عباس علیه بنی‌امیه باشد.^۵

● حضرت در وصف حکومت آن فرد گمراه یا به‌طور کلی حکومت‌های قدرتمند باطل می‌فرماید: هنگامی که کشت و زراعت آن خوب برسد به این معنا که افراد گمراه و قدرت‌طلب در ابتدا مقدماتی فراهم می‌سازند و تشکیلاتی درست می‌کنند که حکومت خود را تثبیت کنند، به هر حال هنگامی که مقدمات تسلط او بر مردم درست شود یا نتیجه بدهد، در این هنگام پرچم‌های فتنه بسته و گره زده می‌شود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۷۱.

۲. کُدُو ح: زخم‌ها و جراحات؛ به‌معنای شدت تلاش و کوشش است، آن‌چنان که در وجود انسان اثر کند و در اصل به‌معنای خراش نهادن بر چیزی است؛ بالضم جمع کدح و هو الخدش و اثر الجراحة.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴. أَتِنَعَ: به کمال رسید؛ «أَتِنَعَ زَرْعُهُ»: رسیدن و نتیجه دادن زراعت که مقصود در اینجا به نتیجه رسیدن مقدمات حکومت و تسلط بر مردم است؛ الزرع وزان آکرم، و کذلک ینع من باب منع و ضرب ینعا إذا نضج و حان قطافه و قام علی ینعه آی علی نضجه فیکون مصدرا؛ و یحتمل أن یکون جمع ینع مثل صحب و صاحب و الیانع الثمر الناضج. زَرْعُ: روپاندن. کاشتن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۸.



۱۰.۲. هیجان

«وَهَدَرْتُ شَقَاشِقُهُ»^۱

به هیجان در می‌آید.

۱۰.۳. کشیدن شمشیر

«وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ»^۲

برق شمشیرش می‌درخشد.

۱۰.۴. پرچم فتنه

«عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْصِلَةِ»^۳

در آن هنگام پرچم‌های فتنه‌های سخت (بر ضد او) به اهتزاز در می‌آید.

۱۰.۵. روی آوردن دشمنان

«وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَالْبَحْرِ الْمُتَلْتِمِ»^۴

و دشمنانش همچون شب تار و دریای متلاطم، روی می‌آورند!

۱. هَدَرْتُ: به صدا درآمد؛ از ریشه هَدَرَ، يَهْدِرُ به‌معنای جوشید، به جوش آمد؛ تند غرید؛ نعره کشید؛ البعير هدرا من باب ضرب صَوْتُ.

شَقَاشِقُ: چیزی شبیه ریه در گلوی شتر؛ جمع «ششقه» به معنای پوسته‌ای است مانند بادکنک که شتر به‌هنگام هیجان از دهان خود بیرون می‌آورد؛ سپس به هر گونه هیجان اطلاق شده است؛ جمع الششقة بالكسر و هوشیء يشبه الزية يخرج من فم البعير عند الهياج و يقال للخطيب ذو ششقة تشبها له بالفحل و منه الخطبة الششقية و قد مر.

۲. بَرَقَتْ: درخشیدن گرفت؛ برق، نور.

بَوَارِقُ: شمشیرها و نیزه‌ها؛ جمع «بارقه» به‌معنای شمشیر.

۳. عُقِدَتْ: بسته شد.

رَايَاتُ الْفِتَنِ: پرچم‌های فتنه.

مُعْصِلَةٌ: سخت و ناتوان‌کننده؛ از ریشه عَصَلَ به‌معنای سختی و دشواری؛ غَصَلَ: بر او سخت گرفت و نگذاشت کارش را بکند؛ أَعَصَلَ: آن کار سخت و دشوار و پیچیده شد؛ کالمشكلة لفظا و معنى يقال: أعضل الأمر أى أشكل و أعضلنى الأمر أى أعيانى يتعدى و لا يتعدى، وداء عضال لا يهتدى بعلاجه.

۴. أَقْبَلْنَ: روی آوردند.

الْمُتْلَطِمُ: موج‌های دریا متلاطم شدند و به هم خوردند؛ از ریشه لَطَمَ، التَطَمَ، التَطَاماً: آن قوم بر یکدیگر سیلی زدند؛ البحر ضرب أمواجه بعضها بعضا فهو يلتطم.

الليْلِ الْمُظْلِمِ: شب تاریک؛ كمحسن الكثير الظلام.

الْبَحْرِ الْمُتْلَطِمِ: دریای متلاطم؛ التطم: البحر ضرب أمواجه بعضها بعضا فهو يلتطم.

نکته

● منظور از «فتنه‌های مشکل» فتنه‌هایی است که حل‌ناشدنی است. حضرت در این عبارت ادامه می‌دهد که وقتی کشت و زرع قدرت و حکومت به نتیجه رسید، پرچم‌های گمراهی و فتنه بسته می‌شود و فتنه‌ها یکی پس از دیگری و مانند شب تاریک و دریای متلاطم رو می‌آورند؛ به عبارت دیگر وقتی حکومتی با رضایت مردم همراه نبود و قرار شد که با زور و شمشیر برقرار بماند، در این صورت فردی که حکومت را به دست گرفته باید با همه زدوبند کند و ممکن است با او مخالفت کنند، در نتیجه فتنه‌ها پیاپی از راه می‌رسند.

تشبیه

مشبه: پدید آمدن فتنه‌ها

مشبه‌به: رو آوردن شب تاریک

وجه شبه: پدید آمدن این فتنه‌ها را به رو آوردن شب تاریک تشبیه فرموده است. وجه مشابهت این دو این است که همان‌گونه که در شب تاریک نمی‌توان راه به جایی برد، در این فتنه و آشوب نیز نمی‌توان به حق راه یافت.

تشبیه

مشبه: پدید آمدن فتنه‌ها

مشبه‌به: دریای متلاطم

وجه شبه: به سبب بزرگی فتنه و درهم‌ریختگی طبقات مردم است که گروهی گروه دیگر را واژگون و نابود می‌سازند؛ همان‌گونه که امواج دریا بر یکدیگر فرود می‌آیند و بر چهره هم سیلی می‌زنند.

۱۱. طوفان‌های شکننده

«هَذَا وَ كَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ»^۱

اضافه بر این‌ها، چه طوفان‌های سخت و پرصدایی شهر کوفه را می‌شکافت!

۱. يَخْرِقُ: می‌شکافت؛ خرق: شکافتن؛ پاره کردن؛ «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ»: هرگز زمین را نتوانی شکافت.

قَاصِفٍ: صدای شدید رعد و طوفان؛ از ریشه قَصَفَ: شکستن؛ راغب گوید: باد قاصف آن است که هرچه از درخت و بنا در مسیرش باشد، می‌شکند.

نکته

● علت فشارهایی که بر کوفه وارد می‌آمد این بود که در بین شهرهای آن زمان کوفه تنها شهر نظامی بوده است و در حقیقت مانند یک پادگان نظامی بسیار بزرگ بود؛ بنابراین کوفه به لحاظ اینکه یک شهر ارتشی بود و جنگجویان بزرگی در آن زندگی می‌کردند همیشه مورد هجوم واقع می‌شد و می‌خواستند مرکزیت کوفه و قدرت آن را نابود سازند.

۱۱.۱. بروز فتنه‌ها

«وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ»^۱

و چه تندبادهایی که بر آن می‌گذرد و به زودی دسته‌های مختلف به جان هم می‌افتند.

نکته‌ها

● دو احتمال درباره معنای عبارت «تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ» داده‌اند: الف. قرون را به معنای نسل‌ها و مردمان یک دوره بگیریم که در این صورت معنا این می‌شود: و به زودی نسل‌ها با یکدیگر درگیر می‌شوند؛ ب. شاخ‌ها به شاخ‌ها درهم‌پیچیده می‌شوند و به تعبیر دیگر قدرتمندان شاخ‌به‌شاخ می‌شوند. این معنا نسبتاً مناسب است برای اینکه قوچ‌ها و بعضی حیوانات دیگر که می‌خواهند ضربه بزنند به وسیله شاخ‌های خود ضربه می‌زنند.

● تعبیر «تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ» با توجه به اینکه «تلتف» به معنای به هم پیچیدن و «قرون» جمع «قرن» به معنای گروهی از مردم است، اشاره به جنگ‌های سختی است که اقوام مختلف در سرزمین عراق و کوفه با یکدیگر داشتند؛ مخصوصاً درگیری‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس.^۲

۱. يَمُرُّ: می‌گذرد؛ از ماده مَرَّ و مرور به معنی رفتن و گذشتن است.

عَاصِفٍ: باد شدید؛ اعمال کافران همچون خاکستری است که باد بر آن در روز طوفانی به شدت وزیده؛ الرِّيْحُ عَاصِفَةٌ یعنی باد طوفانی.

تَلْتَفُّ: می‌پیچد؛ از ریشه لَفَّ به معنای چیزی را به دور هم پیچیدن؛ لَفَّه: عمامه را به دور هم می‌پیچند؛ لَفَّ: گرفتگی یا به هم پیچیده شدن رگی در ساعد انسان.

الْقُرُونُ: شاخ‌ها؛ جمع قرن است و دو معنا دارد: الف. شاخ‌ها ب. به جمعیتی گفته می‌شود که در یک زمان زندگی می‌کنند که از آن تعبیر به نسل می‌شود. از آنجا که مردم یک دوره در سن و سال و احوالات زندگی نزدیک به هم هستند آن‌ها را قرن می‌گویند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۸.



۲.۱۱. بروز آسیب‌ها به مردم

«وَيُخَصِّدُ الْقَائِمُ وَيُحْطِمُ الْمَخْصُودُ»^۱

آنان که سر پا هستند درو می‌شوند و آن‌ها که از پا افتاده‌اند لگدمال می‌گردند!

نکته

- جمله «يُخَصِّدُ الْقَائِمُ وَيُحْطِمُ الْمَخْصُودُ» کنایه لطیفی است از آسیب‌هایی که در طول این حوادث به همه مردم می‌رسد: آن‌ها که سر پا هستند، به زمین می‌خورند و آن‌ها که به زمین افتاده‌اند، پایمال می‌شوند.^۲

استعاره

مستعار: واژه‌های حصد (درو کردن) و حطم (پایمال کردن)

مستعارمنه: متلاشی و نابود شدن

مستعارله: حالت مردم

جامع: واژه‌های حصد (درو کردن) و حطم (پایمال کردن) را برای حالت مردم استعاره آورده است؛ چون حالت آن‌ها با زرع و کشت مناسبت دارد؛ به این معنا که زراعت هنگامی که سرپاست درو، و پس از آن کوبیده می‌شود. در اینجا حصد کنایه از مرگ و کشتار مردم است و حطم نابودی و متلاشی شدن اعضای آن‌ها در خاک است.

خطبه ۱۰۲



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در بصره سال ۳۶

هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: فتح بصره و پرده‌برداری امام علی(ع) از آینده

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: موقعیت‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۸.

پیشگفتار خطبه

این خطبه اشاره به حوادث سخت روز رستاخیز دارد، که خداوند اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب دقیق و دادن پاداش و کیفر اعمالشان جمع می‌کند و همچنین اشاره به فتنه‌های وحشتناکی دارد که همچون پاره‌های شب تاریک روی می‌آورند و مردم را در فشار شدید قرار می‌دهند.

۱. يُخَصِّدُ الْقَائِمُ: آنچه از خیر و نیکی باقی مانده، درو می‌شود؛ از ریشه حَصَدَ: درو کردن؛ حصید: دروشده. در زرع و غیره به کار رفته است؛ الزرع قطعه بالمنجل.

يُحْطِمُ: پایمال و خرد می‌شود؛ از ریشه حطم به معنی شکستن؛ حطام آن است که از خشکی شکسته شود؛ جهنم از آن جهت «حُطْمَه» نامیده شده که هر چیز را می‌شکند و خورد می‌کند؛ الکسر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۸۸.

- تعبیر به خضوع و قیام اشاره به این است که مردم در روز قیامت همچون کسانی هستند که در دادگاه‌ها در برابر قضات عادل حاضر می‌شوند و در حالی که ایستاده‌اند آثار وحشت در آن‌ها نمایان است که در قرآن نیز به این موضوع اشاره شده است: ^۱ «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ»^۲

مشابه

- ◇ «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»^۳ و روز قیامت همه آن‌ها تنها، به‌سوی او خواهند آمد.
- ◇ «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^۴ بگو: در حقیقت، اولین و آخرین قطعاً همه در موعد روزی معلوم، گردآورده شوند.
- ◇ «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ»^۵ بگو: پروردگارمان ما و شما را جمع خواهد کرد؛ سپس میان ما به‌حق داوری می‌کند و اوست داور دانا.
- ◇ «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»^۶ آن روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند و آن روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند.
- ◇ «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۷ آنان هستند که از دستاوردشان بهره‌ای خواهند داشت و خدا زودشمار است.
- ◇ «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»^۸ گفتند: آیا اگر از ما استخوانی بماند و خاکی، باز هم با آفرینشی نو از قبر برمی‌خیزیم؟
- ◇ «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^۹ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^{۱۰} در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای

وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ خُضُوعًا قِيَامًا قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرْقُ وَرَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ فَأَحْسَنَهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا وَلِنَفْسِهِ مَتَسَعًا. فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ لَا تَقُومُ لَهَا قَانِمَةٌ وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ تَأْتِيكُمْ مَزْمُومَةٌ مَرْحُولَةٌ يَحْفَرُهَا قَانِدُهَا وَيَجْهَدُهَا رَاكِئُهَا أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أَذَلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ وَفِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ قَوْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةٌ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَسَيُبْتَلَى أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَعْبَرِ.

۱. وضع مردم در روز قیامت

«وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ خُضُوعًا قِيَامًا»^۱ آن روز روزی است که خداوند اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب دقیق و دادن جزای اعمال، جمع می‌کند؛ در حالی که همه با خضوع به پا خاسته‌اند!

نکته‌ها

- تعبیر به «اولین» و «آخرین»، اشاره به این حقیقت است که قیامت و حساب اعمال، برای همه انسان‌ها در یک روز و یک زمان خواهد بود؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»^۲
- تعبیر به «نقاش» که به معنای دقت در محاسبه است، نشان می‌دهد در آن روز کمترین و کوچک‌ترین اعمال حسابرسی می‌شود و به آن پاداش یا کیفر داده می‌شود.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۴.

۲. قمر، ۷.

۳. مریم، ۹۵.

۴. واقعه، ۵۰ و ۴۹.

۵. سبا، ۲۶.

۶. هود، ۱۰۳.

۷. بقره، ۲۰۲.

۸. اسراء، ۴۹.

۹. یس، ۷۸ و ۷۹.

۱. نِقَاشِ الْحِسَابِ: حسابرسی دقیق؛ از ریشه نَقَشَ، نَاقَشَ، مُنَاقَشَةً وَنِقَاشًا الْحِسَابِ وَفِي الْحِسَابِ: در حسابرسی دقت کرد؛ حسابرسی‌ها معمولاً به دو صورت انجام می‌شود: گاهی به‌صورت سطحی و بدون دقت است و گاهی به‌طور کامل و با دقت بررسی می‌شود، به این بررسی کامل و همراه با دقت «مناقشه» می‌گویند؛ البته در تعبیرات ما «مناقشه» به مجادله کردن هم گفته می‌شود که این معنا در اینجا منظور نیست برای اینکه حسابرسی مردم در قیامت طوری است که کار به مجادله نمی‌رسد؛ ناقشته: مناقشه استقصیه فی الحساب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۴.

۳. مریم، ۹۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۴.

۳. بهترین‌ها در محشر

«فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا وَ لِنَفْسِهِ مَتَسَعًا»^۱

نیکو حال‌ترین انسان در آن روز کسی است که برای ایستادن جای پایی پیدا کند و برای خود محل وسیعی بیابد.

نکته

● این تعبیر اشاره به یکی از مشکلات عظیم صحنه محشر است که بر اثر کثرت جمعیت و تنگنای مکان حاصل می‌شود و از تعبیرات روایات بر می‌آید که هول محشر و وحشت حسابرسی اعمال، مسئله عامی است که همه حاضران در محشر را فرا می‌گیرد؛ چراکه حتی نیکوکاران از حسابرسی دقیق پروردگار بیمناک‌اند! هول محشر عوامل فراوانی دارد که یکی از آن‌ها همان ضیق مکان است که در جمله بالا آمده است.^۲

۴. هشدار درباره فتنه‌های آینده

«فِتْنٌ كَتَبَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمُ لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ»^۳

فتنه‌هایی است همچون پاره‌های شب تاریک که هیچ کس نمی‌تواند در برابر آن بایستد و هیچ

۱. احسن: بهتر؛ از ریشه «حسن»، وصف است به معنی زیبا و نیکو؛ حسنه: نعمت خوشایند و شادکننده است که به انسان می‌رسد و سینه ضد آن است؛ «احسن» اسم تفضیل است؛ احسان: مصدر باب افعال به معنی نیکی کردن است؛ مُحسِنٌ: نیکوکار؛ مُحسِنِينَ: نیکوکاران.

وَجَدَ: یافت.

قَدَمَيْهِ: پاهایش؛ از ریشه قَدَمَ: پا؛ جمع آن اقدام است.

مَوْضِعٌ: محل.

مَتَسَعٌ: جایگاه گشایش؛ اسم مکان از ماده «وسع» و در اصل «موتسع» بوده است؛ مثال واوی هنگامی که به باب افتعال می‌رود «واو» آن تبدیل به «تاء» می‌شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۶.

۳. قَطَعَ: پاره‌ها؛ جمع «قطعه» است و این تعبیر در مورد شب‌های تاریک شاید به این معناست که بعضی از بخش‌های شب مانند نیمه‌شب یا زمانی که ماه در آسمان نیست، فضا تاریک‌تر است و بعضی آن را به معنای قسمت عمده شب تفسیر کرده‌اند؛ قطعه کسدر و سدره و هی الطائفة من الشیء قال الشارح المعترلی: قطع اللیل جمع قطع و هو الظلمة قال تعالی: فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقُطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَعَلَّ سَهْوًا.

لا تُرَدُّ: بر نمی‌گردد؛ از ماده ردّ به معنی برگرداندن است؛ تردد یعنی رفت‌وآمد پی‌درپی؛ ارتداد یعنی برگشتن؛ مرد: مصدر میمی است به معنی برگرداندن؛ مردود: اسم مفعول است یعنی بازگشت‌شده.

رَايَةٌ: پرچم.

قَائِمَةٌ: قیام‌کننده.

لَا تَقُومُ: قیام نمی‌کند.

ما مثل می‌زند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو: کسی آن‌ها را زنده می‌کند که در آغاز بیافریده است و او به هر آفرینشی داناست.

♦ «وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى»^۱ و در تعجبم از کسی که سرای فانی را آباد می‌کند و خانه باقی را وامی‌گذارد.

۲. اوصاف روز قیامت

«قَدْ الْجَمَهُمُ الْعَرْقُ وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ»^۲

عرق تا دهانشان را احاطه کرده و زلزله زمین آنان را می‌لرزاند.

مشابه

♦ «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَهِيْلًا»^۳ روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به سان ریگ روان گردند.

♦ «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»^۴ آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود.

♦ «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَئِيسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ»^۵ خافضة رافعة»^۶ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا»^۷ چون قیامت واقع شود که در واقع شدنش هیچ دروغ نیست، گروهی را خوارکننده است و گروهی را برافرازنده. آنگاه که زمین به سختی بلرزد و کوه‌ها به تمامی متلاشی شوند و چون غباری پراکنده گردند.

♦ «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ»^۸ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»^۹ که آن روز که نخستین نفخه قیامت، زمین را بلرزاند و نفخه دوم از پس آن بیاید.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵.

۲. رَجَفَ: لرزید؛ از ماده «رجف» به معنای اضطراب و لرزه شدید است و از آنجا که اخبار فتنه‌انگیز، مایه اضطراب جامعه می‌شود، به آن «اراجیف» می‌گویند.

الْجَمَهُمُ الْعَرْقُ: عرق مانند لجام، دهانشان را فرا گرفت؛ اللَّجَمَةُ: جای لگام در چهره اسب یا دهان آن؛ الْمُلْجَمُ: جای لگام بر روی ستور؛ الْجَم، الْجَمَاءُ: ستور را لگام بست.

۳. مزمل، ۱۴.

۴. زلزله، ۱.

۵. واقعه، ۶-۱.

۶. نازعات، ۷و۶.

تشبیه

مشبه: فتنه

مشبه به: شتری که افسار بر دهان دارد

وجه تشبیه: امام برای نشان دادن آمادگی فتنه‌گران از هر نظر، فتنه آنان را به شتری تشبیه می‌کند که افسار بر دهان و جهاز بر پشت دارد و کاملاً تسلیم کسی است که سوار بر آن است و به تعبیر دیگر همه چیز برای پیشرفت فتنه‌گری‌های آن‌ها آماده است.

۶. ضربه شدید فتنه‌ها

«أَهْلَهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ»^۱

این فتنه‌گران، جمعیتی هستند که ضربه آن‌ها بسیار شدید و تلفات آنان کم است.

نکته

- اهل آن فتنه گروهی هستند که حمله‌شان شدید است ولی چندان به دنبال گردآوری مال نیستند بلکه می‌خواهند حکومت را بگیرند و در نتیجه کمتر به فکر اموال و غارت کردن آن هستند.

۷. قیام کنندگان در برابر فتنه

«يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أَذَلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ»^۲

گروهی با آنان در راه خدا می‌جنگند که نزد گردن‌کشان خوار و پست می‌نمایند و در زمین غیر معروف و در آسمان معروف‌اند.

۱. کَلْب: شر و اذیت؛ به معنای اذیت و آزار است؛ چون سگ‌ها مدام حمله کرده و گاز می‌گیرد؛ مطلق یورش و حمله را «کلب» می‌گویند؛ محرکة الشر و الاذی.

سَلَب: ربوده‌شده؛ در این گونه موارد به معنای لباسی است که در میدان جنگ، قاتل از مقتول برمی‌دارد و در عبارت بالا کنایه از این است که تلفات فتنه‌گران بسیار کم است؛ محرکة ایضاً ما یاخذة أحد القرنین فی القتال من قرنه ممّا یکون علیه من ثوب أو سلاح أو درع أو غیرها.

۲. يُجَاهِدُ: می‌جنگد.

أَذَلَّةٌ: خوار و پست؛ از ریشه ذل، ذل (بضم اول) و ذلة (بکسر اول) به معنی خواری و ضد عزت است؛ «اذلة» جمع دلیل است به معنی خواران.

مَجْهُولُونَ: نادانان؛ از ریشه جهل به معنای نادانی. جاهل: نادان؛ سفیه: بی‌اعتنا.

پرچمی از پرچم‌های آن به عقب رانده نمی‌شود.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که گردانندگان این فتنه‌ها بسیار قوی هستند و حساب‌شده وارد میدان می‌شوند و فضای جامعه را تاریک می‌سازند.^۱
- در اینکه منظور از این فتنه‌ها کدام یک از فتنه‌هاست، اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را مربوط به آخرالزمان و نزدیکی‌های قیامت دانسته‌اند و برخی آن را به شورش «صاحب‌الزنج» تطبیق کرده‌اند که به بنی‌عباس حمله کردند و حدود ۱۵ سال حکومتی به مرکزیت بصره داشتند که زیاد گسترده نبود. «صاحب‌الزنج» که ادعا می‌کرد سید علوی است در ابتدا گروه زیادی از بردگان و فقرا را گرد هم آورد و علیه حکومت قیام کرد.

مشابه

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ ابْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲ با آن‌ها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین تنها دین خدا شود ولی اگر از آیین خویش دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

۵. فتنه‌های نزدیک

«تَأْتِيَكُمْ مَرْمُومَةٌ مَرْحُولَةٌ يَخْفِزُهَا قَائِدُهَا وَيَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا»^۳

این فتنه‌ها به‌سوی شما می‌آید؛ همچون شتری مهارشده و جهاز بر پشت نهاده که زمامدارش آن را می‌کشانند و سوارش به‌سرعت آن را می‌راند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۸.

۲. بقره، ۱۹۳.

۳. مَرْمُومَةٌ: مهارشده؛ از ماده «زمام» به معنای حیوانی است که به آن مهار زده باشند و تحت کنترل باشد؛ زممت: البعیر زما شدت علیه زمامه فهو مرموم.

مَرْحُولَةٌ: پالان گذاشته‌شده؛ از ماده «رحل» به معنای جهاز شتر یا وسایل سفر است و در اینجا «مرحوله» به معنای شتر آماده و مهیاست و کنایه از این است که فتنه‌گران با تمام امکانات به پا می‌خیزند؛ کَلْ شىء يعد للرحيل من وعاء المتاع و مرکب البعير و الحلس و الرّسن و جمعه رحال و أرحل مثل سهام و أفلس.

يَخْفِزُ: تحریک می‌کند؛ از ماده «حفز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن و هل دادن است.

يَجْهَدُهَا: به زحمتش می‌اندازد؛ بیش از طاقتش بر او تحمیل می‌کند؛ جهدت: الدّابة و أجهدتها حملت علیها فی السّیر فوق طاقتها.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه گروهی از اولیاء الله که مقام والایی در پیشگاه خدا دارند و در زمینه جهاد فی سبیل الله، قوی و پیشتازند، آتش این فتنه را خاموش می‌کنند. آن‌ها کسانی هستند که به خاطر دوری از ریا و بی‌اعتنایی به دنیا، نزد گردن‌کشان، مقام و منزلتی ندارند و در میان مردم، گمنام‌اند.^۱
- اشاره می‌کند که پرچم ستم و فساد در زمین ماندگار نبوده و به کار خویش در فساد کردن زندگی انسان‌ها و نابودی کرامتشان ادامه نمی‌دهد بلکه انسان‌هایی شریف در دفاع از حق و آزادی بر آن خواهند شورید.^۲
- در آسمان معروف‌اند، اشاره است به اینکه آنان اهل یقین و ایمان‌اند و پروردگار، آن‌ها را بندگانی فرمان‌بردار می‌داند و فرشتگان آنان را اهل عبادت و بندگی خدا می‌شناسند.^۳

مشابه

- ◇ «وَمَنْ سَلَ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ»^۴ هرکه تیغ ستم کشد به همان شمشیر کشته شود.
- ◇ «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»^۵ زیرا نابودی شما در آن زندگی است که محصولش شکست از دشمن است و زندگی شما در آن مرگی است که نتیجه‌اش پیروزی بر دشمن است.
- ◇ «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ»^۶ گرامی‌ترین مرگ‌ها شهادت است.

۸. پیشگویی امام درباره بصره

«قَوْلُ لَكَ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نَقِمِ اللَّهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَ سَيُتَبَلَى

أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ»^۱

در آن زمان، وای بر تو ای بصره از لشکری از عذاب خدا که بدون گرد و غبار و بی‌سروصدا به طرف تو حمله‌ور می‌شوند و به‌زودی اهل تو، به مرگ سرخ و گرسنگی شدید دچار می‌شوند!

نکته‌ها

- تعبیر «عند ذلك» نشان می‌دهد که بصره یکی از کانون‌های فتنه عظیم است که مردمش زیر ضربات آن فتنه به شدیدترین وجه مجازات می‌شوند.^۲
- امام با تعبیر «جیش» قحطی و طاعون شدید را در بصره پیش‌بینی می‌کند و تعبیر «مرگ سرخ» کنایه از وباست و تعبیر «الْجُوعِ الْأَغْبَرِ» به قحطی اشاره می‌کند.^۳
- تعبیر به «نقم الله» نشان می‌دهد که این فتنه وحشتناک کیفر اعمال آن‌هاست.^۴
- «الْمَوْتِ الْأَحْمَرِ» اشاره به کشتار وسیعی است که در بصره واقع می‌شود.^۵

۱. وَیْلُ لَكَ: وای بر تو؛ لفظی است که هرکه در مهلکه واقع شود آن را به کار برد و آن در اصل عذاب و هلاک است. جَیْشٌ: سپاه؛ جمع جُیُوش: ارتش، گروه سربازان؛ جَیْشٌ، تَجْبِیْشُ الْجِیُوشُ: لشکریان را جمع‌آوری کرد. نَقِمٌ: به معنی انکار چیزی؛ طبرسی فرماید: «نَقَمَ الْأَمْرَ نَقْمًا» یعنی آن را انکار کرد، عقوبت را «نقمة» گویند؛ زیرا که آن در مقابل شیء انکارشده واجب است؛ جمع نقمة و هی العقوبة. رَهَجٌ: غبار؛ در اینجا کنایه از این است که لشکر مهاجم، بی‌سروصدا و به‌طور غافلگیرانه وارد شهر می‌شود؛ محرکه الغبار.

حَسٌّ: داد و فریاد؛ صداهاى درهم آمیخته. یُتَبَلَى: مبتلا می‌شود؛ از ریشه بَلَى، یُبَلَى به معنای آزمایش؛ جمع آن بلایا به معنای آزمایش، آزمودن با نعمت یا مصیبت؛ استبلی: او را آزمود؛ سیبتلی: مبتلا خواهند شد. أَهْلٌ: کسان و نزدیکان؛ اهل جمع آن اهلون و آهال به معنای فامیل، قبیله المَوْتُ أَحْمَرٌ: مرگ سرخ؛ از ریشه حَمَرٌ به معنای سرخ؛ جمع آن «احمر» به معنای سرخ، قرمز؛ حَمَرَاءُ مَوْتُ أَحْمَرٌ به معنای سرخ.

الْجُوعِ أَغْبَرٌ: گرسنگی شدید؛ به معنای غبارآلود است و «الجوع الاغبر» کنایه از قحطی شدید است؛ چراکه در زمان قحطی مردم چنان گرسنه می‌شوند که رنگ از صورت آن‌ها می‌پرد که گویی چهره آن‌ها غبار گرفته است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۰۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۹۹.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۷۷.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۸.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.



- «لَا زَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ» اشاره به آمادگی کامل لشکر مهاجم است که با شیوه حساب شده بی سروصدا و به طور ناگهانی به شهر حمله ور می شوند تا کسی مجال مقاومت در برابر آن ها را نداشته باشد.^۱
- حضرت علی علیه السلام به ساکنان بصره نسبت به دو رفتاری هشدار می دهند که در آینده برای آن ها پیش خواهد آمد یکی مرگ سرخ و دیگری گرسنگی غبارآلود. هنگامی که قحطی بسیار شدید باشد کسانی که دچار آن می شوند بر اثر گرسنگی زیاد چشم هایشان سیاهی می رود و تار می شود یا اینکه به خاطر شدت گرسنگی رنگ آن ها به رنگ خاک و غبارآلود در می آید.



خطبه ۱۰۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، سیاسی، اعتقادی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۱.

پیشگفتار خطبه

امام این خطبه را درباره زهد در دنیا ایراد فرموده است و در مجموع به انسان در جهات مختلف معنوی و مادی کمک می کند تا بر مشکلات چیره شود.



می فروشد؛ بنابراین کسب مال و صرف آن در راه حلال نه تنها مذمت نشده بلکه مدح نیز شده است و انسان نباید سربار دیگران باشد و برای ادامه زندگی خود تحصیل مال کند.

مشابه

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱ پیامبر ﷺ فرموده اند: دوستی دنیا ریشه همه گناهان است.

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: «وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ»^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: هیچ زهدی مانند دوری از حرام نیست.

نکته

● منظور از زهد و بی اعتنایی در دنیا این نیست که انسان ترک دنیا کند و به رهبانیت روی آورد بلکه هدف دل باخته دنیا نشدن و ترک دنیا پرستی است؛ چراکه دل باختگی در برابر مال و مقام و لذات دنیا چشم و گوش انسان را کر و کور می کند و به گناهان آلوده می سازد.^۳

۲. دلایل بی اعتنایی امام به دنیا

۱.۲. ساکنان دنیا می روند!

«فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ الثَّوَايَ السَّائِكِينَ»^۴

زیرا به خدا سوگند! دنیا به زودی مقیمان و ساکنان خود را از میان برمی دارد.

نکته

● فرق میان «ثاوی» و «ساکن» این است که «ثاوی» به کسی می گویند که اقامت مستمر توأم با استقرار در جایی داشته باشد در حالی که «ساکن» ممکن است که چنین باشد و ممکن است نباشد.^۵

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۳۸. این حدیث با تعبیرات مختلف از پیامبر اکرم ﷺ، امیرمؤمنان علیه السلام، امام صادق علیه السلام و حتی انبیای پیشین نقل شده است. (میزان الحکمه، ج ۲، حدیث ۵۸۱۳-۵۸۲۳) در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده بعد از شرح سرچشمه های گناه می فرماید: «فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» تمام ریشه های گناه در حب دنیا جمع است و به همین دلیل انبیا و دانشمندان بعد از آگاهی بر این موضوع گفته اند: دنیا پرستی سرچشمه هر گناهی است! (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۱)

۲. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۲، ص ۴۳۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۰۶.

۴. تزیل: زایل می کند؛ از ماده زول به معنای از بین رفتن؛ زایل شدن.

الثَّوَايَ: مقیم؛ از ماده «ثواء» به معنای اقامت توأم با استقرار است. «مثنوی»: محل قرار گرفتن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۰۷.

أَيُّهَا النَّاسُ انْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا الصَّادِفِينَ عَنْهَا فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ الثَّوَايَ السَّائِكِينَ وَتَفْجَعُ الْمُشْرِفَ الْأَمِينَ لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَذْبَرْ وَلَا يَذَرِ مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ وَجَلْدُ الرِّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ فَلَا يَعْرِتُكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ فَابْصَرَ فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ ذَانِ. الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قُدْرَهُ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قُدْرَهُ وَإِنَّ مِنْ أْبْعَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ سَائِرًا بِغَيْرِ دَلِيلٍ إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَأَنَّ مَا وَنَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ. وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ تَوَمَّهَ إِنْ شَهِدَ لَمْ يَعْرِفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السَّرَى لَيْسُوا بِالْمَسَايِيحِ وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرِ أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَرَاءَ نِقْمَتِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يُعَذِّكُمْ مِنْ أَنْ يَنْتَلِيَكُمْ وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ.

۱. بی اعتنایی به دنیا

«أَيُّهَا النَّاسُ انْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا الصَّادِفِينَ عَنْهَا»^۱

ای مردم! به دنیا چنان بنگرید که زاهدان و روی برتافتگان از آن به آن نگریستند.

نکته

● دنیایی که مذمت شده است، نعمت ها و مال و ثروت آن مقصود نیست بلکه دل بستگی و علاقه مفراط به آن، ملامت و مذمت شده است. وقتی کسی به دنیا علاقه مفراط پیدا کرد، وظایف و دستورات شرع را هم زیر پا می گذارد و شخصیت خود را برای متاع دنیا

۱. الرَّاهِدِينَ: پارسایان؛ از ماده زهد به معنای بی اعتنایی؛ زاهد کسی است که با آمدن و رفتن دنیا بی اعتنا باشد.

الصَّادِفِينَ: اعراض کنندگان؛ از ماده «صدف» به معنای اعراض و روی گردانی از چیزی است؛ صدف: عنه اصدف من باب ضرب اعرضت و صدفت المرأة فهي صدوف و هي التي تعرض وجهها عليك ثم تصدق عنك.

۲.۲. به مصیبت کشیده شدن اهل دنیا

«وَتَفْجَعُ الْمُتَرْفِعُ الْأَمِينَ»^۱

و عیاشان بی خیال را دچار حادثه و بلا می نماید.

نکته

- اشاره دارد که هر آنچه از مقام و مال و سلامتی که به آن افتخار می کردی همه را از ما باز پس می گیرند و دنیا چه فراوان از این نیرنگ ها و فاجعه ها دارد.^۲

۳.۲. برگشت ناپذیری دنیا

«لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَادْبَرْ وَلَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ»^۳

آنچه از دنیا از دست رفته و پشت کرده باز نمی گردد و آینده آن هم روشن نیست چه می شود تا به انتظارش باشند.

نکته

- هنگامی که دوران جوانی انسان به پایان رسید، انسان دیگر جوان نمی شود بلکه به تدریج پیر می شود و بعد هم از دنیا می رود و کسی که از دنیا رفته است دیگر به دنیا باز نمی گردد، از طرف دیگر آینده برای انسان نامعلوم است و انسان نمی تواند آینده را پیش بینی کند و بگوید در گذشته اگر وضعم خوب نبود حتماً در آینده بهتر خواهد شد؛ زیرا نمی دانیم که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

۱. تَفْجَعُ: فرو می برد؛ از ماده فَجَعَ، أَفْجَعَ، إِفْجَاعاً المصيبة: مصیبت وارده بر او، وی را سخت دردمند کرد؛ الفاجع: چیزی که باعث اندوه شدید می شود؛ جمع فَوَاجِع: اندوه و مصیبت؛ فجعه: یفجعه من باب منع وجعه كفجعه أو الفجع أن يوجع الانسان بشيء يكرم عليه فيعدمه.

الْمُتَرْفِعُ: فرد عیاش و رهاشده؛ از ماده «تَرَفَّ» به معنای تنعم است و «مترف» به کسی می گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور ساخته و به طغیان واداشته است؛ اترفته: النعمة أطفته و المترف وزان مكرم المتروك يصنع ما يشاء ولا يمنع. الْأَمِينَ: ایمنی یابنده.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۵.

۳. يَرْجِعُ: برمی گرداند؛ از ماده رجع: رجوع و رجعی به معنی برگشتن و برگرداندن.

تَوَلَّى: روی گردان شد؛ از ماده وَلَّى، از باب تَفَعَّلَ به معنی اعراض.

أَدْبَرَ: پشت کرد؛ از ماده دَبَّرَ: عقب، مقابل جلو؛ جمع دبر، ادبار است؛ تدبیر امر: افتادن به دنبال آن است؛ یعنی در پی کار خود است و آن را دنبال می کند.

لَا يُدْرِي: دانسته نمی شود.

آتٍ: شخص یا چیزی که می آید.

يُنْتَظَرُ: مورد انتظار قرار می گیرد.

۴.۲. شادی آمیخته با غم

«سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ وَ جَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ»^۱

شادی آن آمیخته با اندوه است و توانایی و استقامت مردان نیرومند در آن به ضعف و سستی می گراید.

نکته

- خوشحالی دنیا همراه و مخلوط با غم و غصه است؛ به این معنا که در همان حال و شرایطی که انسان خوشحال است و گمان می کند که ناراحتی برایش پیش نخواهد آمد، ناگهان غصه ای پیش خواهد آمد و دنیا به گونه ای است که نیرو و قوت به تدریج ضعیف می شود و جوان ها پیر و فرتوت می شوند.

۵.۲. گذرا بودن دنیا

«فَلَا يَغْرَنَكُمُ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا»^۲

حال که چنین است، زرق و برق ها و زیبایی های فراوان دنیا شما را نفریبند! چراکه مدت کمی با شما خواهد بود.

مشابه

◇ «فَلَا تَغْرَنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرَنَكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۳ مبدا زندگی دنیا شما را مغرور کند و مبدا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

◇ «وَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ»^۴ مبدا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد!

◇ «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهَا تُغْنِي عَنْهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا تُغْنِي عَنْهُمْ لِيُزَادُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۵ آن ها که کافر شدند تصور نکنند که اگر به آنان مهلت می دهیم به سود آن هاست! ما به آنان مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذابی خفت آور برای آن هاست.

۱. مَشُوبٌ: مخلوط؛ از ریشه شَوَّبَ به معنای آمیختن.

جَلْدٌ: صلابت و قوت؛ به معنی قوت و قدرت و صلابت است؛ محرکه الشدة و القوة فهو جلد و جلیدای شدید قوی. الْوَهْنُ: ضعف، ناتوانی.

۲. لَا يَغْرَنَكُمُ: هرگز فریبتان ندهد؛ از ماده غرر، غَرَّ وَ غُرُورٌ وَ غَرَّةٌ: فریب دادن؛ تطمیع بباطل؛ غرور: فریب دهنده.

يَصْحَبُ: همراهی می کند؛ از ریشه صَحَبَ به معنای رفاقت؛ ملازمت؛ اصحاب: جمع صاحب است به معنی رفیقان ملازم؛ راغب گوید آن در عرف به کسی اطلاق می شود که ملازمش زیاد باشد.

۳. فاطر، ۵.

۴. توبه، ۵۸.

۵. آل عمران، ۱۷۸.

۳. دنیا، مایه عبرت و اندیشه

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ»^۱

رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند و عبرت گیرد و بینا شود!

نکته

● انسان اگر در زندگی خود فکر و اندیشه نکند، بدون توجه کارهایی انجام می‌دهد و از نتایج و آثار آن غفلت دارد در صورتی که اگر در مورد کارهایی که انجام می‌دهد، مقداری فکر و اندیشه کند، دقت بیشتری در مورد کارهای خود می‌کند و تلاش می‌کند که کمتر مرتکب گناه و معصیت شود.

مشابه

◇ «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ و از خوف خدا می‌شکافد و این‌ها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم تا در آن بیندیشند.

◇ «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۳ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم.

◇ «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۖ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ۖ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ۖ فَمَا بَكَثَ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»^۴ چه بسیار از باغ‌ها و چشمه‌ها که از خود به جا گذاشتند و نیز ترک کردند زراعت‌ها و قصرهای جالب و گران‌قیمت را. این چنین بود ماجرای آن‌ها (قوم فرعون) و ما این‌ها را میراث برای اقوام دیگر قرار دادیم. هیچ کدام از آسمان و زمین بر همه آن‌ها نگریست و نه به آن‌ها مهلتی داده شد.

۴. تفاوت دنیا و آخرت

«فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ»

آنچه از دنیا موجود بوده پس از اندک زمانی که بر آن بگذرد گویی وجود نداشته و آنچه از آخرت وجود خواهد یافت، گویی پس از اندک زمانی ابدی و همیشگی خواهد بود.

۱. تَفَكَّرَ: اندیشید.

اعْتَبَرَ: عبرت گرفت.

أَبْصَرَ: بینایی یافت.

۲. حشر، ۲۱.

۳. حشر، ۲.

۴. دخان، ۲۹ تا ۲۵.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه دنیا به قدری سریع می‌گذرد، و آخرت به قدری سریع می‌آید که انسان این چنین تصوّر می‌کند که هرگز دنیایی وجود نداشته و همیشه آخرت بوده است.^۱
- هنگامی که انسان در اندیشه سرنوشت خود باشد و درباره آینده عمیقاً فکر کند، می‌فهمد که همه این نعمت‌ها و ثروت‌هایی که اکنون در دنیا وجود دارد گویا وجود ندارد؛ زیرا به روشنی مشاهده شده است که بسیاری از کسانی که ثروت و مقام و امکانات بیشتری نسبت به ما داشته‌اند ناگهان از دنیا رفتند و باید در قیامت پاسخ‌گو باشند.

مشابه

◇ «وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ و آنگاه از زندگی جز اندکی بهره‌مند نخواهید شد.

◇ «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^۳ متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی هیچ نیست.

۵. سایه همیشگی مرگ

«وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٍ»^۴

هرچیز به شمارش آید (مانند ساعات عمر) سرانجام پایان می‌گیرد و هرچیز انتظارش را دارید، خواهد آمد و هر آینده‌ای قریب و نزدیک است!

نکته

- هرچیزی را که انتظارش را بکشیم و به‌ویژه مرگ، روزی فرا می‌رسد و گویی که مرگ همچون سایه در پی توست.^۵

مشابه

◇ «لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا يَفْزَاقٍ آخَرٍ مِنْ أَجَلِهِ»^۶ به پیشواز روزی از عمرش نمی‌رود مگر به جدایی روزی دیگر از مدت عمرش.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۱۳.

۲. احزاب، ۱۶.

۳. توبه، ۳۸.

۴. مَعْدُودٌ: قابل شمارش.

مُنْقَضٌ: پایان‌پذیر؛ کالانتقاض ضد الابرام و فی بعض النسخ منتقض بدل منقض.

مُتَوَقَّعٌ: مورد انتظار.

قَرِيبٌ دَانٍ: نزدیکی که در حال رسیدن است؛ «دانی» بوده از ریشه «دنا، یدنو»: به معنای نزدیک شدن.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۶.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۸.

۶. عالمان و عالم نمایان

۱. ۶. عالمان حقیقی

«الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»^۱

عالم کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد!

۲. ۶. علامت جاهل

«وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»

و برای نادانی انسان همین بس که قدر و منزلت خود را نشناسد!

نکته

- انسان باید استقلال فکری خود را حفظ کند و به اندک ثروت و مقام دنیا آن را نفروشد یا شخصیت و استقلال خود را برای به قدرت و مقام رسیدن دیگران معامله نکند.

مشابه

◇ «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَجَاوَزْ حُدَّهُ»^۲ رحمت خدا بر آن کس که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند.

۳. ۶. عالم نمایان

«وَإِنَّ مِنْ أَلْبَعِضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ سَائِرًا بَغَيْرِ دَلِيلٍ»^۳

از مغبوض ترین افراد نزد خدا بنده ای است که خدا او را به خودش وا گذاشته، از راه راست منحرف گشته و بدون راهنما گام برمی دارد.

نکته ها

- هنگامی که انسان اهل تقوا باشد، خداوند او را هدایت می کند و دل او را به جانب حق گرایش می دهد اما اگر کسی نسبت به حق و دستورات خداوند بی اعتنا باشد، خداوند او

۱. عَرَفَ: شناخت.

قَدْرَ: ارزش.

۲. این جمله معروفی است که در افواه دانشمندان، با استفاده از احادیث شهرت یافته است.

۳. وَكَلْ: وا گذاشت؛ از ماده وکل به معنای واگذار کردن.

جَائِرًا: منحرف.

قَصْدِ السَّبِيلِ: راه حق.

سَائِرًا: حرکت کننده؛ از ماده سیر به معنای راه رفتن.

بَغَيْرِ دَلِيلٍ: بدون راهبر.



را به خودش واگذار می کند و دیگر توفیق نمی دهد و در این صورت شیطان او را به طرف گمراهی و فساد سوق می دهد.

- ذکر دلیل در اینجا اشاره است به ائمه هدا علیهم السلام و راهنمایان به خدا، و کتاب و سنت نیز از جمله راهنمایان اند، برای اینکه اگر انسان در طریق خدا و در نحوه سلوک و رفتار خود با بندگان او، دلیل و راهنمایی نداشته باشد در زمره هلاکت یافتگان است.^۱

۴. ۶. تنبلی عالم نمایان

«إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ»^۲

اگر به زراعت دنیایی بخوانندش در عمل می کوشد و اگر به کشت و کار آخرت دعوتش کنند، تنبلی می کند.

نکته

- امام کسانی را نکوهش می کند که فقط برای دنیا کار می کنند و از آخرت روی گردان هستند. آنان برای دستیابی به دنیا جنگ به پا می کنند و مردم را گروه گروه می سازند و انسانیت و ارزش های آن را به فراموشی می سپارند اما کسی که برای دنیا تلاش می کند و در عین حال حلال و حرام خداوند را پاس می دارد او از مجاهدان است.^۳

استعاره

مستعار: حرث

مستعار منه: کشت کردن

مستعار له: کارهایی که انسان جهت دنیا و آخرت خود انجام می دهد

جامع: امام علیه السلام واژه «حرث» را که به معنای کشت کردن است برای کارهایی که انسان جهت دنیا یا آخرت خود انجام می دهد، استعاره آورده است. وجه مشابهت میان زرع و اعمالی که انسان برای دنیا یا آخرت خود انجام می دهد این است که هر دو برای تحصیل ثواب و پاداش صورت می گیرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۸۵.

۲. دُعِيَ: خوانده شد.

حَرْث: کشت؛ از ماده حَرَّ به معنای کاشتن است.

كَسَلَ: به معنی سستی در آنچه نباید در آن سستی کرد، لذا مذموم است؛ کسلان به معنی سست و بی حال است، جمع آن کسالی.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۸.

۵.۶ احساس مسئولیت بی معنا

«كَانَ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَانَ مَا وَتَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ»^۱

گویی آنچه برای آن کار می‌کند و امور دنیا و لذات زودگذرش بر او واجب است و آنچه در آن سستی نشان می‌دهد از او ساقط است.

نکته

● کسانی که دنبال دنیا و دوستدار آن باشند، تصور می‌کنند که رفتن به سوی دنیا و جمع‌آوری ثروت، کاری است لازم و ضروری ولی وظایف آخرتی کارهایی هستند غیر ضروری. کارهای دنیایی خود را لازم و کارهای آخرتی را زائد می‌دانند.

مشابه

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۲ کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم و آن‌ها که فقط کشت دنیا را می‌طلبند کمی از آن‌ها می‌دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند.

۷. ویژگی نجات‌یافتگان از فتنه آخر الزمان

۱.۷ بی‌نام و نشان

«وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوْمَةٍ إِنْ شَهِدَ لَمْ يَعْرِفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ»^۳
آن زمان، زمانی است که هیچ کس از فتنه نجات نمی‌یابد، مگر مؤمنی که بی‌نام و نشان است! اگر در حضور است، شناخته نمی‌شود و اگر غایب شود، کسی سراغ او را نمی‌گیرد.

نکته‌ها

● «نُوْمَةٍ» از ماده «نَوَمَ» به معنای شخص پر خواب است ولی روشن است که در اینجا کنایه از افراد گمنام و ناشناخته است؛ به خصوص اینکه امام علیه السلام در جمله‌های بعد همین توضیح را درباره آن‌ها بیان فرموده است.^۴

۱. وَتَى: سستی کرد؛ فی الأمرینی و نیا من باب وعد ضعف و فتر فهو.

۲. شوری، ۲۰.

۳. لَا يَنْجُو: نجات پیدا نمی‌کند؛ از ماده نجو: نَجَوُ و نَجَاةً به معنی خلاص شدن است نُوْمَةٍ: پر خواب و کسی که زیاد می‌خوابد و بر وزن «فَعْلَةٌ» است؛ از کسی هم که مردم نسبت به او بی‌توجه و غافل باشند باز هم تعبیر به «نومه» می‌کنند

شَهِدَ: حاضر شد

لَمْ يُعْرِفْ: شناخته نمی‌شود

لَمْ يُفْتَقَدْ: جستجویش نکنند؛ از ماده فَعَدَ به معنای مورد تفقد و جستجو قرار نمی‌گیرد

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۴

● امام درباره زمانی سخن می‌گوید که مردم از دین روی گردان شده و به اظهار شعائر بسنده می‌کنند و شرایط بدی حکم فرماست، منافقانه عمل می‌کنند و فقط به فکر منافع دنیایی خود هستند و امام می‌فرماید در این شرایط کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر مؤمنی که خواب باشد.^۱

۲.۷ چراغ هدایت دیگران

«أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ السُّرَى»^۲

آنان چراغ هدایت و نشانه‌های روشن برای روندگان در عرصه ظلمت‌اند.

نکته

● حضرت امیر علیه السلام کسانی را که اهل علم و تقوا هستند ولی به خاطر شرایط اجتماعی منزوی‌اند، به چراغ‌های هدایت و نشانه‌های سیر و حرکت در شب تشبیه می‌کنند و می‌فرمایند که درست است که مردم نسبت به این شخصیت‌ها شناخت ندارند و در نتیجه در بعضی از زمان‌ها مجبور به گوشه‌گیری شده‌اند ولی کسانی که به دنبال حق و حقیقت هستند به طور مخفی و پنهانی به سراغ همین افراد می‌روند و حق را از آنان یاد می‌گیرند.

۳.۷ به دور از رذایل اخلاقی

«لَيْسُوا بِالْمَسَايِیحِ وَلَا الْمَذَابِیحِ الْبُذُرِ»^۳

سخن چین و فتنه‌گر و فاش‌کننده زشتی‌ها و لغوگو نیستند.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. أَعْلَامُ السُّرَى: علامات راهنما؛ شب روی، یعنی تحمل زحمت و خطر بیشتر؛ کالهدی سیر عامة الليل و قوله تعالى: أسرى بعبد له ليلا، تأکید.

۳. مَسَايِیح: کسانی که بین مردم فساد و نقامی می‌کنند؛ جمع «مسیح» و آن کسی است که برای فساد و سخن چینی بین مردم تردد می‌کند.

مَذَابِیح: کسی که وقتی چیز زشتی برای دیگری بشنود آن را پخش کند و آن شخص را بدنام کند؛ من لا یکتُم السِّرَّ یذیعه و یفشیه و یظهروه أو ینادی به فی الناس.

بُذُر: کسانی که بسیار سفیه و بیهوده‌گو هستند؛ جمع بذور است و آن کسی است که سفاقتش بسیار و سخنش لغو است؛ بذیر: کسی است که می‌خواهد بدی‌ها را در جامعه منتشر کند؛ جمع بذور؛ کزبر و زبور و صبر و صبور؛ قال الشارح المعتزلی: و هو الذی یدیع الأسرار و لیس کما قال الرضی (ره) فقد یكون الانسان بذورا و إن لم یکن سفیه و لم یلغ منطقه، بأن یكون علنة مذبذبا من غیر سفیه و لا لغو. أقول: و یؤیده ما فی القاموس قال البذور و البذیر التمام و من لا یستطیع کتم سرّه، و رجل بذر ککتف و بیدار و بیدارة و تیدار کتیبان و بیدراتی کثیر الکلام.

نکته

● واژه «مسیح» جمع مسیاح است و به معنای کسی است که میان مردم برای ایجاد مفسده و سخن چینی رفت و آمد می کند و «مذایع» جمع «مذیاع» است و این درباره کسی به کار برده می شود که هنگامی که می شنود دیگری کار بدی انجام داده، زبان به گفتن آن باز و به پخش و نشر آن اقدام می کند. «بُذِر» جمع بذور است و این واژه بر کسی اطلاق می شود که نادان و پیاوه گو باشد.^۱

مشابه

◇ ﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ۖ هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بَنَمِيمٍ ۖ مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۖ عُثْلٌ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ﴾^۲ و اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن و همچنین از کسی که بسیار عیب جو و سخن چین است. (ای پیامبرم اطاعت مکن) از کسی که بسیار مانع خیر است و تجاوزگر و گناهکار است. علاوه بر این ها کینه توز و پرخور و بدنام است. ◇ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^۳ وای بر هر غیبت کننده عیب جویی!

۴.۷. درهای رحمت خدا به رویشان گشوده

﴿أُولَٰئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُم مَّا بَدَّ لَهُمْ ۚ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَازِلُ مُتَصِفًا ۖ ذَاتَ الْوُجُوهِ ۚ لَهُمْ فِيهَا زَوْجَاتُ مُطَهَّرَاتٍ ۚ فِيهَا كُرْسِيُّ دَاوُدَ ۚ فِيهَا الْكَوْكَبُ ۚ فِيهَا سِدْرُ مَدْيَنَ ۚ وَفِيهَا نَعِيمٌ مُّقْتَصِدٌ ۚ وَفِيهَا زَوْجٌ مِّمَّا يَشَاءُونَ﴾^۴

آن ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمتش را به رویشان می گشاید و سختی ها و مشکلات را از آنان برطرف می سازد.

نکته

● این تعبیر نشان می دهد که در آن زمان سخت و طوفانی، خداوند عنایتش را از مؤمنان راستین که هدایتگر دیگران اند بر نمی گیرد و آنان را از شر ظالمان، حوادث دوران و مشکلات زمان حفظ می کند.^۵

۸. واژگونی اسلام

﴿أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَىٰ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَىٰ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ﴾^۱

ای مردم! به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که اسلام واژگون می شود؛ همچون ظرفی که واژگون شود و آنچه در آن است بریزد.

نکته ها

- امام علی (ع) در این گفتار از آینده آگاهی می دهد و از تباهی های اهل زمان و فتنه های دوران و رها کردن دین، سخن می گوید.^۲
- تعبیر به «يُكْفَىٰ فِيهِ الْإِسْلَامُ» کنایه لطیفی است از دگرگون شدن همه مفاهیم اسلام و از دست رفتن حقیقت آن؛ زیرا اسلام تشبیه به ظرفی شده که معارف و قوانین و احکام و اخلاق اسلامی در آن جای گرفته است و همان گونه که ظرف آب را اگر وارونه کنند، هر چه در آن است می ریزد، اسلام هم در آن زمان وارونه می شود و محتوای خود را از دست می دهد و تنها نامی از آن باقی می ماند.^۳

مشابه

◇ در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) خطاب به امیر مؤمنان علی (ع) می خوانیم: «يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ»^۴ و با شبهات دروغ و هوس های غفلت زا حرام او را حلال شمارند.

۹. مشارکت همه در آزمون بزرگ الهی

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَادَكُم مِّنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ ۖ وَلَمْ يُعَذِّبْكُمْ مِنْ أَنْ يَتَّبِعَكُمْ ۖ وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ ۖ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ ۖ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ﴾^۵

۱. يُكْفَى: برگردانده می شود؛ از ماده «كفأ» به معنای واژگون کردن است؛ بالبناء علی المفعول من كفاه كمنعه و صرفه و كلبه قلبه و «نؤه» بها أي رفعها.
الإناء: ظرف.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۸۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۲۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۵. أَعَادَ: پناه برد.

يَجُورُ: ظلم می کند.

لَمْ يُعَذِّبْكُمْ: شما را دور نساخته است.

يَتَّبِعُكُمْ: شما را امتحان می کند.

جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: بزرگ ترین گوینده.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۸۷.

۲. قلم، ۱۰ تا ۱۳.

۳. همزه، ۱.

۴. يَكْشِفُ: مرتفع می نماید.

صَرَاءَ: شدت و سختی؛ گرفتاری، خسارت.

يُقَمِّتُهُ: عذاب؛ از ماده نعم به معنی انکار شیء است؛ طبرسی فرماید: «نَقَمَ الامر نَقْمًا» یعنی آن را انکار کرد. عقوبت را نقمه گویند؛ زیرا که آن در مقابل شیء انکار شده واجب است.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۲۶.



ای مردم، خدا شما را پناه داده از اینکه بر شما ستم روا دارد ولی به شما این تأمین را نداده که در معرض آزمایش قرارتان ندهد. آن بزرگ‌ترین گوینده در قرآن فرموده: «در این برنامه نشانه‌هایی است و ما آزمایش‌کننده‌ایم».

نکته

● اشاره به اینکه این‌گونه زمان‌ها، دوران آزمایش و امتحان مردم است و همه بدون استثنا، از انبیای بزرگ الهی گرفته تا افراد عادی، باید در آزمون بزرگ الهی شرکت کنند؛ آزمون‌هایی که گاهی جنبه فردی و گاه جنبه جمعی دارد. خداوند همگان را در یک آزمون سراسری شرکت می‌دهد تا صادقان از کاذبان و مؤمنان از منافقان شناخته شوند.^۱

مشابه

◇ ﴿الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲ آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند: ایمان آوردیم، رها شوند و دیگر آزمایش نشوند؟

خطبه ۱۰۴



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از واقعه جمل در مسیر
بصره، سال ۳۶ هجری
مخاطب: سپاهیان و حجاج بیت‌الله الحرام
علت ایراد سخن: لزوم بیان فضایل و مرتبه یقین خویش
موضوع: اعتقادی
ویژگی: شناخت نبوت و رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۸.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) در این خطبه به مسئله قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در محیط جاهلی عرب و زحمات طاقت‌فرسای آن حضرت برای هدایت مردم اشاره می‌فرماید و در ضمن به احیای ارزش‌های جاهلی از سوی منحرفان می‌پردازد و بیان می‌دارد که من همان راه پیامبر را دنبال می‌کنم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲. عنکبوت، ۱ و ۲.

نکته

- منظور در اینجا این است که اندازکننده آشکار و پیامبر بزرگی که آوازه‌اش همه جا پیچد وجود نداشت وگرنه در هر زمانی حجت الهی برای طالبان حق وجود داشته است و اینکه در زمان بعثت پیامبر اکرم ﷺ احدی از عرب ادعای نبوت و وحی و کتاب آسمانی نداشت.^۱

۲. اقسام مردم در عصر نبوی

۱.۲. عاصیان

- «فَقَاتِلْ يَمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ يَسُوقُهُمْ إِلَىٰ مَنَاجِتِهِمْ وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ»^۲
- پس با آنان که نافرمان بودند به همراهی مطیعانش جنگید. عاصیان را به‌سوی نجات سوق می‌داد و برای رهانیدن مردم از گمراهی پیش از آنکه مرگشان فرا رسد پیش‌دستی می‌نمود.

نکته‌ها

- پیامبر ﷺ به‌سوی حق دعوت کرد ولی زمامداران شرک و گمراهی به مخالفت با وی پرداختند و این مخالفت ناشی از شک و تردید در درستی دعوت پیامبر نبود بلکه از گمراهی و اصرار بر حفظ مصالح و منافع مادی‌اش سرچشمه می‌گرفت.^۳
- تعبیر به «الساعة» اشاره به قیامت صغری یعنی مرگ است نه قیامت کبری که بعد از پایان جهان فرا می‌رسد.^۴
- هدف پیامبر این بود که مردم را از شرک و بت‌پرستی و اخلاق جاهلیت نجات ببخشد و توجه داشتند که پیش از اینکه اجل افراد فرا برسد و مشرک بمیرند پس پیامبردر نجات آن‌ها عجله و شتاب می‌کرد پیش از آنکه ساعت مرگ آن‌ها فرا برسد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۳۴.

۲. قَاتِلْ: پیکار کرد.

أَطَاعَ: فرمان‌برداری کرد؛ از ریشه طَوَعَ به‌معنای رغبت. میل؛ طَوَعَ به‌معنی انقیاد است، طاعت نیز بدان معنی است لیکن بیشتر در فرمان‌بری و اطاعت به کار می‌رود.
عَصَاة: نافرمانی کرد؛ العاصی: ج عَصَاة و عَاصُونَ: معصیت‌کار، گناهکار، آنکه دستور فرمانده خود را اطاعت نکند؛ العَصِيَان: نافرمانی، مخالفت؛ اسْتَعْصَى، اسْتَعَصَاءَ سَيِّدَةً: از مالک خود نافرمانی کرد.
يُسَوِّقُ: می‌راند؛ از ریشه سَوَّقَ: به‌معنای راندن؛ مساق: مصدر میمی است؛ يسوقهم: سوق می‌داد.
مَنْجَاة: رستگاری؛ از ریشه «نَجَوُ» به‌معنی خلاص شدن است؛ نَجَاء در اصل به‌معنی انفصال از شیء است؛ محلّ النجاة و یحتمل المصدر.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶۲.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۳۵.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا فَقَاتَلَ يَمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ يَسُوقُهُمْ إِلَىٰ مَنَاجِتِهِمْ وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمُ الْحَسِيرُ وَيَقِفُ الْكَسِيرُ فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ حَتَّىٰ أَرَاهُمْ مَنَاجِتَهُمْ وَبَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَائِيْمُ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقِطِهَا حَتَّىٰ تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِرِهَا وَاسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبْنْتُ وَلَا خُنْتُ وَلَا وَهَنْتُ وَائِيْمُ اللَّهِ لَا بُدَّ مِنَ الْبَاطِلِ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ.

۱. بعثت پیامبر

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ [وَتَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا»^۱

اما بعد، خداوند سبحان محمد ﷺ را مبعوث کرد در حالی که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت و وحی نمی‌کرد.

مشابه

- ◇ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد.
- ◇ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»^۳ اوست خدایی که در میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند.

۱. سُبْحَانَ: مصدر باب تفعیل است و اینجا مفعول مطلق نوعی است و در اصل «سَبَّحْتَهُ سُبْحَانَهُ» بوده است؛ یعنی خداوند را تنزیه کردم، آن‌طور تنزیهی که لایق خداوند است.

يَقْرَأُ: می‌خواند.

يَدْعِي: ادعا می‌کند.

وَحْيًا: الهام و اشاره؛ اشاره سریع و رسالت و کتابت؛ هر آنچه به دیگری القا کنی تا بفهمد وحی است؛ مراد از «أَوْحَى» القا و قرار دادن آن آثار و خصوصیات در هر یک از طبقات جو است.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. جمعه، ۲.

مشابه

﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند. نیکی‌ها از آن‌هاست و آنان رستگارند.

۲.۲. وامانندگان

«يُحْسِرُ الْحَسِيرُ وَيَقِفُ الْكَسِيرُ فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ»^۲
گروهی ناتوان و خسته (در این میان) بازماندند و شکسته‌حالا ن وامانند ولی او در کنار آنان می‌ایستاد تا آن‌ها را به مقصد برساند!

نکته‌ها

● این بیان اشاره است به عطوفت و مهربانی پیامبر اکرم ﷺ نسبت به مردم در هنگامی که برای غزوات یا امثال آن سفر می‌کرد، بدین‌گونه که آن حضرت در دنباله همراهان و در آخر آنان حرکت می‌کرد و به احوال کسانی که به سبب خستگی و ناتوانی یا ازکارافتادگی، از دیگران جدا می‌ماندند رسیدگی می‌فرمود و آنان را با مهربانی و لطف به یاران و همراهان ملحق می‌ساخت، جز آن کسانی که پیوستن آن‌ها به دیگران امکان نداشت یا امیدی برای آنان باقی نبود.^۳

● واژه‌های حسیر و کسیر، کنایه است از کسی که پای خرد او به سبب کمی بینش و کژی ادراک از سیر در طریق الی‌الله بازمانده و پیامبر اکرم ﷺ به دستگیری و فریادرسی او پرداخته و با چاره‌جویی‌ها و انگیزه‌های مختلف، او را به سوی دین کشانیده و به اندازه

۱. توبه، ۸۸.

۲. **حسیر**: خسته و درمانده؛ از ماده «حسر» به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش از چیزی است؛ سپس به معنای خستگی و واماندگی به کار رفته؛ گویی انسان توان خود را از دست می‌دهد و برهنه می‌شود؛ البصر يحسر حسورا من باب قعد كل و انقطع من طول مدى ونحوه و هو حسیر، و حسر البعير ساقه حتى أعياه كأحسره، و حسر البعير أيضا من باب ضرب و فرح أعياء كاستحسر فهو حسير يتعدى و لا يتعدى و ناقة.

يَقِفُ: از کار می‌افتد.

كَسِيرٌ: شکسته؛ مقصود کسی است که پایه‌های ایمانش ضعیف است؛ از ریشه كَسَرَ: شکست؛ انْكَسَرَ: انْكَسَارًا: شکسته شد؛ العَسْكَرُ: لشکریان شکست خوردند و پراکنده شدند؛ الكَسَّارُ: صيغة مبالغة است به معنای بسیار شکننده؛ المَكْسِرُ: جمع مَكَايِر: جای شکستن چیزی؛ مكسورة.

يُقِيمُ: می‌نشانند.

يُلْحِقُهُ: می‌رساند؛ از ماده لَحَقَ و لحاق به معنی ادراک و رسیدن است؛ لحوق به معنی ملازمت و لحاق به معنی ادراک مناسب است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۰.

ممکن، او را از عقاید صحیح و اعمال پسندیده برخوردار فرموده است و غرض از پیمودن راه شریعت نیز همین است.^۱

۲.۳. هالکان

«إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ»^۲

جز گمراهانی که هیچ امیدی به هدایتشان نبود.

۳. تحول بر اثر بعثت

«حَتَّى أَرَاهُمْ مُنْجَاتِهِمْ وَبَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ»^۳
و در جایگاه انسانی‌شان جای داد تا آسیای حیاتشان به کار افتاد و امورشان استوار شد.

۴. نقش امام در پیشروی اسلام

«وَإِنَّمِ اللَّهُ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا وَاسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا»^۴
به خدا سوگند! من دنبال این لشکر بودم و آن‌ها را به پیشروی وامی‌داشتم تا گروه طرفداران باطل به طور کامل پشت کردند (و متلاشی شدند) و تحت رهبری اسلام درآمدند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۰.

۲. **هَالِكٌ**: تباہ شده؛ از ماده هَلَكَ به معنای هلاک در اصل به معنی ضایع شدن و تباہ گشتن است؛ مَهْلِكٌ: مصدر میمی است به معنی هلاکت؛ تَهْلُكَةُ: هلاک و به قولی هر چیزی است که عاقبتش هلاکت است.

۳. **مُنْجَاتٌ**: محل نجات؛ از ریشه نَجَوَ وَ نَجَاةٌ به معنی خلاص شدن است.

بَوَّاهُمْ: جای داد؛ باب تفعیل از باء، یبوء.

اسْتَدَارَتْ: به گردش افتاد.

رَحَاهُ: آسیاب؛ به معنای سنگ آسیاب است و به گردش در آمدن سنگ آسیاب کنایه از جریان امور بر وفق مراد است. **قَنَاتٌ**: نیزه؛ از ماده «قنو» در اصل به معنای شاخه درخت است. این واژه، به نیزه اطلاق شده است به خاطر شباهتش به شاخه درخت و «استقامت قنات» به معنای برافراشته بودن پرچم و آن هم کنایه از قدرت و قوت حکومت است.

۴. **إِنَّمِ اللَّهُ**: سوگند به خدا.

سَاقَتِهَا: کسی که گروهی را می‌راند؛ جمع سائق؛ از ریشه سَوَقَ: به معنای راندن؛ سائق: راننده؛ مساق: مصدر میمی است؛ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ: آن روز سواق شدن به سوی پروردگار توسع؛ ساقتها: پیشروی کردن. **تَوَلَّتْ**: پشت کرد.

حَذَافِيرُ: جوانب؛ در اینجا به معنای همگی؛ جمع «حذفور» به معنای گروه زیاد است و به معنای جانب نیز آمده است؛ اشاره به اینکه همه گروه‌های باطل پشت کردند و متلاشی شدند.

اسْتَوْسَقَتْ: مجتمع شدند؛ باب استفعال از ماده «وَسَقَ» به معنای جمع شدن؛ الابل اجتماعت.

فِي قِيَادِهَا: زیر سلطه و ذلت؛ قَادَ، قِيَادَةُ الْجَيْش: فرمانده ارتش شد؛ الْقِيَادَةُ: رهبری و فرماندهی، ستاد فرماندهی؛ الْقِيَادَةُ الْعَامَّةُ: ستاد کل فرماندهی؛ و زان کتاب حبل یقاد و مضی تفسیر سایر الالفاظ فی شرح الخطبة المشار إليها المتقدمة.

نکته‌ها

- چند احتمال درباره «ساقَتِها» وجود دارد: الف. ضمیر «ها» به لشکر برمی‌گردد؛ در حالی که در عبارت‌های قبل، کلمه لشکر نداشتیم تا ضمیر به آن برگردد و ابن ابی‌الحدید می‌گوید ضمیر به جاهلیت برمی‌گردد، زیرا هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به رسالت مبعوث شد با جاهلیت به مبارزه برخاست و آن را شکست داد و اسلام پیروز شد؛ ب. حضرت علی علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ با جاهلیت در مبارزه و جنگ و ستیز بود، من در ساقه لشکر بودم و در واقع حضرت خود را از ارکان لشکر پیامبر معرفی می‌کند و بر اساس این احتمال ضمیر در «ساقَتِها» به جاهلیت برنمی‌گردد بلکه به قدرت یا لشکری باز می‌گردد که در اختیار پیامبر بود و آن حضرت به وسیله آن قدرت، با جاهلیت مبارزه و جنگ و ستیز می‌کرد.
- «اسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا»: ممکن است ضمیر فاعل «استوسقت» و «قیادها» مانند ضمیر «بحذافیرها» به جاهلیت برگردد؛ یعنی همه اطراف و جوانب آن با رهبری خود زیر پرچم اسلام درآمد. ممکن است به ملت یا دعوت اسلام برگردد؛ یعنی دعوت و ملت اسلام منظم و منسجم شد.^۱

استعاره

مستعار: اتّساق و قیاد

مستعار منه:

مستعار له: اعرابی که فرمان‌برداری کردند

جامع: واژه‌های اتّساق و قیاد را از آن جهت استعاره فرموده که آنان را به شترانی که به دور ساربان گرد آمده و برای جلودار آن‌ها منظم شده‌اند تشبیه فرموده است.

۵. مسئولیت‌پذیری حضرت

«مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبْنْتُ وَلَا خُنْتُ وَلَا وَهَنْتُ»^۱

من (در انجام این مهم) هرگز ناتوان نشدم و ترسیدم، خیانت نمودم و سست نگردیدم.

نکته

- تفاوت ضعف و وهن این است که ضعف به معنای ناتوانی است ولی در وهن توانایی وجود دارد اما در به کار گرفتن آن سستی می‌شود.^۲

۶. بیرون کشیدن حق از باطل

«وَإِنَّمِ اللَّهُ لَا يُفَرِّقُ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ»^۳

به خدا سوگند شکم باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج سازم.

نکته‌ها

- امام علی علیه‌السلام اشاره می‌کند به اینکه من همان علی بن ابیطالب هستم که با کمال تجاهلی که درباره من می‌ورزید به‌خوبی می‌توانید مرا بشناسید؛ بدانید که تا جان در بدن دارم با قدرتی که از خدا در اختیار دارم، باطل را شکافته و حق را از پهلوی باطل بیرون خواهم آورد.^۴
- این تعبیر نشان می‌دهد که حق همواره در دنیا وجود دارد؛ هرچند باطل روی آن پرده بیفکند، بنابراین با شکافتن پرده باطل، حق که در پشت آن پنهان شده، آشکار می‌گردد.^۵

۱. مَا ضَعُفْتُ: ناتوان نشدم.

لا جَبْنْتُ: ترسیدم؛ از ماده جبن، أَجْبَنَ، إِجْبَانًا الرَّجُلُ: او را جبان شمرد، او را ترسو یافت؛ اجْتَبَنَ، اجْتِبَانًا الرَّجُلُ: آن مرد را به ترس نسبت داد، او را ترسو یافت؛ الجَبَان: ترسو.

لا خُنْتُ: خیانت نکردم.

لا وَهَنْتُ: سست نشدم؛ ضعف. ناتوانی؛ راغب می‌گوید: «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ وهن ضعف است در خلقت یا در اخلاق.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۴۰.

۳. أُفَرِّقُ: خواهم شکافت؛ از ماده «بقر» به معنای شکافتن.

خَاصِرَةٌ: پهلوی؛ درون؛ خَاصَرَ، مُخَاصِرَةً: از ماده خَصَرَ: به‌هنگام راه رفتن دست او را گرفت، در کنار او راه رفت، دست بر کمر او نهاد و راه رفت؛ الخَاصِرَةُ، جمع خَوَاصِر من الإنسان: لکن خاصره در انسان؛ پهلوی، جایی که شکم مادر را می‌شکافتند تا بچه بیرون آورده شود.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۸، ص ۲۰۰.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۴۱.

۱. نهج البلاغه موضوعی، ص ۳۳۶.



خطبه ۱۰۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸

هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: تبیین شرایط و هشدار

موضوع: سیاسی، اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: اهمیت علم و عمل^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۰.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (علیه السلام) به ذکر صفات پیامبر ﷺ می پردازد که آن حضرت شایسته ترین مخلوق الهی است و امام مردم را به اهمیت میراث پیامبر و پاسداری از قرآن و اسلام دعوت می کند؛ سپس به سرزنش بنی امیه پرداخته و آن ها را به ناپایدار بودن دنیایی که به آن روی آورده اند توجه می دهد و در آخر همه مردم را موعظه می کند که در برابر هوا و هوس تسلیم نشوند و در فراگرفتن دانش بکوشند و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنند.

تا اینکه خداوند محمد ﷺ را برانگیخت که گواه بر اعمال آن‌ها و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بود.

نکته

● در این عبارت صفت پیامبر اکرم ﷺ بیان شده است که آن حضرت بر امت خود و دیگر امت‌ها گواه است. در قرآن این مطلب آمده است که هر پیامبری گواه امت خود است و پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر اینکه گواه امت خود است، نسبت به پیامبران دیگر نیز گواه است ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ﴾^۱

مشابه

◇ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ﴾^۲ و روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم.

◇ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۳ ما تو را به حق فرستادیم تا بشارتگر و بیم‌دهنده باشی.

◇ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۴ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

۱.۲. نجیب‌ترین انسان

«خَيْرُ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَانْجَبَهَا كَهْلاً»^۵

او در خردسالی بهترین مردم بود و در بزرگسالی نجیب‌ترین انسان.

۱. نحل، ۸۹.

۲. نحل، ۸۹.

۳. بقره، ۱۱۹.

۴. بقره، ۱۴۳.

۵. خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: بهترین مردم؛ صفت مشبیه به معنای اسم مفعول از بَرَّ یعنی خَلَقَ، باری اسم فاعل از همین ماده است؛ در اصل بریئة بوده است؛ همزه با یاء که جمع می‌شود تبدیل به «ی» می‌گردد؛ «بری» بر وزن فعلیل و به معنای مفعول است.

انْجَبَهَا: نجیب‌ترین آن‌ها؛ از ماده نَجَبَ به معنای نجیب و نیک‌نژاد و بافضیلت؛ اسْتَنْجَبَ، اسْتِنْجَبَا: چیزهای نفیس و بسیار خوب خواست؛ اِثْنَجَبَ، اِثْنَجَبَا الشَّيْءَ: آن چیز را برگزید.

كَهْلٌ: دوران بزرگسالی؛ به معنای فرد میان سال است. این واژه به کسی که سن بیشتر از سی سال داشته باشد، اطلاق می‌شود و به معنای پیر نیست؛ بفتح الأول من جاوز الثلاثین، و قیل من بلغ الأربعین، و قیل من جاوز أربعا و ثلاثین إلى إحدى و خمسين.

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَانْجَبَهَا كَهْلاً وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجُودَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيْمَةً. فَمَا أَحْلَوْلَتْ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ أَخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَانِلاً خِطَامُهَا قَلِيقًا وَضِيئُهَا قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ وَحَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ وَصَادَفْتُمُوهَا وَاللَّهُ ظَلَامٌ مَمْدُوداً إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ وَأَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَأَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِراً وَلِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً وَإِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ وَلَا يَقُوتُهُ مَنْ هَرَبَ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتُعْرِفَنَهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَذُوكُمْ أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَقَبْلَهُ. أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعِظْ مُتَعِظٍ، وَامْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ، عِبَادَ اللَّهِ لَا تَرْكَبُوا إِلَى جَهَائِلِكُمْ، وَلَا تَتَفَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُوفٍ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيِ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيَقْرَبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ، فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي سَجُوكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بَرَايِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ، إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ الْإِمَامُ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّي: الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلْسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا، وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا، فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي.

۱. اوصاف برجسته پیامبر

۱.۱. گواه اعمال بندگان

«حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۱

۱. شَهِيداً: شاهد؛ از ماده شَهِدَ: شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است؛ مشهد: اسم مکان است به معنای محل حضور.

بَشِيرًا: مرزده‌دهنده؛ از ریشه «بَشَرَ» به معنای مرزده ده.

نَذِيرًا: اندازکننده؛ نَذَرُ: مصدر است به معنی انداز؛ مُنْذِرٌ: اندازکننده.

نکته

- صفت «أنجبها كهلا» یعنی در بزرگسالی از همه بزرگوارتر و برگزیده‌تر بود؛ زیرا بزرگواری و برگزیدگی مستلزم داشتن صفات بزرگوارانه و برگزیدن و به کار بستن فضیلت‌های عالی انسانی است و آن حضرت در جوانی و بزرگسالی معدن هر فضیلت و در پیری برگزیده‌ترین آنان بوده است.^۱

۳.۱. پاک‌ترین انسان

«وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً»^۲

و اخلاقی از همه پاکان پاک‌تر بود.

نکته

- اشاره دارد به اینکه یعنی خوی و سرشت او از همه پاکان، پاکیزه‌تر بود؛ زیرا آن حضرت متمم مکارم اخلاق و کامل‌کننده آن‌ها بود و هر صفت خوب و خوی نیکویی از آن حضرت کسب شده است، لذا سرشت او از همه پاکیزه‌تر و خلق و خوی او از همه فاضل‌تر و کریمانه‌تر بود.^۳

۴.۱. سخاوتمند

«وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً»^۴

و در بخشش از همه سخاوتمندتر بود.

نکته

- «دیمه» به بارانی گویند که رعدوبرق در آن نباشد. کنایه است از منت‌های جود و احسان پیامبر است؛ چنان‌که آن بزرگوار وقتی شب فرا می‌رسید به خانه باز می‌گشت و هر چه زر و سیم در خانه یافت می‌شد، صدقه می‌داد.^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۶.

۲. شَيْمَةً: خلق و خوی؛ طبیعت و ساختمان وجودی.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۶.

۴. أَجْوَدَ: بخشنده‌تر؛ افعال تفصیل از جود؛ جادت: السماء جوداً بالفتح أمطرت وقيل الجود المطر الغزير. الْمُسْتَمْطَرِينَ: خواستاران باران؛ از ماده مَطَرٌ: به معنای باران؛ فعل مَطَر در خیر و رحمت و فعل «امطر» در عذاب و شر گفته می‌شود؛ ناگفته نماند در قرآن کریم فقط در یک محل «مطر» به معنای باران معمولی آمده؛ مُطَرٌّ: باران‌دهنده؛ فی اکثر النسخ بصيغة المفعول و هو الأظهر و فی بعض النسخ بصيغة الفاعل. دِيمَةً: باران ملایم و بدون رعدوبرق؛ به معنای بارانی است که به صورت طولانی و نرم نرم و بدون رعدوبرق می‌بارد؛ المطر الدائم فی سکون.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۶.

۲. مشخصات دنیای شما!

۱.۲. افسارگسیخته

«فَمَا اخْلَوْلَتْ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ [بَعْدِهِ] بَعْدَ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا قَلِقًا وَضِيئُهَا»^۱

شما (ای مسلمانان ضعیف‌الایمان) زمانی که از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید که افسارش رها و تنگ جهازش گشوده بود.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه در زمان حکومت عثمان و بعد از فتوحات اسلامی و ریخت و پاش در بیت‌المال است که حاکمان مشغول ثروت‌اندوختن و مردم مشغول عیش و نوش بودند.^۲
- حضرت در این فرمایش خود خطاب به باقی‌مانده اصحاب پیامبر می‌خواهند بفرمایند با اینکه پیامبر اکرم ﷺ برای پیروزی دین اسلام و مسلمانان رنج‌ها و زحمت‌های زیادی را تحمل فرمودند ولی متأسفانه پس از آن حضرت جامعه مسلمین و در واقع حکومت اسلامی به دست اهل آن نیفتاد و به تدریج دنیاطلبی جای ارزش‌های اسلامی را گرفت به گونه‌ای که بر بیت‌المال مسلمانان تسلط یافته‌اید و از آن بهره می‌گیرید.

۱. اخْلَوْلَتْ: شیرین شد؛ از ماده «خلو» به معنای شیرینی گرفته شده است؛ مؤنث آن اخلولی بر وزن افعلول و مصدر آن افعیعال؛ اخلولی: الشیء صار حلوا.

لَا تَمَكَّنْتُمْ: توانایی نداشتید؛ از ریشه مَكَنَّ به معنای قدرت و اقتدار و قدرت دادن به کار می‌رود؛ مَكِينٌ: دارای مکان و منزلت

رِضَاعٌ: شیر دادن؛ از ریشه رَضَعَ: رضع و رضاعة به معنای شیر خوردن است؛ مُرَضِعُهُ: شیرده؛ جمع آن مَرَضِع است؛ بالفتح مصدر رضع الصَّبِيُّ أُمَّهُ بالكسر ای امتصّ ثديها.

أَخْلَافٌ: سر پستان شتر؛ جمع «خلف» به معنای نوک پستان شتر است؛ جمع خلف بالكسر و هو حلمة ضرع الناقة أو نفس الضرع لكل ذات خفّ و ظلف.

صَادَفْتُمْ: رسیدید؛ آن را یافتید. «صادفتم» باب مفاعله که واو آن به سبب اتصال ضمیر «ها» اضافه شده است.

جَائِلٌ: جولان‌کننده؛ از ماده «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش است. این تعبیر در مورد حیوانی که مهارش را رها کنند و به هر سو می‌رود، اطلاق می‌شود.

خِطَامٌ: طنابی است مانند افسار که در بینی شتر می‌کنند؛ به معنای مهار و افسار است؛ بالكسر ما یقاد به البعیر.

قَلِقٌ: اضطراب و حرکت دادن چیزی؛ کتف المضطرب المتحرک الذی لا یستقرّ فی مکانه.

وَضِيئٌ: میان‌بند؛ بندی که با آن پالان را می‌بندند؛ نوار پهنی است که دو طرف آن را از زیر شکم حیوان به جهاز شتر می‌بندند تا سقوط نکند و در فارسی به آن تنگ می‌گویند؛ بطن منسوج بعضه ببعض یشد به الرّحل علی البعیر کالخرام للسرّج.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۱.

مشابه

- ♦ ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ﴾^۱ در زیر درخت سدر بی خار و درخت موزی که میوه‌اش بر یکدیگر چیده شده و سایه‌ای دائم دارد.
- ♦ ﴿أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾^۲ ندیده‌ای که پروردگار تو چگونه سایه را می‌کشد؟ اگر می‌خواست در یک جا ساکنش می‌گرداند.

۴.۲. رهبران الهی دست بسته

«فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَأَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ»^۳
امروز زمین برای شما آزاد و بی‌مانع و دست‌هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (واقعی و الهی) نسبت به شما بسته است.

۵.۲. خانه‌نشینی رهبران واقعی

«وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ وَ سُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ»^۴
شمشیرهای شما بر آنان مسلط و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است.

۱. واقعه، ۲۸ تا ۳۰.

۲. فرقان، ۴۵.

۳. شَاغِرَةٌ: خالی؛ از ماده «شُغِرَ» به معنای خالی شدن و آزاد و بی‌مانع گشتن است؛ شُغِرَتِ: الأرض کمنعت أى لم يبق بها أحد يجمعها و يضبطها و بلدة شاغرة برجا اذا لم تمنع من غارة أحد، وعن النهاية قبل الشجر الاتساع و منه حديث على عليه السلام فالأرض لكم شاغرة أى واسعة.

مَبْسُوطَةٌ: باز؛ از ریشه تَبَسَطَ به معنای گشودن، وسعت دادن، گستردن؛ بساط به معنی زمین گسترده و وسعت یافته است.

الْقَادَةُ: رهبران؛ جمع قائد؛ در این عبارت رهبران الهی و رهبران حق منظور است.

مَكْفُوفَةٌ: بازداشته شده؛ از ریشه كَفَّ به معنای دست باز داشتن. راغب می‌گوید: كف به معنی دست است؛ «كففته» یعنی از دست او زدم و نیز او را با دست خود منع کردم.

۴. سُيُوفٌ: شمشیرها؛ از ریشه سَفَّ، اسْتَفَّ القوم؛ آن قوم با یکدیگر مسابقه دادند و دست به شمشیر بردند؛ تَسَافَ، تَسَافُوا القوم؛ آن قوم با شمشیرها بر یکدیگر تاختند؛ تَسَفَّ، تَسَفَّوا: با شمشیر او را زد؛ السِّفَافُ: ج سِيفَافٌ به معنای شمشیردار، شمشیرزن، جنگجو؛ «سِفَافُ الأَمِيرِ»: آنکه گردن بزهکاران را بزند.

مُسَلَّطَةٌ: قدرت داشتن؛ از ماده سَلَطَ؛ سلاطه را تمكّن و قدرت از روی قهر گفته است؛ «سَلَطَهُ عَلَيْهِ» یعنی او را بر آن دیگری غالب کرد؛ سلطان: دلیل و غلبه که عبارت اخراج تسلط است.

مَقْبُوضَةٌ: باز گرفته شده؛ از ماده قَبَضَ به معنای گرفتن؛ قبض گرفتن شیء است با تمام دست؛ مقبوض چیزی است که در دست گرفته شود.

۲.۲. حلال غیر موجود و حرام در دسترس

«قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ وَ حَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ»^۱
کار به جایی رسید که حرام دنیا در نظر گروهی همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دور دست و غیر موجود.

نکته

- حضرت در این عبارت می‌خواهند روشی را که پس از پیامبر اکرم ﷺ در تقسیم بیت المال و حکومت بر مردم اعمال و اجرا می‌شد، تخطئه کنند. خلیفه دوم در حکومت خود امتیاز بندی در تقسیم بیت المال را شروع کرد و زمینه حکومت بنی امیه نیز در همین زمان پایه گذاری شد. در زمان عثمان نیز این امر شدت یافت و همه چیز در غیر مسیر خود افتاد.

تشبیه

مشبه: حرام

مشبه به: سدر بی خار

وجه تشبیه: «السِّدْرُ الْمَخْضُودُ» اشاره به این است که نهی پروردگار و تحریم او همچون خارهایی است در برابر لذات نامشروع دنیا ولی افراد بی تقوا و لایابالی، نواهی الهی را نادیده می‌گیرند و حرام نزد آن‌ها همچون سدر بی خار است.

۳.۲. زودگذر

«وَصَادَفْتُمُوهَا وَ اللَّهُ ظِلًّا مَّمدُودًا إِلَى أَجَلٍ مَّعدُودٍ»

به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه‌رو هستید، همچون سایه‌ای است گسترده تا سرآمدی معین.

نکته‌ها

- به کنایه بنی‌امیه را تهدید فرموده است که سایه، پس از مدتی از میان می‌رود.^۲
- امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را برای مردم پس از پیامبر به سایه‌ای تشبیه نمودند که از آفتاب گرم به آن پناه می‌برند اما این سایه ادامه ندارد و بالاخره تمام خواهد شد.

۱. السِّدْرُ: درخت کُنار که میوه دارد و به دلیل داشتن تیغ‌های فراوان چیدن میوه‌اش مشکل است.

مَخْضُودٌ: درخت بدون تیغ که چیدن میوه‌اش آسان است؛ عطف العود اللّین يقال خضدت العود فانخصد أى ثبته فانثى من غیر کسر و خضدت الشجر أى قطعت شوکه و السدر المخضود الذى انثى أغصانه من كثرة الحمل أو الذى قطع شوکه فصار ناعما أملس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۸.

نکته‌ها

- منظور از سلطه شمشیرها بر خلفا، جرئت و حاکمیت بنی امیه بر آنان است.^۱
- چه در زمان خانه نشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چه در زمان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که بنی امیه حاکم بودند و نیز سایر امامان، آنان در برابر حاکمان زمان خود قدرت نداشتند و در تمام این مدت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و غاصبان حکومت با شمشیر و قدرت خود ائمه را خانه نشین کردند و این عبارت اشاره است به ظلم‌هایی که در این مدت نسبت به امامان که رهبران حقیقی جامعه بودند روا داشته شد.

۳. هر خون، خون خواهی دارد

«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دِمٍّ ثَائِرًا وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا»^۲

آگاه باشید! هر خونی خون خواهی دارد و هر حقی صاحب و طالبی.

نکته

- امام می‌فرماید نسبت به این خون‌هایی که به ناحق ریخته شده است انتقام گرفته می‌شود و در مورد زمان این انتقام دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه بگوییم وقتی حضرت حجت ظهور می‌فرمایند انتقام این خون‌ها را خواهند گرفت؛ ب. هنگامی که بنی عباس روی کار می‌آیند انتقام می‌گیرند. درست است که بنی عباس، حق نبودند ولی روش آن‌ها این بود که می‌خواهیم انتقام خون به ناحق ریخته شده عترت پیامبر را بگیریم.

۴. خداوند، منتقم حقیقی

«وَ إِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۹۸.

۲. ثائر: خون خواه؛ از ماده «ثار» و «ثار» خوانده می‌شود. در اصل به معنای خون خواهی و خون بهاست و گاهی به معنای خون گفته شده که آن هم کنایه از همین است و تعبیر به «ثار الله» که درباره امام حسین (علیه السلام) و امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است: (یا ثار الله وابن ثاره) اشاره به این است که خون بها و خون خواهی آن دو بزرگوار، تعلق به خانواده یا قبیله‌ای ندارد؛ بلکه تعلق به خدا دارد و مربوط به تمام جهان انسانیت است؛ الثار: الدّم و الطّلب به و ثار به کمنع طلب دمه کثاره و قتل قاتله و الثائر الذی لا یبقی علی شیء حتی یدرک ثاره.

۳. لَا يُعْجِزُهُ: ناتوان نمی‌کند؛ از ریشه عَجَز به معنای ناتوانی؛ معاجزه: عاجز کردن. یَفُوتُهُ: از دست می‌رود؛ از ریشه فوت: از دست رفتن. راغب گفته فوت دور شدن چیزی است که درک آن ناممکن باشد. هَرَبَ: فرار کرد؛ هرب: (بفتح ه، ر) فرار کردن گویند «هَرَبَ هَرَبًا: فَرَّ»؛ المَهْرَبُ: اسم مکان به معنای جایگاه فرار.

و انتقام گیرنده خون‌های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد) و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد!

نکته

- «إِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا» اشاره به این دارد که خون‌هایی که به ناحق از خاندان پیامبر ریخته می‌شود خون خواهش خداست؛ چون در راه او ریخته شده و جنبه قبیله‌ای ندارد و یقیناً چنین خون خواهی در کار خود عاجز نیست.^۱

مشابه

- ◇ «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»^۲
- هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست که خدا را ناتوان سازد؛ زیرا او دانا و تواناست.
- ◇ «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^۳ و هرکس که به ستم کشته شود، به طلب‌کننده خون او قدرتی داده‌ایم.

۵. هشدار به بنی امیه

«فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتُعْرِفَنَهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ»^۴

ای بنی امیه! به خدا سوگند می‌خورم که پس از اندک زمانی این حکومت را در دست غیر خود و در خانه دشمنانتان خواهید دید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۳.

۲. فاطر، ۴۴.

۳. اسراء، ۳۳.

۴. أَقْسِمُ: سوگند می‌خورم؛ از ماده قسم به معنای سوگند؛ «اقسم بالله» یعنی سوگند یاد کرد به خدا. اصل آن چنان که راغب گفته از قسامه است و قسامه بنا بر قول اقرب الموارد جماعتی است که بر چیزی سوگند می‌خورند و آن را می‌گیرند یا به چیزی گواهی می‌دهند؛ قسامه سوگندهایی است که بر اولیای مقتول تقسیم می‌شود؛ اسْتَقْسَمَ، اسْتَقْسَمَا: خواستار تقسیم آن چیز شد، بین دو کار اندیشید و فکر کرد.

عَمَّا قَلِيلٍ: پس از مدت کوتاهی، ظاهراً «ما» زاید است.

لَتُعْرِفُنَّ: خواهید شناخت؛ از ریشه عَرَفَ: معرفت و عرفان به معنی درک و شناختن است، تعریف: شناساندن.

رُوقَّتْ مِنَ الْكَدْرِ^۱

ای مردم! دل از نور چراغ پنددهنده‌ای که خود پندپذیر است روشن کنید و آب را از چشمه زلالی که از تیرگی صاف مانده، بکشید.

نکته‌ها

- مفهوم جمله این است که پیرامون واعظانی که به دانسته‌های خود عمل نمی‌کنند نگردد. درون تاریک آنان، درون شما را که نیاز به فروغ الهی دارد تاریک می‌سازد ولی سخنانشان مانند دانسته‌هایشان وبال گردن آنان در روز قیامت است.^۲
- منظور از این چراغ هدایت و چشمه آب حیات، وجود خود امام علیه السلام است که مردم حق‌شناس می‌بایست تا زمانی که دسترسی دارند، نهایت استفاده را از آن حضرت بکنند. افسوس و صد افسوس که نکردند و ما امروز بر سر سفره هدایت او نشسته‌ایم و از گوشه‌ای از کلمات آن حضرت که به ما رسیده است، چراغ دل را روشن می‌سازیم و از چشمه زلالش سیراب می‌شویم.^۳

۱. اسْتَصْبَحُوا: نور بگیرید؛ از ماده صبح: به عقیده راغب، صبح و صباح هر دو اول روز و وقت پیدا شدن سرخی آفتاب در افق است؛ مَصْبَح: اسم فاعل است یعنی آنکه وارد وقت صبح می‌شود؛ مصباح: اسم آلت است به معنی چراغ؛ اسْتَصْبَحَ، اسْتَصْبَحَا الرَّجُلُ: آن مرد چراغ را روشن کرد؛ بالمصباح استسرج به. سُعْلَةٌ: شعله افروخته شدن آتش؛ اسْتَعْلَ، اسْتَعْلَا النَّارُ: آتش شعله‌ور شد.

مِصْبَاح: چراغ.

مُتَعَبِّطٌ: پنددهنده؛ از ماده وَعَطَّ: اندرز دادن؛ عظة و موعظة اسم از آن است. «اتَّعَظَ، اتَّعَظًا»: پند و موعظه را پذیرفت و به آن عمل کرد.

امْتَاخُوا: آب بردارید؛ از ماده «مَتَّح» به معنای بالا کشیدن دلو از چاه آب است؛ نزول البئر و ملؤ الدلاء منها. صَفْوٌ: زلال؛ اصل صفو خلوص شیء است از آمیختگی و از آن است که به سنگ صاف و خالص، صفا گویند؛ اسْتَصَفَّى، اسْتَصَفَّاءُ الرَّجُلُ: آن مرد را خالص و پاک شمرد.

عَيْن: چشمه.

كَدْرٌ: تیرگی؛ کدر و کدارت به معنی تیرگی است؛ «اَكْدَرُ، اَكْدَرًا الشَّيْءُ»: آن چیز تیره شد، «عیش اَكْدَر»: زندگی تیره. رُوقَّتْ: تصفیه‌شده؛ پاک و صاف شد؛ از ماده «روق» به معنای صاف بودن است و هنگامی که به باب تفعل برده می‌شود، به معنای تصفیه کردن می‌آید؛ الترويق: التصفية و منه الرواق بالكسر و هو الصافي من الماء وغيره

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۸، ص ۲۱۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۸.

۶. بیناترین چشم‌ها، شنواترین گوش‌ها

«أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا تَقَدَّ فِي الْخَيْرِ طَرَفُهُ أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَ قَبْلَهُ»^۱ آگاه باشید! بیناترین چشم‌ها آن است که شعایش در دل نیکی‌ها نفوذ کند و شنواترین گوش‌ها آن است که یادآوری‌ها را در خود جای دهد و پذیرا گردد.

نکته

- اشاره به اینکه اگر شما و سایر مردم، چشم و گوش باز داشته باشید، پیدا کردن راه خیر و سعادت، مخفی و پیچیده نیست ولی افسوس! که هوای نفس و هوس‌های سرکش، چنان پرده ظلمانی بر چشم و گوش انسان می‌اندازد که حقایق واضح را نمی‌بیند و دوستانه‌ترین اندرز را نمی‌شنود.^۲

مشابه

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۳ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشان‌اند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندان‌اند.

۷. امام، سرچشمه زلال وحی

«أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعِظْ مُتَعَبِّطٍ وَامْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ

۱. تَقَدَّ: نفوذ کرد؛ نفوذ و نفاذ به معنی سوراخ کردن و خارج شدن به آن طرف است؛ انفاذ و تنفیذ امر، اجرا کردن آن است. طَرَفٌ: نگاه؛ راغب گوید آن پلک چشم و تحریک پلک است و از آن به نگاه کردن تعبیر می‌کنند که لازمه تحریک نگاه کردن است؛ الطرف: بالفتح نظر العین.

أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ: شنواترین گوش‌ها.

وَعَى: شنید؛ حفظ؛ اعْمَ از آنکه حدیث باشد یا غیر آن؛ إِيْعَاءٌ: حفظ و جمع کردن است؛ وعاء: ظرف. این تسمیه از آن جهت است که مال در ظرف جمع و حفظ می‌شود. به سینه انسان گویند: «وعاء علمه و عقیده» یعنی سینه‌اش ظرف دانش و عقیده اوست، جمع آن اوعیه است.

التَّذْكِيرُ: پند دادن و چیزی را یاد کسی انداختن؛ از ماده ذَكَرَ به معنای یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و هر دو.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۴.

۳. زمر، ۱۸.

مشابه

- ◇ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱ تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می‌روند.
- ◇ ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾^۲ آیا کسی که از جانب پروردگارش دلیل روشنی دارد، همانند کسانی هستند که کردار بدشان آراسته شده و از پی هواهای خود می‌روند؟

۹. بر لب پرتگاه دوزخ

﴿فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ﴾^۳

زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس‌ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی قرار گرفته که در شرف فرو ریختن است.

نکته

- مراد کسی است که دیگران را راهنمایی می‌کند و با نادانی و ناآگاهی به مصالح عمومی ادعای نصیحت و خیرخواهی آن‌ها را دارد.^۴

مشابه

- ◇ ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ يَهِي فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾^۵ آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد، نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد.

۱. نجم، ۲۳.

۲. محمد، ۱۴.

۳. النَّازِلُ: سقوط‌کننده.

شَفَاً: به معنای لبه چیزی است و در اصل به معنای لبه چاه و رودخانه است و واژه «شفه» به معنای لب نیز از همین ریشه است. «جرف» به معنای حاشیه رودخانه یا چاه است؛ شَفِيرُ الشَّيْءِ و جانبه. جُرْفٍ: کنار رود که آب آن را برده و در معرض سقوط است؛ الجرف: بالضم و بضمتین ما تجرّفته السيول و أكلته من الأرض.

هَارٍ: فرو ریختن و ویران شدن؛ از ماده «هور» به معنای برداشتن است؛ بنابراین، مجموع سه کلمه چنین معنا می‌دهد: حاشیه پرتگاهی که در حال فرو ریختن است؛ الهار: الضعيف الساقط المنهدم يقال هار الجرف يهور هورا فهو هائر و هار كقاض.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰۰.

۵. توبه، ۱۰۹.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. بقره، ۴۴.

۳. لَا تَزْكُوا: تکیه نکنید.

لَا تَتَّقُوا: اطاعت نکنید؛ انقیاد به معنای رام بودن است.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۸، ص ۲۴۵.

۵. انبیا، ۷.

نکته

● «ردی» به معنای نابودی است و چون رأی فاسد هم برای کسی که آن را تبلیغ می‌کند و هم برای کسی که آن را می‌پذیرد، موجب هلاکت است، آن کس که از روی هوا و هوس، اندیشه باطل را بر مردم عرضه می‌کند مانند این است که هلاکت را بر پشت گرفته از پیش یکی به نزد دیگری می‌برد و آن را میان کسانی که اندیشه نادرست خود را به آن‌ها عرضه می‌دارد، پخش می‌کند؛ در حالی که او مدعی است که هلاکت را از آنان دور می‌سازد.^۱

۱۱. پیوند دادن مطالب نامناسب

«لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يُلْتَصِقُ وَيَقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ»^۲

و برای توجیه آرای ناپخته و ضد و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می‌دهد.

نکته

● امام بیان می‌کند که یکی از سرچشمه‌های گمراهی، تکیه کردن بر پندارهای بی‌اساس و گمان‌های باطل و آرای فاسد و غیر مستدل است. این‌ها ظاهری فریبنده دارند مانند لب رودخانه‌ها یا پرتگاه‌هایی که ظاهرش محکم است اما زیر آن خالی شده است. افراد بی‌خبر پای بر آن می‌نهند که ناگهان در درون رودخانه یا قعر دره سقوط می‌کنند.^۳

استعاره

مستعار: لَصَقَ

مستعاریه: چسباندن

مستعارله: صلح

جامع: امام علیه السلام در اینجا واژه «لَصَقَ» را برای «صلح» استعاره آورده و مراد این است که او می‌خواهد میان شما و دشمنان صلح و سازش برقرار کند، در حالی که این امر

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲. یُحْدِثُ: به وجود می‌آورد؛ از ماده حَدَّثَ به معنای به وجود آمدن که قهراً توأم با تازه بودن است؛ حدیث هر چیز تازه‌ای است خواه فعل باشد یا قول.

لُصِقَ: می‌چسباند؛ از ریشه لَصَقَ بالشیء: به آن چیز چسبید و پیوست شد؛ اَلْصَقُّ، اِلْصَاقُ الشَّيْءِ بِالْشَيْءِ: آن چیز را به چیزی چسبانید؛ لَصَقَ، مُلَاصَقَةً: مترادف (لَزَقَهُ) است، به او چسبید، پیوست شد.

لَا يُلْتَصِقُ: نمی‌چسبد.

يُقَرِّبُ: نزدیک می‌کند.

يَتَقَارَبُ: قریب و نزدیک بودن خدا معنوی است نه زمانی و مکانی؛ اِسْتَقَرَّبَ، اِسْتَقْرَبَا الشَّيْءَ: آن چیز را نزدیک یافت. این کلمه ضِدَّ «اِسْتَبْعَدَهُ» است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۹.

♦ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾^۱ و پاره‌ای از مردم بی‌هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، درباره خدا جدال می‌کنند.

♦ ﴿أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۲ آیا از ایشان پیمان نگرفته‌اند که درباره خدا جز به راستی سخن نگویند.

♦ ﴿وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳ در حالی که از کتاب خدا نیست و می‌گویند که از جانب خدا آمده و حال آنکه از جانب خدا نیامده است و خود می‌دانند که بر خدا دروغ می‌بندند.

استعاره

مستعار: جُرْف

مستعاریه: کناره رودخانه که آب زیر آن را خالی کرده باشد

مستعارله: آرا و عقاید فاسد

جامع: امام علیه السلام واژه جرف را برای آرا و عقاید فاسدی که ابراز می‌شود، استعاره آورده است؛ زیرا این گونه عقاید بر نظام عقل استوار نیست و شرع هم آن‌ها را اجازه نداده است و به منزله ویرانه سست بنیادی است که هر چه بر آن بنا شود، محکوم به خرابی و ویرانی است و مانند این است که دعوت‌کننده به این گونه عقاید فاسد، بر لب پرتگاه ایستاده است که ناگهان محل او فرو می‌ریزد و او را سرازیر جهنم می‌کند یا در سراشیب نابودی این دنیا سرنگون می‌سازد.

۱۰. بر دوش کشیدن بار هلاکت

«يَنْقُلُ الرَّذَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ»^۴

او بار هلاکت و فساد را بر دوش می‌کشد و از جایی به جای دیگر می‌برد!

۱. لقمان، ۲۰.

۲. اعراف، ۱۶۹.

۳. آل عمران، ۷۸.

۴. الرَّذَى: هلاکت. تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت. ظَهْرُهُ: پشت؛ ظَهْرِيٌّ: (به کسر ظ) چیزی است که به پشت انداخته و فراموشش کنند؛ ظهیر: هم‌پشت. کمک. مَوْضِعٌ: محل؛ مصدر میمی و اسم مکان است به معنای جایی.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۱ و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند و به انجام دادن کارهای نیک می پرداختند.

۱.۱۳. ابلاغ فرمان الهی

«الْبَلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ»^۲

مواعظ الهی را به همه ابلاغ کند.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۳ ای مردم، برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید.

۲.۱۳. خیرخواهی مردم

«وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ»^۴

تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه‌ها نماید.

نکته

● امام مسلمین در خیرخواهی مسلمانان کوشش کند و تا می تواند و به اندازه قدرت خود نسبت به مردم دوستی و محبت داشته باشد و اخلاص و دوستی را کامل نماید.

مشابه

﴿أَتْلَعُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۵ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما را اندرزگویی امین هستم.

۱.۳.۱. احیای سنت پیامبر

«وَالْإِحْيَاءُ لِلْسُّنَّةِ»^۶

۱. انبیا، ۷۳.

۲. الْبَلَاغُ: رسیدن به انتهای مقصد اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد.

۳. یونس، ۵۷.

۴. الْإِجْتِهَادُ: کوشش؛ از ریشه جَهَدَ؛ صعوبت و مشقت. تلاش توأم با رنج؛ اجتهاد: خود را با صرف نیرو و تحمل سختی و مشقت واداشتن.

نَصِيحَةُ: خیرخواهی؛ از ریشه نَصَحَ: به معنی خالص شدن و خالص کردن است؛ پند دادن را از آن نصح و نصیحت گویند که از روی خلوص نیت و خیرخواهی محض است؛ نصوح به فتح اول به معنی فاعل و نصیحت کننده است.

۵. اعراف، ۶۸.

۶. أَحْيَا: آن را زنده کرد، او را زنده رها کرد؛ از ریشه حی.

سازش‌پذیر نیست و جهت مشابهت میان این دو این است که همان گونه که چسب دو چیز را به یکدیگر می چسباند و متحد می سازد، صلح دهنده نیز دو طرف مخاصمه را که رودرروی هم قرار گرفته اند، گرد هم می آورد و موجبات وحدت آنان را فراهم می سازد.

۱۲. پرهیز از مشورت با ناهلان

«قَالَ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ وَلَا يَنْقُصُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أَبْرَمَ لَكُمْ»^۱

از اینکه نزد کسی شکایت برید که اندوه شما را برطرف نمی سازد و توانایی باز کردن گره از کار شما را ندارد، پرهیزید.

نکته‌ها

● سه احتمال در معنای این عبارت وجود دارد: الف. به کسی که نمی تواند حاجت شما را برآورده کند، عرض حاجت نکنید؛ زیرا گاهی علاوه بر اینکه کاری انجام نمی دهند شماتت نیز می کنند؛ ب. سؤالات و مشکلات علمی خود را به هرکس نگویند که نمی تواند پاسخ گوی شما باشد بلکه از فردی سؤال خود را بپرسید که اهل علم و دانش است و می تواند در یافتن پاسخ مناسب باشد؛ ج. از امام چیزی را نخواهید که مربوط به او نیست؛ مثلاً گاهی با مراجعه مکرر بعضی افراد به مجتهد می خواهند که او چیز حرامی را حلال اعلام کند در حالی که این مربوط به مجتهد نیست.

۱۳. وظایف امام بر مردم

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ»

امام و پیشوا غیر از آنچه به فرمان خدا بر عهده او نهاده شده است وظیفه‌ای ندارد.

مشابه

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۲ بدانید که وظیفه پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است.

۱. تَشْكُوا: شکایت کنید؛ از ریشه شَكُو: شکایت و شکوی، اظهار اندوه است؛ اشکیت: زیدا بهمهزة الأفعال أزلت شکایت. لَا يُشْكِي: زایل نمی کند.

شَجَوُ: حاجت؛ اندوه؛ به معنای غم و اندوه است. این واژه، هم معنای مصدری دارد هم اسم مصدری؛ الهم و الحزن. يَنْقُصُ: زایل می کند؛ از ماده نَقَصَ به معنای نقص کند، رشته رشته و از هم باز کند.

أَبْرَمَ: محکم گشت؛ بافته شده، محکم شده، پیونده داده شده؛ الأمر أى أحكمه، و الحبل أى جعله طاقين ثم فتلّه.

۲. مانده، ۹۲.

و به احیای سنت پیامبر اکرم ﷺ پردازد.

نکته

● امام باید سنت پیامبر را زنده کند و سنت پیامبر در تقسیم بیت المال هیچ گاه این نبود که به بعضی ها زیاده تر و به دیگران کمتر بدهد. از این عبارت حضرت استفاده می شود که آنچه در زمان خلفا انجام می شده، مخالف با سنت پیامبر بوده است و سنت پیامبر را که عدالت و مساوات بوده زیر پا گذاشته بودند و حضرت باید آن را دوباره زنده کند.

۱۳.۴. اجرای عدالت

«وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا»^۱

حدود الهی را نسبت به تمام مستحقان اجرا کند.

نکته

● متهم تنها پس از ثابت شدن جرمش مجرم شناخته می شود و در این صورت فقط خودش کیفر می شود و به خانواده و دوستانش تعرض نمی شود.^۲

مشابه

◇ «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ بِهِ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَلَوْ كَانَ مَالُهُمْ مَالِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»^۳ آیا به من امر می کنید تا با ستم کردن در حق کسانی که بر آنان حکومت دارم پیروزی بجویم؟! به خدا سوگند تا شب و روز می آید و می رود و ستاره به دنبال ستاره حرکت می کند، دست به چنین کاری نمی زنم. اگر مال از خود من بود همه را در پرداخت کردن برابر می داشتم تا چه رسد به اینکه مال، مال خداست!

۱۳.۵. پرداختن حقوق مردم

«وَ إِصْدَارُ الشُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا»^۴

۱. إِقَامَةُ الْحُدُودِ: برپا داشتن حدود.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۴. إِصْدَارُ: بازگرداندن؛ از ریشه صدر به معنای برقراری قانون و عمل به موجب آن از طرف دولت؛ الارجاع من الصدر و هو الرجوع.

الشُّهُمَانِ: نصیب ها؛ بهره ها؛ جمع «سهم» به معنای بهره و نصیب است. اصل آن به معنای تیر است، در آن زمان برای قرعه کشی و تعیین بهره از تیر استفاده می شده؛ در اینجا به معنای مستمری مردم از بیت المال است؛ كَالسَّهْمَةِ بِالضَّمِّ فَيُهْمَا جَمْعُ السَّهْمِ وَ هُوَ الْحِظُّ وَ النَّصِيبُ.

أَهْلُ: صاحب.

و رساندن سهم بیت المال به کسی که مستحق آن است.

۱۴. وظایف مردم

۱۴.۱. کوشش در فراگیری علم

«فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ»^۱

در فرا گرفتن علم بکوشید پیش از آنکه درخت آن بخشکد.

نکته ها

● منظور از خشکیدن درخت علم، ممکن است شهادت آن حضرت باشد و منظور از مرکز جوشش علم نیز وجود مبارک خود او باشد. به این ترتیب، به آن ها هشدار می دهد پیش از آنکه از میان شما بروم آنچه می خواهید برسید و فرا گیرید.^۲

● حضرت علی علیه السلام به لحاظ اینکه محور و دریای علم بوده اند و با پیامبر اکرم ﷺ محشور و همه علوم الهی نزد آن حضرت بوده است، علم خود را تشبیه به گیاه یا درختی می کند که ممکن است پس از مدتی خشک شده و دیگر نتوان از میوه آن استفاده کرد؛ زیرا اگر درخت و گیاهی بخشکد و از بین برود دیگر میوه و خاصیت ندارد. درخت علم و دانش نیز که امام است اگر از بین برود دیگر نمی توان از ایشان بهره برد بنابراین امام می فرماید به جای اینکه به دنبال زیاده طلبی از بیت المال باشید به فکر استفاده از میوه درخت دانش باشید و منتظر نمانید تا درخت تنومند علم و دانش از بین برود و بدون استفاده شود.

مشابه

◇ «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۳ از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید.

۱۴.۲. استخراج علم و دانش از اهلش

«وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ»^۴

۱. بَادِرُوا: پیش دستی کنید؛ از ریشه بَدَرَ، مُبَادَرَةً و بِدَاراً الى الشَّيْءِ: به سوی آن چیز شتاب کرد؛ «بَادَرَ إِلَى انْجَازِ وَعْدِهِ»: به وعده خود وفا کرد؛ الشَّيْءُ: بر آن چیز پیشی گرفت.

تَصْوِيحُ: خشک شدن؛ به معنای خشک شدن گیاه و چوب و مانند آن است، به حدی که شکاف بر دارد؛ صَوَّحَ: النَّبْتُ أَيْ يَبَسُ وَ تَشَقَّقُ أَوْ جَفَّتْ أَعْلَاهُ

نَبْتُ: نهال؛ نَبْتُ وَ نَبَاتٌ مصدر هستند و نیز هر چه از زمین روید اعم از درخت و علف، نبات و نبت خوانده می شود؛ بمعنی الاستشارة و هو الانهاض و التهيج.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۶۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۶۴.

۴. مُسْتَثَارُ: محل فوران؛ از ماده «استیثار» گرفته شده، و در اینجا به معنای به هیجان درآوردن و منتشر ساختن است؛ مصدر.



و قبل از آنکه به خود مشغول گردید، علم و دانش را از نزد اهلش استخراج کنید.

۳.۱۴. توصیه امر به معروف و نهی از منکر

«وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ فَإِنَّمَا أُمِرْتُم بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي»^۱

مردم را از منکرات بازدارید و خودتان نیز مرتکب آن نشوید؛ چراکه شما موظف هستید اول خودتان ترک گناه کنید و آنگاه مردم را از آن نهی نمایید.

نکته‌ها

- امام نهی از منکر را مشروط کرده به اینکه شخص نهی کننده خود از منکرات خودداری کند؛ به این معنا که خویشستن داری از گناه، شرط کمال «نهی از منکر» است نه شرط وجوب؛ زیرا وقتی انسان خود مرتکب گناهی شود و بخواهد دیگران را نهی کند، سخن او تأثیر چندانی ندارد.
- حضرت نمی خواهند که این دو واجب را با هم مشروط کنند و بگویند ترک «نهی از منکر» و انجام منکر یک گناه است بلکه می خواهند بفرمایند: وجوب نهی از منکر شرعاً مشروط به تناهی نیست و انجام منکر یک گناه و نهی نکردن از آن گناهی دیگر است.

مشابه

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۲
باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳ از کار زشتی که می کردند یکدیگر را نهی نمی کردند و هرآینه بدکاری می کردند.

خطبه ۱۰۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، اواخر
سال ۳۷ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: سستی ها و جهالت ها
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: خاندان رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۶.

پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه مزایای اسلام را بیان کرده و به فضایل پیامبر ﷺ اشاره می کند؛ سپس یارانش را به خاطر خلاف هایی که مرتکب شده اند سرزنش می کند.

۱. **أَنْهَوْا:** نهی کنید؛ از ماده نَهَى یعنی متناهی شوید، نهی را بپذیرید و از نهی شده خودداری کنید.
تَنَاهَوْا: دور شوید.

۲. آل عمران، ۱۰۴.

۳. مائده، ۷۹.

ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را تشریع فرمود و راه‌های ورود به آن را آسان ساخت.

نکته‌ها

- منظور از شرایع اصول و مبانی شریعت است مانند قاعده «لا ضرر» و «لا حرج» که به این معنی است که هیچ یک از قوانین نباید به زیان فرد یا جامعه باشد.^۱
- حضرت در این فرمایش خود، اسلام را از دو جهت تشبیه به آب کرده‌اند: الف. از جهت اینکه آب و اسلام سبب حیات هستند. آب سبب حیات بدن‌هاست و اسلام و حقایق دینی سبب حیات دل‌ها و روح‌هاست؛ ب. هر دو سبب پاکی و پاکیزگی هستند، به این معنا که اسلام انسان را از کفر و خباثت پاک می‌کند؛ همان‌طور که برای استفاده از آب رودخانه یا قنات و چشمه باید از راه ورودی آن آب برداشت که به آن «شریعة» گفته می‌شود، برای ورود به اسلام نیز باید از راه‌های آن وارد شد که از آن به شرایع تعبیر می‌شود.

مشابه

- ◇ «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ»^۲ آیا مشرکان را بت‌هایی است که آیینی برایشان آورده‌اند که خدا رخصت آن را نداده است؟

تشبیه

مشبه: اسلام

مشبه‌به: نهري پربرکت

وجه شبیه: امام، اسلام را به نهر عظیم و پربرکتی تشبیه نموده و طرق وصول به آن را آسان معرفی کرده است، خالی از هرگونه تشریفات؛ زیرا کافی است انسان شهادتین را از صمیم قلب بر زبان جاری کند تا از صف کفر و نفاق خارج گردد و در صفوف مؤمنین و مسلمین قرار گیرد و برنامه‌های اسلام را آسان قرار داده و تکلیف طاقت‌فرسا را نفی کرده است.

ادامه از صفحه قبل:

ظاهراً معنی لا یتقی منه برشاء فان كان من ماء الأمطار فهو الكرخ بفتح حین.

سَهْلٌ: آسانی؛ از ریشه سَهَلَ: همواری و آسانی مثل زمین هموار و کار آسان.

وَرَدَهُ: ورود در اصل مشرف شدن به دخول است؛ راغب می‌گوید: ورود در اصل قصد آب است سپس در غیر آن به کار رود؛ «وَرَدَ البعير و غيره الماء وُرُوداً» یعنی به آب رسید بی آنکه داخل شود و گاهی دخول نیز در آن هست.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. شوری، ۲۱.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَقَلَهُ وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ وَ تَبَصَّرَ لِمَنْ عَزَمَ وَ عِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ وَ نَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ وَ ثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ وَ رَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ وَ جَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ فَهُوَ أَلْبَجُ الْمَنَاهِجِ وَ أَوْضَحُ الْوَلَائِجِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُشْرِقُ الْجَوَادِ مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ كَرِيمُ الْمُضْمَارِ رَفِيعُ الْغَايَةِ جَامِعُ الْحَلَبَةِ مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ شَرِيفُ الْفُرْسَانِ التَّصْدِيقِ مِنْهَاجُهُ وَ الصَّالِحَاتِ مَنَارُهُ وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ. حَتَّى أَوْزَى قَبَسًا لِقَابِيسٍ وَ أَنَارَ عِلْمًا لِحَابِيسٍ فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ وَ بَعِثُكَ نِعْمَةً وَ رَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَمًا مِنْ عَذْلِكَ وَ أَجْرِهِ مُضْعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ وَ أَكْرِمْ لَدَيْكَ نَزْلَهُ وَ شَرِّفْ عِنْدَكَ مَنَزْلَهُ وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ أَحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَرَايَا وَ لَا نَادِمِينَ وَ لَا نَاكِبِينَ وَ لَا نَاكِثِينَ وَ لَا ضَالِّينَ وَ لَا مُضِلِّينَ وَ لَا مَفْتُونِينَ. وَ قَدْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنَزْلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ وَ تُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ وَ يُعْظَمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ وَ يَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً وَ لَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ وَ أَنْتُمْ لِنَفْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَأْتِفُونَ وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ فَمَكْنَتُكُمْ الظُّلْمَةُ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ وَ أَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَرْمَتَكُمْ وَ أَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَ إِنَّمَا اللَّهُ لَوْ فَرَّقَكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لَشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ.

۱. حمد، خدای تشریع کننده اسلام

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ»^۱

۱. شَرَعَ: راه آشکارا؛ «شَرَعْتُ لَهُ طَرِيقًا» یعنی راهی به او نمودم و آشکار کردم. شرعه و شریعت هر دو یکی است و آن طریقه واضحی است و اصل آن به معنی ظهور است؛ در گذشته هنگامی که مردم می‌خواستند از رودخانه و شط آب بردارند به لحاظ اینکه آب برداشتن از همه جای آن امکان‌پذیر نبود یا خطراتی را در برداشت، جایی را برای برداشتن آب آماده و مهیا می‌کردند که همه مردم برای ورود به رودخانه از آن استفاده کنند، به این مکان مخصوص «شریعة» می‌گفتند؛ الله لنا کذا من باب منع ای اوضحه و اظهره و سنه و الشریعة کالمشرعة مورد الناس للاستسقا سمیت بذلك لوضوحها و ظهورها، قال الأزهري و لا تسميتها العرب مشرعة حتى يكون الماء عدًا لا انقطاع له كماء الأنهار، و يكون

حریمش گام نهند، وسیله سلامت و صلح و برای آنان که از منطقش پیروی کنند، دلیل و برهان روشن و برای آن‌ها که از آن دفاع کنند، گواه قرار داد.

نکته‌ها

- اگر مردم بر پایه اسلام عمل کنند از عذاب خدا در آخرت ایمن شده، در دنیا با امنیت و آرامش زندگی می‌کنند و جنگ و نزاع و درگیری برای ثروت‌ها پیش نمی‌آید.^۱
- اسلام عامل صلح و صفا برای کسی است که به آن داخل شود. اسلام نه تنها جنگ و رزم‌آوری را محکوم می‌کند بلکه وارد ساختن ناچیزترین مزاحمت را بر جان‌های آدمیان ممنوع می‌نماید.^۲

مشابه

- ◇ ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۳ و اگر به صلح گرایند، تو نیز به صلح گرای و بر خدا توکل کن.
- ◇ ﴿فَإِنْ اغْتَرَّوْكُمْ فَلَمْ يَفَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾^۴ پس هر گاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است.
- ◇ ﴿وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ﴾^۵ نگاهدار کسی است که به آن چنگ زند و نجات‌بخش کسی که به آن در آویزد.
- ◇ ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۶ بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۸، ص ۲۸۶.

۳. انفال، ۶۱.

۴. نساء، ۹۰.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۶. انفال، ۲۲.

۲. ویژگی‌های اسلام

۱. ۲. استواری ارکان اسلام

﴿وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ﴾^۱

ارکان [اسلام] را در برابر کسانی که به ستیز برمی‌خیزند، استوار نموده است.

نکته

- خداوند می‌فهماند که غلبه و قدرت او همراه با حکمت و رحمت است نه مانند غلبه قدرتمندان و زورگویان دنیا که همراه کشتار و جنایت باشد.

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ ما قرآن را خود نازل کرده‌ایم و خود نگهبانش هستیم.
- ◇ ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳ و او هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.

۲. ۲. حریم امن اسلام

﴿فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ﴾^۴

اسلام را برای کسانی که دست به دامنش زنند، پناهگاه امنی قرار داده و برای آن‌ها که به

۱. أَعَزَّ: استوار و محکم؛ عزت به معنی توانایی است مقابل ذلت؛ راغب گفته: عزت حالتی است که مانع از مغلوب بودن انسان می‌شود؛ شیء کمیاب را از آن جهت عزیز و عزیزالوجود گویند که آن در حالت توانایی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است؛ تعزیز: به معنی تقویت است.

غَالَبَ: مقهور کردن حریف؛ از ریشه غَلَبَ به معنای پیروزی.

۲. حجر، ۹.

۳. نساء، ۱۴۱.

۴. أَمْنًا: ایمنی. آرامش قلب؛ آمَنَ: خاطر جمع، کسی که در او ایمنی است یا شهری که ایمن است؛ امانت را از آن جهت امانت گویند که شخص امانت‌گذار از خیانت آن‌که امانت پیش اوست مطمئن و ایمن است؛ مُؤْمِن: فعل امن اگر متعلی بنفسه باشد به معنی ایمنی دادن است؛ إِيْمَان: تسلیم توأم با اطمینان خاطر.

سِلْمًا: صلح و صفا؛ از ریشه سَلِمَ: سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی. سلم: مسالمت و صلح و سازش؛ بکسر السین و سکون الهمزة يقال خذوا بالسلم أى بالصِّلح و يطلق على المسالم أى المصالح كما يطلق الحرب على المحارب و عليه ما فى الزَّيَارَةِ: أنا سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم.

عَلِقَ: به آن چنگ زد؛ به آن دل بست؛ از مادة «علوق» به معنای چنگ زدن و چسبیدن به چیزی است و به خون بسته شده، بدین جهت «علقه» گویند، که به یکدیگر چسبیده است.

خَاصَمَ: خصومت کرد با وی، منازعت کرد با او؛ اخْتَصَمُوا: خصومت کردند.

استعاره

مستعار: نور

مستعار منه: روشنی خواستن

مستعار له: اسلام

جامع: نور را برای اسلام استعاره آورده و با ذکر «استضاء» که به معنای روشنی خواستن است، آن را کامل فرموده است. جهت مشابهت میان اسلام و نور این است که انسان در راه خود به سوی خدا و به دست آوردن بهشت از اسلام پیروی می کند و از آن دستور می گیرد.

۲. ۴. اسلام، دین انسان های تیزبین

«وَ آيَةً لِّمَن تَوَسَّم»^۱

اسلام، نشانه ای است برای آن کس که جست و جوگر و تیزبین باشد.

مشابه

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ»^۲ به یقین، در این برای هوشیاران عبرت هاست.

۲. ۵. اسلام، دین بصیرت و عزت

«وَ تَبَصَّرَةٌ لِّمَن عَزَمَ»^۳

و [اسلام] مایه بصیرت است برای آن کس که عزم (بر درک حقیقت) دارد.

نکته

● «تَبَصَّرَةٌ لِّمَن عَزَمَ» مراد کسی است که تصمیم بر انجام دادن مقصود خود گرفته است و اسلام برای او مایه بینش است که بتواند مقصود خود را به گونه ای شایسته انجام دهد.^۴

۱. تَوَسَّم: فراست و فهم لطیف به کار برد؛ از ماده «وسم» به معنای اثر گذاشتن و علامت نهادن است؛ متوسم به کسی گفته می شود که از کمترین اثر پی به واقعیت ها می برد و معادل آن در فارسی هوشیار و بافراست است؛ الشیء تفرسه و تخیله.

۲. حجر، ۷۵.

۳. تَبَصَّرَةٌ: بینایی؛ از ریشه بَصَر به معنای قوه بینایی؛ چشم؛ علم.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. ۳. اسلام دین نور، فهم و عقل

«وَ نُورًا لِّمَن اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِّمَن عَقَلَ وَ لُبًّا لِّمَن تَدَبَّرَ»^۱

اسلام برای کسانی که از آن روشنایی بطلبند، نور و هدایت است و برای آن ها که آن را درک کنند، مایه فهم است و برای آن ها که تدبر کنند، سرچشمه عقل است.

نکته

● اگر بخواهید از جهل و نادانی بیرون بیایید، اسلام که مقصود از آن همان معارف و دستورات اسلام است، برای شما نور است؛ زیرا اسلام و دستورات آن مطابق عقل است. البته ممکن است ما در ابتدا علت حکمی را ندانیم یا به ظاهر آن را مطابق عقل برخی از افراد نبینیم ولی با دقت معلوم می شود که آنچه اسلام فرموده است مطابق عقل است.

مشابه

◇ «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ ۖ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه های سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند.

◇ «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»^۳ و توشه بردارید که بهترین توشه ها پرهیزکاری است. ای خردمندان، از من بترسید.

۱. اسْتَضَاءَ: طلب روشنایی کرد؛ از ریشه ضو به معنای نور؛ اسْتَضَاءَ: از آن روشنایی گرفت.

فَهْمًا: فهم و درک؛ مصدر در اینجا مبالغه را می رساند؛ با این تعبیر می فرماید که گویی خود اسلام فهم است برای هر کسی که اهل تعقل و اندیشه باشد.

لُبًّا: اصل و ریشه؛ یکی از معانی «لَبَّ» چنان که در مصباح و صحاح و غیره آمده مغز است؛ مانند مغز بادام و گردو و آن در قرآن پیوسته جمع آمده و مقصود عقل است؛ در مجمع می گوید: الباب به معنی عقول و مفرد آن «لَبَّ» است. تَدَبَّرَ: به عواقب آن نظر کرد و در آن فکر نمود و تأمل کرد؛ از ماده «دَبَّرَ» به معنای عاقبت اندیشی است. هر چیزی یا هر کاری که انسان نتایج و پیامدهای آن را ملاحظه کند درباره آن تدبیر و عاقبت اندیشی کرده است؛ انسان مدبّر به کسی گفته می شود که به عاقبت کار خود بیندیشد و بداند که پیامدهای آن چیست و چه نتیجه ای بر آن مترتب می شود.

۲. مانند، ۱۵ و ۱۶.

۳. بقره، ۱۹۷.

نکته

- منظور از جمله «ثِقَّةٌ لِّمَنْ تَوَكَّلَ» این است که اسلام مایه وثوق و اعتماد کسانی است که بر خداوند توکل کنند؛ زیرا مشتمل بر وعده‌های گران قدر اوست و به سبب اطمینان بر آن است که توان توکل بر خدا را می‌یابند.^۱

مشابه

- ◇ «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۲ هرکه روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد هرآینه به دستگیره استواری چنگ زده است.
- ◇ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۳ و هرکه بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.

۲. ۹. اسلام، دین تکیه‌گاه و راحتی

«وَرَاحَةٌ لِّمَنْ فَوَّضَ»^۴

و موجب راحت و آسایش کسانی که کار خود را به آن واگذارند.

نکته

- مقصود از تفویض و وا گذاشتن کارها، تفویض آن‌ها به خداوند است؛ بنابراین هرکس امور خود را به خداوند واگذار نماید، اسلام سبب راحتی و آسایش او خواهد شد که در راه خود گم نمی‌شود و به هدف می‌رسد و مشکلات راهش برطرف می‌گردد.

۲. ۱۰. اسلام، سپری محکم

«وَجُنَّةٌ لِّمَنْ صَبَرَ»^۵

و سپری است محکم برای آن‌ها که در راه آن صبر و استقامت به خرج دهند.

نکته

- کسانی که با مشکلات زیاد و سختی‌ها روبه‌رو می‌شوند و می‌خواهند در برابر این مشکلات شکیبایی کنند، نیاز به یک محافظ و سپر دارند که بر اساس سخن امام، اسلام سپر چنین افرادی است؛ یعنی باید در مشکلات صابر باشی و در آن هنگام است که اسلام تو را حفظ می‌کند تا به پرتگاه سقوط نکنی.

۲. ۶. اسلام، دین انسان‌های پندپذیر

«وَعِبْرَةٌ لِّمَنِ اتَّعَطَّ»^۱

و [اسلام] درس عبرتی است برای آن کس که اندرز پذیرد.

مشابه

- ◇ «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^۲ این برای مردم دلیلی روشن و برای پرهیزکاران راهنما و اندرزی است.
- ◇ «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۳ اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم و می‌دیدیم که در برابر آن خشوع می‌کند و از خوف خدا می‌شکافد و این‌ها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم تا در آن بیندیشند.

۲. ۷. اسلام، دین نجات

«وَنَجَاةٌ لِّمَنْ صَدَّقَ»

اسلام مایه نجات کسی است که تصدیقش کند.

مشابه

- ◇ «وَصَدَقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَاتِنِينَ»^۴ و او کلمات پروردگار خود و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و او از فرمان‌برداران بود.

۲. ۸. اسلام، دین توکل

«وَثِقَّةٌ لِّمَنْ تَوَكَّلَ»^۵

و وسیله اطمینان آن‌ها که بر آن توکل و تکیه کنند.

۱. اتَّعَطَّ: پند پذیرفت؛ باب افتعال و از ماده «وعظ» است به معنای موعظه کرد؛ در اصل «او تَعَطَّ» بوده که واو قلب به تاء و در آن ادغام شده است.

۲. آل عمران، ۱۳۸.

۳. حشر، ۲۱.

۴. تحریم، ۱۲.

۵. ثِقَّةٌ: اطمینان.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. لقمان، ۲۲.

۳. طلاق، ۳.

۴. فَوَّضَ: واگذار کرد؛ تفویض به معنی واگذار کردن است.

۵. جُنَّةٌ: سپر و هرچیز حفاظت‌کننده.

مشابه

«أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفَقِ وَالنَّالِفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخِلْطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ»^۱

حکومت بنی امیه بر پایه شمشیر و سخت گیری و تبعیض بود ولی حکومت ما بر رفق و مدارا و تقیه و حسن معاشرت و پارسایی و تلاش و کوشش است؛ بنابراین تا می توانید مردم را به دین خود و آیین اهل بیت علیهم السلام که در آن هستید تشویق کنید.

۱۲.۲. اسلام، دین مسابقه

«كَرِيمُ الْمُضْمَارِ رَفِيعُ الْغَايَةِ جَامِعُ الْحَلَبَةِ مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ شَرِيفُ الْفُرْسَانِ»^۲

میدان تمرین اسلام، پاک و پاکیزه، نقطه پایانی مسابقه، بلند و رفیع، اسب های این میدان اصیل و آماده، جایزه مسابقه دهندگان، بسیار عالی و سوارکاران آن مردمی شریف اند!

نکته ها

- اسلام کسانی که در این دنیا برای میدان مسابقه، ریاضت می کشند باارزش است. به این معنا که صد درصد نتیجه دارد، برای اینکه هرکسی در این دنیا ایمان و عمل صالح داشته باشد به طور قطع در آخرت پاداش می گیرد. باارزش بودن این مسابقه به پاداشی است که به افراد می دهند.

۱. خصال شیخ صدوق، ج ۲، باب السبعة، حدیث ۳۵.

۲. الْمُضْمَارُ: میدان مسابقه؛ در اصل به معنای مکان یا زمان لاغر شدن است و از آنجا که اسبها در موقع تمرین برای مسابقه لاغر و قوی می شوند، این واژه به زمان یا مکان مسابقه اطلاق می شود؛ موضع یضمیر فيه الخیل للسباق أو زمان التضمير.

الْحَلَبَةُ: موقع اجتماع؛ از ماده «حلب» در اصل به معنای جمع شدن است و از آنجا که به هنگام دوشیدن پستان حیوان، شیرها را در ظرفی جمع می کنند، این واژه به دوشیدن پستان حیوان هم اطلاق شده است و سپس به اسب هایی که برای مسابقه گردآوری می شوند، اطلاق شده است؛ در گذشته مسابقات اسبدوانی بسیار رایج بوده و مردم به آن اهمیت می دادند و برای برگزار کردن یک مسابقه اسبدوانی ابتدا اسب های چابک و خوب را که به کار مسابقه می آمد از شهرها و جاهای گوناگون جمع آوری می کردند به مجموعه این اسب های مسابقه می گفتند «حلبه»؛ بالحاء المهملة و الباء الموحدة وزان سجدة خیل تجمع للسباق من کلّ أوب ولا تخرج من وجه واحد يقال جاءت الفرس فی آخر الحلبة أي فی آخر الخیل.

مُتَنَافِسٌ: تلاش دو انسان در برابر یکدیگر برای به دست آوردن چیز نفیسی است.

السُّبُقَةُ: جایزه مسابقه؛ محرکة ما یتراهن علیه المتسابقان.

الْفُرْسَانِ: اسب سوار؛ الفرس: اسب نر؛ الْفُرُوسِيَّةُ: مهارت در اسب سواری و اسبدوانی؛ الْفُرْسُ: تصغیر (فرس) است برای اسب نر.

۱۱.۲. اسلام، کامل ترین نقشه هدایت

«فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُشْرِقُ الْجَوَادِّ مُضِيٌّ الْمَصَابِيحِ»^۱

بنابراین راه های اسلام واضح ترین راه ها و ورودی های آن، آشکارترین ورودی هاست. نشانه هایش، مرتفع، جاده های آن روشن و چراغ های آن پر نور است.

نکته ها

- امام در اینجا جاده اسلام را ترسیم می کند که تمام امتیازات یک جاده خوب را دارد. این جاده آن چنان واضح است که پیدا کردن آن برای همه ممکن است. ورودی های متعددی دارد که آن ها نیز در برابر دیدگان حق طلبان قرار گرفته است. این جاده نیاز به نشانه هایی دارد که از دور نمایان باشد و مسیر را برای رهگذران کاملاً آشکار کند.^۲
- مقصود از «مناهج اسلام» راه های وصول بدان و اصولی است که با پیمودن آن راه ها، انسان مسلمان می شود و این ها عبارت است از اقرار به یگانگی خداوند و ایمان به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و تصدیق به آنچه در شرع وارد شده است و امام علیه السلام آن ها را به مناهج تفسیر فرموده است و بدیهی است این ها راه های روشن هدایت و رستگاری است.^۳
- مَضِيٌّ الْمَصَابِيحِ: کنایه از دانشمندان اسلام و پیشوایان آن است.^۴

۱. أَبْلَجٌ: روشن ترین؛ از ماده «بلج» به معنای نورانی و روشن است؛ الْمُتَضَحُّ من بلج الصَّبح أضواء و أشرق.

الْمَنَاهِجُ: راه ها؛ جمع «منهج» به معنای جاده واضح و مستقیم است؛ الطريق الواضح المستقیم.

أَوْضَحٌ: واضح تر؛ از ریشه وَضَحَ: آشکار و نمایان شد، اتَّضَحَ، اتَّضَاحًا: آشکار و ظاهر شد؛ الواضح: آشکار و روشن. الْوَلَائِحُ: مذهب؛ جمع «ولیجه» از ماده «ولج» به معنای داخل شدن است؛ بنابراین «ولائج» به معنای درهای ورودی می آید؛ بطانة الرجل و خاصته.

مُشْرِفٌ: جای بلند؛ از ماده «اشراف» در اینجا به معنای مرتفع است؛ المرتفع.

الْمَنَارُ: مناره ها و علامات راهنمایی.

مُشْرِقٌ: روشن؛ از ماده شرق و شروق؛ طلوع آفتاب؛ اشرار: روشن شدن.

الْجَوَادُّ: جاده ها؛ جمع «جاده» به معنای راه وسیعی است که دو طرف آن درخت کاری شده باشد و گاه به جاده وسیع گفته می شود.

مُضِيٌّ الْمَصَابِيحِ: چراغ های روشن کننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۷۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۰۸.

۴. همان.

۲. ۱۳. اسلام، دین تصدیق

«التَّصْدِيقُ مِنْهَا جُهُ وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ»^۱

تصدیق و یقین، راه رسیدن به اهداف اسلام است و نشانه آن اعمال صالح است.

۲. ۱۴. لزوم توجه به مسابقه در اسلام

«وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ»^۲

پایان این مسابقه، مرگ است و دنیا میدان تمرین و قیامت میدان مسابقه و بهشت جایزه آن است.

نکته

- دنیا جایی است که به افراد تربیت داده شده و تربیت می شوند؛ زیرا دنیا مزرعه آخرت است. در دنیا ریاضت کشیده می شود ولی نتیجه آن در قیامت مشخص می گردد.

مشابه

- ◇ «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَا السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ»^۳ بدانید امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان، بهشت و سرانجام عقب ماندگان، آتش دوزخ است.
- ◇ «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۴ و چون اجلشان فرارسد، یک ساعت پس و پیش نشوند.
- ◇ «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»^۵ به یقین همه شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست جمع می کند و راست گوتر از خداوند کیست؟

۱. مِثْهَاج: راه مستقیم؛ از ماده نَهَج و منهاج به معنی طریق واضح (راه آشکار) است. آن را طریق مستقیم نیز گفته اند.
 ۲. مِضْمَار: محل اسب دوانی و جای تمرین دادن اسب ها؛ به میدانی گفته می شود که در آن اسبان، ریاضت داده شده و تربیت می شوند؛ موضع یضمیر فيه الخیل للسباق أو زمان التضمير.
 حَلَبَتُهُ: هدفی که برای آن مسابقه برگزار می شود؛ بالحاء المهملة و الباء الموحدة وزان سجدة خیل تجمع للسباق من کل أوب و لا تخرج من وجه واحد يقال جاءت الفرس فی آخر الحلبة أى فی آخر الخیل.
 ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.
 ۴. نحل، ۶۱.
 ۵. نساء، ۸۷.

- دو احتمال در مورد مرگ که غایت مسابقه است وجود دارد: الف. پایان مسابقه همین مردن و مرگ طبیعی باشد به لحاظ اینکه وقتی انسان می میرد، مسابقه تمام می شود؛ بنابراین غایت و پایان مسابقه مرگ است؛ ب. مقصود از مرگ در اینجا مرگ طبیعی نیست بلکه این است که انسان کاری کند تا حیوانیت و شهوات و صفات مذموم او بمیرد و یک حیات انسانی کامل پیدا کند پس مقصود مرگ شهوات و زنده شدن به حیات انسانی است و هدف مسابقه همین است.
- «جَامِعُ الْحَلَبَةِ»: اسبانی که برای مسابقه گردآوری می شود گاهی اسبان خوب و بد با یکدیگر مخلوط می شود و در بین آن ها اسبان غیراصیل هم وجود دارد. حضرت در اینجا می فرماید: اسب هایی که در اسلام جمع شدند، همه جامع کمالات هستند. این معنا کنایه از این است که اصحاب پیامبر ﷺ و کسانی که اطراف آن حضرت در صدر اسلام گرد آمدند، افراد ممتاز و برجسته ای بودند و تعبیر حضرت یعنی اسب سواران خوبی در اسلام برای مسابقه و رسیدن به بهشت گرد آمدند، به همین معناست.

استعاره

مستعار: الْحَلَبَةُ

مستعار به: گردآوری و پیشی گرفتن

مستعار له: روز رستاخیز

جامع: وجه استعاره این است که مردم در آن روز همه گرد می آیند تا کدام یک از آنان برای وصول به آستان حضرت حق که همان بهشت جاویدان است، بر دیگری پیشی گیرد؛ مانند گرد آمدن اسب ها برای مسابقه و شتافتن آن ها برای گرفتن جایزه.

استعاره

مستعار: فرسان

مستعار به: سوارکاران

مستعار له: دانشمندان اسلام

جامع: واژه فرسان را که به معنای سوارکاران است، برای دانشمندان اسلام استعاره آورده است. آن دانشمندانی که در میدان دانش یگانه تازان و قهرمانان اند و شباهت دارند به اسبان لایقی که در میدان مسابقه موجب پیروزی صاحبان خود می شوند.

تشبیه

مُشَبَّه: قیامت

مُشَبَّه به: میدان مسابقه

وجه شَبَّه: قیامت به میدان مسابقه تشبیه شده است. این نکات در این تشبیه بیان شده است: ۱. سعادت و نجات در آخرت را بی حساب به کسی نمی دهند؛ ۲. با پایان دنیا، پرونده اعمال بسته می شود؛ ۳. جایزه این مسابقه، برترین جوایز است؛ ۴. تفاوت درجات و مراتب انسان ها با اعمال و اخلاق آن ها ارتباط دارد؛ ۵. هیچ چیز از اعمال و رفتار ما در دنیا از میان نمی رود و آثار همه باقی می ماند.

۳. صفات و مقامات پیامبر

۱.۳. پیامبر شعله فروزان تاریخ

«حَتَّى أَوْزَى قَبْسًا لِقَابِيسَ وَأَنَارَ عِلْمًا لِحَابِيسَ»^۱

تا آنگاه که پیامبر شعله ای برای خواهان روشنایی برافروخت و نشانه ای برای واماندگان در گمراهی روشن ساخت.

نکته

● مراد از اعلام، ائمه و پیشوایان دین است و منظور از تابش انوار او بر آن ها، روشن گردانیدن دل های آنان است به کمالات و علوم می که از آن حضرت ظاهر شده است.^۲

۲.۳. امین بودن پیامبر

«فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ»^۳

۱. أَوْزَى: برافروخت؛ از ماده «وری» به معنای مستور ساختن است و هنگامی که به باب افعال می رود، به معنای آتش افروختن استعمال می شود؛ گویی آتشی که در دل مواد آتش زنهفته شده از آن بیرون می آید و در خطبه بالا اشاره به انوار هدایت است که پیامبر اکرم ﷺ در اختیار حق طلبان گذاشت؛ اشعل. قَبْسًا: شعله ای از آتش؛ به معنای بخشی از آتش است که آن را از مجموعه ای جدا می کنند و «قابس» کسی است که آن بخش از آتش را در اختیار می گیرد و در اینجا اشاره به نور و هدایت است؛ الشعلة. قَابِيسَ: گیرنده آتش.

أَنَارَ عِلْمًا: آتش در نقطه بلندی برافروخت؛ محرکه المنار و الجبل و نحوهما مما یرشد به إلى الطريق.

حابِيسَ: کسی که به جهت حیرت و ندانستن راه، مرکب خود را متوقف می سازد؛ به معنای حبس کننده است و در اینجا به معنای انسان سرگردان آمده؛ زیرا کسی که در بیابان راه را گم می کند و سرگردان می شود، شتر خود را نگه می دارد تا ببیند از کدام راه باید برود؛ الواقف بالمکان.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۱۱.

۳. مَأْمُونٌ: کسی که انسان به او اطمینان دارد.

پیامبر امینی مطمئن است.

۳.۳. شاهد بودن پیامبر

«وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ»

[پیامبر] شاهد و گواهان در روز رستاخیز است.

نکته

● پیامبر اکرم ﷺ هم نسبت به امت خود و هم نسبت به امت های دیگر گواه است؛ حتی بر انبیای گذشته نیز گواه و شاهد است.

۴.۳. نعمت بودن پیامبر

«وَبَعِثُكَ نِعْمَةً»^۱

و [پیامبر] برانگیخته شما به عنوان نعمت است.

نکته

● تعبیر به «بَعِثُكَ نِعْمَةً» اشاره به آن است که بعثت پیامبر هم نعمت بزرگی از سوی خداوند بود و هم نمونه بارزی از رحمت و اسعه حق؛ چراکه میلیون ها میلیون مردم جهان، در پرتو تعلیماتش راه حق را پیدا کردند و به آن پیوستند.^۲

مشابه

◇ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳ به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت.

◇ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ»^۴ و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را بر این [امت] گواه آوریم.

۵.۳. رحمت بودن پیامبر

«وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً»

و [پیامبر] فرستاده بحق شما برای رحمت است.

۱. بَعِثُكَ: فرستاده شده؛ از ماده بَعَثَ به معنای برانگیختن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۸۳.

۳. آل عمران، ۱۶۴.

۴. نحل، ۸۹.

مشابه

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ و نفرستادیم تو را، جز آنکه می خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.

۴. دعا برای پیامبر

۴.۱. بهره فراوان از عدل

«اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَمًا مِنْ عَدْلِكَ»^۲

بار خدایا! او را از عدل خود بهره ای فراوان بده.

نکته

● در این عبارت حضرت علی علیه السلام برای پیامبر دعا کرده و می فرماید: خدایا به اقتضای عدالت خود که پاداش افراد را می دهی سهم پیامبر را نیز عطا فرما و علاوه بر پاداشی که بر اساس عدالت به او می دهی از تفضل خود، خوبی های چند برابر به او عطا کن. البته هیچ کس بر اساس عدالت از خداوند طلبکار نیست و همه آنچه خدا به عنوان نعمت یا پاداش به افراد می دهد بر اساس فضل و عنایت است؛ چون اگر کسی هم کار خوبی انجام دهد آن را با قدرت خداوند انجام داده است و اساساً وجود و هستی ما از خداست.

مشابه

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۳ پس هرکس به اندازه سنگینی ذره ای خوبی کند در آن روز آن را می بیند.

۴.۲. طلب پاداش مضاعف

«وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ»^۴

و پاداش مضاعفی از خیرات از فضل خود، نصیب او بگردان!

۴.۳. درخواست رفعت درجه

«اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءً»^۵

۱. انبیا، ۱۰۷.

۲. مَقْسَمًا: نصیب؛ از ماده قسم، استقسام: طلب قسمت است و در تقسیم نیز به کار رفته؛ اسْتَقْسَمَ، اسْتَقْسَمًا: خواستار تقسیم آن چیز شد.

۳. زلزله، ۷.

۴. اجْزِهِ: عنایت فرما.

مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ: پاداش های فراوان.

۵. أَعْلِ: بالاتر قرار بده؛ از ماده عُلِيَ، عَلِيَاً بالایی و برتری و بلندی دارد؛ الْعُلَى: هرجای بلند و مرتفع.

خداوند! بنای رفیع او را برترین بناها قرار ده.

نکته

● امام از خداوند می خواهد که بنای اسلام از بنای همه ادیان دیگر مرتفع تر شود. پیامبران گذشته پایه گذار شرایع الهی و امور خیری بوده اند ولی بنایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایه گذاری کرد برای بشر تا روز قیامت باقی می ماند. پیامبر با روشی که در تبلیغ و گسترش اسلام داشتند باعث شدند که بنای اسلام مرتفع شود.

۴.۴. درخواست کرامت

«وَ أَكْرِمْ لَدَيْكَ نَزْلَهُ»^۱

و او را بر سر خوان (رحمت) خویش گرامی دار.

۴.۵. درخواست شرافت مقام

«وَ شَرَّفْ عِنْدَكَ مَنَزِلَهُ»

بر شرافت مقام او نزد خود بیفزای.

۴.۶. درخواست برای رسیدن به قرب پروردگار

«وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ»^۲

وسيله قرب خود را به وی عنایت کن.

نکته

● وسیله معمولاً چیزی است که در پیشرفت کارها مؤثر است و پیامبر هم به لحاظ اینکه بشر است و می خواهد کارهایی برای دنیا و آخرت خود انجام دهد نیاز به وسیله دارد.

۴.۷. درخواست برای رسیدن به مقام افضل

«وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ»^۳

و مقام بلند و افضل را به او عطا فرما!

۱. نَزْلُ: آنچه جهت پذیرایی از مهمان آماده می شود؛ هم به معنای منزلگاه آمده و هم به معنای چیزی که برای پذیرایی مهمان تازه وارد آماده می کنند و در اینجا معنای دوم مناسبت تر است؛ بَضَمَتَيْنِ ما يَهَيِّئُ لِلنَّزِيلِ مِنَ الطَّعَامِ.

۲. آتِهِ: آورد؛ آمد؛ از ماده آتَى، إِيْتَانٌ به معنی آمدن و آوردن هر دو آمده است؛ آتَى يُؤْتِي إِيْتَاءً از باب إفعال به معنی دادن و عطا کردن است.

الْوَسِيلَةُ: گفته شده است که در اینجا و در دعای بعد از اذان اهل سنت به معنای درجه بلند در بهشت است.

۳. السَّنَاءُ: رفعت و بلندی مقام؛ به معنای درخشندگی و بلندی مقام است و گاه به معنای سیراب کردن نیز آمده است؛ الرَّفْعَةُ.

مشابه

◇ در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم ﷺ خطاب به اصحاب خود فرمود: «سَلُوا اللَّهَ لِيَ الْوَسِيلَةَ»^۱ و در ادامه این حدیث آمده است: «هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ أَلْفُ مِوَقَاةٍ... فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا قَالَ طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ هَذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ»^۲ سپس فاصله عظیم بین این مراتب را شرح می‌دهد تا به اینجا می‌رسد: در آن روز هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست، مگر اینکه می‌گوید خوشا به حال آن کس که این مقام، مقام اوست.

◇ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و برحق تا او را بر همه دین‌ها پیروز گرداند.

۸.۴. دعای حضرت برای خود و یاران

«وَ احْشُرْنَا فِي رُؤْمَرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا وَ لَا نَادِمِينَ وَ لَا نَاكِيبِينَ وَ لَا نَاكِثِينَ وَ لَا ضَالِّينَ وَ لَا مُضِلِّينَ وَ لَا مَقْتُونِينَ»^۴

خداوند! ما را در زمره دوستان و پیروان او محشور بگردان در حالی که به‌خاطر اعمال خویش نه رسوا باشیم، نه پشیمان، نه منحرف، نه پیمان‌شکن، نه گمراه، نه همراه‌کننده و نه فریب‌خورده.

۱. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۱.

۲. الامالی، النص، ص ۱۱۶.

۳. توبه، ۳۳.

۴. وَ احْشُرْنَا: جمع کردیم؛ از ماده حَشَرَ: جمع کردن؛ حَاشِرِينَ: گردآورندگان.

رُؤْمَرَتِهِ: گروه؛ از ریشه رَمَر: جمع زمره است به معنی دسته، جماعت، فوج؛ الجماعة من الناس.

خَزَايَا: رسوا و شرم‌نده؛ جمع «خزایان»؛ خزیا من باب علم ذَل و هان، و خزایا جمع خزیان مثل حیران و حیار و غیر آن و غیاری.

نَادِم: پشیمان؛ از ریشه نَدَم و نَدَامَةٌ به معنی پشیمانی و تأسف است بر چیز فوت‌شده و فرصتی از دست رفته.

نَاكِيبِينَ: منحرفان از مسیر حق؛ از ماده نَكَبَ به معنای عدول، انحراف؛ ناکب: اسم فاعل به معنای منحرف.

نَاكِثِينَ: پیمان‌شکنان، از ماده نَكَثَ به معنای شکستن.

ضَالِّينَ: گمراهان؛ از ماده ضَلَّ: ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است؛ اضلال: منحرف کردن. گمراه نمودن؛ ضالّ: منحرف از حق. گمراه؛ تضلیل: منحرف کردن و گمراه و ضایع نمودن.

مُضِلِّينَ: گمراه‌کنندگان.

مَقْتُونِينَ: فریب‌خوردگان؛ از ماده قَتَنه به معنای فریب دادن و گمراه کردن.

۵. مقام و منزلت مسلمین در سایه اسلام

۵.۱. رسیدن به مقامی والا

«وَ قَدْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنَزِلَةً تَكْرُمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ وَ تُوَصَّلُ بِهَا جِيزَاتُكُمْ»^۱

شما از لطف خداوند بزرگ، به مقامی رسیدید که حتی کنیزانتان را گرامی می‌دارند و به همسایگانتان محبت می‌کنند.

نکته

● خداوند خطاب به اصحاب با لحنی محترمانه می‌فرماید: شما به‌خاطر کرامت خدا و اینکه اسلام را پذیرفتید و مسلمان شدید به مقام و منزلتی رسیدید که مردم حتی نسبت به کنیزهای شما به دید احترام نگاه می‌کنند. بردگان و کنیزان در نظر مردم اهمیتی نداشتند ولی چون بعضی از این کنیزان مربوط به مسلمانان بودند به احترام اسلام آن‌ها نیز احترام پیدا کردند.

۵.۲. رسیدن به عظمت و احترام

«وَ يُعْظِمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ»^۲

و کسانی که شما از آن‌ها برتر نیستید و حقی بر آنان ندارید برای شما عظمت و احترام قائل‌اند.

نکته

● زمانی که اسلام هنوز به سرزمین حجاز نیامده بود و شرک و بت‌پرستی در آنجا رواج داشت، مردم دنیا آن‌ها را به حساب نمی‌آوردند اما با آمدن اسلام، عظمت و بزرگی یافتند و تعظیم شدند.

۵.۳. از شما حساب می‌برند

«وَ يَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً وَ لَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ»^۳

۱. بَلَغْتُمْ: رسیدن به انتهای مقصد اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد هرچند به آخر آن نرسد؛ از ماده بَلَغَ: بلوغ و بلاغ.

إِمَاؤُكُمْ: کنیزان؛ جمع «أمة».

تُوَصَّلُ: می‌رسد؛ وصل: ضد القطع.

جِيزَاتُكُمْ: همسایگان؛ می‌تواند به دو معنا باشد: الف. جمع جار و به معنای همسایگان؛ ب. امکان دارد به معنای معاهد یا کسانی باشد که در پناه اسلام هستند.

۲. يُعْظِمُكُمْ: تعظیم می‌کند.

۳. يَهَابُكُمْ: احترام آمیخته با ترس؛ از ماده «هیت».

سَطْوَةٌ: قدرت؛ در اصل به معنای بلند شدن اسب بر سر پاها و بلند کردن دست‌هاست سپس به معنای قهر و غلبه و سلطه بر چیزی آمده است.

إِمْرَةٌ: حاکمیت؛ از ماده أَمَرَ به معنای فرمان، فرمانروایی.

مسلمانان خدمت نمایید، ستمگران را در مقام و موقعیت والا قرار دادید و افسار خود را به دست ستمگران سپردید و شما اجرای فرمان‌های الهی را به آنان واگذار کرده‌اید.

- این عبارت دلیل بر این است که اگر ظالمان و ستمگران بخواهند بر مردم حکومت کنند و زمام امور را به دست گیرند، مردم حق ندارند بی‌توجه باشند و بگویند ما کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم بلکه باید در برابر حکومت ستمگران ایستادگی کرد و حق مظلوم را گرفت.

۶.۳. غوطه‌ور در شبهات و شهوات

«يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ»^۱

آن‌ها به شبهات عمل می‌کنند و در شهوات غوطه‌ورند.

نکته

- «يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ» منظور این است که بنی‌امیه برای توجیه کارهای خلاف خود به متشابهات و تعبیراتی از قرآن متمسک می‌شدند تا بر مقصود خود تطبیق دهند.^۲

مشابه

- ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾^۳ اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند.

۶.۴. فرار رسیدن روز انتقام

«وَإِنَّمِ اللَّهُ لَوْ فَرَّقَكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لَشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ»^۴

به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر هر ستاره‌ای از آسمان پراکنده کنند، باز خداوند (نسل‌هایی از) شما را برای بدترین روز آن‌ها (روز انتقام) گردآوری می‌کند.

۱. يَسِيرُونَ: حرکت می‌کنند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۹۴.

۳. آل عمران، ۷.

۴. إِنَّمِ اللَّهُ: از ماده ايم و يميم به معنای قسم به خدا.

فَرَّقُوا: پراکنده کردند؛ از ماده فَرَّقَ، تَفْرِيق: پراکنده کردن؛ جدایی افکندن؛ در قرآن مجید در اختلاف دینی و غیره به کار رفته است؛ تَفَرَّقَ: پراکنده شدن.

و کسانی که ترسی از قدرت شما ندارند و بر آن‌ها حکومتی ندارید، از شما حساب می‌برند.

۶. ناسپاسی مردم نسبت به اسلام

۶.۱. ارزش قائل نبودن برای پیمان‌های الهی

«وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنقُوصَةً فَلَا تَعْصِبُونَ وَ أَنْتُمْ لِنَقِصِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَأْتِفُونَ»^۱

اینک می‌بینید عهد خدا شکسته می‌شود و غضب نمی‌کنید، در حالی که از شکستن عهد پدرانتان بر سر غیرت آمده آن را ننگ می‌دانید.

نکته

- اشاره به اینکه اگر یک سنت قبیلگی و طایفه‌ای در میان آن‌ها شکسته می‌شد، فریادشان بلند می‌گشت اما بنی‌امیه در مقابل چشم آن‌ها، تمام سنن الهی را درهم شکستند، ولی آن‌ها فریاد بر نکشیدند و این ناسپاسی بسیار بزرگی در برابر آن همه نعمت‌های الهی بود.^۲

۶.۲. دادن زمام امور مسلمین به ستمگران

«وَكَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرَدُّ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّوَ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ فَمَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَ أَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَرْمَتَكُمْ وَ أَسَلْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ»^۳

در گذشته امور حکومت به دست شما بود و از ناحیه شما به دیگران می‌رسید و نتیجه و داوری نهایی به‌سوی شما باز می‌گشت ولی شما مقام خویش را به ستمگران واگذار کردید و زمام امور خود را به دست آن‌ها سپردید و مأموریت‌های الهی را به آن‌ها دادید.

نکته‌ها

- منظور از امور خدا، شریعت و حلال و حرام است که آن را در آغاز از پیامبر و سپس از امام فرا می‌گرفتند.^۴
- پیامبر خطاب به اصحاب می‌فرماید: شما اصحاب و یاران پیامبر موقعیت ممتازی به برکت اسلام پیدا کردید ولی متأسفانه به جای اینکه از آن حُسن استفاده کنید و به اسلام و

۱. تَرَوْنَ: دیدن؛ دانستن؛ نگاه کردن از ماده رأی.

مَنقُوصَةً: شکسته‌شده؛ از ماده نَقَضَ به معنای شکستن.

فَلَا تَعْصِبُونَ: غضب نمی‌کنید.

ذِمِّ: پیمان‌ها، قراردادهای؛ الذمة: العهد و الامان و الضمان و الحرمة و الحق.

تَأْتِفُونَ: امتناع می‌ورزید؛ از ماده «انف» به معنای ناخوش داشتن چیزی است؛ انفا من باب فرح استتکف.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۹۳.

۳. أَرْمَت: اختیارات امور خود؛ العهد و الامان و الضمان و الحرمة و الحق.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۹۳.



نکته‌ها

- امام به قیام مردم عراق بر ضد بنی امیه اشاره می‌کند که به بدترین وجهی از آنان انتقام گرفتند و ریشه آن‌ها را به کلی قطع کردند.^۱
- «لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ» کنایه از نهایت پراکندگی و ازهم‌گسیختگی است و گرنه نمی‌توان هر انسانی را در زیر ستاره‌ای در روی زمین جای داد.^۲

مشابه

- ◇ «فَأَتَتْكُمْ مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۳ پس، از آن‌ها انتقام گرفتیم و بنگر که عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟
- ◇ «فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا»^۴ پس عقوبت عمل خود را چشیدند. عاقبت کارشان زیان‌کاری بود.



خطبه ۱۰۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در روزهای نبرد صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
علت ایراد سخن: پیروزی در مقطعی از جنگ
موضوع: سیاسی، نظامی
ویژگی: رشادت سپاهیان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۰.

پیشگفتار خطبه

خطبه، ناظر به حادثه‌ای است که در آغاز آن، اصحاب امام علیه السلام عقب‌نشینی کردند و سپس بازگشتند و بر دشمن پیروز شدند. به یقین گذاشتن انگشت روی نقطه ضعف و سپس پرداختن به نقاط قوت و تشویق آنان، از نظر روانی تأثیر خاصی دارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۹۵.

۲. همان.

۳. زخرف، ۲۵.

۴. طلاق، ۹.

۲. برجستگان عرب

«وَأَنْتُمْ لَهَا مِیمُ الْعَرَبِ وَ يَافِيحُ الشَّرَفِ وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ»^۱

این در حالی است که شما از بزرگان و شجاعان پیشگامان عرب و از سران شرف و پیشروان و برجستگان آن‌ها هستید.

استعاره

مستعار: أنف و سنام

مستعار به: بینی

مستعار له: یاران امام

جامع: واژه أنف و سنام استعاره است. وجه مشابهت این است که همان‌گونه که بینی بر دیگر اعضای بدن تقدّم و برتری دارد و زیبایی رخسار بیش از اعضای دیگر صورت بدان وابسته است، آنان نیز بر دیگر اعراب شرف و تقدّم دارند، همچنین بلندی مقام آن‌ها به کوهان شتر تشبیه شده که بر دیگر اعضای آن بلندی و برتری دارد.

۱. الْعَرَبُ: عرب؛ محرکة خلاف العجم مؤنث و هم سگان الأمصار أو عامّ و الأعراب منهم سكان البادية لا واحد لها و يقال للواحد أعرابی.

لَهَا مِیمُ: جوانمردان؛ جمع «لهمیم» و «لهموم» به معنای اسب‌های چابک و پیشرو است؛ سپس به انسان‌های پیشرو نیز اطلاق شده است؛ مانند چیزی که در کلام بالا آمده است. این واژه گاه به معنای افراد با سخاوت آمده که تناسبی با محل بحث ندارد؛ جمع اللهموم بالكسر كالقنديل والقناديل و هو السابق الجواد من الناس و الخيل أو جمع اللهموم بالفتح كاليعسوب و اليعاسيب و هي الناقة الغزيرة و السحابة الغزيرة القطر.

يَافِيحُ: سران؛ جمع «یافوخ» به معنای محل اتصال استخوان‌های پیش سر است. بعضی گفته‌اند: این واژه نام همان موضعی در پیش سر است که در آغاز تولد نرم است و با گذشت زمان سفت و محکم می‌شود و در کلام بالا کنایه از سرکردگان است؛ جمع یافوخ و هو ملتقى عظم مقدم الرأس و مؤخره و يقال لمعظم الشيء أيضا.

الْأَنْفُ: چهره‌ها؛ معنای واضحی دارد و آن بینی است ولی از آنجا که برجسته‌ترین نقطه صورت، نوک بینی است، عرب این واژه را به افراد پیشرو اطلاق می‌کند.

مُقَدَّمُ: پیشرو؛ از ماده قَدَم به معنی پیش افتادن؛ تقدیرم: جلو انداختن. مقدّم کردن.

وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَأَنْحِيَاكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ تَحُوزُكُمْ الْجُفَاءُ الطَّعَامُ وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنْتُمْ لَهَا مِیمُ الْعَرَبِ وَ يَافِيحُ الشَّرَفِ وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِآخِرَةِ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ وَ تَزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَرَاكُمُ حَسّاً بِالنِّصَالِ وَ شَجْراً بِالرِّمَاحِ تَوَكَّبَ أَوْلَاهُمْ أَخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمُطْرُودَةِ تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا وَ تُدَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا.

۱. گلایه امام از عقب‌نشینی یاران

«وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَأَنْحِيَاكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ تَحُوزُكُمْ الْجُفَاءُ الطَّعَامُ وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ»^۱
من فرار و هزیمت و کناره‌گیری و عقب‌نشینی شما را از صفوف خودتان مشاهده کردم (و با چشم خود دیدم) که فرومایگان خشن و اعراب بادیه‌نشین شام، شما را به عقب‌نشینی وادار کردند.

نکته‌ها

● امام در این فرمایش خود از اصحاب گله و شکایت می‌کنند که در جنگ صفین عقب‌نشینی بی‌دلیل کرده‌اند، البته حضرت به‌طور صریح به اصحاب خود نمی‌فرماید که چرا فرار یا آبروریزی کرده‌اید بلکه همین مطلب را به‌صورتی محترمانه بیان می‌کند؛ به همین جهت به‌جای آنکه بفرماید چرا فرار کردید و آبرویمان را بردید، به‌صورت محترمانه فرارشان را منعکس می‌کند.

● اعراب معمولاً به آن عرب‌های بیابانی و بادیه‌نشین می‌گفتند که اهل عقل و منطق و اعتقادات صحیح و ثابتی نبودند و برای به دست آوردن پول و غنائم تن به هر جنگی می‌دادند.

۱. جَوْلَ: تاخت و تاز؛ از ماده «جولان» در اصل به معنای دور زدن در میدان و مانند آن است و گاه به معنای عقب‌نشینی سپس بازگشت به میدان و حمله به دشمن که یک حرکت دورانی است آمده و در کلام بالا به همین معناست؛ جال: الفرس فی الميدان یجول جولة و جولانا قطع جوانبه، و جال القوم جولة انكشفوا ثم كزوا. انْحِيَا: کنار کشیدن؛ به معنای ترک مواضع و عقب‌نشینی است؛ انحاز: الرجل إلى القوم بمعنى تحييز اليهم. تَحُوزُ: شکست می‌دهد؛ از ماده حوز به معنای جمع کردن، انحياز اگر با «عن» باشد به معنی عدول و اگر با «الی» باشد به معنی میل است، به معنی ترک موضع و هزیمت نیز گفته‌اند؛ در اینجا با تقدیر «عن» به معنی کنار زدن و کنار شدن است؛ الشيء جمعته و ضممته و حزته أيضا غلبته.

الْجُفَاءُ: افراد فرومایه و خشن؛ جمع «جافی»؛ جمع جاف و هو الغليظ من الناس. الطَّعَامُ: فرومایگان؛ جمع «طغاه» به معنای اوپاش و افراد رذل و پست است؛ بالطاء المهملة و الغين المعجمة و زان سحاب الأوغاد من الناس، و هي جمع وغد و هو الأحقق الضعيف الرذل الدني.

استعاره

مستعار: یافوخ

مستعار به: مغز

مستعار له: یاران امام

جامع: امام، واژه «یافوخ» را برای یارانش استعاره آورده است؛ زیرا آن‌ها در شرافت و بلندی رتبه نسبت به دیگر عرب‌ها مانند نسبت مهم‌ترین قسمت مغز به دیگر اعضای بدن بودند.

۳. مرهم بر زخم دل امام

«وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِآخِرَةِ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَارَّوَكُمْ وَتَزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَرَأَوَكُمْ»^۱

ناراحتی درون سینه مرا شفا بخشیدید (و بر زخم دلم مرهم نهادید) چون دیدم همان‌گونه که آن‌ها شما را به عقب‌نشینی واداشتند، شما صفوفشان را در هم شکستید و آنان را از لشکرگاه خود به عقب راندید.

نکته

- با واژه «وحاوح» به اندوه و دلتنگی خود، به سبب شکست یاران خویش و پیروزی دشمنان اشاره فرموده است.^۲

۴. شدت فرار لشکر شام از میدان نبرد

«حَسًّا بِالنَّصَالِ وَ شَجْرًا بِالرِّمَاحِ تَرْكَبُ أَوْلَاهُمْ أَخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَةِ تُرْمَى عَنْ حَيَاضِهَا وَ تُدَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا»^۱

با ضرب شمشیر و نیزه، آنان را در مانده و بیچاره کردید؛ به طوری که اولشان روی آخرشان می‌افتاد؛ مانند شتران تشنه‌ای که از سر حوضشان رانند و از ورود به آبگاهشان منع کنند.

نکته

- در این عبارت حضرت می‌خواهد بفرماید که شما ابتدا از صحنه و از جبهه جنگ کنار کشیدید و من ناراحت شدم ولی سرانجام به دشمن حمله کردید و آن‌ها را مجبور به فرار کردید و راحتی و آسایش را از آن‌ها گرفتید. این قضیه مربوط به جنگ صفین بود که در یکی از روزهای جنگ، معاویه به جناح راست لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمله کردند و آن‌ها را به عقب راندند سپس در یک ضدحمله که به رهبری مالک اشتر انجام شد، لشکر شام را به عقب‌نشینی وادار نمودند.

مشابه

«إِذْ تَحْسَوْنَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا

۱. حَسًّا: کشتن؛ به فتح حاء به چند معنا آمده است گاه به معنای ریشه‌کن کردن و قتل و کشتن، مانند کلام بالا و گاه به معنای جست‌وجو کردن یا دیدن و دریافتن آمده است؛ القتل قال تعالى: إِذْ تَحْسَوْنَهُمْ بِأَذْنِهِ.

النَّصَال: تیرها؛ جمع «نصل» به معنای قطعه آن تیزی است که در نوک تیرهای چوبین قرار می‌دهند تا کارگر شود و در فارسی آن را «پیکان» می‌گویند.

شَجْرًا: ضربه زدن با نیزه؛ الطعن.

رِمَاح: نیزه‌ها؛ از ماده رَمَحَ به معنای نیزه؛ جمع آن رِمَاح و أَرْمَاح است.

تَرْكَبُ: سوار می‌شود.

إِبِل: شتر؛ به معنی مطلق شتر است اعم از نر و ماده و از هر جنس که باشد و لفظ آن مفرد است و دلالت بر جنس دارد. الْهِيم: تشنه؛ جمع «اهیم» یا «هائم» به معنای انسان یا حیوانی است که شدیداً تشنه باشد؛ من الابل العطاش.

مَطْرُودَة: راندن از روی بی‌اعتنایی؛ از ماده طَرَد.

تُرْمَى: دور می‌شود؛ از ماده رمی به معنای انداختن. اعم از آنکه شیء باشد مثل تیر و سنگ یا نسبت دادن چیزی به کسی باشد.

حَيَاضِهَا: آبشخورها؛ از ماده حَوَّضَ به معنای محل جمع شدن آب، در اصل به معنی جمع کردن است.

تُدَادُ: بازداشته می‌شود؛ از ماده «ذود» به معنای طرد کردن و عقب راندن است.

۱. شَفَى: شفا داد؛ اسْتَشْفَى، اسْتِشْفَاءً: خواستار تندرستی شد؛ درمان بیماری، اسْتَقَى، اسْتِغْفَافاً: به مراد خود رسید و به آن بسنده نمود.

وَحَاوَحَ: ناله‌های دردآلود؛ جمع «وَحَّح» به معنای صدایی است که از سینه دردمند بر می‌خیزد؛ جمع الوحوة و هو صوت معه بحج.

آخِرَة: نهایت؛ سرانجام.

تَحُوزُونَ: متفرق می‌کنید.

تَزِيلُونَهُمْ: می‌رانید؛ زیل: کنار شدن؛ تزیل به معنی تفريق و جدا کردن و تزیل به معنی جدا شدن است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۱۹.



عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۱ آنگاه که به اذن او دشمن را می‌کشتید و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدید و بعضی خواستار آخرت؛ سپس تا شما را به بلایی مبتلا کند به هزیمت واداشت. اینک شما را ببخشود که او را به مؤمنان بخشایشی است.

تشبیه

مشبه: فراریان

مشبه‌به: شتران تشنه برای ورود به آب

وجه شبه: امام شدت فرار لشکر شام از تیر و نیزه کوفیان در میدان جنگ را به فرار کردن شتران تشنه هنگام ورود به آب‌شخور تشبیه کرده است که همان‌گونه که شتران در این شرایط چنان فرار می‌کنند که همدیگر را لگدمال می‌کنند، لشکر معاویه نیز از ترس به‌گونه‌ای از میدان جنگ فرار می‌کردند که از شدت بر روی هم می‌ریختند.

خطبه ۱۰۸



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: بیان حوادث سخت آینده
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: آینده‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۷.

پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه ابتدا به حمد و ستایش خداوند و بیان صفاتش می‌پردازد و سپس از پیامبر اکرم ﷺ و فضایل و کمالات او سخن می‌گوید. به سرزنش یاران سست و بی‌تحرك خود می‌پردازد و به آن‌ها گوش‌سزد می‌کند که این سستی و پراکندگی عاقبت دردناکی دارد و حوادث سخت آینده را پیشگویی می‌کند.

۱. تجلی خدا بر بندگان

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش خود، بر انسان‌ها تجلی کرده است.

نکته

● در این عبارت دو تا «خَلْقِهِ» وجود دارد که ممکن است مقصود از خلق اول «ذوی العقول» باشند که آن‌ها اعم از انسان‌ها و موجودات دیگری هستند که صاحب عقل هستند اما مقصود از خلق دوم «مطلق مخلوقات» هستند؛ یعنی مخلوقات خداوند اعم از ذوی العقول و غیر ذول العقول سبب می‌شوند که انسان‌ها خدا را بشناسند و خدا در دل آن‌ها جلوه کند.

مشابه

◇ «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»^۲ هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد.

◇ «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَمْدًا وَهِيَ تَمُورٌ مَّرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»^۳ و کوه‌ها را می‌بینی و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، درحالی‌که مانند ابر در حرکت‌اند. این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده.

او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است.

۲. ظهور خداوند

«وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ»

خداوندی که با حجت و دلیل خود، بر قلب بندگان آشکار شده است.

نکته

● اینکه او با حجت و برهان خویش در دل‌های آدمیان نمایان است، یعنی هستی او در دل کسانی که به سبب اندیشه‌های باطل و گفتار نادرست او را انکار می‌کنند، روشن است؛ زیرا دلایل هستی خویش را علیه این‌ها ظاهر و برهان وجود خود را بر آن‌ها ثابت فرموده است.^۴

۱. الْمُتَجَلَّى: جلوه‌کننده.

۲. اعراف، ۱۴۳.

۳. نمل، ۸۸.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۲۱.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ إِذْ كَانَتْ الرُّوْيَاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي الصَّمَائِرِ وَ لَيْسَ بِذِي صَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتُورَاتِ وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ. اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِشْكَاتِ الصِّيَاءِ وَ ذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ وَ سُرَّةِ الْبُطْحَاءِ وَ مَصَابِيحِ الظُّلَمَةِ وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ. طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ غُمِي وَ آذَانٍ صُمِّ وَ أَلْسِنَةٍ بِكُمْ مُتَتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعِ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنِ الْحَيَرَةِ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَ لَمْ يَفْقَهُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ النَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَاطِبِهَا وَ أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا وَ ظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمَتَوَسِّمِهَا مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحَ وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحَ وَ نُسَاكًا بِلَا صَلَاحَ وَ تَجَارًا بِلَا أَرْبَاحَ وَ أَتِفَاطًا تَوَمَّأَ وَ شُهُودًا غَيْبًا وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ وَ سَامِعَةً صَمَاءَ وَ نَاطِقَةً بِكُمَاءَ رَايَةً ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِهَا تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا وَ تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا ثِفَالَةٌ كَثْفَالَةٌ الْقَدَرُ أَوْ نِفَاضَةٌ كَنَفَاضَةِ الْعِصْمَةِ تَعْرُكُكُمْ عَرَكُ الْأَدِيمِ وَ تَدُوسُكُمْ دُوسُ الْحَصِيدِ وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتَخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةِ الْبَطِينَةِ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ وَ تَتِيهِ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ وَ مِنْ أَيْنَ تُؤْتُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ فَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّائِيكُمْ وَ أَحْضَرُوا قُلُوبَكُمْ وَ اسْتَمِيعُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ وَ لِيُصْدَقْ رَأْيُ أَهْلِهِ وَ لِيَجْمَعَ شَمْلُهُ وَ لِيُحْضَرَ ذَهْنُهُ فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَزِرَ وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْغَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خَذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِبَهُ وَ عَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذْبِ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا وَ الْمَطْرُ قَيْظًا وَ تَفِيضُ اللَّئَامِ فَيْضًا وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا وَ فَقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا وَ غَارَ الصِّدْقُ وَ فَاضَ الْكُذْبُ وَ اسْتَعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعِفَافُ عَجَبًا وَ لُبْسُ الْإِسْلَامِ لُبْسُ الْفُرِّ مَقْلُوبًا.

۳. ابداع خداوند

«خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ إِذْ كَانَتْ الرُّوِّيَّاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِدَوَى الصَّمَائِرِ وَ لَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ»^۱

آفریده‌ها را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید؛ چراکه اندیشه، مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن هستند و او چنین نیست.

نکته

- منظور از رویه به کار گرفتن فکر از راه استخراج مجهولات از معلومات است.^۲

۴. علم خداوند

«حَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتْرَاتِ وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ»^۳

علم و دانش او، اعماق پرده‌های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد.

نکته

- اینکه علم خداوند اعماق پرده‌های غیب را می‌شکافد، این بیان اشاره است به اینکه دانش او هر پنهان و نادیده را فرا می‌گیرد؛ به گونه‌ای که هیچ چیز از او پوشیده نیست و هیچ چیز مانع نفوذ علم او نیست.^۴

۱. الرُّوِّيَّةُ: تفکر و اندیشه؛ از ماده رَوَى، مؤنث (الرَّوْيُ) است، اندیشیدن و نگریستن در کارها؛ «عَنْ رَوِيَّةٍ»: با تدبیر و بصیرت، تَرَوَى، تَرَوِيًّا: اندیشید.

لَا تَلِيْقُ: شایسته نیست.

دَوَى: صاحبان؛ جمع دُو به معنای صاحب.

الصَّمَائِرُ: قلب‌ها؛ جمع «ضمیر» از ماده «ضمور» گرفته شده که در اصل به معنای لاغر و باریک شدن است و از آنجا که اسرار درون انسان نیز باریک و دقیق است، واژه ضمیر به باطن انسان اطلاق شده است؛ الانسان قلبه و باطنه و ما یضمهره من الصُّور، و جمع علی الضمانر تشبیها بالسریرة و السرائر لأنَّ باب فعیل إذا کان اسما لمذكر یجمع علی أفعلة و فعلان کرغیف و أرغفة و رغفان.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. حَرَقَ: شکافت، پاره کرد؛ وقتی چیزی می‌خواهد نفوذ کند، گویا آن را سوراخ می‌کند و پیش می‌رود.

السُّتْرَاتُ: پوشش‌ها؛ جمع «ستره» به معنای پرده یا چیزهایی است که اشیای مختلف را با آن می‌پوشند؛ بِالضَّمِّ ما استترت به کائنا ما کان.

غُمُوضٌ: پوشیده‌ها؛ از ماده غَمَضَ به معنای پیچیده؛ مصدر به معنای اسم فاعل و در اینجا صفت عقاید است که به آن اضافه شده است.

السَّرِيرَاتُ: مخفی‌ها؛ جمع «سریره» به معنای چیزی که انسان آن را مکتوم و مخفی می‌کند. باید توجه داشت که جمع «سریره» گاهی «سرائر» آمده که جمع مکسر است و گاه به صورت جمع صحیح با «ات» می‌آید؛ کالسّر هو ما یکتم.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۲۲.

مشابه

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ و اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود این‌ها همه تمام می‌شود اما کلمات خدا پایان نمی‌گیرد. خداوند عزیز و حکیم است.

۵. توصیف شایسته‌ای از پیامبر

۵.۱. شجره پیامبران

«اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ»^۲

او را از شجره پیامبران برگزید.

نکته

- اشاره به دودمان ابراهیم علیه السلام است که پیامبران بزرگی از آن برخاستند و نسب والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از طریق اسماعیل به آن پیغمبر بزرگ، یعنی ابراهیم می‌رسد.

۵.۲. سرچشمه نور

«وَمِشْكَاةَ الضِّيَاءِ»^۳

و [پیامبر را] از محل روشنایی و سرچشمه نور برگزید.

تشبیه

مشبه: پیامبر صلی الله علیه و آله

مشبه‌به: سرچشمه نور

وجه شبیه: اشاره به این است که انوار معارف الهی در وجود انبیا قرار دارد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حامل این انوار است. مشکاة یا چراغدان، همان محفظه‌ای است که در گذشته، چراغ را در آن می‌گذاشتند تا وزش باد آن را خاموش نکند؛ بنابراین انبیا، حافظان انوار معارف الهیه‌اند.

۱. لقمان، ۲۷.

۲. اخْتَارَ: برگزید.

۳. مِشْكَاةٌ: چراغدان؛ ظرفی از شیشه که چراغ درون آن گذاشته می‌شده تا باد آن را خاموش نکند. در گذشته که برق نبود و روشنایی‌ها به وسیله چراغ و چوب بود، چون در معرض باد قرار می‌گرفت خاموش می‌شد به همین جهت جایی را در دیوار درست می‌کردند و چراغ را در آن می‌گذاشتند که هم نورش بیرون را روشن کند و هم در معرض باد نباشد و خاموش نشود؛ کوة غیر نافذة یجعل فیها المصباح أو عمود القندیل الذی فیهِ الفتیلة أو القندیل.



۵.۳. جایگاه رفیع

«وَذُأَبَةُ الْعُلَيَّاءِ»^۱

و [پیامبر را] از محل بلند و رفیع برگزید.

تشبیه

مشبه: پیامبر ﷺ

مشبه‌به: محل رفیع

وجه شبیه: با توجه به اینکه «ذُأَبَةُ» موهای قسمت جلو سر است و «عُلَيَّاء» نیز به معنای بلندی است، اشاره به این است که پیامبر اکرم ﷺ نسبتش به برترین خاندان‌های بشر می‌رسد که شرف وراثت را در حد اعلا از آن‌ها کسب کرده بود.

۵.۴. برانگیختن از سرزمینی با شرافت

«وَسُرَّةُ الْبَطْحَاءِ»^۲

و [پیامبر را] از کانون (سرزمین شریف) بطحاء برگزید.

تشبیه

مشبه: پیامبر ﷺ

مشبه‌به: برترین قبایل

وجه شبیه: با توجه به اینکه «بَطْحَاء» اشاره به بخش خاصی از مکه است که قبیلۀ قریش ساکن آن بودند و «سُرَّة» به معنای ناف و کانون است و قریش برترین قبایل عرب محسوب می‌شدند، اشاره به این است که پیامبر اکرم ﷺ از مرکز قبیلۀ ای برخاسته که اشرف قبایل آنجا محسوب می‌شده است.

۱. ذُأَبَةُ: موهای قسمت جلوی سر؛ مویی که روی پیشانی می‌افتد؛ بالضم مهموزا التَّاصِيَةِ أَوْ مَتْنَهَا مِنَ الرَّأْسِ أَوْ الطَّائِفَةِ مِنْ شَعْرِ الرَّأْسِ.

عُلَيَّاء: بلندی؛ بالفتح و المدّ کلّ مکان مشرف و السَّمَاء و رأس الجبل.

۲. سُرَّة: مرکز و کانون؛ بهترین جای محل، اصل آن به معنای ناف است؛ ما تقطعه القابلة و سُرَّة الوادی أفضل مواضعه الْبَطْحَاء: به بستر پهناور سیل که شن و ماسه دارد، گفته می‌شود و مقصود قسمتی از مکه است که در میان کوه‌ها محصور است و قبیلۀ قریش در آن ساکن بودند؛ الابطح مسیل واسع فيه زقاق الحصا.



۵.۵. برانگیخته از چراغ‌های برافروخته

«وَمَصَابِيحُ الظُّلُمَةِ»

و [پیامبر را] از چراغ‌های برافروخته در تاریکی برانگیخت.

نکته

● مقصود از چراغ‌هایی که در دل تاریکی می‌درخشند و روشنی می‌بخشند و مراد از چشمه‌های علم و حکمت انبیا و اولیای الهی و دانشمندان هستند که پیامبر از آنان انتخاب شده است.

تشبیه

مشبه: پیامبر ﷺ

مشبه‌به: چراغ‌های برافروخته

وجه شبیه: پیامبران و انبیای الهی چراغ‌های پرنوری هستند که سینه ظلمت، کفر و جهل را می‌شکافند و پیامبر اسلام ﷺ یکی از پرفروغ‌ترین چراغ‌های هدایت بود.

۵.۶. سرچشمه دانش

«وَيَنْبَيعُ الْحِكْمَةِ»^۱

و [پیامبر را] از چشمه‌های دانش و حکمت برانگیخت.

تشبیه

مشبه: پیامبر ﷺ

مشبه‌به: چشمه‌های دانش

وجه شبیه: پیامبران را به چشمه‌هایی تشبیه می‌کند که علم و دانش از آن می‌جوشد و پیامبر اسلام ﷺ یکی از پرجوشش‌ترین چشمه‌های علم و دانش بود.

۱. يَنْبَيع: سرچشمه‌ها؛ از مادة نَبَعَ: جوشیدن آب از چشمه، يَنْبُوع را چشمه هم گفته‌اند؛ منظور هر منبع آب است اعم از رودخانه‌ها و قنات‌ها.

۶. طبیب دوره گرد

۱. ۶. در جست و جوی بیماران

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطِيبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ»^۱

او طبیبی است سیار که با طب خویش، همواره به گردش می پردازد.

نکته ها

- اینکه او با طب خویش در سیر و گردش است، کنایه است از اینکه وی برای درمان جاهلان و گمراهان خود را عرضه می کند و خویشتن را بر این امر منصوب و موظف کرده است.^۲
- پیامبران و اوصیای نه تنها برای پیشگیری از بیماری های روح انسان ها رسالت دارند بلکه رسالت معالجه آن بیماری ها را به عهده دارند.

تشبیه

مشبه: پیامبر اکرم ﷺ

مشبه به: طبیبی دوار

وجه تشبیه: پیامبر را به عنوان طبیب دوار معرفی می کند؛ چراکه اطبا به درمان بیماری های جسمی می پردازند و او به درمان بیماری های روحی و اخلاقی می پردازد که به مراتب سخت تر از بیماری های جسمی است و مانند طبیبی که خود به دنبال بیمار می رود پیامبر نیز به دنبال بیماران روحی می روند و این سیره همه پیامبران بوده است.

۲. ۶. آماده بودن ابزار جراحی

«وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ»^۱

و ابزارهایش را برای سوزاندن زخم ها داغ نموده تا هر جا لازم باشد به کار گیرد.

نکته

- اشاره به جامعیت درمان می کند که برای درمان انواع زخم ها از انواع مرهم های شفابخش استفاده می کند و اگر هیچ دارویی اثر نگذاشت، محل زخم را داغ می کند.^۲

۳. ۶. محل زخم ها

«مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَ آذَانِ صَمٍّ وَ أَلْسِنَةِ بُكْمٍ»^۳

برای قلب های نابینا، گوش های ناشنوا و زبان های لال آماده است.

نکته

- حضرت امیر می فرماید: این طبیب که با وسایل طبابت خود در گردش است، مرهم ها یا ابزار داغ را هر کجا که نیاز باشد می گذارد؛ به این معنا که برای پول کار نمی کند بلکه داروی خود را به جا و بر اساس نیاز بیمار مصرف می کند. این است که حضرت جاهای نیاز به مرهم ها و داروهای روحی را عبارت می داند از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال و اگر این ها سالم باشند، دل انسان هم زنده و سالم می ماند ولی اگر انسان با گوش خود حق را نشنود و با زبان خود از حق دفاع نکند و با چشم خود حقایق را مشاهده نکند، دل او نیز می میرد.

۱. أَحْمَى: داغ کرد؛ از ماده حمی به معنای حرارت شدید؛ مَحْمَى: آن حرارتی است که از فلزات سرخ کرده و از بدن برخیزد؛ حامیه: گرم و سوزنده.

مَوَاسِمٌ: آهن هایی که با آن ها بدن را داغ می گذارند؛ جمع «میسَم» به معنای ابزاری است که با آن بدن انسان یا حیوانی را داغ می نهند و «وسم» به آن اثری گفته می شود که از داغ کردن بر بدن انسان می ماند؛ کالمیاسم جمع المیسَم و هو المکواة و الحديد الذی یوسم به الخیل و غیرها.

يَضَعُ: از ماده وضع به معنای گذاشتن؛ مثل گذاشتن بار به زمین؛ مراد از «وضع» چنان که گفته اند ایجاد است؛ مَوْضِعٌ: مصدر میمی و اسم مکان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. عُمَى: کوری؛ به فقدان بصیرت و جهل و ضلالت نیز اطلاق می شود؛ جمع «عم» و «عمون» است. آذَانٌ: گوش ها؛ جمع اذن؛ گوش؛ از این ماده فعل اَذَنَ، يَأْذُنُ از باب عَلِمَ يَعْلَمُ به معنی گوش دادن و اطاعت کردن آمده است؛ تَأْذُنٌ: اعلام و اخبار است با قید کثرت و تکرار.

صَمٌّ: کر؛ جمع صَمًّا به معنای کر؛ صَمٌّ هم جمع اصم است ولی در اینجا جمع صَمَاء است.

بُكْمٌ: لال؛ جمع ابکم.

مشابه

- ◇ ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱ آن‌ها کر و لال و نابینا هستند چیزی نمی‌فهمند.
- ◇ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۲ آن‌ها یعنی آن گروه کثیر کسانی هستند که دل‌ها یعنی [عقل‌هایی] دارند که با آن [اندیشه نمی‌کنند و] نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند آن‌ها همچون چهارپایان‌اند بلکه گمراه‌تر از اینان.

۴.۶. در جست‌وجوی بیماران سرگردان

﴿مُتَّبِعٌ بَدَوَاتِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ﴾^۳

با داروی خود، در جست‌وجوی بیماران غافل و سرگردان است.

۷. مواضع غفلت مردم

﴿لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزَنَادِ الْعُلُومِ النَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَالصَّخُورِ الْقَاسِيَةِ﴾^۴

۱. بقره، ۱۷۱.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. مُتَّبِعٌ: جست‌وجوکننده؛ از ماده تَبَعَ و اتَّباع به معنی پیروی است، خواه به‌طور معنوی و اطاعت باشد؛ باب افعال به معنی پیروی و دنبال کردن و هم پیرو قرار دادن است؛ تَبِعَ را ناصر و کمک گفته‌اند و این از آن جهت است که کمک‌کننده در پی یاری و کار آدمی است؛ مُتَّبِعٌ: پی در پی.

مَوَاطِنٌ: جایگاه‌ها؛ از ماده وُطِنَ به معنای اقامت؛ «وُطِنَ بِالْمَكَانِ وَطُنًا: اقام» و وطن: محل اقامت انسان و مقرّ انسان و هر مکانی که انسان برای کاری در آن مانده است؛ جمع آن مواطن است.

حَيْرَةٌ: سرگردان.

۴. لَمْ يَسْتَضِيئُوا: نور نگرفته است.

أَضْوَاءُ الْحِكْمَةِ: انوار حکمت.

لَمْ يَقْدَحُوا: نیفر و خند؛ از ماده قَدَحَ «قدح» به معنای افروختن آتش است به‌وسیله زُند (سنگ چخماق یا آتش‌زنه که در قدیم مانند کبریت جهت برافروختن آتش از آن استفاده می‌شد)؛ بِالزَّنَادِram الابراء به و استخراج النار منه، و الزّند الذي يقدح به النار و هو الأعلى و السفلى الزّنده بالهاء و الجمع زناد كسهم و سهام.

زَنَادٌ: آتش‌زنه‌ها؛ جمع «زند» به معنای ابزار فوقانی است که برای آتش افروزی استفاده می‌کنند؛ زیرا معمول عرب این بوده که از دو چوب مخصوص برای جرقه زدن جهت آتش افروزی استفاده می‌کردند؛ چوب زیرین را «زنده» و چوب رویین را «زند» می‌نامیدند و آن موادی را که به‌وسیله آن‌ها آتش در آن شعله‌ور می‌شد، وقود می‌نامیدند.

النَّاقِبُ: تابناک؛ از ماده ثَقَّبَ به معنای نفوذ، پاره کردن؛ نجم ثاقب یعنی ستاره نورانی؛ در اینجا ثاقبه به معنای تابناک است و علوم ثاقبه به علوم و دانش‌هایی گفته می‌شود که دل و روح و جان را روشن می‌کند؛ النَّارُ انتقدت و الكواكب أضاءت.

این غافلان سرگردان با فروغ حکمت روشن نشده و با جرقه آتش افروز دانش‌های تابناک، فکر خود را شعله‌ور نساخته بودند و آن‌ها از این نظر همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ‌های سخت نفوذناپذیر بودند.

نکته‌ها

- «لَمْ يَسْتَضِيئُوا وَلَمْ يَقْدَحُوا» نشان می‌دهد که آن‌ها قبل از قیام انبیا نیز می‌توانستند بخشی از غفلت و سرگردانی خویش را با نور حکمت و علم و دلیل عقل برطرف سازند ولی هرگز به پیام‌های علم و عقل نیز اعتنا نکردند.^۱
- «الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصَّخُورِ الْقَاسِيَةِ» اشاره به دو گروه است: گروهی گمراه‌اند در حد چهارپایان که قابلیت تعلیم و تربیت را در حد پایینی دارند و گروهی که در بدو نظر همچون سنگ نفوذناپذیر هستند.^۲
- مردم در مواضع غفلت و جایگاه‌های حیرت و سرگردانی به‌وسیله روشنی‌های حکمت، طلب روشنیایی نکردند؛ بنابراین باید به یاری آن‌ها شتافت و آن‌ها را هدایت کرد.
- حضرت درباره کسانی که در زمینه علم و حکمت تلاش نکردند و دل‌های خود را روشن نساختند می‌فرماید: این افراد به‌ظاهر حرکت دارند و از جمله موجودات زنده به شمار می‌آیند ولی دل‌های آنان مانند سنگ‌های بزرگ سخت است؛ یعنی از علم و فرهنگ هیچ نمی‌دانند.

مشابه

- ◇ ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۳ سپس دل‌های شما بعد از زنده نمودن شخص مقتول و معرفی قاتل یا قاتلان سخت شد، همانند سنگ یا سخت‌تر از آن.

ادامه از صفحه قبل:

الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ: چهارپایان چرنده؛ از ماده «سوم» به معنای حرکت حیوان در بیابان و همچنین وزش بادهای مستمر آمده است و «حیوان سائمه» به حیوانی گفته می‌شود که او را برای چرا کردن در بیابان رها می‌کنند؛ من الأنعام خلاف المعلوفة. صَخُورٌ: صخره‌ها؛ از ریشه صَخَرَ به معنای سنگ سخت؛ واحد آن صخره است و صخور جمع آمده به معنای سنگ‌های سخت.

قَاسِيَةً: سخت؛ از ماده قَسَوَ: به معنی سنگ‌دلی است؛ طبرسی فرموده: «قَسْوَةٌ» رفتن نرمی و رحمت است از دل؛ صلابت هر چیز را «قَسْوَةٌ» گویند؛ الشديدة الغليظة.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۲۲.

۲. همان.

۳. بقره، ۷۴.

باشند، حقیقت برای آنان که اهل بصیرت و دانایی اند روشن است و راه حق نیز برای کسی که به انحراف می‌رود واضح است.

۹. ظهور نشانه‌های قیامت

«وَأَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا»^۱

رستاخیز، نقاب از چهره برداشته و نشانه‌های آن برای جست‌وجوگران هوشیار آشکار شده است.

نکته

● حضرت می‌فرماید که قیامت نزدیک است و نشانه آن برای کسانی که به دنبال نشانه قیامت هستند، آشکار شده است؛ به این معنا که اگر عده‌ای در آمدن قیامت شک و تردید داشتند و حق و باطل یا حلال و حرام را به هم مخلوط می‌کردند، حالا دیگر روشن شده است که قیامت می‌آید و حساب و کتابی در کار است.

۱۰. وجود بی‌خاصیت، همچون عدم

«مَالِي أَرْأَكُمُ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ وَنُسَاكًا بِلَا صَلَاحٍ وَتُجَارًا بِلَا أَرْبَاحٍ وَأَيْقَاطًا نَوْمًا وَشُهُودًا غُيْبًا وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ وَسَامِعَةً صَمَاءَ وَنَاطِقَةً بَكْمَاءَ»^۲

۱. «أَسْفَرَتِ» پرده برداشت؛ از ماده «سفر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است و لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می‌شود و «مسافر» را از این جهت مسافر گویند که در حال عادی در لایه‌لای خانه‌ها و دیوارهای شهر ناپیداست اما به‌هنگامی که گام به بیابان می‌گذارد، آشکار می‌شود؛ الصبح و أسفر أضاء، و أسفرت المرأة عن وجهها كشفت النقاب عنه.

السَّاعَةُ: قیامت

مُتَوَسِّمٌ: کسی که صاحب فراستی نافذ است؛ از ماده وَسَمَ به معنای علامت گذاشتن؛ «وَسَمَ الشَّيْءُ وَسَمًا» یعنی او را علامت‌گذاری کرد و علامت را «سمة» گویند؛ مُتَوَسِّمٌ آن است که به علامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری پی ببرد.

۲. أَشْبَاحًا: قالب‌ها؛ بدن‌ها؛ جمع شیخ به معنای هیكل، جسم، چیزی که به چشم دیده شود؛ محرکة سواد الانسان و غیره تراه من بعید.

نُسَاكًا: عبادت‌کنندگان؛ جمع «ناسک» به معنای عبادت‌کننده است.

أَرْبَاح: سودها؛ از ماده رَبَحَ به معنای سود؛ جمع آن أَرْبَاح: آنچه سود دهد.

غُيْبًا: جمع غایب.

أَيْقَاطًا: بیدارنمایان؛ جمع «یقظان» به معنای بیدار است.

نَوْمًا: در خواب رفته‌ها؛ جمع «نائم» به معنای شخص خواب است.

شُهُودًا غُيْبًا: حاضرائی غایب.

نَاطِرَةً عَمِيَاءَ: نگاه‌کنندگانی نابینا.

سَامِعَةً صَمَاءَ: شنوندگانی کر.

نَاطِقَةً بَكْمَاءَ: گویندگانی لال.

♦ ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آن‌ها که در قلبشان بیماری است و آن‌ها که سنگ‌دل‌اند.

تشبیه

مشبه: غافلان سرگردان

مشبه‌به: چهارپایان صحراگرد و سنگ‌های سخت

وجه شبه: امام گروهی از انسان‌های غافل را به چهارپایان صحراگرد تشبیه کرده است که علم و عقل در آن‌ها رشد نکرده و از این‌رو شبیه چهارپایان صحراگرد هستند که تعلیم و تربیت در آن‌ها تأثیری ندارد و گروهی دیگر از انسان‌های غافل را تشبیه به سنگ نفوذناپذیر می‌کند که دل آن‌ها چنان سخت شده است که نمی‌توان در آن نفوذ کرد.

۸. پیکرهای بی‌روح

«قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَصَحَّتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَاطِبِهَا»^۲

سرائر و باطن آن‌ها برای اهل بصیرت آشکار شده و راه حق برای پویندگان آن هویدا شده است.

نکته

● کسانی که اهل بصیرت و آگاهی هستند، مسائل سَری و پنهانی را می‌دانند و مطالب حق آشکار شده است و متوجه شده‌اند که شیوة عثمان اشتباه و باطل بوده و علی بر حق است؛ هر چقدر هم تبلیغات سوء وجود داشته باشد و دیگران قدرت را در دست داشته

۱. حج، ۵۳.

۲. انْجَابَتِ: ظاهر شد؛ از ماده «جوب» و «جوبه» به معنای قطع کردن و بریدن است و پاسخ کلام را از این‌رو «جواب» می‌گویند که سؤال را قطع می‌کند و به آن پایان می‌دهد و هنگامی که این کلمه به باب انفعال می‌رود، به معنای انکشاف و آشکار شدن است و در خطبه بالا به همین معنا آمده است؛ السَّحَابَةُ انْكَشَفَتْ. سَرَائِرُ: رازهای مخفی؛ از ماده سَرَّ: به معنای نهم، امر پوشیده؛ اسرار: نهم کردن؛ سریره: به معنی امر پوشیده است جمع آن سرائر است.

مَحَجَّةٌ: جاده‌ها؛ از ماده حَجَّ به معنای قصد، راه واضح؛ اسم مکان؛ بالفتح جادة الطريق.

وَصَحَّ: آشکار کرد؛ از ماده وَصَّحَ، اتَّصَحَّ، اتَّصَحَّحاً الأمرُ او الكلامُ: آن کار یا سخن آشکار و ظاهر شد؛ تَوَصَّحَ، تَوَصَّحًا: روشن و آشکار شد؛ الْمُتَوَصَّحُ: کسی که دیده و ظاهر می‌شود؛ الواضح: آشکار و روشن.

خَاطِبٌ: اشتباه‌کننده؛ از ماده «خَبَطَ» گاه به معنای ضرب شدید آمده و گاه به معنای راه سپردن بدون هدایت، همچون کسی که در شب بدون چراغ طی طریق می‌کند و در خطبه بالا معنای دوم منظور است؛ السَّائِرُ علی غیر هدی.

چرا شما را پیکرهای بی روح و روح های بی پیکر می بینم؟! عبادت کنندگانی ناصالح، تاجرانی بی سود، بیدارانی در خواب، حاضرانی غایب، ناظرانی نابینا، شنوندگانی کر و سخن گویانی گنگ، مشاهده می کنم!

نکته ها

- اگر انسان روح و عقل و فهم و درک داشته باشد ولی بدن نداشته باشد در این جهان طبیعت نمی تواند کاری انجام بدهد؛ برای اینکه روح در این عالم کارهای خود را با ابزار انجام می دهد و بدن ابزار روح است که اگر نباشد روح نمی تواند کاری انجام بدهد.
- انسان کامل و کارآمد کسی است که هم فکر و تعقل داشته باشد و مسائل را خوب بفهمد و هم اهل تحرک و فعالیت باشد و مطابق فهم و درک خود عمل کند و حق را یاری نماید.

مشابه

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ النُّفُوسَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۱ مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی.

◇ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد فرمود: «هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»^۲ ثروت اندوزان در حالی که زنده اند مرده اند و دانشمندان تا جایی که روزگار باقی است باقی اند، شخصشان با از دنیا رفتن گم شده و شخصیتشان در دل ها موجود است.

◇ ﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ﴾^۳ و آن ها را یعنی اصحاب کهف را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند.

نکته ها

- «وَتَجَارَا بِلَا أَرْبَاحٍ» اشاره به کسانی از آن هاست که با اعمال فاسد و نادرست خود به سوداگری پرداخته و معتقدند که این کارها را برای تقرّب به خداوند انجام می دهند و مستلزم ثواب و پاداش برای آن هاست در صورتی که چنین نیست.^۴

- منظور از «أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ» گروه هایی هستند که یا قدرت ظاهری دارند اما تفکر و تدبیر ندارند یا صاحب تفکر و تدبیرند اما قدرت به کارگیری آن را ندارند.^۱
- «نَسَاكَأً بِلَا صَلَاحٍ» اشاره به عبادت های بی محتوای عابدان آن زمان است؛ زیرا نخستین اثر عبادت تربیت و اصلاح انسان است.^۲

- «وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ» مراد چشم های بینایی است که کورند؛ یعنی از دقت در آثار صنّع الهی و پند گرفتن و سود بردن از آن ها برای امر آخرت همچون کوران اند و از چشم هایی که دارند فایده ای عاید آن ها نیست.^۳

۱۱. پیش بینی آینده حکومت بنی امیه

۱.۱۱. پراکندگی ضلالت در همه جا

«رَأَيْتُ ضَلَالًا قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِهَا»^۴

[گویا می بینم] پرچم گمراهی بر جایگاه خود نصب و محکم شده و طرفداران آن، همه جا پراکنده شده اند.

نکته

- «قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا» اشاره به این است که این پرچم ضلالت که از سوی خاندان فاسد بنی امیه برافراشته شده، چنان محکم می شود که به آسانی از جا کنده نمی شود.^۵

مشابه

◇ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۶ اینان گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و در شمار هدایت یافتگان درنیامدند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۲۷.

۲. همان.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴. قُطْب: مدار؛ حدیده تدور علیها الرّحی و ملاک الأمر و مداره، و سیّد القوم.

شُعَب: شاخه ها؛ قبیله ای است که از طایفه واحد منشعب باشد؛ جمع شُعُوب به معنای نسل یا نژادی از مردم، ایل بزرگ؛ بضم الأوّل و فتح الثانی جمع شعبة کغرفة و غرف و هی الطائفة من الشیء، و من الشجرة الغصن المتفرّع منها، و فی بعض النسخ لشعبها بفتح الأوّل و سکون الثانی وزان فلس و هی القبیلة العظيمة.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۳۳.

۶. بقره، ۱۶.

۱. نمل، ۸۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳. کهف، ۱۸.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۳۰.

نکته

- این جمله که اشاره به معاویه یا سایر حکام بنی امیه است، ناظر به این معناست که رهبران این گروه نه تنها مطابق قوانین اسلام عمل نمی کنند و ضروریات دین را زیر پا می نهند، بلکه پایه و اساس کارشان گمراهی و اصرار بر ضلالت است؛ همان گونه که تاریخ بر اعمال و برنامه های آن ها گواهی می دهد.^۱

۴.۱۱. پایان دردناک این ماجرا

«فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا تُفَالَةٌ كُفَّالَةٌ الْقِدْرِ أَوْ نُفَاصَةٌ كُنْفَاصَةُ الْعِصَمِ»^۲

کار به جایی می رسد که در آن روز جز تعداد کمی از شما باقی نمی ماند: همانند ته مانده دیگ، خرده نان هایی که در ته کیسه باقی مانده و به هنگام تکان دادن، فرو می ریزد.

نکته

- معمولاً هر حکومتی که می آید گرچه باطل و سستگر باشد، نوع مردم عملاً به دنبال آن می روند و با آن می سازند و کار خود را توجیه می کنند و معمولاً خود را با حکومت و حاکمان تطبیق می دهند.

نکته

♦ «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ مردانی که نه تجارت و نه معامله آن ها را از یاد خدا غافل نمی کند.

۲.۱۱. سنجش با معیارهای خود

«تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا»^۲

شما را با پیمانه خود می پیماید و با دست های گشاده خویش شاخ و برگ شما را فرو می ریزد.

- «کیل» و «خبط» کنایه از شدت و سختی فتنه است.^۳

- احتمالات مختلفی در معنای «تکیلکم» وجود دارد:

الف. «لام» محذوف باشد و اصل آن «تکیل لکم» بوده است. بر اساس این احتمال که ضمیر «تکیل» به پرچم بر می گردد، معنا این می شود که پرچم، شما را کیل می کند ولی مقصود صاحب پرچم است؛ ب. لام را در تقدیر نگیریم و معنا این می شود که صاحب این پرچم و حکومت قدرتمندی که در آینده می آید شما مردم را در پیمانه خود و به اختیار خود هر طور که بخواهد زیرورو می کند؛ ج. هر حکومت و قدرتی مردم را موافق با خود حساب می کند و آن ها را منطبق با فرهنگ و ارزش های خود می داند.

۳.۱۱. گمراهی اساسی کار بنی امیه

«قَاتِنْدَهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ قَاتِمٌ عَلَى [الضَّلَّةِ] الضَّلَّةِ»^۴

پرچم دار این حکومت، از دین خارج است و بر سکوی گمراهی ایستاده است.

۱. نور، ۳۷.

۲. تکیل: می سنجد؛ از ماده «کیل» به معنای پیمانه است و غالباً در مورد مواد غذایی مانند گندم و جو به کار می رود؛ ولی گاه به صورت مجازی در مورد هرگونه سنجش نیز استعمال می شود.

صاع: پیمانه ای برای کیل جو و گندم و امثال آن.

تخبط: فرو ریختن برگ درخت با ضربات چوب؛ به شدت می زند و می کوبد و له می کند؛ بالفتح ضرب الشجر بالعصا لیتناثر ورقها، و خبط البعير الأرض بیده ضربها.

باع: در اصل به معنای فاصله میان سرانگشتان دو دست است، هنگامی که انسان کاملاً دست ها را به طرف راست و چپ باز کند ولی در بسیاری از مواقع در معنای مجازی قدرت کامل یک انسان به کار می رود و «طول باع» اشاره به توانایی زیاد است؛ قدر مدّ البدین.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۳۳.

۴. ضلّة: انحراف؛ از ماده ضلّل به معنای ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است؛ اضلال: منحرف کردن، گمراه نمودن؛ ضالّ: منحرف از حق؛ گمراه؛ تضلیل: منحرف کرد و گمراه و ضایع نمود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۳۴.

۳. تُفَالَةٌ: افراد پست و فرومایه؛ از ماده «ثفل» به معنای رسوب کردن ثقاله هاست و گاه به معنای باقی مانده های بی مصرف هر چیزی به کار می رود. هنگامی که در دیگ، روغن درست می کنند و بعد روغن هایش را بر می دارند ته مانده یا آشغال هایی می ماند که به آن «ثقاله» گفته می شود؛ القدر بالضمّ ما سفل فيه من الطبخ و الثقل ما استقرّ تحت الشيء من الكدر.

تُفَالَةٌ الْقِدْرِ: ته مانده دیگ.

نُفَاصَةٌ: آنچه با تکاندن چیزی به اطراف می ریزد؛ از ماده «نفص» به معنای حرکت دادن چیزی، به منظور اینکه آنچه به آن چسبیده است، بریزد و «نفاضه» به آن اشیایی که ریزش می کند، گفته می شود؛ بالضمّ ما سقط من المنفوض من نفص الثوب حركة لينتفض.

الْعِصَم: بغچه کوچک؛ به معنای کیسه یا جوال است که در آن چیزی نگهداری می کنند؛ بالكسر العدل و نمط تجعل فيه المرأة ذخيرتها.

و فشار قرار می‌دهد؛ مانند فشاری که روی پوست آورده می‌شود وقتی که بخواهند چرم درست کنند، این‌ها نیز مردم خوب و باایمان را له می‌کنند و می‌کوبند تا آنان را با خود هماهنگ سازند یا ساکت کنند و نمی‌گذارند که کسی حرف منطقی خود را بیان کند.

۱۳. ستم مضاعف نسبت به مؤمنان

«و تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ»^۱
و افراد باایمان و ممتاز را از میان شما جدا می‌سازند و نابود می‌کنند؛ همان‌گونه که پرندگان، دانه‌های درشت را از دانه‌های لاغر جدا می‌کنند و می‌بلعند.

نکته

- اشاره به اینکه آن‌ها به همه ستم می‌کنند ولی نسبت به مؤمنان با شخصیت و ممتاز، ستم مضاعفی دارند.^۲

تشبیه

مشبه: فتنه‌گران

مشبه‌به: پرندگانی که دانه‌های درشت را جدا می‌کنند

وجه شبه: فتنه‌گران به همه ستم می‌کنند ولی نسبت به افراد باایمان و ممتاز ستم مضاعفی دارند؛ از این‌رو امام آن‌ها را به پرندگانی تشبیه می‌کند که دانه‌های درشت را جدا می‌کنند و در واقع مؤمنان ممتاز، همان دانه‌درشت‌ها هستند که مورد ستم بیشتری قرار می‌گیرند.

۱. تَسْتَخْلِصُ: برمی‌گزیند؛ از ماده خَلَصَ به معنای خُلُوص: صاف شدن و بی‌خلط شدن است؛ اصل خلوص آن است که شیء از هر آلودگی صاف باشد.

اسْتِخْلَاصُ: برگزیدن.

الْحَبُّ: دانه.

الْبَطِينَةُ: شکم بزرگ؛ از ماده «بطن» به معنای شکم فرا گرفته شده و به افراد، یا دانه‌های چاق و فربه اطلاق می‌شود؛ السَّيْمَةُ

هَزِيلُ: لاغر و کم‌گوشت و سبک‌وزن؛ نقطه مقابل «بطین» و به سخنان بی‌محتوا و شوخی، واژه «هزل» اطلاق می‌شود که آن هم به معنای سبک‌وزن بودن است؛ ضِدَّ البَطِينِ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۳۴.

تشبیه

مشبه: کسانی که از فتنه جان سالم به در می‌برند

مشبه‌به: ته‌مانده دیگر

وجه شبه: کسانی که از فتنه جان سالم به در می‌برند بسیار اندک‌اند و قابل توجه نیستند؛ زیرا ظالمان احدی از مؤمنان با شخصیت را سالم نمی‌گذارند و امام، اندک بودن این تعداد را به ته‌مانده دیگر تشبیه می‌کند که بسیار کم است.

۱۱. ۵. تحت فشار قرار دادن

«تَعْرُكُكُمْ عَزَّكَ الْأَدِيمُ»^۱

شما را همچون پوست‌هایی که به هنگام دباغی به هم می‌پیچند، تحت فشار قرار می‌دهند.

تشبیه

مشبه: افراد باایمان

مشبه‌به: پوست دباغی شده

وجه شبه: فتنه‌گران افراد باایمان را مانند پوست دباغی شده که در فشار قرار می‌گیرد، آزاد و اذیت می‌کردند.

۱۲. تشبیه افراد باایمان به زراعت دروشده

«و تَدْوُسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ»^۲

و همچون زراعت دروشده می‌کوبند و پایمال می‌کنند.

نکته

- حضرت علی علیه السلام برای نشان دادن فشاری که بر مردم مؤمن در حکومت‌های باطل و ستمگر می‌آید می‌فرماید حکومت باطل هنگامی که قدرتمند شد، شما را زیر شکنجه

۱. تَعْرُكُ: می‌مالد؛ از ماده «عرك» به معنای مالش محکم است و میدان جنگ را از این جهت «معركة» می‌گویند که طرفین یکدیگر را در هم می‌کوبند.

الْأَدِيمُ: پوست دباغی شده؛ در اصل به معنای پوسته چیزی است؛ ولی بیشتر به چرم و پوست حیوانات اطلاق می‌شود.

۲. تَدْوُسُ: آرد می‌کند؛ از ماده «دوس» به معنای پایمال کردن شدید است؛ داس: الزجل الحنطة دَقَّهَا لِيُخْرِجَ الْحَبَّ مِنَ السَّنْبِلِ.

الْحَصِيدُ: دروشده؛ از ماده حَصَدَ به معنای درو کردن؛ حصید: دروشده.

۱۴. آینده شوم

۱.۱۴. مذاهب گمراه کننده

«أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ»

مذاهب و روش های گمراه کننده شما را به کجا می برد؟

نکته

● حضرت می خواهد به مخاطبان و مردم زمان خود هشدار بدهد که علت تسلط آن حکومت ستمگر در آینده این است که شما مذاهب و روش های گوناگون دارید و هنگامی که مذاهب گوناگون شد و اختلافات افزایش یافت، ستمگران هر چند اندک باشند تسلط می یابند؛ به عبارت دیگر وقتی مردم از حق دفاع نمی کنند و قدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی دانند، نتیجه اش سوء استفاده ستمگران می شود.

۱۴.۲. سرگردانی در تاریکی

«وَتَتِيهُ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ»^۱

تاریکی ها و ظلمت ها تا کی شما را سرگردان می سازد؟

نکته

● ظلمت های گوناگونی که ریشه اش بعد از رحلت پیامبر و در زمان خلفا شروع شد و در زمان عثمان اوج گرفت و گسترش یافت، به گونه ای بود که عده ای جاه طلب قدرت پیدا کردند و تاریکی ها را در جامعه گسترش دادند و زمینه فساد گسترش یافت.

۱۴.۳. فریب دروغ پردازی ها

«وَتَخْدَعُكُمُ الْكُوَاذِبُ»^۲

و دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟

۱۴.۴. نفوذ و انحراف

«وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتُونَ وَ أَتَى تُؤْفَكُونَ»^۳

از کجا در شما نفوذ می کنند و چگونه شما را از راه، منحرف می سازند؟

۱. تَتِيهٌ: سرگردان می سازد؛ از ماده «تیه» به معنای گمراه و سرگردان شدن است؛ تاه: یتیه تیهها بالفتح و الکسر تحیر.
الْغِيَاهِبُ: تاریکی ها؛ جمع «غیهب» به معنای شدت تاریکی شب است؛ الغیهب: الظلمة و الشدید السواد من اللیل.
۲. تَخْدَعُ: می فریبد؛ از ماده خَدَعَ به معنای حیله کردن؛ فریب دادن؛ خدیعه نیز به معنی حیله است.
الْكُوَاذِبُ: دروغ ها؛ كُوَاذِبٌ: از ماده كَذَبَ به معنای دروغ گفتن؛ كَذَبَ اسْم مصدر است به معنی دروغ؛ تكذیب: آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهی و بگویی: دروغ می گویی؛ كاذب: دروغ گو؛ كَذَابٌ: مبالغه است، یعنی بسیار دروغ گو.
۳. تُؤْفَكُونَ: منحرف می شوید.

مشابه

◇ «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»^۱ این است خدای یکتا پروردگار شما، آفریدگار هر چیزی. خدایی جز او نیست. پس چگونه از حق منحرفتان می کنند؟

۱۴.۵. پایان پذیری عمر

«فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ»^۲

برای هر اجل و سرآمدی نوشته ای مقرر شده و برای هر غیبتی، بازگشتی است.

نکته

● اشاره به اینکه: تصوّر نکنید عمر شما بی پایان است و همیشه فرصت برای جبران خطاها وجود دارد و تصوّر نکنید که اعمال شما غایب و پنهان می شود و هرگز به سوی شما باز نمی گردد. مرگ حق است و پیمانهای عمر، محدود و اعمال انسان ها نزد خداوند محفوظ است.^۳

مشابه

◇ «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»^۴ و هیچ پیامبری را حق آن نبود که جز به فرمان خدا آیتی بیاورد و هر امری را زمانی مکتوب است.
◇ «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۵ و در آسمان ها و زمین هیچ رازی نیست، مگر آنکه در کتاب مبین آمده است.

۱. غافر، ۶۲.

۲. إِيَابٌ: بازگشت؛ از ماده «أوب» به معنای بازگشت؛ مَابٌ: مصدر میمی به معنی بازگشت و اسم زمان، أَوَابٌ: صیغه مبالغه است یعنی بسیار رجوع کننده.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۳۹.

۴. رعد، ۳۸.

۵. نمل، ۷۵.

۱۵. راه نجات

۱.۱۵. گوش دادن به سخن پیشوا

«فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيكُمْ وَأَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ وَاسْتَبِقُوا إِنَّ هَتَفَ بِكُمْ»^۱

حال که چنین است، به سخنان پیشوای الهی خود گوش فرا دهید. دل‌های خود را نزد او حاضر سازید و هنگامی که به‌خاطر احساس خطر به شما فریاد می‌زند، بیدار شوید.

نکته

- منظور امام از «ربانی» خود ایشان است؛ کسی که فهم خود را از خدا برگرفته و به آن عمل کرده و از روی راستی و اخلاص به مردم ابلاغ کرده است.^۲

۲.۱۵. سخنان صادقانه پیشوا

«وَلْيُصَدِّقْ رَأْيُ أَهْلِهِ وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ وَلْيُخْضِرْ ذَهْنَهُ»^۳

و باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید و آن‌ها را متمرکز ساخته و محتوای ذهن خویش را برای نجات آن‌ها حاضر کند.

نکته

- دو احتمال در معنای «وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ» وجود دارد: الف. رائد و جلودار باید تمام افکار و امکاناتی را که زیر نظر اوست جمع کند تا بتواند وظیفه جلوداری خود را به‌خوبی انجام دهد؛ ب. باید افراد مطیع خود را جمع کند و نگذارد پراکنده باشند.

مشابه

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱ و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به آن‌ها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند.

استعاره

مستعار: رائد

مستعاریه: نفس انسان

مستعارله: فکر

جامع: واژه رائد را برای فکر استعاره آورده است؛ زیرا رائد کسی است که کاروانیان، او را برای یافتن آب و گیاه، جلوتر از کاروان روانه می‌کنند و فکر هم که برای پیدا کردن سرچشمه زندگی بخش علوم و مرغزارهای کمالات از جانب نفس برانگیخته می‌شود، بدان شباهت دارد، پس رائد کنایه از فکر و اهل کاروان طبق این بیان، عبارت از نفس است و مانند این است که فرموده باشد: باید اندیشه‌ها و خیالات شما در برابر نفوس شما راست‌گو باشند.

۱۵.۳. آشکار شدن واقعیت‌ها به وسیله پیشوا

«فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَزْرَةَ وَقَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ»^۲

پیشوای شما، حقیقت را برای شما به‌خوبی شکافته؛ همانند مهره‌ای که آن را برای شناسایی درونش می‌شکافند یا همچون صمغ و شیره درختی که از بدنه آن جدا می‌سازند.

۱. رَبَّانِي: خداشناس؛ منسوب إلى الربّ وفسّر بالمتأله العارف بالله، أو الذي يطلب بعلمه وجه الله، أو العالم العامل المعلم.

أَحْضِرُوهُ: حاضر کنید؛ از ماده حَضَرَ به‌معنای حضور؛ ضدّ غایب شدن؛ محتضر: حاضر شده.

اسْتَبِقُوا: بیدار شوید.

هَتَفَ: فریاد زد؛ از ماده «هتاف» به‌معنای فریاد زدن است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱۲.

۳. رَأَيْدٌ: طالب؛ اسم فاعل است؛ ارادة: باب افعال از «رأد، یروّد» است. در گذشته در سفرها و جنگ‌ها کسانی را مشخص می‌کردند که قبل از کاروان یا سپاه حرکت کنند و جایی که برای استراحت مناسب است و آب و گیاهی افت می‌شود پیدا کنند و هنگامی که کاروان یا لشکر می‌آیند بدانند کجا منزل بکنند به این افراد اصطلاحاً «رائد» می‌گفتند؛ یعنی طالب آب و گیاه؛ به‌طور کلی به جلودار «رائد» گفته می‌شود.

۱. انبیا، ۷۳.

۲. فَلَقَ: شکافت؛ الشق.

الْخَزْرَةُ: مهره؛ به جواهرات و دانه‌های زینتی گران‌قیمت یا کم‌قیمت اطلاق می‌شود؛ محرّكة الجوهر و ما ينظم. قَرْفٌ: کندن پوست درخت؛ از ماده «قرف» به‌معنای تراشیدن، پوست کندن یا جدا کردن است؛ الشیء قرفاً من باب ضرب قشّره.

الصَّمْغَةُ: شیره‌ای است که از درختان جدا می‌شود؛ ما ينحلب من شجر العضا ونحوها و فی القاموس و لكلّ شجر صمغ و الصمغ العربی غراء القرظ و الواحدة صمغة و الجمع صمغ مثل تمر و تمرّة و تمر فی المثل، و ترکته علی مثل مقرف الصمغة، و یروی مقلع لأنّ الصمغة إذا قرفت لم یبق لها أثر.

نکته‌ها

- «خَوَزَه» به معنای مهره گران قیمت یا ارزان قیمت است و هنگامی که مهره‌هایی مشکوک شوند که از چه نوع هستند، یکی از آن‌ها را می‌شکافند تا باطن آن آشکار شود.^۱
- «قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ» اشاره به این دارد که من عصاره و جوهره مطالب را بیرون کشیده‌ام، همانند جدا کردن شیرهای سودمند از درختان.^۲
- کلمه «امر» در اصطلاح قرآن و روایات به امور اجتماعی کلی گفته می‌شود که از جمله مصادیق آن حکومت است؛ پس امر در آیات و روایات به معنای امر حکومت یا امور اجتماعی و سیاسی است نه به معنای امور جزئی.

تشبیه

مشبه: حقیقت

مشبه‌به: مهره شکافته شده

وجه شبه: امام بیان حقیقت از طرف پیشوا را به مهره شکافته شده تشبیه می‌کند؛ همان‌گونه که وقتی مهره‌ای را می‌شکافند کل حقیقتش آشکار می‌شود، پیشوا نیز حقیقت را کاملاً بیان و آشکار کرده است.

۱۶. آثار عمل نکردن به سخن پیشوا

۱.۱۶. سلطه‌گری طاغوت

«فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِبَهُ وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ»^۳
در آن هنگام باطل جایگاه خود را می‌گیرد و جهل بر مرکب‌های خویش سوار می‌شود؛ طاغوت عظمت یافته و داعیان حق کاستی می‌گیرند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۴۰.

۲. همان، ص ۵۴۱.

۳. مَآخِذُهُ: آن را گرفت، آن چیز را به دست گرفت؛ الْأَخَذُ: گرفتن.

رَكِبَ: سوار شدن؛ ركب جمع راکب است به شترسواران گفته می‌شود؛ راکب به شترسوار اطلاق می‌شود و به اسب‌سوار و خرسوار فارس گفته می‌شود.

الطَّاغِيَةُ: گستاخی و گردن‌کشی از ماده طغی؛ الطَّاغُوت: عبارت از هر تجاوزگر و سخت ستم‌پیشه. دَاعِي: دعوت‌کننده.

نکته‌ها

- «طاغیه» ممکن است معنای مصدری داشته باشد، یعنی طغیان در سطح جامعه بزرگ و گسترده می‌شود و می‌تواند معنای اسم فاعلی داشته باشد، یعنی گروه طغیانگر عظمت می‌یابند.^۱
- اسم اشاره «ذلک» به کاهلی یاران امام در برابر اوامر و اندرزهایش بر می‌گردد.^۲
- در معنای عبارت «أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ» دو احتمال وجود دارد:
الف. باطل آنجاهایی را که باید فرا بگیرد، فرا بگیرد، یعنی هر جایی که محل فرا گرفتن باطل است آنجاها را فرا بگیرد و بر جاهایی که قدرت دارد مسلط می‌شود، در حقیقت حضرت می‌فرماید باطل جاگیر می‌شود در جایی که جای آن است؛ ب. هر باطلی برای خود فرهنگ و مستنداتی دارد و عللی برای باطل بودن خودش ذکر می‌کند، بر اساس این احتمال معنا این می‌شود که حکومت باطل آن مأخذهای خودش را می‌گیرد و برای آنکه قدرت خود را گسترش دهد، فرهنگ خود را گرفته و به مردم القا می‌کند.

۱۶.۲. به صحنه آمدن گروه‌های باطل

«وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ»^۳

روزگار به‌سان درنده خطرناکی حمله‌ور می‌شود و باطل بعد از مدت‌ها سکوت، همچون شتر نر نعره بر می‌آورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۴۱.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱۳.

۳. صَالَ: حمله نمود؛ از ماده «صول» به معنای پریدن روی چیزی است.

الدَّهْرُ: زمان؛ ابن‌اثیر و اقرب‌الموارد آن را زمان طویل گفته‌اند و مجمع، گذشتن شب و روز گفته که همان زمان باشد. راغب می‌گوید: دهر در اصل نام مدت عالم است از اول تا آخر سپس هر مدت کثیر را دهر گفته‌اند و آن بر خلاف زمان است که زمان بر قلیل و کثیر گفته می‌شود.

السَّبْعُ الْعُقُورُ: حیوان درنده؛ از ماده «عقر» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است و به معنای پی کردن شتر و گاز گرفتن و دریدن نیز آمده است.

هَدَرَ: فریاد برآورد؛ از ماده «هدیر» به معنای صدا را در گلو گرداندن و فریاد کشیدن است؛ تردید الصوت فی الحنجرة من غیر شقشقة.

فَنِيْقُ: حیوان نر یا شتر نری است که محترم است و کمتر بر آن سوار می‌شوند؛ بتقدیم النون علی الیاء وزان امیر الفحل المکرم لا یوذی لکرامته علی أهله ولا یرکب.

کُظُومٌ: خودداری؛ خاموشی؛ در اصل به معنای بستن سر مشک است و به سکوت کردن و فرو بردن خشم و غضب نیز اطلاق می‌شود؛ الامساک و السکوت.

نکته

- در این عبارت حضرت امیر علیه السلام ابتدا حمله را به روزگار نسبت می‌دهد، در صورتی که روزگار حمله نمی‌کند ولی چون اموری که در روزگار واقع می‌شود اسناد به زمان هم داده می‌شود و از سوی دیگر باطل را به شتر نری تشبیه می‌کند که از فرط خشم و ناراحتی صیحه می‌کشد.

تشبیه

مشبه: گروه‌های منافق و باطل

مشبه‌به: شتر نر

وجه شبه: گروه‌های منافق و پس مانده‌های دوران جاهلیت که از صحنه جامعه اسلامی عقب رانده شده بودند، بار دیگر بر اثر ضعف طرفداران حق به صحنه می‌آیند و مانند شتر نر آزادانه فریاد می‌کشند.

۱۶. ۳. عوض شدن جای ارزش‌ها و ضدارزش‌ها

«وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ»^۱

مردم در شکستن قوانین الهی هم‌دست می‌شوند و در فاصله گرفتن از دین، متحد می‌گردند، برای دروغ گفتن، پیمان دوستی می‌بندند و در برابر صدق و راستی، دشمنی می‌ورزند.

نکته‌ها

- تعبیر به «تَوَاحَى، تَهَاجَرُوا، تَحَابُّوا، تَبَاغَضُوا» اشاره به این نکته است که در این گونه جوامع، توده مردم به صورت گروهی و دسته‌جمعی و متحد و متفق به سوی بی‌دینی پیش می‌روند و مسئله جنبه جمعی دارد و توأم با برنامه‌ریزی است.^۱
- در شرایطی که برادری و دوستی مردم بر اساس فحشاست و افراد دین‌دار را منزوی می‌کنند و بر سر دروغ با یکدیگر رفیق می‌شوند، به این معنا که دروغی را جعل می‌کنند و بر سر همان دروغ می‌ایستند و کار خود را پیش می‌برند و اگر حرف راستی در مورد آنان گفته شد به‌عنوان اینکه آبرویشان رفته است با کسی که حرف راست زده دشمن می‌شوند و کینه او را به دل می‌گیرند، حکومت آنان نیز بر پایه دروغ نهاده شده و اگر کسی حرف راست بزند، آبرویشان با آن حرف راست می‌رود.

۱۶. ۴. ایجاد شکاف فرهنگی در خانواده

«فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا»^۲

در آن هنگام، فرزندان سبب خشم (پدران و مادران) می‌شوند.

نکته

- هنگامی که فسق و فجور و دروغ در جامعه حاکم شد، از جمله اتفاقاتی که خواهد افتاد این است که فرهنگ پدر و پسر از همدیگر جدا می‌شود و بچه‌ها با فرهنگ دیگری رشد می‌کنند و پدر و مادر خود را عقب‌مانده می‌دانند و آن‌ها را اذیت و آزار می‌رسانند.

۱۶. ۵. تأثیرگذاری اعمال ناروا در طبیعت

«وَالْمَطَرُ قَيْظًا»^۳

و باران، گرمی می‌افزاید.

نکته

- اشاره به این دارد که بارانی که باید در زمستان ببارد و مایه برودت و لطافت هوا شود در تابستان می‌بارد و سبب گرمی و ناراحتی و ضایع شدن محصولات کشاورزی می‌گردد.

۱. تَوَاحَى: دست به هم دادند؛ از ماده «اخ» به معنای برادر که در اینجا به باب تفاعل رفته است به معنای برادری کردند. الْفُجُور: گناه.

تَهَاجَرُوا: قهر کردند؛ هجرت نمودند.

تَحَابُّوا: محبت ورزیدند؛ از ماده حَبّ، به معنای او را دوست داشت؛ اسْتَحَبَّ، اسْتَحَبَّابًا: او را دوست داشت، او را تحسین کرد؛ تَحَابَّ، تَحَابُّوا الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را دوست داشتند؛ تَحَبَّبَ، تَحَبَّبُوا إِلَيْهِ: با او مهربانی و محبت نمود، دوست او شد.

تَبَاغَضُوا: عداوت نمودند؛ از ماده بَغَضَ: او را دشمن داشت، از او کینه به دل داشت؛ بَغَضَ، بَغَاظَةً: مورد بغض و کینه قرار گرفت؛ الْبُغْضُ: کراهت و انزجار؛ الْبُغْضَاءُ: بغض و کینه شدید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۴۳.

۲. غَيْظًا: خشم و ناراحتی؛ به معنای غضب و حالتی است شدیدتر از غضب.

۳. قَيْظًا: گرمای شدید؛ به معنای وسط تابستان و به اصطلاح «قلب الاسد» است و هنگامی که این واژه به معنای مصدری به کار رود، به معنای حرارت شدید یافتن است؛ بِالْظَّاءِ صَمِيمِ الصَّيْفِ وَفِي بَعْضِ النُّسخِ فَيضًا بِالضَّادِ أَيْ كَثِيرًا.

- در این عبارت مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: حاکمان و پادشاهان؛ افراد ثروتمند و و شخصیت‌های برجسته؛ طبقه متوسط؛ فقرا و بیچارگانی که چیزی در بساط ندارند.

تشبیه

مشبه: مردم، سلاطین، مستمندان

مشبه‌به: گرگان، درندگان، مردگان

وجه شبیه: منظور از اهل آن زمان، کارگزان و حکام ظالم است که هنگامی که سلطان آن‌ها درنده‌خو باشد، همکاران و هم‌دستان آن‌ها نیز گرگ‌صفت خواهند بود و در این میان قشرهای متوسط جامعه طعمه گرگان درنده می‌شوند و فقرا به فراموشی سپرده می‌شوند گویی مرده‌اند.

۱۸. پدیده‌های شوم در چنین جوامعی

۱۸. ۱. فراوانی دروغ

«و غَارَ الصَّدْقُ وَ فَاضَ الْكَذِبُ»^۱

در آن زمان، راست‌گویی از میان می‌رود و دروغ فراوان می‌شود.

نکته

- اشاره به این است که در آن زمان جهان انسانیت به خشکی می‌گراید و دروغ غلبه می‌یابد و در این شوره‌زار جز خس نمی‌روید.^۲

۱۸. ۲. رواج یافتن نفاق

«و اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ»^۳

مردم با زبان اظهار دوستی می‌کنند و با دل دشمنی.

۱. غَارَ: محو شد؛ از ماده «غور» به معنای داخل شدن در چیزی است و هنگامی که در مورد آب به کار می‌رود به معنای فرو رفتن در زمین است و به همین جهت به معنای نابود شدن نیز می‌آید؛ الماء فی الأرض ذهب.

فَاَضَ: به جریان افتاد؛ از ماده فیض به معنای سیلان و فزونی آب یا باران و امثال این‌ها؛ آی کثر حتی سال.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۴۸.

۳. اسْتُعْمِلَتِ: به کار برده شد.

مَوَدَّة: دوست داشتن؛ از ماده وَدَّ به معنای دوست داشت او را؛ مَوَدَّة به معنی دوست داشتن است؛ مُوَادَّة: دوست داشتن یا دوست داشتن یکدیگر؛ وَدَّود: از اسماء حسنی است به معنی دوست دارنده.

تَشَاجَرَ: آن قوم با هم مشاجره و پیکار کردند؛ تَشَاجَرُ، تَشَاجَرُ الشَّيْءُ: آن چیز درهم برهم شد؛ شَاجَرَ، شِجَاراً و مُشَاجَرَةً: با او مشاجره کرد.

۱۶. ۶. صحنه اجتماع جولانگاه فرومایگان

«و تَفِيضُ اللَّئَامِ فَيْضاً وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضاً»^۱

فرومایگان همه‌جا را پر می‌کنند و نیکان بزرگوار، کمیاب می‌شوند.

۱۷. وضعیت گروه‌های اجتماعی آن زمان

«وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذِتَاباً وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعاً وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالاً وَ فَقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً»^۲

مردم آن زمان همچون گرگان و سلاطین آن‌ها همچون درندگان و طبقه متوسط، طعمه آن‌ها و مستمندان همچون مردگان خواهند بود.

نکته

- مقصود از «سباع» در اینجا درندگانی هستند که قدرتشان از گرگ بیشتر است مثل شیر و ببر از باب اینکه پادشاهان نسبت به طبقه بالا قدرت بیشتری دارند و آنان تابع و پیرو سلاطین هستند.

۱. تَفِيضُ: افزوده می‌شود؛ فَيْضاً: سیلان آب یا باران یا اشک و مانند آن است.

اللَّئَامُ: افراد پست.

تَغِيضُ: فرو می‌رود.

الْكِرَامُ: افراد باکرامت.

۲. ذِتَاب: گرگ‌ها؛ الذَّبیب حیوانی است معروف و اصلش با همزه است؛ أرض مَذَابَّة: سرزمینی که در آنجا گرگ فراوان است؛ ذُبُف فلان: گرگ به گله‌اش زد؛ تَذَاءَبَتِ الرِّيحُ: باد همچون گرگ از هر جانب می‌وزد و می‌آید؛ الذَّبَّة: نمد زیرین و قسمت زیرین کوهان شتر که شبیه گرگ است.

سَلَاطِينُ: سلطه‌گران؛ از ماده سَلَطَ به معنای سلطه و قدرت است، سلاطه را تمکّن و قدرت از روی قهر گفته‌اند؛ سلطان: دلیل و غلبه که عبارت اخراج تسلط است؛ دلیل و حجّت را از آن‌رو سلطان گویند که سبب غلبه و تسلط است. سِبَاعاً: درندگان.

أَوْسَاطُ: معتدل و میانه؛ از ریشه وسط به معنای در میان واقع شدن.

أَكَالاً: طعمه؛ جمع «آكل» به معنای خورنده است؛ بنابراین معنای جمله «أَوْسَاطُهُ أَكَالاً» این است که طبقه متوسط در آن زمان دائماً مشغول خورد و خوراک و چپاول و غارت اموال‌اند و اگر اسم فاعل را در اینجا به معنای اسم مفعول بدانیم که متناسب با جمله‌های قبل است، مفهوم همان می‌شود که در متن آوردیم؛ بالضّمّ و التّشديد جمع آكل مثل طلاب و قال الشّارح المعتزلي بعد روايته أكالا بفتح الهمزة و تخفيف الكاف يقال ما ذقت أكالا أي طعاما، ثمّ قال: و في هذا الموضع اشكال لانه لم ينقل هذا الحرف إلّا في الجحد خاصة كقولهم ما بها صافر فالأجود الزّواية الاخرى و هـی أكالا بمد الهمزة على افعال جمع أكل و هو ما اكل كقفل و أقفال، و قد روی أكالا بضم الهمزة على فعال و قالوا إنه جمع أكل كعرق و عراق و ظئر و ظوار إلّا أنّه شاذّ عن القياس و وزن واحدهما مخالف لوزن اكال لو كان جمعا و (غار) الماء فی الأرض ذهب.

۱۸. ۳. افتخار به گناه

«وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعَفَافُ عَجَبًا»

به گناه و آلودگی افتخار می کنند و از عفت و پاک دامن می در شگفتی فرو می روند.

نکته

- اشاره به این دارد که افراد فاسق چنان به هم نزدیک می شوند که گویی برادر یکدیگرند.^۱

استعاره

مستعار: نَسَب

مستعار به: خویشاوند

مستعار له: فسوق

جامع: واژه نَسَب نیز برای فسوق استعاره است و وجه مشابهت این است که فسق و فجور در آن زمان موجب هم بستگی و همیاری و دوستی بوده، چنان که خویشاوندی چنین است و عفاف و پاک دامن موجب شگفتی می شود؛ زیرا در میان آنان کمیاب و نادر است.

۱۸. ۴. اسلام همچون پوستینی وارونه

«وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسُ الْفُرِّو مَقْلُوبًا»^۲

و اسلام همچون پوستینی وارونه پوشیده می شود.

مشابه

﴿يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْآدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ كَأَمْثَالِ الدُّبَابِ الصَّرَّارِ سَفَاكُونَ لِلدَّمَاءِ لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ إِن تَابَعْتُهُمْ أَتَابُوكَ وَإِنْ حَدَّثْتُهُمْ كَذَّبُوكَ وَإِنْ تَوَارَيْتَ عَنْهُمْ اغْتَابُوكَ السُّنَّةَ فِيهِمْ بَدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ وَ الْحَلِيمُ بَيْنَهُمْ عَادِرٌ وَ الْعَادِرُ بَيْنَهُمْ حَلِيمٌ وَ الْمُؤْمِنُ فِيْمَا بَيْنَهُمْ مُسْتَضْعَفٌ وَ الْفَاسِقُ فِيْمَا بَيْنَهُمْ مُشْرَفٌ...﴾

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۴۸.

۲. لُبْس: او را پوشانید و پنهان کرد؛ لَبَسَ، لُبْسًا الثَّوبَ: جامه را پوشید.

الْفُرُّو: پوستین؛ به معنای پوستین است که از پوست حیوانات تهیه می شود و پشم های بلندی دارد و در هنگام شدت سرما از آن استفاده می گردد.

مَقْلُوبًا: وارونه؛ از ماده قلب به معنای روی برگردانید؛ تَقَلَّبَ، تَقَلَّبًا: از روی به پشت شد؛ قَلَبَ، قَلْبًا الشَّيْءَ: چیزی را به گونه دیگری در آورد، آن چیز را زیرورو کرد؛ قَلَبَ، تَقْلِيْبًا: آن چیز را بسیار پشت و رو کرد؛ مَقْلُوب: وارونه.



تشبیه

مشبه: اسلام

مشبه به: پوستینی وارونه

وجه شبیه: اسلام را به پوستین وارونه تشبیه می کند؛ یعنی حکام ظالم و فاسد اسلام را تحریف کرده و وارونه نشان می دهند مانند پوستین وارونه. پوستین وارونه نه گرمای چندانی دارد و نه شکل و شباهتی به لباس انسان ها و زمانی که اسلام وارونه شود، فسق به جای عفاف می نشیند و جای ارزش ها و صادراتش ها عوض می شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ۱، بی جا: میکائیل، ۱۳۹۳.
۲۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ۱، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۲۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله عليهم، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۲۸. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۰. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۳۱. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۳۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۳. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معمری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۳۴۴.

